حسب الامر جليل القدر

اعلیحضرت سراج الملة والدین

(بادشاه باعدل ودین)

جلد دوم

(کتاب مستطاب سراج التواریخ)

(که بتوجه ذات اقدس همایونی شان)

(تسوید وقائع گردیده بود)

(در مطبعهٔ حروفی دار السلطنهٔ کابل طبع گردید)

سنه ۱۳۳۱

﴿ بسم الله الرحمن الرحیم ﴾

نحمدک اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشآء وتعز من تشاء وتذل من تشآء ونصلی علی حبیبک خیرالوری سیدنا محمدالمصطفی وعلی آله الاطهار النجبآء الشرفآء واصحابه الابرار الاتقیآء الازکیاء (اما بعد) چون بمعاونت خداوند بمانند واعانت و معاضدت شهریار برومند اعنی امیرابن الامیر ابن الامیر ابن الامیر سرکار عدالت گزین اعلیحضرت سراج الملة والدین امیر حبیب الله خان دام دولته از ترقیم سوانح سلاطین طائفهٔ شریفهٔ سدوزائی و تحریر جلد اول سراج التواریخ نگارندهٔ حقیر فیض محمد کاتب را فراغ حاصل شد بتألیف و تسطیر جلد دوم پرداخته وقائع فرمان روایان طائفهٔ جلیلهٔ محمدزائی شعبهٔ بارکزائی را ازبدو سلطنت اعلیحضرت امیر دوست محمد خان تا ابتدای سلطنت اعلیحضرت ضیاء الملة والدین امیر عبدالرحمن خان درین جلد می نگارد ودر نوشتن توفیق از خداوند ولطف ومرحمت قبول ازاعلیحضرت بادشاه ممدوح که بانی این کتاب است خواسته خویش را مورد احسان می پندارد

﴿ ذکر سلسلهٔ جلیلهٔ محمد زائی شعبهٔ بارکزائی ﴾

ذکر سلسله جلیلهٔ محمد زائی

سر این فرقه ومصدر این ذریه محمد خان بن عمر خان است وبدینمعنی منسوب بمحمد زائی اند و عمر خان والد آنجناب بن خضر خان بن اسمعیل بن نیك بن دارو بن سیفل بن نورالدین بن بارك است وازینجا منسوب ببارکزائی اند واوبن سلیمان معروف بزیرك بن عیسی بن رزر بن ابدال است که نسبت بدو تمام اقوام درانی قبل از سلطنت اعلیحضرت احمد شاه معروف بابدالی بوده ازتغیراو چنانچه در تضاعیف واقعاتش مذکور گشت موسوم بدرانی شده اند وابدال بن ترین بن شرخبون المسمی بشرف الدین بن سره بن بن قیس عبدالرشید ملقب به پتانست وفراز ازوی را چون علی اختلاف الروایات تاحضرت آدم علیه السلام نام بنام درکتاب مخزن افغانی ذکر کرده اند درینجا مرقوم نگشت زیرا که این کتاب گنجینهٔ وقائع سلطنت است نه مجمع انساب ملت خلاصه محمد خان را که رأس سلسلهٔ جمیلهٔ محمد زائیست چهار فرزند بازماند که حاجی خدایداد خان واختیار خان وگنگی خان ومزار خان باشند واختیار خان ازیك فرزند مخلف گشت محمد یعقوب خان نام واونیزیك خلف گذاشت موسوم بمحمد سرور خان وازو نیزیك فرزند بازماند حاجی محمد یوسف خان نام بخلاف ذکر صاحب کتاب حیات افغانی زیرا که او حاجی محمد یوسف خان را ابن یارو بن محمد مذکور الصدر رقم کرده است باجمله ازحاجی محمد یوسف خان دو پسر بازماندند حاجی جمال خن وزبیر خان واین حاجی جمال خان یکی از چهارده تن سرداران طوائف درانی بود که نزد نادر شاه افشار پایهٔ برتری ورتبهٔ سروری داشتند واول کسی که احمد شاه را بپادشاهی برداشته اطاعت وبیعت کرد او بود ودیگران به پیروی او که نظر بکثرت قوم ومکنت ازهمه برتری داشت پذیرای سلطنت احمد شاه شدند واحمد شاهش بجزای این احسان اوراخطاب سرداری داد وچون بطواف بیت الله مشرف گشته بود معروف بحاجی جمال خان شده باسم سرداری یادنگشت ودرسال هزارویکصدو هشتادو چهار هجری ایام عمرش سپری گردیده بسن هشتادو شش سالگی بدرود جهان فانی کرد و ازوی چهار فرزند باز ماند که هریك حاجی (۱) عبدالحبیب خان مشهور بسخی که درسخاوت یگانهٔ زمانهٔ خویش وسالك مسلك اهل عرفان نیز بود (۲)و حاجی درویش خان که این دو برادر یکصدف را گوهرند وبرادر اعیانی یکدیگر (۳)وسردار رحیمداد خان(٤) و سردار پاینده خان که این دو گوهر یك درج واختر یك برجند و سردار پاینده خان بسن هشت سالگی ازپدر بازمانده درجنب تربیت سردار رحیمداد خان برادر بزرگش قرار گرفت وچون قدم بمرحلهٔ شانزده سالگی نهاد بخواهش والتماس قومش چنانچه درجلد اول بشرح رفت بخطاب سرداری ازحضور تیمورشاه سرافراز گشته بعد ازچندی بواسطهٔ خدمات شایسته لقب سرفراز خانی یافت ودر سال ۱۲۰۷ هزار و دو صد وهفت امیر دوست محمد خان را خداوند بمانند

بوی عطا کرده در سال ۱۲۱٤ هزار و دوویست و چهارده هجری در قندهار با امیر اصلان خان جوانشیر وغیره چند تن چنانچه در جلد اول مذکور گشت بعمر سی و هشت سالگی از دست شاه زمان کشته گشته بیست و یك فرزند از وی بازماند و از آنجمله اسلام خان در زمان حیات پدرش بسن دوازده سالگی فوت شده دیگران بقرار جدول هذا حکومت و زیست

	نام هریك سرداران	تاریخ تولد	مدت عمر	مدت حکومت	تاریخ وفات	مواضع مدفن هریك ایشان
۱	وزیر فتح خان	محرم سنه ۱۱۹۲	٤۲ سال		۱۲۳٤	مزار علی لالای غزنین
۲	نواب اسد خان	ربیع الثانی ۱۱۹۲				
۳	نائب تیمور قلیخان	سنه ۱۱۹۵	٤۳ سال		محرم سنه ۱۲۳۸	مزار مهتر لمك لقمان
٤	نواب عبد الجبار خان	سنه ۱۱۹۷	۷۳ سال		سنه ۱۲۷۰	مزار عاشقان و عارفان کابل
۵	سردار محمد عظیم خان	سنه ۱۲۰۰	۳۸ سال	٤ سال	سنه ۱۲۳۸	جنب مزار عاشقان و عارفان کابل
٦	سردار پردل خان	سنه ۱۲۰۰	٤۵ سال	۳ سال	یوم شنبه سلخ ذیقعده سنه ۱۲٤۵	مزار حضرت جی صاحب قندهار
۷	نواب عبد الصمد خان	سنه ۱۲۰۰	٤٤ سال		سنه ۱۲٤٤	کندمك واقع عرض راه کابل و جلال آباد
۸	سردار عطا محمد خان	سنه ۱۲۰۰	۳۹ سال	یك سال وچند ماه	سنه ۱۲۳۹	مزار شیخ حبیب صاحب پشاور
۹	سردار شیر دل خان	سنه ۱۲۰۱	٤۱	۸ سال	روز جمعه ۲۵ محرم سنه ۱۲٤۲	مزار حضرت جی صاحب قندهار
۱۰	سردار یار محمد خان	سنه ۱۲۰۵	۳۹ سال	٤ سال	سنه ۱۲٤٤	مزار شیخ حبیب پشاور
۱۱	امیر دوست محمد خان	روز جمعه ۸ جمادی الاول سنه ۱۲۰۷	۷۲ سال و هفت ماه و ۲۲ روز	دفعه ٤ سال دفعه ۲۱ سال مجموع ۳۵	روز سه شنبه ۲۱ ذی حجه سنه ۱۲۷۹	مزار خواجه عبد الله انصاری رح در هرات
۱۲	سردار کهندل خان	سنه ۱۲۰۸	٦۳ سال	۲٦ سال	سه شنبه ۷ ذی الحجه سنه ۱۲۷۱	مزار حضرت جی صاحب قندهار
۱۳	سردار امیر محمد خان	سنه ۱۲۰۹	٤۲ سال		سنه ۱۲۵۰	جنب غرب شمالی مزار عاشقان و عارفان
۱٤	سردار طره باز خان	صفر المظفر سنه ۱۲۱۰				مزار مهتر لمك لقمان
۱۵	سردار سلطان محمد خان	ربیع الاول سنه ۱۲۱۰	٦۸ سال	۵ سال	پنج شنبه ۱۸ ربیع الثانی سنه ۱۲۷۸	بوزهٔ سیاه سنك در تپهٔ مرنجان
۱٦	سردار رحمدل خان	سنه ۱۲۱۱	٦٤ سال	۲ ماه	رجب سنه ۱۲۷۵	وادی السلام نجف اشرف
۱۷	سردار سعید محمد خان	سنه ۱۲۱۲	٦۵ سال		سنه ۱۲۷۷	مزار حضرت جی صاحب قندهار
۱۸	سردار مهردل خان	محرم سنه ۱۲۱۲	۵۹ سال		جمعه ۲۷ جمادی الثانی سنه ۱۲۷۱	مزار حضرت جی صاحب
۱۹	سردار جمعه خان	ماه ذیقعده سنه ۱۲۱٤	۷٤ سال		سنه ۱۲۸۸	مزار خواجه حسن میمندی
۲۰	سردار پیر محمد خان	ذی حجه سنه ۱۲۱٤	٦٤ سال		ربیع الاول سنه ۱۲۸۸	جانب جنوب قلعهٔ ملافیروز کابل

وزندگی کردند وروز بسر بردند. واز جمله امیر دوست محمدخان که در روز هشتم ماه جمادی‌الاول سال۱۲۰۷هزارو دوصدوهفت هجری ولادت باسعادتش واقع گردیده درسال۱۲۵٤هزاروودوصد وپنجاه چهارهجری چنانچه درجلد اول بتضاعیف واقعات سال‌مذکور رقم گشت بعمر چهل وهفت سالگی رونق افزای تخت امارت افغانستان شده‌از استیلای‌دولت انکلیس‌بقراریکه در جلد مزبور مسطور گردید بکشور هند رفته در اواخر سال ۱۲۵۸ هزارو دوصدوپنجاه وهشت‌هجری‌وارد‌کابل گردیده دوباره جالس سریر امارت شد

ذکر جلوس امیر کبیر بر تخت امارت

﴿ ذکر جلوس امیر کبیر برتخت امارت افغانستان﴾

پس ازجشن وچراغان هفت شبانه روزکه برای شادیانه وصول‌اعلیحضرت امیر کبیر در کابل آراسته‌شده‌بپای رفت بزم دیکرترتیب‌یافته بساعت‌فرخنده وشهامت‌رازنده دراوایل سال۱۲۵۹هزار ودویست وپنجاه ونه هجری مطابق سنهٔ ۱۸٤۳هزار وهشتصدوچهل‌وسه میلادی باریکهٔ امارت‌افغانستان جلوس‌فرموده‌ازنوزینندهٔ تخت‌سلطنت ورواج دهندهٔ احکام شریعت ختمی مرتبت‌گردیده سکهٔ درهم ودینار را بدین بیت مسجع ومروج فرمود

بزد زفضل‌و عنایات خالق اکبر   امیر دوست محمد دوباره سکه بزر

وانکاه که امر جلوس بپای رفته کار امارت رونق کرفت بزرکان ملت واعیان مملکت از افغان وهزاره وقزلباش وترك وتاجیك باتحف وهدایای شایان از راه اطاعت پیش آمده هریك بسر کردکی قومش سرافرازی یافته مخلع وشادمان رخصت مراجعت اوطان خویش همی شدند وغبار کدورتیکه از بدخواهان در آئینهٔ ضمیرامیر کبیر جای کرفته وخاطر اقدسش از ایشان آزرده بود همه را عفو فرموده مکافات کردار شان را حواله بقادر سبحان نمود وسینهٔ بی کینه‌اش را از انتقام کرفتن بآب عفو پاك ساخت الا امین الله خان لهو کردی که طریق لهو کردی وراه لعب نوردی پیشه‌اش بود وکاهی بایکی پازشده غبار فتنه می‌بیخت وهنکامی مدد کار دیکری کشته خاك نفاق برسر اهل صلح ووفاق میریخت بهرهٔ عفو نیافته محبوس عمری شد واز مرض لقوه در زندان بدرود جهان کرد دیکر هیچ یك کرفتار شکنجهٔ عتاب پادشاهی نشد

وقائع سنه ۱۲۵۹هجری

﴿وقائع سال هزار ودوصد وپنجاه ونه هجری﴾

در سال اول جلوس امیر کبیر را خیال تسخیر باجاوردامن کیر ضمیر شده سردار محمد افضل خان ووزیرمحمد اکبر خان پسران خویش را بالشکری از سواره وپیاده طوایف درانی وغلجائی و کوهستانی وقزلباش وغیره وچند ضرب توپ قاطری جانب باجاور کاشت ومردم آنجا بمدافعه برخواسته قتال وجدال سخت روی داده بسیار کس از جانبین کشته کشته در پایان کار لشکر هردوتن سردار از سختی جبال وچستی ابطال رجال آنجا از کار زاربازمانده بی‌نیل مرام جانب کابل باز کشتند

ذکر تسخیر با میـان وهزاره‌جات

﴿ذکر تسخیر بامیان وهزاره‌جات بهسود﴾

(ودای زنکی ودای کندی تاسرحد هرات)

پس از رسیدن سرداران‌مأمورهٔ باجاور امیر کبیر ازاطاعت نکردن وراه مقاتله پیمودن افغانان آن کوهستان هیچ در دل جای نداده عزم تسخیر بامیان وهزاره جات نمود وسردار محمد افضل خان ووزیر محمد اکبر خان را جهت رفع خستکی امر استراحت فرموده سردار محمد اکرم خان پسر دیکر خود را مأمور هزاره جات که در هنکام اختلال احوال شاه فتح جنك وشاه پوروااستیلای سپاه انکلیس سرازقیداطاعت کشیده مرحله پیمای بطالت شده طریق خود سری کرفته بودند فرمود ولشکری تحت رایت وی قرار داد واو از کابل رو بهزاره جات نهاده باندك زمن هزارهٔ بهسود ودای زنکی ودای کندی ومردم بامیانرا تاسرحد هرات وترکستان مطیع‌ومنقاد ساخته تحف وهدایای بسیار از روغن وکلیم وبرك واسپ وکاو وکوسفند بانقد وجنس مالیات کرفته وحصول نموده کران بار بکابل مراجعت کرد وهمه را تقدیم حضور اعلیحضرت امیر کبیر نموده سعادت رضامندی حاصل کرده مشمول الطاف شاهانه وعواطف پدرانه کشت

﴿ ذکر ادعای شراکت سردار سلطان احمد خان درامر حکومت ﴾
﴿ وبیرون شدنش از کابل ﴾

ودر خلال احوال مذکوره سردار سلطان احمد خان که هوای سروری درسر وتمنای حکم روائی در دل داشت از پیمان وزیر محمد اکبر خان که باأو در میان نهاده چنانچه از پیش رقم گشت وعدهٔ شراکت در حکومت مملکت داده بود سر بتنخواه وافریکه اعلیحضرت امیرکبیر برایش مقرر ومشخص فرمود فرود نیاورده پااز جادهٔ قناعت بیرون گذاشت وغافل ازینکه ده‌درویش در گلیمی بخسپند ودو امیر شرعاً وعرفاً وعقلاً دراقلیمی نگنجند زبان گفتار گشوده باهربیگانه وآشنا اظهار مافی الضمیر خویش همی‌نمود وامیر کبیر از ادعاوگفتاراو آگاه گردیده هرچند نصیحت واندرزش نمود که زبان ازینگونه گفتار بربسته خاموش نشیند او نپذیرفته بخیال بیرون شدن از کشوریکه درحوزهٔ تصرف امیر کبیر بود از کابل بااهل وعیال بیرون شده سه کروه طرف غربی شهر منزل نموده جهت تهیهٔ اسباب سفر درنگ کرد وامیر کبیر فرزندان ارجمندان خود سردار شیر علیخان وسردار محمد امین‌خان راکه خواهر اعیانی ایشان در عقد مزاوجت سردار سلطان احمد خان بود از راه نصیحت فرستاد که خواهر خود ها را دیده بواسطهٔ او سردار سلطان احمد خان را از اراده اش باز دارند اما او قبول نکرده در قندهار نزد سردار کهندل خان رفت واو بپاس آنکه برادرزاده اش بودمقدم اورا گرامی داشته بعزت واحترام نگاهداشته در هیچ چیز نسبت بدو مضائقه نکرد تا که او را مشفق ومهربان خویش وصاحب مکنت واقتدار پیش دیده نزدش بزبان تظلم اظهار حال خود نموده التماس کرد که در حشمت واستطاعت از برادرت امیر دوست محمد خان چنان برتری داری که امارت را سزاواری اگر لشکری بامن جانب کابل بگماری هر آئینه عروس ملك را در کنار خویش آری واگراودست یابد تا قندهار را متصرف نشود هر گز روی پرخاش برنتابد وسردار کهندل خان بگفتار او تصمیم عزم تسخیر کابل کرد

﴿ ذکر لشکر گماشتن سردار کهندل خان جانب کابل ﴾
﴿ وصلح کردن برادرانش باپسران امیر کبیر ﴾

چون سردار کهندل‌خان بتحریض وترغیب سردار سلطان‌احمدخان سامان سفرساز کردچهار پنج هزار سوار گزیده باسردار مهردل‌خان وسردار رحمدل‌خان وسردارسلطان احمدخان جانب کابل گسیل نمود وازین‌سوی امیرکبیرخبریافته فرمان کردکه سردارغلام‌حیدرخان ازغزنین ووزیرمحمدا کبرخان ازکابل‌باسواره وپیاده تنخواه‌خوار مردم درانی وغلجائی وغیره بدون آنکه فراهم شوند از پی‌هم راه مدافعه بر گرفته سپاه قندهار را که عازم کابل شده است بازدارند تاوارد کابل نشود وفتنهٔ حادث نگردد چنانچه هردو برادر از کابل و غزنین بسرعت تمام وپی‌هم رهسپار شدند ودرمنزل سرچشمهٔ مقر رسیده مقرجستند وازانسوی سرداران قندهار نیز راه نزدیك کرده در مقابل ایشان خیمه زدند وچند روز جانبین بعزم مقاتله بسر برده آخرالامر بی آنکه بستیزند قندهاریان راه صلح پیش گرفته هرچند سردار سلطان احمد خان ایشانرا از صلح مانع شد و دلالت بر محاربت کرد قبول نموده ترك مجادله کردند وباسردار غلام حیدر خان ووزیر محمد اکبر خان قرار دادند که ایشان و سردار کهندل خان بحکومت قندهار ومضافات آن قناعت ورزیده پیرامون امر دیگر نگردند وامیر کبیر نیز مزاحم ایشان نشوند بعد هریك جانب مقام خویش راه مراجعت بر گرفته سردار سلطان احمد خان بی‌نیل مقصود باسردار رحمدلخان درقندهار رفت وسردارمهردلخان ازطریق عذر تقصیرورفع کدورت خاطرامیرکبیرباسردارغلام‌حیدرخان ووزیرمحمداکبرخان درکابل آمده بشفاعت ایشان شرف بار حاصل کرد وعفو تقصیر خویش وبرادرانش را خواسته بعرض رسانید که باعث این جسارت سردار سلطان احمد خان شده باغوای او آینهٔ ضمیر منیر اعلیحضرت امیر کبیر ازین حرکت ما ملال پذیر گشت والا مارا راهی بیرون از طریق اطاعت پیمودن دیگر امری پیشنهاد خاطر هرگزنبوده ونیست چنانچه سرتسلیم فرود کرده بعزم تلثیم (۱) پایهٔ سریر سلطنت روبسدهٔ علیه نهاده فیضیاب حضور شدم وامیر کبیر عذر

اورا پذیرفته خس وخاشاك کدورت‌را ازمکمن ضمیر خویش‌رفته جبینش‌را بوسه‌داده بتسلیات برادرانه وتفقدات شاهانه خاطرش راتسکین فرمود ونوازش نیکو نموده‌بانامهٔ‌لطف ومرحمت رخصت‌مراجعت قندهارش‌دادبعدهریك ازشهزادکانرابحکومت ولایتی‌ازمملکت‌سرافرازی داده سردار محمدافضل‌خانرا درزرمت وکتوازوسردار محمداعظم خانرا باسردار شیر علیخان اول بالشکر جهت استمالت مردم علاقهٔ کرم مأمور فرموده پس ازمطیع ومنقاد شدن مردم مذکور سردار شیرعلیخان بحکومت علاقهٔ مزبوره سرافراز کشت وسردار محمد اکبر خان بحکومت هزاره‌جات دای زنکی ودای کندی وبهسود مفتخر کردید وسردار محمد اعظم‌خان بحکومت لهوکرد مأمورشد وغزنین را بسردار غلام حیدر خان و کوهستان کابل را بسردار محمد امین خان تفویض فرمود وجلال آباد ولغمانرا بوزیر محمد اکبر خان مرحمت نموده مالیات هر موضع را جایکیر هر شهزادهٔ که بحکومت آن مقرر کشت قرار داد ووزیر محمد اکبر خان ازنزد خود درجلال آباد ولغمان چندتن حاکم کماشت وخود ترك ملازمت حضور پدروالا کهرش‌نمود مکرباغیکه تاکنون برقرار وازدست‌کاری اعلیحضرت سراج‌الملةوالدین آرایش وتزئین زیاد یافته‌است که انشاءالله تعالی درجلد سوانح عمری اعلیحضرتش مرقوم خواهدشد برای قشلاق کزینی ایام زمستان احداث فرموده درهمهٔ خیابانهایش درخت نارنج‌وغیره‌که شایان زیب وزینت باغ‌است غرس‌نمود خلاصه هریکی ازشهزاده‌ها بمحل حکومتش رفته بکار وبار خویش پرداخت آنکاه اعلیحضرت امیر کبیر عزم‌ترتیب سپاه نظام کرده دوفوج پیادهٔ هشتصدی بنام وزیر محمد اکبر خان ویکفوج پیادهٔ هشتصدی باسم سردار شیرعلیخان وهمچنین بنام سردار محمدامین‌خن وسردارمحمد شریف خان که مجموع پنجفوج پیاده یعنی پنج کندك شود منظم ومرتب ساخته تنخواه ایشانرا بالای جایکیرات شهزادکان کذاشت که هریك مواجب فوج متعلقه خویش را ادانماید

﴿ وقائع سال هزارو دویست وشصت الی شصت وسه هجری ﴾

سنه ۱۲۶۰ و ۶۱ و ۶۲

درین سال فرخ فال ولادت باسعادت پادشاه خجسته اقبال اعلیحضرت ضیاءالملةوالدین مرحوم امیرعبدالرحمن خان اتفاق‌افتاده ازتولد آن‌مولود مسعود امیرکبیر وتمامت خاندان شاهی‌را مسرت وشادمانی رخ‌داده جشن‌میلادی وبزم شادی بپای رفت ودرین سال بیرون ازکامروائی دیکر ملالی رخ‌نداده بحکم روائی‌وفرمان فرمائی‌بسررفت ودرسال ۱۲۶۱ هزارو دوصدو شصت یك هجری سردارمحمد یوسف خان متولد کشته باعث فرحناکی خاطرخطیر امیر کبیرشد ودرسال ۱۲۶۲ هزارودوصدو شصت‌و دوی هجری مردم رعایای تکاب باغوای معاذالله‌خان معروف بماذوخان وصاحبزاده جانان ازامر پادشاهی سرباز زده ازراه ادای مالیات دیوانی انحراف جستند زیرا کەدرچند سال بواسطهٔ شور وغوغا ئیکه بالشکر انکلیس و شاه شجاع چنانچه درجلد اول رقم کشت برپا بود کسی متحمل فراهمی وحوالهٔ مالیات نشده هر علاقهٔ برئیس طائفهٔ اندکی ازمواشی ودواب عوض مالیاتش داده از جمله مردم علاقهٔ تکاب بزو کوسفند بماذوخان رسانیده به ندادن مالیه خو کرفتند درینوقت که امیر کبیر رونق افزای‌سریر شده کار کذاران دیوان اعلی خواستار باج وخراج کردیدند ماذوخان وصاحبزاده جانان که از کرفتن بز ومیش شیرین کام کردیده بودند طریق خلاف پیش کرفته مردم مذکوررا اغوا کرده بغی‌ورزیدند وامیر کبیر اول‌نواب عبدالجبار خان برادر خودرا مأمور سرزنش و کوشمالی آنان فرموده وایشان شبیخون‌زده نواب‌عبدالجبارخانرا مغلوب ساختند بعدوزیر محمداکبر خان وسردار شیر علیخان وسه‌فوج پیاده که درتحت رایت‌داشتند وچندضرب توپ وسوارهٔ کشاده مأمور کردیده مردم مزبور برایشان نیز شبیخون زده صاحبزاده جانان بقتل رسیده کاری ازپیش نبردند وهردو برادر تکاب را مسخر کرده صاحبزاده فتح را بزیر پای پیل هلاك ساختند ومعاذالله خانرا نیز کوشمالی بسزا داده مالیات دیوانی را بوصول رسانیده حاکمی ازملازمان معتمد کەهمر کاب ایشان‌بود کماشته مظفر ومنصور بکابل مراجعت کردند

﴿ وقائع‌سال ۱۲۶۳ هزارو دوصد وشصت وسه‌هجری ﴾

درین سال طائفهٔ ملکی خیل متوطنهٔ ماماخیل واشپان جلال آباد سرازحکم پدشاهی برتافته طریق بغی اختیار کردند وازحضور امیرکبیر وزیرمحمداکبرخان درحالت‌تبناکی مأمور تنبیه وتهدید آن کروه شریرشده مقارن انحلال

عید سعید فطر پیش آمد امیر کبیر در میدان سیاسنك باوضیع وشریف مردم شهر برای ادای نماز عید تشریف برده در حین مراجعت وشلك توپ شادیانهٔ روز مذکور مرض وباحادث گشته چندتن از سپاهیانرا که صف سلامی آراسته بپاایستاده بودند اثروبار سیده به بستر بیماری مرك انداخت وامیر کبیر بالادرنك باشهزادکان و پرده نشینان حرم عفت توام وهمهٔ خدمهٔ از التهاب نائرهٔ وباء خود را بیرون کشیده در قریهٔ چهار آسیار حل ییلاق کسترانید ودرین ایام نواب محمد زمان خان را ازسموم مرض مذکور بساط زندکی طی کشته درجنب مزار عاشقان وعارفان کابل دفن کرده شد چنانچه تاریخ فوت آن مغفور از لوح مزارش که در سنك مرمر سفید کنده اند مسطور شد

فوت نواب محمدزمانخان

عقلم کشید آه ودل از صبر کندو کفت　دردا کزین زمانه محمد زمان برفت

۶　۲

عدد آه که بحساب جمل کهشش است باعدد یا که دوست که جمله هشت شود ازعدد مصرع که هزار و دو صد وهفتاد ویك میشود کشیده وکنده ودورانداخته شود هزارو دوصدوشصت وسه که مادهٔ تاریخ فوت اوست میاند

وباندك زمان مرض وباءاز فیض دعای صالحان ورحمت کاملهٔ حضرت یزدان دفع ورفع کشت وامیر کبیر بشهر مراجعت فرموده بفاتحهٔ اکثرازفوت شدکان خادمان از راه نوازش ودلجوئی خود تشریف برده ایشانرامفتخر ومباهی ساخت وازانسوی وزیر محمد اکبر خان وارد ماما خیل واشپان شده کروه بغاة را تنبیه وتادیب فرموده چون ایام زمستان نزدیك شده بود در جلال آباد رفته بعمارت اندرون باغیکه بفرموده اش ساخته بودند طرح قشلاق انداخت وهنوز ایام زمستان منقضی نکشته بود که از همان تب سابقه که در وقت حرکتش از کابل جانب ماما خیل عارض حالش شده و رفع نکردیده بود مزاجش بکلی تغیر یافته اثر مرك ازناصیهٔ احوالش هویدا کشت وکار پردازان رکابش عرض پرداز پایهٔ سریر سلطنت شده امیر کبیر را از شدت بیماری او آکاهی دادند وامیر کبیر والدهٔ ماجدهٔ وزیر کشور کیر را باسردار شیر علی خان از راه تیمار داری روانهٔ جلال آباد فرموده واز عقب ایشان سردار غلام حیدر خان را نیز از غزنین در جلال آباد فرستاد تا اکر واقعهٔ روی دهد بطریق شایسته بانجام آن پردازد وپس از ورود سردار غلام حیدر خان در جلال آباد وزیر محمد اکبر خان قالب ازروح تهی کرده بعمر سی ویك سالکی بدرود جهان فانی نمود وبموجب وصیتش که در هنکام ارتحال فرمود میتش را برپشت پیل حمل ونقل داده درمزار شریف ترکستان بروضهٔ امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه دفنش کردندوچون قضیهٔ فوت آن وزیر(۱) کشور کیردرسال ۱۲۶۳ هزارودویست وشصت وسه اتفاق افتاد یکی از نکته سنجان کابل تاریخ آنرا غم اکبر یافته است ومیران ترکستان که از دفن او درانجا آکاه کشتند بایکدیکر همی کفتند ونوشتند که مملکت ترکستان در تصرف امیر افغان خواهد رفت خلاصه امیر کبیر پس از پیچیدن وبیکسو نهادن بساط هم وغم سردار غلام حیدر خانرا ولیعهد(۲) سلطنت خویش قرارداده هردوفوج پیادهٔ وزیر مرحوم را باجلال آباد ولمقان که در تیولش بود بوی سپرد وبعوض او سردار شیر علی خان را بحکومت غزنین نامزد فرمود واینوقت محمدشاه خان بابکر خیل غلجائی(۳) صاحب قلعهٔ بدیع آبادلمقان که دخترش ازراه زن وشوهری درخانهٔ وزیر محمداکبر خان مغفور بود وکاه کاهی مصدر خیانتی شده امیر کبیر بپاس خاطروزیر جنت مسیر از کرداراو تغافل نموده عقوبت نمیفرمود از کردار سابقه اش خائف کردیده نمود وسرکشی اختیار کرد ودر قلعهٔ بدیع آباد مذکوراستوارنشسته باغوا کردن طوائف غلجائی پرداخت واز قطاع الطریق غلجائی انجمنی نموده بدیشان همیکفت که امر زیست مردم غلجائی درسلطنت طائفهٔ محمدزائی دشوار است بنا بران ایشانرا سزاوار است که ازراه عاقبت اندیشی فکری بحال خودنموده دست تسلط امیر کبیررا ازحکومت کوتاه سازیم واساس سلطنتش رابه نیروی بازوی اتفاق قومی براندازیم واریکهٔ سلطنت را متصرف شویم ومردم فسادپیشهٔ غلجائی گفتار اورا بذیرفته راه غارت وتاراج نمودن اموال تاجران ورهسپاران برکرفته ترکتاز آغاز نمودند وامیر کبیر بعزم خاموش ساختن آتش جوش وخروش غلجائیان بالشکر شایان ازکابل روبجلال آبادنهاد وتانزول اجلال نمودن موکب همایونی درمنزل باریکاب عزمش بدان جزم بود که ازراه کتل ادرک بدرک وکج محمد علیخان داخل اولکای لمقان شده دمار از روز کار اشرار غلجائی برآرد اما درمنزل مذکور ازعرض بعضی ازمردم آن نواحی که طریق هواخواهی می پیمودند بسمع اقدس امیر کبیر رسید که محمد شاه خان باجمعی از دلیران غلجائی راه کتل مزبور را که بغایت صعب المرور است سد وار

(۱) فوت وزیر محمد اکبر خان

(۲) ولیعهد شدن سردار غلام حیدر خان

(۳) ذکر بغی محمدشاه خان غلجائی

برگرفته وهم قرار داده اند که درمنزل باریکاب شبیخون براردوی معلی زنند ازشنیدن این سخن امیرکبیر توقف منزل باریکاب را دور از صواب دانسته بدون آنکه فرود شود راه جکدلک برگرفته اردو را از فرود آمدن درمنزل باریکاب بازداشت ودرمنزل جکدلک نیز فروکش نکرده درمنزل سرخپل نزول فرمود وازجملهٔ شبیخون غلجائیان بیکسوی شده از انجا روی بجلال آباد نهاده منزل بمنزل طی مسافت کرده وارد آنجا گشت و سردار غلام حیدر خان که در آنجا بود مراسم پذیره ولوازم دست بوسی بجای آورد وغلجائیان ازامریکه اندیشیده بودند ناامید گردیده بقلعهٔ بدیع آباد مراجعت کردند ودر خلال این احوال والدهٔ ماجدهٔ سردار محمد یوسف خان بعزیزالله خان جبارخیل برادر خویش که ازبیم کردارش نسبت بوزیر محمداکبر خان مرحوم که اطاعت امراو را نکرده وگریخته درعلاقهٔ کاشمون پناه گزیده و بامحمد شاه خان همعنان گردیده بودنامه فرستاد که طریق اطاعت اختیارکرده ازمحمدشاه خان خویش‌را کنارکند والا بااوگرفتار شکنجهٔ عتاب پادشاهی شده آنوقت شفاعت من نیزدرحقت شنیده نخواهد شد واوقبل ازرسیدن این مکتوب خواهرش محمد شاه خان را ازحصاری شدن‌وقلعه داری کردن مانع شده دلالت وراه نمونی کرد که دوست محمد خان برادر خودرا بقلعه داری گماشته در اطراف لشکر امیرکبیر بتاخت وتازپردازد تالشکرش ازتنگی علوفه و آزوقه درتنگی نکرده دست ازجنگ بازدارد چنانچه محمد شاه خان بتعلیم وهدایت اوازقلعهٔ بدیع آباد که عقل تمامش نام‌بود بیرون خرامیده دراطراف ونواحی اردوی امیرکبیر سازتاختن سازکرد وترکتاز آغازنهاد وامیرکبیر برادرمحمد شاه خان را درتنگنای محاصره انداخته کاررا بروی دشوار کرد وانگاه که نامهٔ حرم محترم امیر کبیر ببرادرش عزیزالله خان رسید شگفته خاطر شده نخست عریضهٔ عفو تقصیر نگار داده نزد امیرکبیر فرستاد ودرضمن عرضش ازین نیز آگهی داد که فتح قلعه ازمتانتیکه دارد دشوار است بنابران میباید که سردار غلام حیدر خانرا بمحاصرهٔ قلعه گماشته خود امیر کبیر رایت تدمیر(۱) محمدشاه خان بر افراشته در هرجا که اورا بیابد گرفتارش سازد و امیر کبیر تسلی نامهٔ در جواب عریضهٔ او فرستاده طلب حضورش فرمود واو روی اطاعت بسوی بارگاه سلطنت نهاده جبین ضراعت بخاک آستان علیه مالیده مورد الطاف شاهانه گشت و امیر کبیر برطبق عرض او آهنگ تشدید محاصرهٔ قلعه و دستگیر کردن محمد شاه خان فرموده او از مطیع و منقاد شدن عزیزالله خان و عزم امیر کبیر آگاه گردیده از راه فرار بکوه کاشمن برشد وامیر کبیر سردار غلام حیدر خان را بمحاصرهٔ قلعهٔ او گماشته خود باسواره وپیاده از قفای محمد شاه خان راه برگرفته بدامن کوه مذکور فرود گشت وتمامت سپاه را امر کرد که سه شبه نان پخته باخود برداشته بفراز کوه شوند وتا محمد شاه خان‌را دستگیر نسازند فرود نشوندومحمد شاه خان خود را گرفتار دست دلیران دیده طالب امن جان شد وامیر کبیر امانش داده مشروط بدان گذاشت که قلعهٔ بدیع آباد را بکارگذاران سلطنت سپارد واوکه از کردار خویش سهر خجالت درپیش داشت‌قبول کرده بزبان عجز ونیاز خواستار شد که قلعه سپرده میشود بشرطیکه از خراب کردن مأمون باشد وامیر کبیر خواهش اورا پذیرفته بعد محمد شاه خان دوست محمد خان برادرش را که در اندرون قلعه بود بذریعهٔ مکتوب خبر داد که قلعه رابسردارغلام حیدرخان سپرده خود نزد او آید چنانچه دوست محمد خان قلعه‌را فرو گذاشته نزدبرادرش محمد شاه خان رفت وهردو برادر باعیال واطفال خویش از کوه کاشمن راه فراجغان پیش گرفته در کوهسیکه مابین کافرستان حال موسوم بنورستان ولمقان ونجراب وتگاب واقع است مسکن گزیدندوازخوف کردار خود مدتی درانجا بسربردند وامیر کبیر چون امان جان بدیشان داده بود دیگر متصدی نشده بجلال آباد مراجعت فرموده زمستان‌را بسر برد

(۱) تدمیر هلاک‌ساختن

ذکر استیلای دولت انکلیس در مملکت پنجاب وغیره

﴿ذکر واقعاتیکه بعد ازفوت مهاراجه رنجیت سنگهه﴾

﴿بوقوع پیوسته باعث استیلای دولت انکلیس در مملکت متصرفهٔ او شد﴾

چون مهاراجه رنجیت سنگهه درسال ۱۸۳۹ هزار وهشتصد وسی ونه میلادی بمرد ازجملهٔ سه‌تن‌فرزندانش کرک سنگهه وشیر سنگهه ودلیپ سنگهه اولین فرزندش برمسند حکومت نشست واینوقت شیر سنگهه پسر دویمش

در وتاله از قصبات پنجاب واقع قرب لاهور اقامت داشت واز سببیکه کرك سنکهه سلیم الحواس وصحیح المزاج نبود پسرش نونهال سنکهه که فهم وفراست کافی داشت وبزیور خرد و کیاست آراسته بود ورنجیت سنکهه نیزدر حیات خویش میل خاطر جانب او داشته نوازش وتربیت میفرمود واز فرزندانش دوست‌تر میداشت دانست که پدرش کرك سنکهه نمیتواند کار سلطنت راست کند پس اندك اندك دست پدر را از کار سلطنت کوتاه کرده جالس تخت وکامشده بحکومت پرداخت تا که در ماه نومبر سال ۱۸۴۰ هزار وهشتصد وچهل میلادی کرك‌سنکهه بدرود جهان کرده نونهال سنکهه پسرش باوزیر خویش جسد اورا برسم و کیش اهل هنود بآتش سوختن در وقت مراجعت باوزیر دست بدست کرفته پیاده رو بارك نهاد وچون بدروازهٔ قلعهٔ سمن برج نزدیك شده پایش کذاشت از قضای مبرم آلهی روز اوبتباهی رسیده دفعةً دو کنکره از کنکرهای زبر دروازه برسر شاه‌ووزیر افتاده هردو را هلاك ساخت وهنوز آتشیکه برای سوختن جسد پدرش افروخته وخاموش نکشته بود او را نیز بسوختنکاه برده بسوختند وآن دو کنکره بیادکار همچنان خراب وتا کنون از مرمت بکتار است وپس از فوت او مادرش رانی چند رکور (۱) بصواب دید اعیان مملکت برمسند حکومت پسر نشسته چهار ماه بامضای مجلس شوری فرمان روائی کرد ودر اثنای حکم رانی او راجه دهیان سنکهه که از قوم دوکره ووزیرش بود بشیر سنکهه نوشت که کار سلطنت چنانچه باید ازدست رانی چندر کور برنمیآید میباید راه لاهوربر کرفته‌جالس سریر حکومت شوی وهمچنین تمامت اعیان دربار عرائض جدا کانه نکار وزد او ارسال‌نموده درلاهور دعوتش کردند وشیر سنکهه بنوشتهٔ وزیر ودیکر بزرکان ازوتاله برخواسته باطمینان خاطر داخل لاهور شده مردم شهر وبزرکان دربار پذیره اش کرده در سمن برجش فرود آوردند وبمجرد وصول برمسند حکومت نشسته مادر نونهال سنکهه را که چهار ماه از حکومتش کذشته بود درسرائیکه نشیمن داشت نظر بند فرمود وپس از چندی خدمهٔ خودش را امر کرد که شب هنکامی در خفا بالش بر دهنش نهاده بحبس نفس هلاکش ساختند وپس ازان شیر سنکهه بعیش وعشرت حکومت همیکرد تا که از دهیان سنکهه وزیر دلکیر شده خواست دیکریرا در مقابل او بروی کار آورده دستش را از کار وزارت کوتاه کند چنانچه‌سردار لهنا سنکهه واجیت سنکهه والیان سند را بهمین اراده نوازش می‌نمود ودهیان سنکهه‌وزیر بفراست از مافی‌الضمیر او در یافته خفیةً لهنا سنکهه واجیت سنکهه را اغوا کرده بدیشان اظهار والقا نمود که در مکنت واقتدار شما وشیر سنکهه فرقی پدیدار نیست میباید اورا عزل کرده بکار سلطنت پردازید وایشان از خیال خام کفتار اورا بحته‌دانسته درکمین کارشدند تا که درسال ۱۸۴۴ هزاروهشتصدوچهل وچهار میلادی شیر سنکهه از لاهور چندی برای سیر وتفرج بیرون شده در نواحی قریبهٔ لاهور چند روزه ییلاق کزید ودر وقت بیرون شدن از شهر لهنا سنکهه واجیت سنکهه را تاکید کرد که هریك صد سوار نوکرکرفته درسیرکاه آورده سان بدهند وایشان پس‌از فراهم کردن سوار در شب بدهیان سنکهه اظهار کردند که فردا در وقت عرض دیدن سوار شیرسنکهه را خواهیم کشت‌چنانچه درروز موعود دهیان‌سنکهه وزیر درسمن برج توقف کرده نزدشیر سنکهه نرفت وآن‌دوتن که کمر بستهٔ قتل او بودند سواران خود را آراسته‌نزد شیر سنکهه بردند وسواران‌را از سراپرده دور داشته خود داخل سراپرده شدند وشیر سنکهه تفنك‌لهنا سنکهه‌را که جهت سان دادن بعزمیکه در دلش بود پر کرده در دست داشت وصف کرده طلبید که مشاهده کند وی دهن آنرا بدست شیر سنکهه نهاده آهسته کلنکش را بالا کشیده کشادداد و کلولهٔ آن برسینهٔ شیر سنکهه خورده هلاکش‌ساخت بعد لهنا سنکهه سرش را بریده واز موی آن کرفته بااجیت سنکهه از سراپرده بیرون شده باسواران خود داخل باغیکه نزدیك بارکاه شیر سنکهه که پرتاب سنکهه پسر ده ساله اش درانجا بود شده اورا نیز کشته سرش را اجیت سنکهه بریده واز مویش کرفته هردو تن باسواران شان رو بشهر نهادند وچون بدروازهٔ سمن برج رسیدند بنا بوعدهٔ که بدهیان سنکهه داده بودند او استقبال کرده خور سندی بسیار نمود وهردو تن قاتلان شیر سنکهه وپسرش از اسپ فرود کشته باهم روبدروازه نهادند وچون بنزدیك دروازه رسیدند لهنا سنکهه ودهیان سنکهه یکی‌مردیکررا تکلیف برسبقت‌دخول

(۱) کور بفتح کاف بکیش برهمن نام‌ملك یعنی بادشاه

باب کرده آخر الامر دهیان سنکهه از الحاح واصرار لهنا سنکهه سبقت کزیده داخل دروازه شد ولهنا سنکهه
بتفنکیکه‌شیر سنکهه‌را کشته‌بود درپشت اوزده اورانیزبکشت‌وهردوتن داخل‌قلعه کردیده این خبرفتنه اثردر افواه
سمر کشته هیراسنکهه پسر دهیان سنکهه مقتول رسید واو برهنه‌پا ریسمانی بکردن انداخته ازراه خون خواهی
پدرش داخل چهاونی سپاه واقع موضع میان میرصاحب شد و افسران سپاه‌را جمع کرده ماجرا بازداشت وباچشم
کریان استدعای‌انتقام خون پادشاه‌وپدرش وپدر خود کرد و تمامت افواج ازین قضیه دردناك کشته چون بحر
مواج روی قتل وتاراج بسوی قلعهٔ سمن برج نهاده دروازهٔ آنرا که بسته بودند برشکسته داخل قلعه شدند
وجنك خفیفی روی داده لهناسنکهه را بکشتند واجیت سنکهه که خودرا درکلخن حمام پنهان کرده بود بعد از
تفحص واقف حال اوشده هیزم بدهن کلخن افروخته هلاکش ساخته جسدش را بیرون کشیده سرش‌را بریدند
ودرخانهٔ‌نهاده هریك داخل آنخانه شده‌خیوهمی‌انداخت‌ونفرین‌همیکرده بلکدهمی‌زدوحوادث‌مذکوره‌درسال١٨٤٤
هزارو هشتصدو چهل‌و چهارمیلادی حادث‌کشته پس‌ازان هیراسنکهه دلیپ سنکهه بن مهاراجه رنجیت‌سنکهه‌را
برمسند حکومت نشانیده خودش بار وزارت بردوش کرفت وهمچنان پس از چندی جواهر سنکهه نام خالوی
دلیپ سنکهه فوج را برانکیخته هیراسنکهه را بکشت وخودش زمام وزارت برکف کرفت وبعد از چندی اونیز
از دست فوج کشته شده لعل سنکهه نام توشه خانه دار یعنی صندوقدار لقب راجه و منصب وزارت یافت واو
از واهمهٔ اینکه مبادا بمثابهٔ دیکران کشته شودبدزبان‌عام اظهاروتجویز محاربه را بادولت انکلیس اشتهاردادوسپاه
نظام‌را امرکرد که جانب فیروزپوررهسپرشود چنانچه‌درروزبیست‌و سوم ماه‌نومبرسنه١٨٤٥هزاروهشتصدوچهل‌و
پنج عیسوی لشکر سکهه جانب فیروز پور از سهل (١) وصعب زمین مرور کرده ازدریای ستلج عبور نمودند
ولاردهاردنك کورنرجنرال‌هندآکاه شده درروزسیزدهم ماه دسمبر سال‌مذکور اشتهارکرد که چون فوج سکهان
ازمعاهدهٔ سال١٨٠٩ هزارو هشتصدونه میلادی‌عدول‌کرده ازدریای ستلج درکذشته‌بردولت انکلیس‌لازم ومتحتم
کردانیده است که لشکرفرستاده ایشان رادفع‌کند وپس ازشیوع اشتهار مذکور افواج ضروریهٔ‌هندرا بسرعت
وتعجیل هرچه تمامترفراهم آورده حکم جنك داد وجانبین درروز هجدهم ماه دسمبر سنه هزارو هشتصدوچهل‌و
پنج مذکور در موضع مدکی باهم ملاقی شده هفده ضرب توپ سکهان بدست تصرف سپاه انکلیس افتاده خود
ایشان مغلوب کشته رو بهزیمت نهادند ودوباره کروه سکهان را غیرت کریبان کیرشده درموضع فیروز شهر باهم
در آویخته فراوان خونها ریخته کشت وآخرالامر راجه لعل سنکهه باهفتادو سه ضرب توپ دست کیر وغنیمت
انکلیسان شد وهمچنین روزبیست وهشتم ماه جنوری سنه ١٨٤٦ هزارو هشتصدو چهل و شش میلادی مطابق
سال ١٢٦٢ هزارو دوصدو شصت ودوی هجری درموضع علی‌وال معروف به‌الی‌وال طرفین راقتال وجدال‌دست
داده ایضاً لشکر سکهان پشت به‌جنك داده بازنجورسنکهه سالارایشان روبکریز نهادند وبسیارتن ازایشان غرق
دریای فنا کشته پنجاه ضرب توپ بتصرف انکلیسان درآمد وپس ازان درروز دهم ماه فروری سنهٔ مزبوره
در موضع سراهون تلاقی فئتین رخ داده سردار شام سنکهه وجمعی از اعداد سپاهش بقتل رسیده مابقی شکست
یافتند ودیکرروبجنك نهاده ازین‌اتفاق سکهان فتوح عدیده حاصل انکلیسان شد والا هرکز فوج اندك انکلیس
برلشکر بسیار سکها ظفر نمیافت بهرحال لاردها ردنك کورنر جنرال پس از حصول فتح داخل لاهور شده
راجه دلیپ سنکهه بن مهاراجه رنجیت سنکهه شورش وسرکشی افواج را درنزداو باعث فساد اظهار کرده عفو
تقصیر خواست و معفو شده درروزنهم ماه مارچ سنه١٨٤٦هزاروهشتصدوچهل‌و شش عیسوی عهد نامهٔ جدید
دربین جانبین تحریر یافته بعوض اخراجات جنك و کستاخی سکهان ملك جالند رود وآب و کشمیر وهزاره‌چچ
ودیکر کوهستان بحکومت دولت انکلیس متعلق کشت وباقی ولایات پنجاب بمهاراجه دلیپ سنکهه واکذاشته
شد ونیز بر طبق خواهش دلیپ سنکهه والی پنجاب یکتن رزیدنت یعنی وکیل امور سیاسیه درپنجاب مقرر
کردید وچندتن استنت رزیدنت یعنی نائب وکیل امورسیاسیه در اضلاع وسطی پنجاب جهت انتظام مملکت
ورفاه حال رعیت مأمور شدند واز جمله جارج لارنس در پشاور وهربرت ادوردس بمقام دیرجات و موضع

(١) سهل زمین هموار و نرم وصعب زمین سخت

بنوناظم وحاکم معین شدند و هر کدام در مقام مأموریت خود رفته بر طبق قانون سیاسی بنظم ونسق پرداخته بتدبیر وصرف زرکثیر روی دل تمامت رعایارا جانب دولت متبوعهٔ خویش کرده سکهان را بجز نام دیکربادهٔ مرامی از حکومت درکام نکذاشتند و چون بتقریب عهد کرده بودند راه مخالفت پیمودن نیز نمی توانستند تا که ازکارکذاری وحکم رانی انکلیسان بجان رسیده مصدر شورش شدند چنانچه ذکر میشود

وقایع سنه ۱۲۶٤ مطابقت هر دوسنه تخمینی است

﴿ وقائع سال ۱۲٦٤ هزارودویست وشصت وچهار هجری ﴾

دربنسال (۱) که مطابق بود باسنه ۱۸٤۸ هزارو هشتصدوچهل وهشت میلادی سکهان بلوای بزرکی ازنقار خاطریکه نسبت بدولت انکلیس داشتند درپنجاب برپای کردند وازهمه پیشتر دیوان مول راج نامی درملتان دست بفتنه برده دوتن ازانکلیسان را بکشت وازسمر کردیدن اینخبرچترسنکهه در چچ هزاره دامن زن آتش فسادکشته درپشاور سپاه سکهان برجنرال جارج لارنس بشوریدند و او بازوجهٔ خویش از پشاور جانب شاه درهٔ لاهور راه فراز پیش کرفته نزد سردار سلطان محمد خان که وقتی سر هنری لارنس برادرش بوی احسانی کرده بود رفت که بپاس احسان او حمایتش کند اما سردار سلطان محمد خان ننك افغانی خود ورفتار برادراورا دربرابر احسان رنجیت سنکهه وفرزندانش که بغایت تفقد نموده بودند بهیچ نشمرده درروز سوم ماه دسمبر سنه ۱۸٤۸ هزاروهشتصد وچهل وهشت میلادی مطابق سال ۱۲٦٤ هزار و دوصدو شصت و چهار هجری زن و شوهر هردوتن را بدست سکهان سپرد وازین کارسردار سلطان محمد خانرا زیاده تر درنزد سکهان پایهٔ اعتبار ارتقا یافته باعتماد و واسطهٔ او از امیر کبیر که باهم برادر ویك سپهر رادواختر بودند خواهش معاونت کرده بااو قرار دادند که اکر امیرکبیر درمحاربهٔ ما بادولت انکلیس معاون ودستکیر شده یاری دهد هرآینه پشاور وديره جات را بابعضی ولایات پنجاب که ضمیمهٔ افغانستان ومضافات آن بوده اندباسم نعل بهاپس از فیصلهٔ دعوی سپرد کارکذاران وی کنیم تابقرار سابق بمملکت افغانستان منضم باشند وازین اظهار واقرار عرض پرداز حضور امیر کبیر شدند

ذکر لشکر کشیدن امیر کبیر جانب پنجاب

{ ذکرلشکرکشیدن امیرکبیر }

(از راه یاری ومددکاری سکهان جانب پنجاب)

چون عرائض سردار سلطان محمد خان از مطالعهٔ کار کنان پایهٔ سریر سلطنت شرف کذارش یافت امیر کبیر نظر باینکه تاکنون ولایات پنجاب درتصرف سکهان بود ودرمتصرف شدن آنها ومداخلت کردنش درعهد نامهٔ دوستی ختامهٔ دولتین افغانستان وانکلیس مندرج نبودتصمیم عزم کرده لشکرکران ترتیب داده باسردارغلام حیدرخان وسردار محمدا کرم خان که هردوتن ازترکستان وجلال آبادبفرمان طلب حاضرحضور شده بودند وسردار شمس الدینخان وسردار شاه دوله خان از کابل روبراه نهاده بسرعت سحاب وشتاب شهاب وارد پشاور شده ازآنجا نیزدرنك نکرده آهنك قلعهٔ اتك فرمود وپس ازوصول درقلعهٔ اتك توقف کزیده ترك پیش رفتن نمود وازانسوی کرنیل سرهربرت ادوردس که درخلال احوال مذکور درتسخیر ملتان مشغول بود وتااینوقت سه دفعه بمحاربه پرداخته فتحیاب شده روی تسخیر جانب کجرات نهاده بود چترسنکهه وشیرسنکهه از امیر کبیر کمك درکجرات خواستند واو سردار محمد اکرم خانرا باسردار شمس الدینخان وسردار شاه دوله خان وپنجهزار سوار کزیده از قلعهٔ اتك روانهٔ کجرات نموده ایشان قبل ازانکه سرهربرت ادوردس راه بدانجا نزدیك کرده رزم آرا شود وارد کجرات شده شیرسنکهه وچترسنکهه ازراه اعزازوا کرام پذیره واستقبال کرده مقدم ایشانرا کرامی داشته نیك بنواخت واز سردارمحمدا کرم خان التماس نمودند که همین قدرنام یاری ومدد کاری امیرکبیر کافیست که ازکابل تاقلعهٔ اتك تشریف آورده وشمارا باپنجهزار سوار روانهٔ ایندیار نموده دیکر تکلیف نامرعیست میباید باهمراهان وسواران خویش درهنکام کار زار بکنار حربکاه ایستاده نظارهٔ جنك نمائید وسردار محمد اکرم خانرا این سخن او از شجاعت درطبیعت ناکوار آمده دروقت تسویهٔ صفوف جانبین آهنك جنك کرده درنك را درحوصلهٔ خویش ننك شمرد

و هرچند چتر سنکهه از محاربه منع کرده اصرار برقاعدش نمود سردار محمد اکرم خان بکوش قبول جانداده رو بمقاتله نهادودرروز بیست ویکم فروری سنه ۱۸۴۹ هزاروهشصدوچهل ونه میلادی مطابق اوائل سال ۱۲۶۵ هزارودویست وشصت وپنج هجری باتفاق سکهان باانکلیسان در آویخته خون بسیار درمعرکهٔ کارزار ریخت و کشش وکوشش بسیار کرده آخرالامر ازبی ثباتی همراهان وپیروانش پشت بدشمن داده روبهزیمت نهاد وازمغلوب شدن سردار محمد اکرم خان وپیروانش لشکر سکهان را نیزشکست روی داد وانکلیسان فتح حاصل کرده بمراد دل واصل شدند وچتر سنکهه باشیرسنکهه در راولپندی حلقهٔ اطاعت انکلیس را بکوش قبول نهادند وتمامت محالات وولایات محکومهٔ رؤسای سکهه‌را تغلبا متصرف شدند وازانروز تا کنون بجانبی بحکومت پنجاب وپشاور وغیره پرداخته کسی متعرض حال دولت انکلیس نکشت وامیرکبیر زمام مهام مملکت‌را بدست دولت مزبور مشاهده کرده بی آنکه چیزی بکوید یا طریق مجادله با دولت موصوف بپوید از اتك در شاه درهٔ لاهور رفته سردار سلطان محمد خان وسردار پیر محمد خان وسردار سعید محمد خان برادرانش‌را با فرزندان را وعیال واطفال ایشان ازانجا برداشته راه مراجعت جانب کابل برکرفت وچون وارد جلال آباد شد باندیشهٔ اینکه مبادا انکلیسان امدادش را نسبت بسکهان بهانه ساخته متعاقباً داخل مملکت افغانستان شوند درنك فرمود وپس ازچندیکه حادثهٔ ازجانب انکلیسان رخ نمود باطمینان خاطر ازجلال آباد حرکت کرده تشریف فرمای کابل شدوولایات شرقی افغانستان از تاریخ مذکور درتصرف دولت انکلیس درامده‌تا کنون شصت‌وهفت سال است‌که رحل‌حکومت وطرح‌عمارت‌در پنجاب متعلقهٔ سابقهٔ افغانستان وکشمیر وپشاور ودیرجات انداخته کسی متصدی نکردیده است

واقعات سنه ۱۲۶۵ وفتح ترکستان

﴿ وقایع سال ۱۲۶۵ هزار ودویست وشصت وپنج هجری ﴾

(وتسخیر ترکستان صغیر)

درینسال پس از مراجعت قلعهٔ اتك امیرکبیر را خیال فتح وتسخیر ترکستان صغیر در ضمیر جای کیرکشته سردار محمد اکرم‌خان سومین فرزند ارجندش را بتسخیر ترکستان نامزد فرموده لشکر کرانی باهردو فوج پیادهٔ وزیر محمد اکبر خان مبرور که متعلق بسردار غلام حیدر خان شده بودند برکابش تعین نمود وسردار محمدا کرم خان براه افتاده چون بانهاد خاك بامیان کشت میران ترکستان آکاه‌کشته ازبلخ ومزار شریف وشبرغان واندخود وتاشقرغان وغیره قصبات وایلات باجمعیت بسیاری روی مدافعه بسوی با میان نهاده وارد سیقان شدند و قلعهٔ سرسنك را بمردان کار و دلیران کار زار محکم و استوار کرده باهنك جنك درنك نمودند وازین سوی سردار محمد اکرم خان میرزا عبدالسمیع خان را ازیکطرف ونائب ذوالفقار خان را ازدیکر جانب باافواج پیاده امر صعودکردن بجبال شامخهٔ که بهردوطرف‌راه واقعندداده خود باسوارکشادهٔ درانیه وغلجائیه وقزلباشیه‌طریق مقابل اختیار کرده ره‌نورد نبرد کشت چنانچه ابطال رجال از قلل جبال دهن توپ وتفنك قتال کشوده ازپیش رو سردار محمد اکرم خان حمله‌ور شده کار را بر ترا که (۱) واوزبکیه بغایت تنك ساختند واز کشش وکوشش دلیران جنك مجال درنك درترکان نمانده‌مغلوب وپرا کنده کشته هرکدام راه مقام خویش برکرفتند وسردارمحمد اکرم خان پس از حصول این فتح ازراه درهٔ صوف بیمانعی داخل ترکستان کردیده مژدهٔ فتحرا معروض پایهٔ سریر سلطنت نموده توقیع ظفر از حضور اعلیحضرت امیرکبیر بنامش صادر کشت و درشهر بلخ فرود آمده رحل اقامت کشود بعد هریك از میران ترکستان باتحفه و هدیهٔ شایان حاضر حضور سردار محمد اکرم خان همی شده فرمان پذیر همی کردید و تمامت بزرکان چون ایشان اوراق میربلخ و تملك و ایشان صدور میرآخچه ومیر حکیم‌خان والی شبرغان ومیربابابیك رئیس آی‌بیك وغضنفر خان سالاراند خود وکنجعلی بیك مهتر خلم یعنی تاشقرغان ومحمودخان داورسرپل وشاه مرادبیك مرزبان‌قطغن همه‌سر برخط فرمان‌نهاده مطیع‌ومنقاد کشتند وهمکنان پیش کشیها ازحضور سردار محمد اکرمخان کذرانیده خلاع وسرافراز بمساکن خویش مراجعت کردند وچون اول کار وابتدای‌تسخیر آن‌دیار بود مالیهٔ اندك اندك براراضی وعقار ایشان مقررشده پارهٔ از مالیات هر ولایت وشهری را بمیرآن برسم جایکیر معین داشته تمامت ایشانرا خورسند ورضامند ساخت وبوضع نیکو طرح حکومت

(۱) تراکه جمع ترکان

انداخته مطابق دستورالعمل امیر کبیرکه ازحضور اعلیحضرتش بنام‌او اصداریافت بنظم ونسق ترکستان پرداخت

واقعات هرات وسرگذشت یار محمد خان وزیر

﴿ ذکر واقعات هرات وسرگذشت وزیر یار محمد خان ﴾

در خلال احوال سال ۱۲٦٤ هزار ودو صد وشصت وچهار که بشرح رفت ماه شوال ایام عمر اعلیحضرت محمد شاه قاجار سپری شـده ولیعهد دولت ناصر الدین شاه بتخت سلطنت جلوس نمود وچون ختم فرمان روائی پادشاه مرحوم مذکور وبدو حکم فرمائی سلطان مزبور بود حسن‌خان سالاروجعفر قلیخان کرد که درزمان‌حیوة آن پادشاه خلد آرامگاه سر فتنه می‌جنبانیدند در مشهد مقدس رایت خود سری افراشته تیغ خلاف بروی حمزه میرزا والی خراسان از غلاف کشـیدند و آخر الامر توان مقاتلت را بااو که مأمور تنبیه وتهدید ایشان شد در خود ندیده از مشهد فرار کردند ودر سرخس نزد اراض خان رئیس آنجا پناه برده قرار گرفتند تا که از سبب فوت محمد شاه فرصت یافته مردم‌ترا کمهٔ سرخس‌را در فتنه باخود یار ساخته بسر مشهد بتاختند وجعفرقلیخان دروقت روی تر کتاز نهادن سالار جانب مشهد بامر او درهرات نزد وزیر یار محمد خان آمد که او را نیزچون اراض خان باخود یار وانباز طغیان سازند وآنکاه که سالار بنزدیك مشهد رسید ازانسوی فوج پیادهٔ همـدانی وافشار نافرمانی کرده دست بتاراج شهر وبازار کشودند وازنمعنی علماء واعیان مشهد مکتوبی بحسن خان‌سالار فرستاده طلب مشهدش کردند که شاید او دست غارت افواج حمزه میرزا را از تاراج مال ومنال مردم شهر باز دارد چنانچه او نامهٔ مردم مشهدرا برطبق مرام خویش دیده بدون تشویش بااراض خان وقوشیدخان سرخسی ودوهزارسوارترکمان داخل شهرمشهد مقدس‌شد ومقارن انحال وزیر یار محمدخان حکمران هرات بالتماس جعفر قلیخان که درنزدش برای طلب کمك وامداد آمده واو بالشکر شایان جانب مشهد براه افتاده‌بود باهم واردنواحی مشهد شدند اما وزیر یار محمد خان که در ظاهر لوای معاونت حسن خان سالار وجعفر قلیخان افراشته بود ودر باطن روی دل بسوی دولت داشت ازراه خفا میرزا بزرك خان‌را نزد حمزه میرزا که درارك مشهد محصورسالار بود فرستاده پیام داد که من از راه نصرت وباری حسن خان سالار از هرات درین دیار نیامده بلکه بامداد شما درین مرحله قدم نهاده ام که دست فتنهٔ اورا کوتاه سازم وهم برخلاف این پیام بقم فریب مکتوبی نوشته بسالار روان کرد که فردا در شهر داخل میشوم میباید فرود کاهم معین باشد که درانجا نزول کنم وحسن خان سالار چهارباغ اندرون شهر مشهد را معین داشته یزدان بخش میرزا وعلماء وسادات وبزرکان شهر را باستقبال وزیر یار محمد خان کماشت وچون خبر یافته وآکاه شده بود که وزیر یار محمد خان را باحمزه میرزا راه موافقت درمیان است امر کردکه لشکرشایانی باپذیرکیان ازشهربیرون رود تاا کراو رو بشهرآرد مقدمش‌را کرامی داشته بعزت واحترام‌آورده در منزلکاهیکه برایش معین کردیده فرود آرند واکر طریق ارك کرفته راه موافقت جانب حمزه میرزا بپاید مانع کشته بازوی همت بردفعش کشوده نکذارند که بدو پیوندد ووزیر یار محمـد خان از حیلهٔ که اندیشیده بود بجعفر قلیخان کفت که من باید اول بارك در شده آن را متصرف شوم بعد باطمینان خاطر بشهر درایم واو که ازکیدوی آکاه نبود سخنش را پذیرفته مانع از اراده اش نشد وتا بموضع انفصال راه ارك وشهر باهم راه پیموده بعد راه شهررا فرو کذاشته طریق ارك بر کزیدند واز ارك نیز ابراهیم خلیل خان وعبدالعلیخان بافوج نظام وتوپخانه بامر حمزه میرزا باستقبال وزیر یارمحمدخان بیرون شدند ومردم شهر چون این بدیدندبسخن سالارکه بدیشان کفته بود چنانچه آنفاً مرقوم کشت روی ستیز جانب وزیر یار محمد خان نهاده باهم در افتادند ووزیر یار محمد خان جنك کنان خودرا بجماعهٔ پذیره آیند کان ارك رسانیده باایشان داخل ارك شد وحسن‌خان سالار بامردم شهر از پیوستن وزیر یار محمد خان بحمزه میرزا شهد تمنای خود را بدل بزهر دیده مایوس شدند ووزیر یار محمدخان جعفر قلیخان‌را محبوس درنزد خودنکاهداشته بکنار لشکر کاه حمزه میرزا جداکانه فرودکاه ساخت وپس از دوروز چون کار از تنکی علوفه بر لشکر حمزه میرزا دشوار شده بود سواران افغان را که از هرات باخود برده بود برداشته راه تحصیل آزوقه جانب قریهٔ کلستان بر کرفت وازانجا مقداری از غله در اردو رسانید واین کردار وزیر یار محمد خان زیاده تر باعث اعتماد حمزه میرزا بر اتحاد اوشد و همچنین پس ازچند روز

باز بارادهٔ رسانیدن غله از ارک بیرون شتافته وحسن خان سالارش دور از اردو یافته جمعی از مردم شهر را بمحاربه کماشته جنك سخت واقع کشت ودر آخر کار تابعان وزیر یار محمد خان مغلوب کشته پشت بکار زاردادند وحمزه میرزا از هزیمت او آکاه کردیده عجالةً فوج وتوپخانه از ارک بمعاونت او فرستاده سالماً بار کش در آورد وبعد ازین هزیمت اقامت وزیر یار محمدخان درجنب مشهد بصعوبت انجامیده باحمزه میرزا بمشورت پرداخته صلاح کار را بدان قرار دادند که از مشهد باهم راه هرات بر کرفته ایام زمستان را درینجا بسر برند تاناصرالدین شاه کار جلوس ونظم سلطنتش را راست نماید آنکاه بساز وبرك آراسته روی بسوی مشهد نهند چنانچه باهم از مشهد عازم هرات شدند ودرینوقت جعفر قلیخان که کرفتار بند ونکال بود بخود اندیشیده خلاصی خویش را از روی تدبیر چنین قرار داد که از زندان پیام بحمزه میرزا فرستاد وبسو کند های غلاظ وشداد عهد در میان نهاد تا از حبس رهائی اش داده بشهرش فرستد که پنج صد اشتر آزوقه با صدرأس اسپ وصد رأس قاطر بوی روانه دارد تا باسانی رهسپار هرات شود وحمزه میرزا که از همه جهت عسرت وپریشانی برایش رخ داده بود بپیمان وپیام اورا بکوش قبول شنیده اززندانش رهافرمود وبصوابدید وزیریارمحمد خان وابراهیم خلیل خانش خلعت فاخر عطا کرده بشهرش فرستاد واو بعهدیکه کرده بود وفانتوانسته بعد حمزه میرزا ووزیر یار محمد خان آنقدر که توانستند عمارات ارك را ویران کرده اتوابی را که حمل ونقل آنها دشوار می‌نمود از عراده فرود آورده چوب آلات آنها را تمام بسوختند که دست یارحسن خان سالار نشوند وراه برکرفتند وسالار باجعفر قلیخان تعاقب‌نموده بی‌نیل مقصود برکشتند وازمشهد بارادهٔ اینکه هرکاه سپاهی‌ازطهران مأمور خراسان شود دفع کنند بالشکریکه داشتند راه رباط نشابور برداشته درانجا اقامت کزیدند و حمزه میرزا ووزیر یارمحمد خان باردوئیکه‌همراه داشتند درنواحی جام رسیده بهادر خان را که دروقت راه پیمودن‌وزیر یار محمد خان جانب مشهد کسانش را اسیر ودستکیر کرده بود ازراه انتقام اورا درقلعهٔ فریمان محصور کرده تاپانزدهم ماه ذیحجهٔ سال ۱۲۶٤ هزارو دوصد و شصت و چهار هجری بدور قلعهٔ موصوفه بسر بردند تا که بهادر خان طالب امان شده علوفهٔ لشکر را بذمه کرفت آنکاه حمزه میرزا امان داده عفوش کرد بعد ازآنجاراه هرات درنور دیده چون وارد منزل شبش شدند بنا برآنکه درآنجا چوب وجنکل بسیار است اقامهٔ ایام زمستانرا حمزه میرزا از وزیر یار محمد خان درمنزل مذکور التماس کرده پس از پذیرفتن او در آنجا قشلاق کزید ووزیر یارمحمدخان درهرات آمده بیست وپنج‌هزارروپیه‌وهزارخروارغله‌برسم قرض نزدحمزه‌میرزا فرستاد واوازنیمهٔ محرم سال ۱۲۶۵ هزارو دوصد وشصت‌و پنج هجری تاآخر ماه ربیع الثانی مدت سه ماه وپانزده روز درشبش بسربرد تاکه سلطان مراد میرزای حسام‌السلطنه بامر اعلیحضرت ناصرالدین شاه از طهران راه تنبیه وتهدید حسن خان سالار برکرفته خبر توجه‌اوجانب مشهد سمرکشت حمزه میرزا لشکر خویش را از آنجا جانب مشهد کوچ داد ووزیر یار محمد خان حیدر خان الکوزائی را باهزار سوار افغان برکاب اوکماشت واین رفتار وزیر یار محمد خان مطبوع شاه ایران کشته ازدولت ایران چهار ضرب توپ و خطاب ظهیرالدوله‌کی یافته راه مودت و موالاتش بدانسو مفتوح شد

﴿ وقائع سال هزار ودوصد وشصت وشش هجری ﴾

(وشورش میران ترکستان)

وقائع سال ۱۲۶۶ وشورش میران ترکستان

چون ازحسن حکومت سردار محمد اکرم خان ونظم ونسقش در مملکت ترکستان دست جور میران آنجا ازستم کوتاه کشته ازکرفتن مال ومنال مظلومان بازداشته شد همکنان دربلدهٔ آقچه جمع کردیده شورش آغازکردند و باسردار محمد اکرم خان و سردار محمد شریف خان که بامر امیر کبیر ازکابل جهت اقامت درنزد اورفته بود طرح محاربه انداختند وچنان حمله ها وترکتازهای پی درپی برایشان نمودند که ایشان بستوه آمده عرض پرداز حضور امیرکبیر شده کمك خواستند وامیر کبیر ازعرض والتماس هردوتن پسرانش سردار غلام حیدر خان را

باسردار محمدامین خان وسردار شجاع‌الدوله خان ولشکر شایان ازسواره وپیاده واتواپ آتش فشان ازکابل جانب ترکستان گسیل فرمود وچون ایشان وارد آی‌بیك‌شده فرود آمدند آقسقالان محال قطغن که هنوز چنانچه باید نزد سردار محمد اکرم خان نشده سر درخط فرمان نهاده بودند اینوقت ازراه دوراندیشی و عاقبت بینی هدایا و تحف شایسته بصحابت اشخاص سالخوردهٔ ریش‌سپید نزد سردار غلام حیدر خان فرستاده از شرفیاب نشدن بحضور سردار محمد اکرم خان عذر و عفو تقصیر خواستند و سردار غلام حیدر خان تحائف ایشانرا پذیرفته وبآب تسلی غبار خوف را ازدامن ضمیر ایشان رفته وشسته فرستادکانرا مخلع ساخته بامنشور ملاطفت دستور رخصت مراجعت داد واز مشاهدهٔ اتحالت میران فتنه جوی مفسده خوی نیز هراسناك شده پراکنده شدند وهرکدام از مسکن ومقام خویش تحفه وهدیه برداشته ازراه اطاعت پیش آمدند وازسردار غلام حیدر خان التماس عفو تقصیر نموده تسلی ودلجوئی همی یافت وبخلعت دیبا وجامهٔ زیبا سرافرازی یافته پس ازرخصت یافتن جانب مسکن خود همی شتافت وازجمله محمود خان والی سابقهٔ سرپل وایشان صدورحکمران آقچه وایشان اوراق میربلخ هرسه‌تن راکه زیاده تربانی فساد ومبانی عناد بودند سردارغلام حیدر خان خواست که‌نزدخود نکاهداشته هنکام مراجعت ازترکستان ایشانرا برداشته بکابل آرداما سردار محمدا کرم خان دربارهٔ دوتن دیکر چیزی نکفته از نکاهداشتن محمود خان سردار غلام حیدر خان را مانع کردیده کفت که هر چند محمود خان بخصمی ودشمنی پرداخته مارا مضطر ومضطرب ساخت بازهم ازبردنش درکابل بودنش بترکستان اولی است زیرا که ازدرمسالمت پیش آمده دیکر پیرامون مخالفت ومباینت‌نخواهد کشت دیکر اینکه مردتجربه کار است میباید درین‌دیارباشدخلاصه هردو برادر عرض پرداز حضور امیرکبیر شده هریك استصواب رأی خویش بجستند وامیر کبیر منشوری بنام هردوفرزند ارجمندش مرقوم ومرسول فرمود که‌چون سردار غلام حیدرخان پس ازنظم ونسق ترکستان بکابل برمیکردد و سردار محمد اکرم خان درانجا برای حکومت میماند پس هرچه درچنین اموررأی او صواب پندارد بی‌شك وریب پسندیدهٔ شریعت سلطنت وحمایت اهل مملکت خواهدبود وپس ازوصول این حکم سعادت شمول سردار غلام حیدر خان متعرض نقل دادن مکان دیکرمیران ترکستان نشده ایشان اوراق وایشان صدوررا باعیال واطفال ومنسوبان ایشان باخود برداشته درکابل آورد وازحضور امیرکبیر منزل ومأوی وخرج مکفی برای‌شان معین ومقرر کشت وپس ازمراجعت سردار غلام حیدر خان مردم محال قطغن آتش بغی‌را دامن زن شدند

ذکر تمرد مردم قطغن ووفات سردار محمد اکرم خان

﴿ ذکر بغاوت مردم قطغن ﴾

(ورحلت سردار محمد اکرم خان)

چون سردار غلام‌حیدر خان از ترکستان بکابل باز کشت فرمودمردم محال قطغن که ازخوف اوتحفه وهدیه چنانچه رقم شد نزدش فرستاده سردر تحت فرمان نهاده بودند ایمن کردیده از دادن مال دیوانی و خراج سلطانی سرباز زده تمرد ورزیدند وسردار محمد اکرم خان بالشکر شایان از مزار شریف بعزم سرزنش آن‌مردم نکوهیده منش خیمه بیرون‌زده چون وارد تاشقرغان شد سردارمحمد شریف خان‌حکمران آنجاپذیره‌کرده مراسم مهمانی برادرانه بتقدیم رسانید وهم‌در آنجا امراض سه کانهٔ سل ودق وذات‌الجنب که‌بعضی ازامراض مذکوره ازدیرکاه لازم حالش بود بشدت رونهاده ایام‌عمر کرانمایه‌اش سپری‌شد وبعمر سی‌وسه سالکی بسال ۱۲۶۶ هزار ودوصدو شصت وشش هجری بدرود جهان‌فانی کرده درجنب مرقد مطهر حضرت امیرالمؤمنین علی کرم‌الله وجهه واقع مزارشریف مدفون کشت وامر کوشمالی مردم‌قطغن ازسبب فوت آن‌مرحوم بتعویق‌افتاد وسردار شهسوار خان پسر دوازده سالهٔ مبرور مذکور درجای پدر مغفورش بمسند ایالت ترکستان برنشست وبتوسط سردار محمد شریف خان عم‌مکرمش اجرای کار حکومت نمودن کرفت تاکه خبر کربت اثر فوت شهزاده کوش خراش امیرکبیر شده پس‌ازطی بساط سوکواری وخاموش کشتن جوش وخروش فاتحه خوانی وماتم‌داری سردار محمد افضل خان اولین فرزند برومند اعلیحضرت شهریاری که قدم بمرحلهٔ سی‌وشش سالکی نهاده بود ازحضور پدر نیکو سیرش بایالت ترکستان سرافرازی یافت وچون مالیات علاقهٔ‌زرمت که‌تااینوقت درتیول مؤنثش‌بود و کفایت

امر معیشتش نمی نمود بعض مالیات ترکستان جایگیر مخارجش معین گشت وسردار شهسوار خان بفرمان طلب در کابل آمده شرف دست بوس حاصل کرد وسردار محمد افضل خان وارد مزار شریف‌شده بحکومت پرداخت

﴿ ذکر فتنهٔ محمود خان سرپلی ﴾

(ومراجعت سردار محمد شریف خان)

ذکر فتنهٔ محمود خان سرپلی وباز گشت سردار محمد شریف خان

مقارن اینحال محمود خان سرپلی مردم قطغن را برحال بغاوتش استوار دیده وکار گذاران پایهٔ سریر سلطنت را از گرفتاری دردیگر امور مهمهٔ مملکت متوجه بکوشمالی مردم مذکور ندیده مکنت امارت درخیالش زبون آمده سرازجیب تمرد بر کشید وباتفاق فتنه جویان اوزبکیه آقچه را متصرف شد وسردار محمدافضل خان باسردار محمد شریف خان لوای مدافعه برافراشته باتفاق میرحکیم خان شبرغانی وغضنفر خان اندخودی وجه همت بقلع او گماشتند ومحاربات عدیدهٔ شدیده بوقوع پیوسته آخرالامر محمودخان دستگیر گشت وبمکافات کردارش بپاسارسیده فتنهٔ که برانگیخته بود بخوابید وامیرکبیر از عرض مژده رسانی فتح سردار محمد افضل خان که درذیل آن ازمعاونت ویاری وصداقت واخلاص شعاری میرحکیم خان شبرغانی ومیرغضنفرخان اندخودی نیزمعروض داشته بود خدمت ایشان را ضائع نساخته نیك بنواخت چنانچه خلعت وخطاب نظام الملکی ومنشور حکومت شبرغانرا بنام میرحکیم خان وخلعت‌ولقب امین‌الدوله وفرمان حکومت اندخودرا اسمی غضنفر خان بجائزهٔ خدمتیکه کرده‌بودند ازاداعطا درترکستان بدیشان فرستاد وهم ازحضور نگین خاتم غضنفر خانرا بدین سجع مزین ومنقر فرموده از طریق لطف روانه نمود

زالطاف امیر داد گستر امین‌الدوله شد میرغضنفر

وبعدازان سردار محمد شریف خان که‌سردار غلام حیدرخانش بسبیل‌تبدیل دوساله بحکومت تاشقرغان مأمور فرموده قرار داده بود که پس‌ازدوسال سردار محمد امین‌خان بجایش دوسال‌دیگر اقامت وحکومت نموده همچنین هریك ازهردوتن پی‌هم دودوسال بحکومت بسر برند راه کابل بر گرفته سردار محمد امین‌خان بعوض‌او ازحضور امیرکبیر درتاشقرغان رفته بکار حکومت پرداخت وسردار محمد شریف خان وارد کابل شده ازفیض دست بوسی امیر کبیر سعادت دارین حاصل کرد

﴿ ذکر مامور شدن هریك ازشهزادگان ﴾

(بحکومت دیاری ویار شدن هریکدیگر را بکاری)

ذکر مأمور شدن‌سرداران بحکومت وغیره

وامیرکبیر سردار محمد شریف‌خانرا پس‌ازرفع خستگی راه‌ترکستان برخلاف قرارداد سردار غلام حیدر خان درباب حکومت تاشقرغان که‌مذکورشد بحکومت هزارهٔ بهسود ازحضورمأمور فرموده حکومت هزارهٔ دای‌زنگی ودای کندی را تادوآب شاه پسند که بامیان نیز داخل محال‌آن دوولایت بود بسردار محمد اسلم‌خان تفویض‌نمود وسردار ولی‌محمدخان وسردار محمدزمانخانرا ازعرض والتماس سردار محمدافضل‌خان حکمران ترکستان که‌معروض داشت که هردوتن مأمور ترکستان شوند تااگر میران ترکستان سلسله‌جنبان طغیان آیند ایشان درمدافعه ورفع فتنه معاونت ویاری وی نمایند هردوتن مأمور ترکستان شدند ودرآنجا سردار محمد افضل خان سردار ولی‌محمد خانرابحکومت آقچه وسردار محمد زمانخانرا نخست بایالت نملك (۱) وپس ازچندی ازانجابحکومت سرپل مقرر کرده همگنان از طریق برادری بحکمرانی پرداختند

(۱) نسخه بدل مملك

﴿ وقایع سال ۱۲۶۷ هزار ودویست وشصت وهفت هجری ﴾

(وسر گذشت وزیر یارمحمد خان وخاتمهٔ کار آن)

وقایع سال ۱۲۶۷ وسر گذشت‌وزیر یارمحمد خان

درخلال احوال مذکوره وتضاعیف سوانح واردهٔ این سال وزیر یار محمد خان که ذکر خطاب ظهیرالدوله یافتنش از کار گذاران دولت ایران سابقاً بشرح رفت مسموع گشت که احمد خان اسحق زائی باسردار کهندل خان حکمران قندهار متفق وهمداستان شده اوو برادرانش‌را ترغیب‌بتصرف‌لاش وجوین کرده سردارشیرعلیخان

بن سردار مهر دلخانرا بالشکر از قندهار آورده درلاش جاداده ودیگر سرداران قندهار بتحریك اوروی تسخیر بسوی هرات نهاده بهرشك رسیده اند وسردار محمد صدیق خان بن‌سردار کهندلخان بالشکر شایان داخل علاقهٔ چخانسور شده متصرفانه نشسته‌است ازشنیدن حوادث مذکوره درتشویش واضطراب‌افتاد ولشکری ترتیب‌داده رو برای‌مدافعه‌نهاد وازین راه‌نامهٔ بسرداران قندهار نوشته ارسال‌داشت که‌چون جانبین طریق مخالفت سدوزائی پیموده ومی‌پیمائیم گویا درمعنی دوست یکدیگر میباشیم که باهم درمخاصمه نکرائیم ومصدر این فتنه را که احمد خان اسحق زائیست ازفتنه جوئی باز داشته از میان برائیم وخود ازعقب این نامه راه برگرفته ازکردراه داخل‌لاش شد ووجود احمد خان را بجاروب عتاب ازانجا رفته دورش کرد ولاش‌را متصرف گشته سردار شیرعلیخان را بی‌آنکه‌رنجیده خاطر سازد بملایمت ومدارا بیرون کشیده روانهٔ قندهارش نمود ومقارن اینحال وزیریارمحمد خانرا تب عارض گشته سپاه‌رابا‌سعید‌محمدخان‌پسرخود درلاش گذاشته خود ازراه‌مراجعت روبهرات‌نهادو آنکاه‌که وارد منزل رباط میرشد درسلخ ماه شعبان سال ۱۲۶۷ هزار و دویست وشصت وهفت هجری ایام عمرش سپری کشت وهمراهانش نعش اورا برداشته درهرات بجنب مضجع بارکات جناب مولوی عبدالرحمن جامی قدس سره‌السامی دفن کردند فقط

فوت وزیر یارمحمد خان

﴿ ذکر حکومت سعید محمد خان ﴾
(بن وزیر یار محمد خان درهرات)

ذکر حکومت سعید محمد خان

وپس از فوت ودفن او سعید محمد خان پسرش بالشکریکه همراه داشت از لاش روی مراجعت جانب هرات نهاد ومردم هرات باستقبالش بیرون شده اگرچه مایهٔ ازخرد نداشت باعزاز واکرام بشهرش درآورده حکمش را گردن نهادند وهم بذریعهٔ عریضه از اعلیحضرت ناصرالدین شاه قاجار که وزیر یار محمد خان خود را بحمایت او حکمران هرات می‌پنداشت استدعاء حکومت پدرش را برای سعید محمد خان کرده خوداو نیزمیرزا بزرك‌خان نوادهٔ میرزا عبدالغفارخانرا باتحف وهدایا ونامهٔ مذکورهٔ رعایای‌هرات که بخط میرعبدالرحمن خوش نویس مرقوم داشته بودند درطهران نزد شاه ایران فرستاد واوهدایای سعید محمد خانراپذیرفته وعریضهٔ هرویان را بکوش‌قبول شنفته میرزا احمد خان ناظم دیوان را از راه تعزیت فوت یارمحمد خان مرحوم وتهنیت حکومت سعید محمد خان بااسپ زین ولجام زروکاردمکلل بجواهر از بهر تشریف او وفرستادکان خودش که رخصت مراجعت داد روانهٔ هرات فرمود و درخلال اینحال بعضی ازمردم هرات که بسبب بی‌خردی سعید محمد خان نسبت بوی ناراضی وسر گران بودند ازراه خفا بسردارکهندل خان مکتوب فرستاده دعوت تسخیر هراتش کردند چنانچه‌او بالتماس پارهٔ ازمردم هرات باسپاه آراسته ازقندهار روبهرات کرده فراه واسفزاررامتصرف کشت وسلطان مراد میرزای والی مشهد مقدس که ملقب بحسام‌السلطنه بود ازین امر واقف کردیده سام‌خان ایلخانی راباهفت صد سوار تعین‌کرد که باعباس قلیخان میرپنج وسه فوج خراسانی وشش عراده توپ وهزارسوار کشادهٔ مشهدی‌روی بسوی‌هرات نهند ودر نزدیك هرات فروکش کرده نگران باشند و بسام خان اجازت این نیزداد که هرگاه بخواهد باسواران خود ازعباس‌قلیخان جداشده درهرات رود واو درموقفیکه جای گزیند همچنان درنك کنان مترصدامرسامخان بوده هرچه اوفرماید‌عمل‌نماید چنانچه هردوتن باهم‌تادومنزلی شهر هرات اسپ رانده عباس قلیخان عنان‌بازکشیده فرود آمد و درهمانجا که ازهرات دومنزل دوربود اقامت گزید وسام خان باسوارانیکه همراه داشت داخل هرات شد وازین‌سو سردار کهندل خان پس ازفتح فراه واسفزار جمعی ازلشکر قندهار را بحفاظت آن‌دوموضع‌گذاشته خود باسپاه مکفی اسپ تسخیر رانده بفاصلهٔ چهار کروهی هرات رسیده لشکرگاه ساخت وطرح محاربه انداخته بامردم هراتی و سوارهٔ خراسانی بجنك هرروزه پرداخت ودرهرروز باهم درآویخته از جانبین خونها همی ریخت تاکه سام خان ازدست برد ونبرد سردار کهندل خان خسته وناتوان گشته بعباسقلی خان پیام داد که ازاقامتکاهش برخواسته دریکمنزلی هرات فروکش‌کند تاسردار کهندل خان لشکررا بقرب هرات مشاهده‌کرده نیروی بازویش ضعف پذیرد وآنکاه که عباس قلیخان دریکمنزلی هرات فرود کشت تدبیر سام خان باتقدیرموافقت کرده سردار

کهندل خان را درضمیر این اندیشه جایگیر شد که دولت ایران دست ازیاری سعید محمد خان باز نخواهد کشید چنانچه بی هم لشکر میفرستد پس مراجعتش را جانب قندهار سزاوار دانسته مکتوبی بکار گذاران دولت ایران فرستاد که من بالتماس وخواهش بعضی از مردم هرات بآنهاد انجا شده از عزم وزنجش خاطر شاه ایران آگاه نبودم که دست ازنصرت سعید محمد خان بازنمیدارد ودرامداد او وجهه همت میگمارد ومیل خاطرجانب حکومت او درهرات دارد وحال که ازکماهی احوال خبر شدم جانب قندهار رهسپر گشتم وطریق مراجعت درنوشتم (۱) وپس از بازگشتن او عباسقلیخان نیزجانب مشهد مقدس مراجعت کرده سام خان بامیرزا احمد خان که ازطهران منشور تهنیت حکومت هرات را چنانچه از پیش رقم گشت برای سعید محمد خان آورده بود چندی در هرات توقف کردند تاکه سعید محمد خان مبلغی از طلا و نقره را بنام ناصرالدین شاه سکه زده باچند بار از اره وشال کشمیر برسم هدیه بایشان سپرده رخصت انصراف طهران داد

(۱) نوشت بفتح اول وکسر ثانی نوز دیدن وراه پیمودن

﴿ وقایع سال هزار ودویست و شصت وهشت هجری ﴾

وقایع سال ۱۲۶۸ هجری

چون مردم توخی و هوتکی متوطنهٔ نواحی قلات واقع عرض راه قند هار وغزنین همواره سلسله جنبان شوروشین بودندومردم تجارورهسپاررا اذیت و آزاری نمودندچنانچه ازجوروتعدی آن دوطائفه راه آمدشدقوافل بدون کثرت وجمعیت عابرین سبیل‌مسدود بودوازین امرمردم تجارت پیشه عرض پرداز‌حضورامیرکبیرشده استدعاء کشودن‌راه ومأمون گذشتن گاه وبیگاه نمودند وامیرکبیرسردارشیرعلیخان ششمین فرزندارجندش‌را که درغزنین حکمران بودفرمان کردکه بالشکروتوپخانه‌رهسپرقلات‌شده‌هردو طائفه را گوشمال‌نموده مستمال‌سازدوا وبایکفوج پیاده وچهار ضرب توپ وسوارهٔ رکابی وملکی رو بجانب قلات نهاد ومردم توخی در موضع اولنك رباط انجمن گشته باهم‌قراردادندکه‌تانفس آخرین‌دست‌ازمقاتلهٔ سردارشیرعلیخان‌نکشیده‌مردانه‌رزم‌دهند وقبول‌اطاعت‌نکنند واین‌قرار دادرامو ثق بایمان ومؤکد بعهدوپیان ساخته بتهیهٔ اسباب مدافعه پرداختند وانگاه که سردار شیرعلیخان ازگرد راه در رسید جانبین روبجنك نهاده بیدرنك باهم درافتادند وتاشب هنگام بستیز و آویز بسررفته غالب از مغلوب ممتاز نگشت واز هردوجانب بسیار تن‌مجروح ومقتول گردیده محمد افضل خان بن محمدعلم خان توخی از نامداران تبعهٔ سردارشیرعلیخان زخم‌منکر بیاورداشت‌وهردولشکر درتاریکی‌شب دست‌ازحرب کشیده سردارشیرعلیخان‌دراولنك رباط مقام گزیده شباشب بدورلشکرش سنگر متین برافراخت وبعدازان مدتی روزانه ازسنگر بیرون‌شده مصاف میداده شبانه بسنگر میشد تاکه چیره‌دست گشته خصم را برشکست ومال دیوانی را باجریمهٔ سرکشی ایشان حصول‌نموده گوشمالی بسزا فرمود وهم ازایشان عهدنامهٔ موثق گرفت کهاگر مال‌تاجران ورهروان وغیره‌ضائع وتلف شود درحدود هریك از رؤساء قری که باشد تلافی آنرا او بنماید ویادزد را بکار گذاران سلطنت بسپارد تاحکام وضباط ازو باز پرسند دیگر اینکه راه خلاف نپویند وبیرون ازاطاعت وانقیاد امر سلطنت دیگر امررا نجویند سپس راه مراجعت برگرفته در کابل بشرف دست‌بوس امیرکبیر مشرف گشته بعداز رفع خستگی ازحضور مرخص غزنین شد

﴿ ذکر فرستادن امیرکبیر سردار عبدالرحمن خانرا ﴾

(بالتماس والد ماجدش در ترکستان)

ذکر رفتن سردار عبد الرحمن خان نزد پدرش

مقارن احوال مذکوره اعلیحضرت امیرکبیر سردار عبدالرحمن‌خانرا ازعرض والتماس‌پدرش سردارمحمداقضل خان حکمران ترکستان از کابل باملازمان وخدمتکارانش روانهٔ ترکستان فرمود وچون‌دراینوقت میرحکیم خان شبرغانی ازراه نادانی سرازجیب طغیان برآورده سردار محمد افضل‌خانش درشبرغان بمحاصره انداخته بود سردار عبدالرحمن خان وارد بلخ‌شده مدت‌دوماه ازسبب گرفتاربودن پدرش بمحاصرهٔ شبرغان شرف دیدار پدررا حاصل نکرده همچنان در بلخ بسربرد وبعد از فتح شبرغان ومخذول شدن میر حکیم خان که‌سردار محمدافضل‌خان مظفر ومنصور جانب بلخ مراجعت کرده راه نزدیك نمود سردار عبدالرحمن خان باستقبال بیرون شده در دشت ارزنه

عز رکاب بوسی حاصل کرد وازانجا مسافت پنج کروه تابلخ بملازمت رکاب پدرش راه نوردیده باهم دربلخ نزول اجلال نموده بعد پدر نیکو سیرش اورا که قدم بمرحلهٔ نهسالگی نهاده بود بمعلم سپرد

وقائع سنه ۱۲۶۹ هجری

﴿ وقایع سال هزارودوصد وشصت ونه هجری صلعم ﴾

درین سال سردار کهندل خان حکمران قندهار ازرشك آنکه سردار شیرعلیخان چنانچه مرقوم کشت مردم توخی وهوتکی نواحی قلات را که نقطهٔ معینه وحد فاصلهٔ حکومت غزنین وقند هار است تنبیه وتهدید نموده مالیات اراضی مردم مذکوررا باعهدنامهٔ اطاعت ایشان نزدامیرکبیربرد مبادا که عزم تصرف قلات را که متصرف آن فشار دهندهٔ کلوی حکومت قند هار است نموده متصرف شود وبحکومت قند هار مداخلت نماید پس بدین اندیشه ورشك سردار مهردل خان برادر کهتر خودرا باچهارهزار مرد آزمودهٔ نبردازقندهار روانهٔ قلات نمود وچند ضرب توپ بااو همراه فرستاد که قلعهٔ قلات را استحکام داده استوار نشیند تاهرکاه امیر کبیر عزم تسخیر آن کند نکذارد که پافرا پیش کذارد وامیر کبیر ازینواقعه وپیشنهاد ضمیر سردار کهندل خان آکاه کشته باز سردار شیرعلیخان حکمران غزنین را فرمان کرد که بالشکر جانب قلات رهسپرشود ازعقب او سردارغلام حیدر خانرا نیز باسپاه از کابل کسیل فرمود وهردو برادر درعرض راه باهم پیوسته چون راه بقلات نزدیك کردند سواران سردار غلام حیدر خان بقرب قلعه شده سردار مهر دلخان بضرب توپ ایشانرا رانده از حصار قلات دورساخت وسردار غلام حیدرخان شاه مردخانرا درپای دیوار فرستاده ازسردار مهردلخان سبب کلوله انداختن توپ را استفسار نمود واو جواب داد که باسر برادرم سردار کهندلخان درین قلعه جای کزیده نخست از دهن توپ باشما سخن راندم که بدانید تازنده باشم بمیدان مدافعت و ممانعت شما (۱) تازنده باشم ونکذارم که پای تصرف دراندرون قلعهٔ قلات کذارید وازین امر ازعریضهٔ سردار غلام حیدرخان که بپایهٔ سریر سلطنت رسید خاطر نشان امیرکبیر شده دانست که تاهنکامیکه خود رفته آتش نفاق را خواموش نسازد جوش وخروش نزاع هرکز فرو ننشیند پس سردار محمد اعظم خان نجمین فرزند برومندش را بحکومت و حفاظت کابل کماشته خود بانواب عبد الجبار خان وسردار سلطان محمد خان وسردار پیرمحمد خان وسردار سعید محمد خان و سپاه شایان و اتواپ آتش فشان از کابل روی بسوی قلات نهاد وچون بنزدیك قلات رسیده بلشکر پسرانش ملحق کشت سردار مهر دل خان زیاده تر باستحکام قلعه‌داری پرداخته دروازهٔ حصاررا خاك ریخته مسدودنمود وامیرکبیر باارادهٔ اینکه زیر کوه طبق سررا که مشرف برقلعه وجانب جنوب آن واقعست لشکرکاه قرارداده درهنکام اشتعال نائرهٔ جنك ازانجا بضرب توپ کاررا برقلعه کیان تنك سازد از حصار قلات در کذشت که درآنجا فرو کش کند وسردار مهر دل خان باهمراهانش درحین عبور لشکر امیرکبیر ازکنار قلات از فراز بارهٔ حصار دهن توپ را بزدن باز کرده تاکه کلولهٔ توپ میرسید پی‌هم کلوله انداخته بعضی ازسواره وپیاده‌را ضائع ساخت وامیر کبیر درجائیکه کلوله نمیرسید رسیده فرود آمد وزیر پشتهٔ طبق سررا نیزباعداد سپاه محکم واستوار فرموده چشم انتظار براه رسیدن سردار کهندل خان که ازقندهار بعزم معاونت سردارمهردلخان ومدافعت امیر کبیر براه افتاده بود نهاد تاکه او نیز باسپاه کینه خواه وارد منزل جلدك شده لشکر کاه ساخت آنکاه نواب عبد الجبار خان که مصلح وخیر خواه همهٔ برادران بود پیش از آنکه محاربه روی دهد سردار غلام حیدر خانرا بدون آنکه آکاهش کند با خود برداشته از راه نجاح و فلاح وطلب خیر وصلاح هر دو تن نزد سردار کهندل خان شده باوی سخن رانده تخم صلاحیت در مزرعهٔ ضمیرش افشاندند وخود او نیز نظر بمکنت وقوت واقتدار امیر کبیر خویش را در منازعه نظیرش ندیده بلکه زبون پنداشته رعایت خاطر سردار غلام حیدر خان را که ولیعهد امیر کبیر بود حجت نهاده کفت که بپاس خاطر او ازقلعهٔ قلات در کذشتم واینك سردار مهردل خانرا ازانجا طلب داشته، سرخویش وراه قندهار پیش کیرم ونواب عبدالجبار خان اینرا شنیده کفت که اکرچه از قلات کذشته رفع مناقشه کردی لیکن چون امیر کبیر از کابل وشما از قندهار باآهنك ستیز تاانجا آمده اید سزاوار است که باهم ملاقات کرده زیاده تر کدورات را بمصافات مبدل سازید وسردار کهندل خان این مقولهٔ نواب عبد الجبار خان را نپذیرفته عذر

(۱) تازنده دوم مراد از ساخت وتازاست

در میان آورد که امیر کبیر مرادش حاصل شده از ملاقات من نه خورسند شود ونه خاطر نژند کردد ونواب عبد الجبار خان از جای جسته دست اورا کرفته کرهاً بر خیزانید وبامردار غلام‌حیدر خان درحوضهٔ بزیر پیل نشانیده بعد روی بسوی لشکر امیر کبیر نهادند ونواب عبد الجبار خان بجلو افتاده هنکام شام پیش از ایشان نزد امیر کبیر رسیده از آوردن سردار کهندل خان عرض وآکاه نمود وچون تاریکی شب پردهٔ ظلمت انداخته بود امیر کبیر بامشعلهای افروخته واعیان سپاه از خیمه بعزم استقبال بیرون شده رو براه سردار کهندل خان نهاد واو رو شنی مشاعل را دیده از پشت پیل فرود کشته پیاده قدم برنهاد تا که هر دو برادر بهم در رسیده مراسم پذیره ولوازم مصافحه ومعانقه بپای رفت ودست بدست هم چند قدم کذاشته وبرداشته از یکدیکر جداشدند بعد سردار غلام حیدر خان سردار کهندل خان‌را در خیمه وسراپردهٔ خویش برده پیش اعزاز واحترام کرده‌باهم نشستند وامیر کبیر وهریك دیکران درسراپردهٔ خود رفتند وسردار کهندل‌خان درخاطر چنان داشت ومیپنداشت که برسم وننك افغانی همچنانکه اوبپاس خاطر سردار غلام حیدر خان که در نزدش رفت از قلات در کذشت امیر کبیر از آمدن او در نزدش واکذار خواهد کشت اما امیر کبیر بخلاف پندار او رفتار کرده در وقت‌سخن ننك افغانی در میان آمدن وانکشاف مکنون خاطر سردار کهندل خان شدن باندیمان وخاصانش کفت که هرکه سر از قید اطاعت پادشاهی کشیده راه نافرمانی بپاید وخواستار ولایتی از مملکت شده پادشاه مسئولش را قبول کرده آن ولایت را بدو سپارد اندك زمانی برنیاید که زمام مهام سلطنت کسیخته خونهاریخته شود وهر فقیری امیری وهر حقیری وزیری کردد ومملکت خلل‌پذیر شود واکر سردار کهندل‌خان ازخیال در نکذرد هر آینه کار بکار زار وپیکار بدم شمشیر آبدار ومصالحه بمجادله خواهد پیوست ونواب عبد الجبار خان از شنیدن این سخنان امیر کبیر امر را منجر بعداوت دایمی دانسته بسردار غلام حیدر خان کفت که من شمارا نزد او برد کار را تابدین مدار رسانیدم اکر نه قلات در دست اوبود که نمیکذاشت فتحش بسی صعوبت داشت واکر بر خلاف پندار سردار کهندل خان شود نقصی درحشمت شما روی داده کسی از راه ننك افغانی روی امید بسوی شما نهاده هرکز اعتماد نخواهد کرد وسردار غلام حیدر خان سخنان نواب عبد الجبار خان را بکوش دل جای داده اکرچه وقت نیم شب بود سردار شیر علیخان را باخود برداشته نزد امیر کبیر شد وبعز عرض رسانید که چون سردار کهندل خان بااعلیحضرت نسبت برادری دارد وهم از روی اطاعت بدرکاه اسلام‌پناه حاضر کشته خود را مورد عفو واحسان می پندارد اکر قلعهٔ قلات خراب کردیده برای اصلاح ذات بین هیچیك از جانبین منصرف آن نشود نیکوست وامیر کبیر عرض سردار غلام حیدر خان را بسبب اینکه آزرده نشود ظاهراً قبول فرموده باطناً برطبق آئین سلطنت که‌دو امیر دریك مملکت نکنجند قلعه‌را امر خراب کردن نمود وآباد کردنش را مصلحةً بوقت فرصت دردل حواله فرمود چنانچه‌بیاید انشاء الله تعالی وروز دیکر سردار مهردل‌خان که‌لشکرش را بامر سردار کهندل خان از قلعه بیرون کشیده خودش هنوز در اندرون قلعه جای داشت بیرون شده باتفاق قلعه‌را خراب کردند بعد امیر کبیر سردار کهندل خان‌را بخلاع فاخره خورسند وسربلند ساخته‌باهم وداع کردند. وجانبین بمقر حکومت خویشتن باز کشت نمودند

{ بنیاد نهادن سردار محمد افضل خان شهر تخته پل‌را }

بنیاد شهر تخته پل ترکستان

چون شهر بلخ از مرور دهور خراب شده وآب وهوایش نیز ردی وناکوار بود وهم سردار محمد افضل خان زیارت مرقد منور حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه را در روز های جمعه برخود لازم شمرده از روی ضراعت جبین استکانت بدان عتبهٔ علیا میسود بنا بر امور مذکور ودور بودن مزار از بلخ سردار موصوف تصمیم عزم براحداث شهری‌بقرب مزار شریف کرده در سال ۱۲۶۹ هزار ودویست وشصت ونه‌هجری صانع بلدهٔ تخته پل را احداث فرموده بمدت سه سال آباد ساخته عمارات وبیوت واسواقش را تمام بپرداخت وباغ وبوستان نیکوی بانضارت وفضاترتیب‌نموده مکتبخانهٔ برای تعلیم وتعلم پسرش سردار عبدالرحمن خان بنیاد نهاده برافراخت ودر شهر جدید مسکن کزیده بکار حکومت بیش از پیش مشغول کشت

وقایع سنه ۱۲۷۰ هجری صاعد

﴿ وقایع سال هزار ودوصد وهفتاد هجری صلی علی ها جرها السلام ﴾

درین سال باز مردم توخی وهوتکی در فتنه باز کرده برك وساز ترکتاز بغارت مال قوافل وتجار ساز کرده راهزنی آغاز نمودند وامیر کبیر که تعمیر قلعهٔ قلات پیش نهاد ضمیرش بود اظهار فرموده در افواه انداخت که در علاقهٔ توخی بتعمیر قلعهٔ که در خور اقامهٔ لشکری باشد باید پرداخت وقوافل وتاجران وراهگذران را شاید ایمن ساخت بنا بران سردار شیر علیخان را ظاهراً برای سرزنش مردم توخی وباطناً جهت آباد کردن قلعهٔ که درسال گذشته چنانچه مرقوم شد خراب کرده بودند بالشکر شایسته ازکابل گسیل فرمود وباوامر مکنونهٔ خاطر خویش رامکشوف نمود که باآوازهٔ تهدید مردم توخی واحداث قلعه در آنجا رهسپار شده بعدازورود درحدود قلات بقلعهٔ مخروبهٔ آن لشکرگاه ساخته آبادش سازد تاسردار کهندلخان ازاصل مدعا قبل ازرسیدن سردار شیر علیخان آگاه شده بمدافعه ومنازعه برنخیزد واگر احیاناً خبر یافته طریق ممانعت اختیار کند بمضایقه باوی درآویزد واگر او چیره دست گردد پای ثبات افشرده منتظر موکب همایونی باشد خلاصه سردار شیر علیخان بالشکر واتواپ آتش فشان راه افتاده پس ازورود بمنزل مقصود قلعهٔ قلات (۱) را که تاکنون آباد است براساس سابقش بنیاد نهاده بتعجیل هرچه تمامتر حصار استواری بابروج وبارهٔ محکم برافراشت وازانسوی سردار کهندل خان خبر گشته بتهیهٔ لشکر پرداخت وتاکه سپاهی فراهم آورده خواست که روبسوی قلات نهد سردار شیر علیخان کارقلعه را تمام ساخته درآندرونش رحل اقامت انداخته استوار نشست وسردار کهندل خان شنیده بعزم آنکه توپ بزرگی ساخته بعد روبجانب قلات نهاده حصارش را ازضرب گلولهٔ آن ویران سازد ترك سفر کرده توپی ریخته برعراده سوار کرد که پسر چهار پنج ساله درآندرون آن رفته بسهولت برمیگشت ودروقت ساختن توپ مذکور ازغیظ برزبان رانده سوگند یادمیکرد که تاقلعهٔ جدید قلات را از صدمهٔ گلولهٔ این توپ ویران وباخاك یکسان نسازم دست ازمحاربت باز نداشته ترك استراحت کنم توپ مزبور در روز امتحان از صدمهٔ آتش باروت ترقیده بمقصد نرسید پنجاه نفر ازصدمه تکه های توپ مذکور مجروح ومقتول شدند دروقت ساختن توپ موصوف سردار شیر علیخان ازعزم واردهٔ اوواقف شده عذرنامهٔ مرقوم ودر قندهار نزداو مرسول داشت که چون مردم توخی وراهزنان طائفهٔ هوتکی رهنوردان وتاجران را در عرض راه کابل وقندهار اذیت وآزار رسانیده مال ومنال ایشان را غارت میکردند بنابرفع این فتنه وخیر جانبین قلعهٔ قلات را بامر اعلیحضرت قبلهٔ امجدم از نوبنیاد وآباد کردم تادست جور وستم دزدان هردوطائفهٔ مذکوره ازتاراج اموال رعایای طرفین وغیره کوتاه شده حصار امن وامان استوار گردد ومن که باشما نسبت برادر زادگی دارم وخود را بمنزلهٔ فرزند میشمارم اگر بر بودن واقامت نمودنم درقلات رضا باشند فهو المطلوب والا اگر لشکر گماشته ازقلعه بیرونم کنند مختارند فقط وپس ازپیوستن این نامه بمطالعهٔ سردار کهندل خان چون توپش بقراریکه آنفاً ذکرشد کفیده ازغصه بمرض موت گرفتار شده چنانچه بیاید دست از ستیز کشیده بمرد بجواب نامهٔ سردار شیر علیخان نتوانست پرداخت بلکه تغافل زده خود را بخبر انداخت —

ذکردوباره آباد کردن قلعهٔ قلات

ذکر مأمور شدن فتح محمد خان بحکومت قلات وغیره

﴿ ذکر مأمور شدن سردار فتح محمد خان بحکومت قلات ﴾

(وعهد کردن انگلیس باامیرکبیر وفوت نواب جبار خان)

سردار شیر علیخان ایام زمستان را بدون وقوع واقعهٔ درقلات بسر برده درموسم بهار سردار فتح محمد خان بن وزیر محمد اکبر خان مرحوم را سردار غلام حیدر خان بامر اعلیحضرت امیرکبیر بحکومت قلات مأمور نموده جنرال فرامرزخانرا بافوج نظامی باوی همراه فرستاد که درقلات بوده حفاظت قلعه ونواحی آنرا نماید وسردار شیر علیخان پس از وصول ایشان در آنجا بفرمان طلب درکابل آمده بشرف دست بوس امیر کبیر واصل شد و درخلال احوال مسطوره چون دولت برطانیه عظمی درهندوستان تسلط کامل بهم رسانیده بودند معاندان دولت موصوف خبری که قابل قبول نمیباشد در افواه انداختند ومردم مسلمان وهندورا مخالف دولت مذکور را

ساختند خبر مذکور این بود که کارطوس کاغذی که بارود وکلوله را در آن یکجا کرده وسر آن موم ریخته درروز جنك بدندان بریده در تفنك می اندازند عوض موم برای مردم مسلمان پیه خوك و برای هندو چربی کاو بکارطوس آلوده انداز شیوع این خبر هر دو طائفه باتفاق هم با انکلیسان در آویخته خونها ریختند وا کثر از بلاد هندرا ازوجود ایشان خالی کرده متصرف شدند وانکلیسان ازخوف اینکه مبادا اعلیحضرت امیر کبیر نیز بامردم اسلام وهنود متفق کشته ازراه ستیز رو بجانب هند نهد تدبیری اندیشیده با امیر کبیر طرح معاهدهٔ جدید انداختند چنانچه مکتوبی بامیرکبیر فرستاده خواستار آن شدند که تاموضع جمرودواقع شش کروهی پشاورتش..یف فرماشده رشتهٔ مودت واتحادرا مجدداً بادولت انکلیس مرتبط سازند وامیر کبیر ازالتماس انکلیسان سردارغلام حیدر خان را که ولیعهدش بود باچندتن دیکر ازسرداران واعیان مملکت وتحف وهدایای گران قیمت از کابل روانهٔ جمرود فرموده خودش تشریف نبرد وچون شهزادهٔ والاجاه واردمنزل جمرود شد انکلیسان ازراه پذیره پیش آمده مقدمش را کرامی داشتند ونیك نواخته بعدازادای مراسم مهمان نوازی درتاریخ سنه ١٨٥٥ هزارو هشتصدو پنجاه وپنج میلادی عهد نامهٔ جدید دربن نکار دادند که دوست هریك ازدولتین دوست ودشمن ایشان دشمن درنزد دیکری ازجانبین محسوب بوده وایندوستی ابدی باشد که بهیچ واسطه ووسیله قطع ننمایند وبدیکری که باعث ضرریکی ازطرفین باشد نکرایند واین عهد نامهٔ مختصررا دستخط ومهر کرده یك بدیکری داده ازهم جدا شده هرکدام بمقام خویش رفت وبعوض هدایائیکه سردار غلام حیدر خان بدیشان داد چند سراسپ عربی ویك زنجیر پیل واوانی وظروف بلورین وغیره بنام ارمغان پیش کشیدند بعد سردار غلام حیدر خان مراجعت کرده سعادت دیدار اعلیحضرت امیرکبیر را حاصل کرد ومقارن انحال نواب عبدالجبار خان را از قضای قادر متعال ایام عمر سپری شده بعمر هفتادو چهار سالکی وکسری پدرود جهان کرده درجنب قبرنواب محمد زمانخان در مزار عاشقان وعارفان مدفون کشت وماده تاریخ فوت اوکه طبعزاد میرزا عبدالواسع خان طبیب کابلیست ازلوح مزارش ثبت کتاب شد.

برداشت ازمیانه سرجان(١)نخست وکفت　جبار خان نمود میان جنان مکان

(١) تعدادمصرع اخیرهزارو دویست وهفتاد وسه میباشد عددجیم که سرجانست ازان حذف شدباقی هزار ودو صدو هفتاد که مادهٔ تاریخ فوت اوست میماند

﴿ وقائع سال هزارو دویست وهفتاد ویك هجری ﴾

وقائع سنه ١٢٧١ هجری

صلغ

درین سال میرمحب بیك هزارهٔ دای زنکی ساکن یکاولنك تمرد ور زیده باسردار محمد اسلم خان حاکم هزارهٔ دای زنکی طریق خلاف وراه دورنکی پیش کرفته ازمالیات دیوانی سرباززد وباسردار مذکور طرح مقاتله انداخته بمحاربه پرداخت وچون سردار محمد اسلم خان بدون ازپیادهٔ ساخلو لشکریکه درخور سرزنش میرمذکور می بود باخود نداشت پس از کشش وکوشش بسیار توان جنك میدانرا در نیروی بازوی خود ندیده در قلعهٔ که مسکن داشت محصور کشته صورت حال را معروض حضور امیر کبیر نموده شرحی ازقلعه بندی خویش وتمرد وطغیان میرمحب بیك هزاره برنکاشت وامیرکبیر ازمطالعهٔ عریضهٔ دلکیر شده بحاضرین محفل بار فرمود که بروید وسردار محمد اسلم خانرا دریابید که دوچار پیکار ودرتنکنای محاصره کرفتاراست وحاضران بهمین قدریکه امیرکبیر کفت بلا درنك بر خاسته از پی هم بدون آنکه فراهم شوند راه یکه اولنك بر کرفتند وبیشتر ازهمه سردار شاه دوله خان که بامیر محب بیك رشتهٔ الفت وآشنائی درمیان داشت رسیده میرمذ کور را بپاس همان آشنائی بی کفتکوی باخود برداشته نزد سردار محمد اسلم خان آورد وادای مالیهٔ دیوانی را برذمه اش نهاده وتسلی ودلجوئی داده پس ازمطیع ومنقاد شدن اوراه مراجعت جانب کابل بر کرفت ودرعرض راه باسردار محمد شریف خان کهروی معاونت سردار محمد اسلم خان بدانسو نهاده راه می پیمود ملاقی کشته بزیر عتاب او افتاد که چرا مر مسالمت و مصالحت میرمحب بیك را نارسیدن وی معطل نکذاشت که نیکنامی این امر بنام اوسمر ومشتهر میشد واوچیزی نکفته باهم مراجعت کردند

ذکر آمدن سردار محمد افضل خان از ترکستان

﴿ ذکر آمدن سردار محمد افضل خان ﴾

(از ترکستان بزیارت امیر کبیر)

ومقارن باز کشت ورود مأمورین یکه اولنك در کابل سردار محمد افضل خان که کار شهر تخته‌پل‌را احداث نموده از کارش بپرداخت سردار عبدالرحمن خان پسرش را که بامرحلهٔ دوازده سالکی نهاده‌بود قایم‌مقام خویش قرارداده بعزم‌زیارت وسلام اعلیحضرت امیرکبیر راه کابل بر کرفته باتحف وهدایای‌بسیار ازقبیل اسپان تیزرفتار واشتران کوه کوهان باربردار واجناس نفیسهٔ بخارائی وچینی‌وتاتار وطلای‌مسکوك شرفیاب‌حضور فیض کنجور بدرعدالت دستورش شده درك سعادت دست بوس کرده تمامت تحفه وهدیه‌اش پذیرفته کشت وپس ازرو نهادن بکابل سردار عبدالرحمن خان مطابق دستورالعمل پدر نیکو سیرش بکار حکومت پرداخته بدون پیشکاری لالا ومؤدب صبح هرروز را تاساعت نه ازساعات بیست و چهارکانهٔ یکشبانه روز که نیمهٔیوم ولیل‌را ساعت دوازده قرار داده‌اند بخلاف رواج طلوع وغروب که دربعض دیکرممالك ساعت‌دوازده درهردو وقت مذکورمروجست وقت‌درس‌خویش تعین‌کرده ازساعت‌نه‌تاساعت‌دوی بعداززوال آفتاب‌ونصف‌النهار بارعام‌کشوده بداددهی وبازپرسی تظلم ستم رسیدکان از ملکی ونظامی واجرای امور مهمهٔ حکومت ونظم ونسق مملکت قرار داده از ساعت سه پس ازصرف طعام وبستن بارعام زمان خواب معین نمود وازهنکام عصر تاشام که از خواب برخاسته دست‌ورو میشست برای سیر وکردش وتفریح دماغ مقرر فرمود که بسواری اسپ باخادمان وخاصان محفل خویش تماشا وکل کشت باغ وبوستان وراغ وکلستان کردش وتفرج همی کند وتاشش‌ماه بدستور مذکور امور مزبور را اجرا نموده اعلیحضرت امیر کبیر از حسن کاردانی وقابلیت سیاست وحکمرانی اواز عرائض واقعه نکاران ترکستان مطلع کردیده حکومت تاشقرغانرا که‌تااینوقت سردار محمدامین خان حکمران آن‌بود بوی‌تفویض فرمود وسردار محمد افضل خان را امر نمود که منشور تهنیت دستور ولایت مذکور را برای او نکار وارسال دارد وسردار محمد امین خان را حکم شد که پس ازوصول سردار عبدالرحمن خان درتاشقرغان جانب‌کابل راه سپارد وسردار عبدالرحمن خان بمجرد مطالعهٔ توقیع رفیع قبلهٔ امجدش ودستوریکه بدو مسطور نموده بود باهزارسوار ودوهزار تن پیادهٔ خاصه‌دار وشش عراده توپ ازتخته‌پل براه افتاده وارد تاشقرغان شد وسردار محمد امین‌خان مراسم پذیرهٔ فرزندانه نسبت بوی بجا آورده بجای حکومتش معززانه فرود کرده بعد خودش روانهٔ کابل شده سعادت دست بوس امیر کبیر حاصل کرد ومقارن انحال میمون فال سردار محمد افضل خان حیدر خان بن محمود خان بیات را که از دیکر خدام درنزدش باخلاص واعتماد مقدم وصاحب دویست سوار وطبل وعلم بود به نیابت وپیشکاری سردار عبدالرحمن‌خان نامزد وسرافراز فرموده از کابل درتاشقرغان نزداو فرستاد ومشارالیه‌ازسبیکه در کابل بامردم بسیار مودت وبستکی داشت زیاده‌تر درنزد سردار عبدالرحمن خان معزز ومحترم کشت وسردار والا تبار در تاشقرغان نیز بهمان روشیکه درتخته پل داشت بدرس وشنیدن عرض واستراحت وکردش کل کشت وجههٔ همت کماشت وعلاوه برعادت مستمره روز های‌جمعه وتعطیل را اکثر بشکار بسر برده شبانه دربیرون‌نمانده بشهر معاودت همیکرد وبعد ازنجماه که درتاشقرغان بنهج مذکور روز کذرانید قبلهٔ امجد ووالدهٔ ماجده اش ازحضور امیر کبیر رخصت یافته وارد تاشقرغان شدند وپس ازدیدار فرزند سعادت اطوار مادرش مأمور باقامهٔ تاشقرغان کشت که کار خانکی پسر خویش راست‌کند وپدرش راه‌تخته‌پل بر کرفته وارد آنجاشده بکار حکمرانی پرداخت وسردار عبدالرحمن خان علاوه برداد‌رسی وبازپرسی احوال دادخواهان وعرضچیان باب جودواحسان کشوده بدادن تخفیف اراضی وعقار آفت رسیدهٔ رعایا وعطای خلعت وانعام وافزونی تنخواه خدمه وبرایا بیش ازپیش پرداخته همه را مشمول احسان ساخت

ذکر مأمور شدن‌سردار عبد الرحمن خان‌بحکومت تاشقرغان

ذکر مأمور شدن حیدر خان‌به‌نیابت سردار عبد الرحمن خان

ذکر فوت سردار مهر دلخان وسردار کهندل خان

« ذکر فوت سردار مهر دل خان وسردار کهندل خان »

(ونفاق سرداران قندهار)

درروزجمعه بیست وهفتم ماه جمادی الثانی سال ۱۲۷۱ هزار ودویست وهفتادویك هجری ایام عمر سردار مهردلخان سپری شده بعمر پنجاه ونه سالگی پدرودجهان فانی کرد ودرمزار حضرت جی صاحب مدفون گشت وپس ازوی سردار کهندلخان ازمرض استسقاء درروزسه شنبه هفتم ماه ذیحجه سنهٔ مذکوره بعمر شصت وسه سالگی ازجهان درگذشته درمزار حضرت جی صاحب واقع بیرون شهرقندهار مدفون وازخاکدان دون بیرون شد وازمسند حکومت درلحد جای گزیدوبعد از دفن او در بین سردار رحمدلخان وپسران سردار کهندلخان چون سردار محمدصدیق خان وسردار سلطان علی خان وسردار عبدالله خان وسردار محمد عمر خان وسردار محمد عثمانخان درامر ایالت قندهار نزاع افتاده سردار رحمدلخان خودرا سزاوار حکومت قندهار دانسته، خواست که بمسندایالت نشسته، کارحکومت راست کند وپسران سردار کهندل خان مرحوم بسبیل ارث عزم کردند که سردار محمد صدیق خان را بجای پدر برو سادهٔ حکومت تکیه داده دیگران در حمایت او مقر گیرند وایمعنی باعث نفاق جانبین شده هریك درمقام خویش باراده کینه جوئی همدیگر راه تهیهٔ اسباب حرب پیش گرفتند

وقایع سنه ۱۲۷۲ هجری صلعم

« وقایع سال هزار ودویست وهفتادودوی هجری صلعم »

وچند روز بد گوئی وستیزه جوئی یکدیگر بسر برده هیچیك از جانبین امر دیگری را گردن ننهادند تاکه آلات وادوات جنك وپرخاش آماده گشته کار مقاتله استوار گردید وسردار غلام محی الدین خان که در دهراود تیرین بود از فوت پدرش آگاه شده از انجا در قندهار آمده ببرادرانش پیوست آنگاه نائرهٔ قتال شعله ورگشته پسران سردار کهندل خان دراندرون ارك بخانهٔ پدر شان جای گزیده باسردارانیکه هواخواه سردار رحمدلخان ونیز در ارك بخانهٔ او مقام گرفته بودند بمقاتله پرداخته ودر بیرون ارك نیز باجانب داران سردار رحمدل خان طرح محاربه انداختند ودو طرفه ساز کارزار ساز کرده اسباب پیکار بروی کار آوردند واز جانب دیگر سردار رحمدل خان باسردار محمد علم خان وسردار غلام محمد خان طرزی پسران خویش از اندرون ارك وسردار میر افضل خان وسردار عبدالرسول خان وسردار عبدالاحدخان پسران سردار پردلخان وسردار خوشدل خان وحاجی منوردل خان وسردار شیرعلی خان پسران سردار مهردلخان وسردار غلام محمدخان بن سردار میرافضل خان هواخواهان سردار رحمدل خان که خانهای شان دربین ارك وچارسوق واقع واز دیگر عمارات شهر بارك نزدیك دشمنان مقیمهٔ ارك را دافع بودند ازخارج ارك وپشت بام خانهای خود بگلوله اندازی تفنك پرداخته خانهای یکدیگر را هدف وآماج ساختند وچند روزخانه جنگی کرده سردار غلام محمد خان بن سردار میرافضل خان کشته گشته شهریان از کج وراست جستن گلوله وافتادنش بخانهای ایشان دلتنك شده علماء وسادات داخلهٔ شهر چند جلد کلام آلهی را بسر برداشته از راه دفع فتنه وطلب صلح وخیر خواهی جانبین ورفع شور وشین درمیان شده درود خوانان والامان گویان قرآن رانزد طرفین شفیع ساخته آتش قتال راخاموش کردند وپس از اطفای نائرهٔ نفاق همه علماء طریق وفاق راپیش گرفته زبان صلح بیان را باتفاق هردوجانب چنین گشودند که چون سردار رحمدل خان شخص سالخوردهٔ موسفید وبرادر سردار کهندل خان مبرور است میباید کار حکومت بدو مفوض بوده پسران سردار کهندل خان را حق مداخلتی نباشد اما از مالیات ولایت بقدر کفایت مؤنت ومعیشت هریك تنخواه ومواجب داده شود وپسران سردار کهندل خان نخست ازین قرار داد سرباززده قبول نکردند وآخرالامر چون سردار رحمدل خان بتسلیات مناسبه روی دل سردار غلام محی الدین خان را از برادرانش گردانیده بسوی خود کرده بود ناچار شفاعت علماء ورعایت کلام آله را ظاهراً حجت قبول نمودن قرار داد مذکور ساخته دست از رشتهٔ مشاجره وپا ازصفحهٔ مکابره پس کشیده لب فرو بستند وباطناً چون بصلح راضی نبودند اینقدر سخن در میان آورده فیصلهٔ امر را محول وموکول بصوابدید امیر کبیر نموده جانبین عرض پرداز پایهٔ سریر سلطنت شده التماس کردند که اعلیحضرت

امیر کبیر از کابل در قندهار تشریف فرماشده هرچه رأی سعادت انتما درباب دفع نزاع اقتضا نماید معمول داشته اجرا وانفصال فرماید قبول جانبین باشد خلاصه پس ازاطفای نائرهٔ نفاق وفرستادن عریضه بنزد کارکنان سدهٔ علیهٔ گردون رواق سردار محمد صدیق خان وسردار محمدعمر خان وسردار محمد عثمانخان ازقندهار در علاقهٔ پشت رود که جای گیرایشان بود رفتند که کار آنجا را راست کرده در وقت پرتو وصول افکندن امیر کبیر درقندهار مراجعت کنند

ذکر مراجعه بیما شدن امیر کبیر جانب قندهار

§ توجه اعلیحضرت امیر کبیر §

(از کابل جانب قندهار)

وازین سوی پس ازرسیدن عریضهٔ مذکورهٔ سرداران قندهار بحضور سر کاروالاتبار اعلیحضرت امیر کبیر سردار شیرعلی خان حکمران غزنین بفرمان قبلهٔ امجدش مأمور قندهار شد چنانچه مشار الیه قبل از حرکت موکب همایونی بالشکر مرتب ومرغوب وچند عراده توپ ازغزنین رهسپاردیار قندهار گشت وپس ازوی امیر کبیر سامان سفر ساز کرده از کابل روبقندهار نهاد وچون سردار شیر علیخان نزدیك قندهار رسید سرداران قندهارپذیره کرده مقدمش را گرامی داشته باعزاز واکرام خود ولشکرش را درچهاونی انگلیسان واقع گوشهٔ غرب شمالی شهر قندهار فرود آورده خود ایشان درشهر بخانهای خود شدند وسردارشیرعلیخان بکارمدبرانه پرداخته هرروز که از لشکر کاهش بملاقات وبازدید قندهاریان داخل شهر میشد صدتن ازپیادهٔ نظام را بروش وداب نزکان وشهزاد کان برکاب خویش برداشته بشهر درمیاورد وروز راباملاقات وصحبت هریك ازسرداران بسر برده شب هنگام که در اردو مراجعت میکرد نجاه تن پیاده را در جای سردار میرافضل خان گذاشته نجاه تن دیگر را باخود درلشکر گاه میاورد تا که هشتصدتن پیادهٔ مسلح از نظام را داخل شهر کرده کسی آگاه نگشت وهمچنین شش ضرب توپ قاطری را نیزبگلیم ورخت خواب وغیره پیچیده بشهر دراورد وسرداران قندهار که قرارداد علماء را که بشرح رفت استوارنمیدانستند لاجرم منسوبان جانبین بکمین کین یکدیگر روز بسر برده مسلح درکوی وبازار همی گشتند واین امر زیاده ترباندیبرسردارشیرعلیخان موافقت کرده بسرداران قندهارا ظهارنموده ملتمسانه برزبان راند که لشکرم راالابدوضروراست که ازسبب خریدن اشیاء ضروریه که احتیاج شوند درشهر وبازارشده رفع احتیاج کنند وازین که شمارا یك بدیگری هنوز اعتماد واعتبارنیست کلید یکدروازهٔ شهرعلازمان ومنسوبان من تفویض شود تاا گر ازراه عدم معرفت وشناسائی منسوبان هریك شماخیال دیگری کرده مناقشهٔ روی دهد دروازه را گشوده رو بلشکر گاه خویش نهند واز آسیب برکنار شوند وقندهاریان مسئول اورا قبول کرده کلید یکدروازه را بکار گذاران رکاب سردار شیر علیخان سپردند ومقارن اینحال خبرنزدیك شدن امیر کبیر بالشکرسمر گشته درافواه افتادو سرداران قندهار را که چشم انتظار براه وصول سر کاروالاتبار بود ازقندهار تاکلات منزل بمنزل علوفه وآزوقه آماده کرده ازما کولات وحلویات هرچه لذیذ وگوارا تر وشایان ماحضر خوان بادشاهی بود در لیل ونهار بمحفل بزم حضور همی رسانیدند تا که قلعهٔ اعظم فرود گاه موکب شهریاری شد تمامت سرداران وخوانین واعیان شهرقندهار ازراه پذیره واستقبال بیرون گردیده درمنزل مذکور درك سعادت رکاب بوس نموده مراسم پذیره بجای آوردند وازانجا باهم رو بشهرنهاده امیر کبیر بکناردهخواجه فرو کش فرموده استقبالیان بشهر وخانهای خود شدند وروز دیگر امیر کبیر قاضی محمد سعید خان خانعلوم را که بدین لقب از طرف شاه محمود سرافرازی یافته وانیوقت از امرقضا معزول بود بتخت روان پیش خوانده پیش بنواخت وخلعت کمخواب وارءازلباس خانهٔ خاص عطا فرموده بمنصب قضاوت قندهارش سرافرازساخت وبتخت روانش برنشانیده امر کرد که جارچی(۱) بجلوداخل شهرشده ندای عزل قاضی ملاغلام که تا کنون جالس مسند قضاوت بودو نصب قاضی محمدسعید خان درداده تمامت مردم شهررا آگاه کرد وهم درنحال امیر کبیرسردار رحمدل خانرا پیام فرستاد که ازباب فاتحه خوانی سردار کهندلخان وسردار مهر دلخان مرحومان بشهردرشوم واواعداد پیادهٔ نظام را که سردار شیرعلیخان چنانچه مرقوم گشت بشهر درآورده وتاانیوقت مخفی بوده بالباس غیرا

(۱) جار لفظ ترکیست بمعنی منادی

نظامی درشهر گردش میکردند طلبداشته بقانون رسمی نظام صف آراسته امر برپا ایستادن کرد وامیر کبیر همهٔ شهزادگان وبرادر زاده ونوادگانی را که در اردو حاضر بودند چون سردار غلام حیدر خان وسردار محمد شریف خان وسردار محمد اعظم خان وسردار احمد خان وسردار محمد اسلم خان وسردار محمد حسن خان وسردار محمد حسین خان وسردار فیض محمد خان سالار توپخانه وسردار محمد کریم خان وسردار محمد عمرخان وسردار محمد یوسف خان وسردار سیف الله خان وکیل پسران شهریاری وسردار سلطان محمد خان وسردار سلطان احمد خان که پس از آزرده شدن ورفتنش بقندهار فاتحهٔ وزیرمحمد اکبر خان را بهانه ساخته رو بدرگاه عالم پناه نهاده معفو شده وهمرکاب امیرکبیر درقندهار رفته بود وسردارفتح محمد خان وسردار جلال الدینخان پسران وزیرمحمد اکبر خان مرحوم وسردار شهسوار خان بن سردار محمد اکرم خان مبرور وسردار شاه دوله خان که همه از کابل همرکاب رفته شرف حضور داشتند دراردو گذاشته ازجمله سردار محمد یوسف خانرا باخود همراه گرفته داخل شهر شد ودر اندرون شهر سردار شیرعلیخان نیز شرف اندوز رکاب بدرستوده سیر گشته بعد امیرکبیر باهردو پسر وارد منزل سردار رحم دل خان شد وپس از ادای دعای مغفرت هنگام عصر سردار شیر علیخانرا همچنان درشهر گذاشته باسردار محمد یوسف خان باردو مراجعت فرمود وروز دیگر سرداران قندهار همهٔ کلیدهای ابواب شهررا سپرد کار کنان امیرکبیر نموده برطبق خواهش اعلیحضرتش محافظ دروازهای شهرهمه از احاد واعداد سپاه کابل مقرر گشت تادست تعدی سپاهیانرا از آزار واذیت شهریان وغیره باز دارند پس ازان جانبین شرفیاب محفل حضور امیر کبیر شده هرکدام بروفق مرام خویش کلامی گفته چون هیچیك ازمدعائیکه دردل داشت نمیگذشت مشاجره بطول انجامیده خاطر امیرکبیر ملول گشت وعلاوه بران ایام زمستان نزدیك شده امیر کبیر سرداران قندهار را مخاطب ساخته فرمود از عرض والتماس شما برای قطع منازعه درینجا آمده باینقدر مدت که گذشت رد وقبول وعقد صلح جانبین معلوم و مفهوم نگشت وطرق وشوارع ازشدت سرما مسدود گردید که درهیچیك ازهردو صورت راه مراجعت جانب کابل پیمودن درحوصلهٔ عقل نگنجد لهذا ارك را میباید جهت نشیمن ازهمه چیز تهی نموده بپردازید تا که دفع مناقشه شده کار مصالحه درمیان آید درارك جای گزینم وجانب پاداش کار وصلاح روزگار شما بچشم خیر خواهی به بینم وایشان امر امیرکبیررا پذیرفته در ارکش جای دادند وآخرالامر که رشتهٔ وفاق منعقد نشده جراحت نفاق بمراهم تدبیر امیرکبیر التیام پذیر نگشت لاجرم امیرکبیر پایهٔ سخن راچنان نهاده قرار داد که زمام مهام نظم ونسق مملکت درقبضهٔ تصرف سلطنت بوده جهت حفاظت شهر وولایت هر قدر لشکر که ضرور وبکار باشد از سپاه کابل که حاضر رکابست درقند هار جای اقامت برایش معین شده مواجبش ازمالیات محالات قندهار داده شود وهرچه ازتنخواه سپاه افزون آید باندازهٔ مرتبهٔ هریك از سرداران قندهار تنخواه برایش معین ومشخص گردد وسرداران قندهار که بجز پذیرفتن دیگرزبان گفتن از سبب نفاق خودنداشتند ناچار بامر اعلیحضرت امیرکبیر گردن نهاده بذیرای گفتارش شدند بعد امیرکبیر ازدفتر مالیات محالات قندهار رامعاینه وباتنخواه سپاهیکه درانجا اقامت داده میشد معادله فرموده شانزده لك روپیه افزون گشت واز انجمله پنج لك رابسردار رحمدل خان مرحمت کرده دو لك برای سردار میر افضل خان ویکلك وهفتاد هزار جهت سردار خوشدل خان ویك لك ودوازده هزار بنام سردار غلام محی الدین خان ویك لك ودوازده هزار بنام سردار شیرعلی خان ویك لك حصهٔ سردار سلطان علی خان وهفتاد هزار بهرهٔ حاجی منوردل خان ثبت دیوان وتنخواه سالیانه هریك مشخص نموده دولك وسی وشش هزار روپیهٔ دیگر را بسایر سرداران علی قدر مراتبهم مقرر داشت وپس ازان سردار محمدصدیق خان وسردار محمدعمر خان وسردار محمد عثمان خانرا که درپشترود چنانچه ازپیش رقم گشت رفته وبقرار عزمیکه داشتند شرفیاب حضور امیرکبیر نشده بودندبذریعهٔ فرمان طلب حضور شدند تااز جایگیرایشان نیز اگراضافه ازکفایت مؤنت شان باشد کاسته وازفاضلهٔ آن درپشترود نوکر گرفته گذاشته شود وایشان ازسعادت یافتن بارسرباز زده بکاستن جایگیر خویش رضانداده حاضرحضور نشدند وامیر کبیر از نیامدن آنها هیچ درضمیر نیاورده بهمان نظم ونسق مملکت که پیشنهاد خاطرش بود زیاده تر پرداخت وبعضی از سرداران قندهار رارشك حسد دامن گیر گشته باهم گفتند که امیر کبیر بحیله مملکت متصرفهٔ مارا بضبط خویش درآورده زبان مارا

ازخواهش حقوق بمشخص کردن تنخواه بربست وهمچنان اگر رفته رفته کارش نظام گیرد وحکومتش درقندهار استحکام پذیرد ازتنخواه نیزمارا محروم خواهد ساخت چنانچه روزی سردار رحمدل خان بطریق گله و گستاخانه بعرض اعلیحضرت امیر کبیر رسانید که کلاهیکه برسر داشتیم ببازیچهٔ طفلانه ازسرما برزمین افتاده بشما عرض والتماس کردیم که از کابل تشریف آورده باز برسرما گذارید وحال بخلاف خیالیکه داشتیم آن کلاه پاره پاره گشته هرپارهٔ ازان بهرهٔ دیگری شده علاوه بران باعث اقامهٔ شما درقندهار نیز گردید وامیر کبیر به تبسم فرمود که کلاه شما ببازی طفلان خود شما پاره پاره شده اگرمن درقندهار درنگ نکرده آهنگ مراجعت کابل کنم البته شمارا نیز برادر زادگان چنانچه بود اطاعت نکرده بازدر فتنه بازخواهد گشت وازین فرمایش امیر کبیر سرداران قندهار زیاده تر خوفناك ودلگیر شده سردار رحمدل خان وسردار میرافضل خان و سردار غلام محی الدینخان پابدامن اصطبار پیچیده دیگران از راه خوف جانب شورابك گریختند ودرانجا مقام گزیده تیغ خلاف ازنیام بر کشیده دست غارت بمال مردم کشودند وسردارغلام حیدرخان ولیعهد بامر اعلیحضرت امیر کبیر سردار محمداعظم خان برادر خودرا باسردار سلطان احمد خان بن سردار محمد عظیم خان مرحوم ولشکر رکابی خویش وسوارهٔ خود ایشان بتعاقب فراریان گماشت و چون هر دوتن سردار نامدار بحدود شور آبك رسیدند فراریان تاب مقاومت وتوان مقاتلت را درخودها ندیده ازانجا راه گریز جانب ملخان واقع گرمسیر برگرفتند ودرانجا درنگ کرده مصمم آهنگ خویش شدند وسردار محمد اعظم خان باسردار سلطان احمد خان علاقهٔ شور آبك را از وجود فراریان تهی یافته ازراه مراجعت جانب قندهار شتافتند وقبل ازوصول ایشان درقندهار امیرکبیرازمقام گزیدن سرداران فرار شده درموضع ملخان آگاه گشته فوراً سردار محمدشریف خان پسر خویش را باسردار جلال الدینخان بن وزیرمحمد اکبرخان مرحوم و لشکرشایان ازراه پشت رود و کنار رود هیرمند جانب ملخان گسیل فرمود که آنان را استمالت نموده ازراه بطالت جانب شاه راه هدایت دلالت کنند وآنگاه که مأمورین امیر کبیر نزدیك ملخان شدند فراریان دروازهٔ قلعه راکه دران جای داشتند بربسته محصور گشتند وسردار محمد شریف خان باسردار جلال الدینخان بمحاصره پرداخته کاررا برقلعه گیان دشوارساختند چنانچه ازعسرت وسختی امان خواسته سردار محمد شریفخان امان داده خاطرایشان را بسوگند نیزمطمئن ساخت که ازقلعه بیرون شده درهریك از آمدن بقندهار ودیگردیار مختارباشند واگر رهسپار قندهارشوند همان تنخواه را که امیر کبیر مقررفرموده اند برقراردانند وایشان بسوگند اعتماد کرده قلعه را فرو گذاشتند وازجمله سردارشیرعلیخان وسردارسلطانعلیخان وسردار محمدعلی خان هرسه تن رو بدولت ایران نهاده دیگران باسردار محمد شریف خان درقندهار آمده شرف بار یافته بشفاعت او معفوشدند وبه تنخواهیکه برای شان مقرر ومشخص گردیده بود سرافراز گشتند

﴿ ذکر عریضه فرستادن سردار سلطان احمد خان وسردار سلطان محمد خان ﴾

(بشاه ایران واخراج شدن سردار سلطان احمد خان)

ذکر عریضه فرستادن سردار سلطان محمد خان وسردار سلطان احمد خان بشاه ایران

وپس ازمراجعت سردارانیکه روازدولت برتافته بودند چون سردارسلطان احمدخانرا دامن ضمیر از آلایش کینه وعناد پاك نبود سردارسلطان محمدخانرا باخودمتفق ساخته هردوتن باهم عرض پرداز حضوراعلیحضرت ناصرالدین شاه قاجارشدند که اگرازدولت ایران نصرت ویاری بدیشان داده شود هرآینه مملکت افغانستانرا بمدد کاری لشکرایران که برسد ازوجود امیر کبیرخالی نموده ضمیمهٔ مملکت ایران کرده بعدراه خدمت پیش خواهیم گرفت واین عریضه ایشان ازعرض راه بدست یکی ازهواخواهان وخدمتکاران امیرکبیرافتاده بکار کنان حضوررسیده اعلیحضرت امیر کبیر از کیدایشان آگاه گشته فوراً سردارسلطان احمدخانرا جانب ایران اخراج فرمود و سردار سلطان محمد خان را معاتب ساخته گفت که مدتی درشاه درهٔ لاهور نیك خواه سکهان که برادر بزرگت را کشته پشاور ودیر جاترا ازتصرف شما کشیدند بودی وبه تیولیکه برایت مقرر داشتند قناعت نموده طریق خیرخواهی ایشان رامی پیمودی واکنون باانکه بامن برادری وازمملکتیکه خداوند بمانند بمن تفویض فرموده حصهٔ بجایگیرت

مقرر داشته ازاحتیاج سکهانت رهانیدم باوجود آن راه دشمنی بامن می‌سپری واین را فرموده برکردارش الزام نموده عفو کردوباز کفت که بااین کردار ورفتارت هرکز کینه وعنادت را بدل ندارم وخویش رابخدای تبارک وتعالی سپرده ومی‌سپارم وهرکاه اززحمت سفر مکدر شده باشی اینك راه کابل پیش کرفته مقدم ازرایات عالیات درآنجا رفته رفع خستکی نمای واو شرمندهٔ احسان شده راه کابل برکرفت ومقارن انحال سردار شاه‌دوله‌خان نیز بدون اینکه چین بجبین امیرکبیر نسبت بخود مشاهده نماید باغوای نفس خویش راه کابل پیش کرفت وازکابل درهزاره جات رفته ازآنجا براه هرات روبایران نهاد وهمدرین اوقات سردار شیرعلیخان ازتپیکه عارض حالش شد ازحضور امیرکبیر رخصت غزنین یافته ازقندهار درآنجا که محل حکومتش بود آمد

فرار کردن سردار شاه دوله خان

(ذ کر قتل سعید محمد خان)

(بن وزیر یارمحمد خان حکمران هرات)

ذ کر قتل سعید محمد خان

درخلال احوال مذ کوره سعیدمحمد خان که پس از فوت پدرش چنانچه ازپیش رقم شد بروسادهٔ حکومت هرات متکی کشت وبنابرانکه مجذوب الحال بود بحمایت مادرش کارایالت را اجرامینمودوازضعف قوهٔعاقله‌دست تبذیر کشوده نقد وجنس کثیر بهرمسکین وفقیر همیداد وعلاوه بران مرتکب افعال خارج ازعقل می‌شد چنانچه روزی مادر خویش را که در ارك هرات جای داشت معاتب ساخته ازآشفتکی دماغ توپ برحصار ارك ربسته رخنها انداخت وازصدای توپ‌بشاشت وخرمیهامیکرد وهمچنین روزدیکردرمحضرعام‌نشسته‌کربه‌را برزبردیواری درحالت رفتن مشاهده کرده بی‌اختیار لب‌بخندهٔ قهقهه کشوده کفت که اکراین کربه‌کاوی کرددچه‌سان برفراز دیوار راه رفتار خواهد پیمود خلاصه ازدیوانکی وبیخردی او خوانین درانی ومردم هراتی مایوس کشته‌سردار کهندل خان راچنانچه از پیش رقم کشت دعوت برحکومت هرات کردند واولشکرجانب هرات‌کشیده‌ازنواحی قریهٔ آن بنابرمعاونت شاه ایران‌میرسعید محمد خانرا بقندهار مراجعت نمود وپس ازآن نائب عیسی‌خان بردرانی درکمین کار افتاده تا که فرصت بدست آورده شهزاده محمد یوسف بن‌شهزاده ملك قاسم بن‌حاجی فیروزالدین‌ولد تیمور شاه را که مقیم مشهد مقدس بود از راه خفا درهرات طلبید واو درشب سه شنبه سوم محرم سنه ۱۲۷۲ هزار ودوصد وهفتاد ودوی هجری باصد سوار داخل هرات شده طبل حکومت نواخت وخوانین طائفهٔ الکوزائی که ازبادهٔ خواب بخود ومست افتاده وسربجای پانهاده بودند ازآواز نقاره بیدار واز خواب‌بخودی هشیار شده پابوادی کمنامی نهادند وباوجودیکه پروردهٔ نعمت وزیریار محمد خان بودند چشم از حقوق احسان پوشیده ترك یاری سعید محمد خان نمودند الا یکتن حاجی خیرالله نام که بمحاربه اقدام نموده زخم منکر برداشت وازان جراحت بدرود جهان کرده وداع جان نمود دیکر کسی بمعاونت بر نخاست وبامدادان سعید محمد خان دستکیرکشته بقتل رسید واعیان‌الکوزائی کرفتار شکنجهٔ عتاب شهزاده محمد یوسف کردیده بسیرومن‌نقره‌وطلاء ازایشان کرفته شد وازین‌واقعه ناصرالدین شاه قاجار آکاه کشته بپاس معاونت وزیریار محمد خان که در هنکام بغی حسن خان سالار چنانکه ازپیش مرقوم شد بحمزه میرزا نموده طریق خدمتکذاری پیموده رشتهٔ اطاعت دولت ایران بکردن نهاده بود بعزم انتقام حسام السلطنه سلطان مراد میرزا عم خود را که حکمران خراسان بود فرمان کرد که بالشکر و توپخانه از مشهد بجانب هرات راه برکیرد واو بامر شاه ایران وارد هرات شده شهزاده محمد یوسف وعیسی خانرا بمحاصره انداخت ومدتی بدور حصار هرات افتاده کاررا برشهزاده وهرویان بغایت دشوار ساخت وشهزاده بامردم هرات ازتنکنای محاصره عرض پرداز حضور امیر کبیر شده نصرت خواستند وامیر کبیر باآنکه عزم تسخیر هرات را در ضمیر داشت عرض ایشان را از کرفتاری در نظم ونسق امور مهمهٔ قندهار بذیرفتار نکشت وتسخیر هرات را که مکنون خاطر داشت موقوف بوقت فرصت کذاشت ونائب عیسی خان از کمك وامداد امیر کبیر که درضمیر داشت مأیوس کردیده از کرداروکفتار ناهنجارشهزاده‌محمد یوسف نیزدلتنك کشته اورا ازشهر بیرون کرده نزد حسام‌السلطنه فرستاد واو بکیفر (۱) خون سعید محمد خان هلاك ساخت وپس ازان نائب عیسی خان نیز از شدت قحط وغلا خودرا کرفتار بلا

(۱) کیفر مکافات وپاداش

دیده هرات را بحسام السلطنه سپرد وروز دیگر بعزم سلام داخل لشکرگاه حسام السلطنه شده شخصی ازلشکریان بتعلیم حسام السلطنه ببهانهٔ پژوهش حال وپرسش احوال نزدیك او شده بضرب کلوله ازپا درآورد وشهر هرات بتصرف دولت ایران درآمد

وقایع سنه ۱۲۷۳ هجری صلعم

﴿وقائع سال هزار ودویست وهفتادو سه هجری صلعم﴾

چون دولت انکلیس هرات را در تصرف شاه ایران مشاهده کرد کشور هند را در معرض خطر دانسته لاجرم بتوسط وزیر مختار خود که مقیم دارالسلطنه طهران بود باناصرالدین شاه درباب هرات بکفتکو پرداخت وازقرار داد دول یوروپ در خصوص عدم مداخلت در مملکت افغانستان اورا منبه واکاه ساخت که هیچیك از دول حق تصرف ومداخلت در مملکت افغانستان نداشته باشد بنابران میباید که لشکر ایران از خاك هرات بیرون شده هرات را بافغانان واکذارد ناصرالدین شاه از کفتار وزیر مختار دولت انکلیس سرباز زده بکوش قبول جانداد وکارگذاران دولت مذکوره ازنیمنی برآشفته وزیر مختار خودراازطهران طلب هند نموده بادولت ایران اعلان جنك دادند وازراه سمندر چند جهاز حربی جانب بندر بوشهر فرستادند وطرح محاربه انداخته بندر مذکور را بادوسه قلعهٔ مستحکم دیکر متصرف شدند وناصرالدین شاه از شنیدن این خبر مملکت ایران را در خطر دیده دست تصرف از هرات بازداشته سردار سلطان احمد خان را که نزد اورفته بود بحکومت هرات کماشته زبان کفتکوی دولت انکلیس را بوی که افغان ونوادهٔ سردار پاینده خان مرحوم بود بربست

مامور شدن سرداران درهرات

﴿ذکر مامور شدن سرداران افغان﴾

(از حضور شاه ایران در هرات)

چون حکومت هرات بسردار سلطان احمد خان مفوض کشت سردار محمد علم خان بن سردار رحمدل خان وسردار سلطان علیخان بن سردار کهندل خان مرحوم که از قندهار چنانچه ازپیش رقم شد کریخته روی امید بدولت ایران نهاده بودند نیزشریك وانباز سردار سلطان احمد خان مقررشده ازطهران مرخص هرات کردیدند که وارد هرات شده در مالیات باهم شریك بوده زمام مهام حکومت بکف اقتدار سردار سلطان احمد خان باشد ودیکران درکار حکومت مداخلت نکنند وبهره وحصهٔ ازعمل ودخل محالات ولایت هرات بقدر کفایت معیشت اولاد واحفاد وزیر یار محمد خان مرحوم نیز داده از ادای آن مستمراً اهمال نورزند خلاصه سرداران مذکور شروط مقررهٔ ناصرالدین شاه را بکوش هوش جاداده از طهران راه هرات بر کرفتند مکرسردار محمد علم خان که خود را شایان حکومت می پنداشت حکومت سردار سلطان احمد خانرا ناکوار طبیعت خویش دیده ازعرض راه ازدیکران جداکشته بطهران مراجعت کرد وسردار سلطان احمدخان باسردار سلطان علیخان درسلخ ماه رمضان سنه ۱۲۷۳ هزار ودوصد وهفتاد وسه هجری وارد هرات شده بکارحکومت وغیره دستورالعملیکه داشتند پرداختند وپس ازرسیدن سرداران درهرات لشکر قاجاریه از آنجا راه مراجعت جانب مشهد بر کرفته همچنین افواج دولت انکلیس بندر بوشهر را باقلاعیکه متصرف شده بودند برطبق شروط عهد نامهٔ که بادولت ایران درمیان داشتند واکذاشته جانب هند مراجعت کردند وسردار سلطان احمد خان سکه وخطبه را بنام ناصرالدین شاه جاری ورایج کردانیده پس ازچندی سردار سلطان علیخانرا بااولاد واحفاد وزیر یار محمد خان ازقسمت ومشارکت مداخل هرات محروم ساخته ازهرات همه را بیرون کرده خود مستقلاً بنفس خود بکار ریاست واخذوقبض باج وخراج ولایت پرداخت وازجانب شاه ایران خوداو بلقب سرکار وشهنواز خان پسرش بمنصب امیرپنج سرافراز کشتند وسردار سلطان علیخان باعیال واطفال وزیر یار محمد خان وپسرش سعید محمد خان که بامر سردار سلطان احمد خان ازهرات بیرون شده بودند درقندهار شرفیاب حضور امیر کبیر کردیده مشمول الطاف امیرانه شدند وسردار محمدعلم خان که ازبین راه راه مراجعت بجانب طهران پیش کرفته بود درروز هفدهم ماه شوال سال ۱۲۷۳ هزارودوصد

وهفتاد وسه هجری صلعم بمنزل الهاك باجمی ازقطاع الطریق سفاك دوچار کشته ازضرب تیغ بیدریغ ان کروه بی باك هلاك کشت وراه بهشت برويد بر کرفت

﴿ ذکر مأمور شدن سردار غلام حیدر خان ﴾

(بحکومت قندهار و مراجعت امیر کبیر بکابل)

ذکر مراجعت امیر کبیر از قندهار بکابل

وهمدرین اوان امیر کبیر از نظم ونسق ولایت قندهار ومحالات آن فراغت حاصل کرده سردار غلام حیدر خانرا بحکومت آنجا مأمور فرموده سردار فتح محمد خانرا باسردار جلال الدینخان به پیشکاری او کماشت وخوانین رکاب واعیان ملك را به تنخواه مستمرهٔ کافیه نواخته رایات عالیاترا جانب کابل شقه کشا ساخت وسرداران قندهار را باخود برداشته احدی را نکذاشته درکابل آورد که مبادا مصدر فتنهٔ شوند وچون موکب همایونی در نواحی غزنین پرتو نزول افکند سردار شیرعلیخان که چندی قبلبرین چنانچه مذکور کشت ازسبب عارضهٔ تب ازقندهار درغزنین آمده بود بااعیان واشراف شهر واطراف مراسم پذیره و لوازم رکاب بوس بتقدیم رسانیده شرف جبین بوس حاصل کرد واز آنجا همرکاب اعلیحضرت قبلهٔ امجدش درکابل آمد ودرروز ورود امیر کبیر بکابل سران وسرداران چون سردار محمد عثمانخان حاکم کابل وسردار محمد امین خان که هنکام توجه امیر کبیر جانب قند هار از ترکستان درکابل آمده بود وغیره باوضیع وشریف سکنهٔ شهر در میدان (۱) ده مزنك باستقبال بیرون شده تمامت ایشان از احوال پرسی امیر کبیر وفیض رکاب بوسی مفاخر ومباهی کشته ثنا خوان وشکر کنان داخل شهر شده امیر کبیر دربالاحصار فرود آمد

(۱) ده مزنك نام قریه ایست متصل شهر کابل

﴿ ذکر تشریف بردن اعلیحضرت امیر کبیر ﴾

(درجمرود بالتماس انکلیسان وتجدید عهد ایشان)

ذکر تشریف بردن امیر کبیر در جمرود

پس ازرفع خستکی سفر قندهار کارکنان دولت انکلیس که تمامت افغانستان وترکستان را ازحد بلوجستان تا کنار رود جیحون بتصرف امیر کبیر دیده حشمت واقتدارش را نیك ملاحظه کردند بذریعهٔ مکتوب دعوت جمرودش نمودند زیرا که هنوز سررشته کشور هند بادولت برطانیه عظما چنانچه بایدنشده بود که سلطنت امیر کبیر مکنت وقوت کرفته باعث اضطراب خاطر انکلیسان شد که مبادا امیر کبیر موجب شورش کشور هند شود بنابران اورا در موضع مذکور دعوت کردند اتحاد امیر کبیر ملتمس انکلیسان را بکوش قبول شنیده باپسران کامکار وبرادر وبرادرزادکان والاتبار چون سردار محمد اعظم خان وسردار محمد حسین خان وسردار پیرمحمد خان وسردار محمد عثمان خان وسردار میرافضل خان وسردار شمس الدینخان وغلام محمد خان مختار وجمی از بزرکان کابل وغیره چون میردرویش معروف بحافظجی پسر میرواعظ مرحوم وسیدبهاء الدین خان کنری وقاضی محمد سعید خان بارکزائی ومیرزاعبدالرزاق خان مستوفی ومیرزا محمد حسین خان بن میرزا عبدالسمیع خان قزلباش ومیرزا سید حسین خان بن میرزا سید محسن خان ومیرزا عسکرخان وایشیك آقاسی شیردل خان ومحمد رفیق خان لودی وسپاه آراسته راه پشاور بر کرفت وچون ازمنزل لوارکی واقع درهٔ خیبر رایات عالیات جانب منزل جمرود شقه کشا کشت درین راه بموضع (۲) حرمه واله جرلین ولمسدن وادوردس نامان انکلیس که ازپشاور طریق پذیره بر کرفته بودند باسوارهٔ نظامی که همراه داشتند از کرد راه دررسیده ازاسپان خویش فرود کشته مراسم استقبال بتقدیم رسانیدند وامیر کبیر در ملاقات کاه پرتو نزول افکنده سرا پرد ها وخیمه ها بر افراشت وانکلیسان نیز بر کنار اردوی امیر کبیر منزل کزین شده بعد امیر کبیر باسرداران وبزرکان رکاب درسرا پرده وتحت سایه بان شاهی بزم خسروی آراسته بر کرسیها نشسته سر کرم صحبت محرمانه بودند که جان لارنس جیف کمشنر باچندتن ازافسران انکلیس ازراه اعزاز واکرام اعلیحضرت امیر کبیر وارد اردوی معلی شده شرف باریافت وملاقات دوستانه بتقدیم رسیده بعد انکلیسان در خیمه کاه کسان خود رفتند ودو روز بموضع مذکور بسر رفته روز سوم ازانجا باهم روانهٔ جمرود شدند وانکلیسانیکه باسپاه درانجا حاضر وورود امیر کبیررا ناظر ومنتظر بودند تمامت افواج حاضره را باصفوف آراسته

(۲) حرمه واله بلفظ افغانی یعنی جوی نزدیك ودر فارسی ج افغانی بحرف س تلفظ میشود

واتواب پیراسته برپای داشتند چنانچه در وقت ورود مو کب همایونی بجمرود بیست ویك ضرب توپ رسمی کشاد داده پس از چند دقیقه چنان شلك توپ وتفنك شادیانه کردند که تا امیر کبیر از اسپ فرود نیامد از کشودن توپ وتفنك دست باز نداشتند وپس از هبوط اعلیحضرت امیر کبیر وادای مراسم ملاقات متحدانه سخن از دوستی در میان آمده آخر الامر رشتهٔ اتحاد دولتین را در بین چنین قرار دادند که امیر کبیر بادولت انکلیس متحد بوده راهی بجز دوستی نه پیماید وبادیکر دولت که مخالف دولت انکلیس باشد رشتهٔ موالات مرتبط نماید واز دولت انکلیس بازای مودت واتحاد سالیانه دوازده لك روپیهٔ چهرهٔ شاهی واصل خزانهٔ دارالسلطنهٔ کابل دانسته دوازده هزار میل تفنك در کابل وچهار هزار میل در قندهار رسیده انکارند وهم لمسدن وداکتر بلو نامان را از امیر کبیر خواستار شدند که همرکاب اعلیحضرت تاکابل رفته بعد از توقف ودرنك چندی آهنك مراجعت هند کنند وامیر کبیر آمدن ایشان را در کابل بنا برسبك سری وسلحشوری مردم کوهستانات رضا نداده برفتن هردوتن در قندهار صلاح واجازت داد که مبادا در کابل آسیبی بدیشان رسد الغرض شروط وقیود مذکوره را در فصول عهد نامهٔ جانبین قرار دادند که روز دیکر دستخط ومهر برنهاده از هم وداع کنند چنانچه امیر کبیر بسرا پردهٔ خویش در شده روز دیکر از سبب نقرس که بپا داشت درد شدید بپایش عارض شده سردار محمد اعظم خان فرزند ارجمندش را وکیل معاهده قرار داده بامحمد رفیق خان ومیرزا محمد حسین خان قزلباش وغیره خدام معتمد کار آکاه از لشکر کاه روانهٔ جمرود فرمود واو باخادمان درکاه و کار کذاران بار کاه اعلی رفته وثیقهٔ عهد را ارقام نموده مراجعت کرد وامیر کبیر عزم مراجعت کابل نموده انکلیسان دوباره تکلیف جمرودش کردند وامیر کبیر از سبب درد پا عذر خواسته انکلیسان تحف وهدایای ایشان را از قبیل پیل وشمشیر مرصع وساعت وتوپهای کمخواب وتفنك وتفنکچه وغیره اشیاء نفیسه که شایان شان پادشاهی بودند خاص اعلیحضرت امیر کبیر وهمچنین برای هریك از سردارن واعیان رکاب وخوانین وافسران سپاه از منصب پنج سواری تا ارباب مناصب اعلی بقدر رتبه تحفهٔ جداکانه داده تحف وهدایای امیر کبیر را از جمرود روانهٔ حضور اقدس ساخته همهٔ اردورا کامیاب کردانیدند بعد امیر کبیر طریق مراجعت سپرده بادبدبهٔ شایان وارد دارالسلطنهٔ کابل شد وانکلیسان برطبق معاهده وقرار دادتفنك‌ها ووجه‌نقدرا بکار کذاران امارت سپرده ازانجمله چهار هزارمیل‌تفنك‌رابالمسدن‌نام انکلیس درقندهار فرستادند واو درانجا رفته چندی نزد سردار غلام حیدر خان حکمران قندهار مانده بعدها رخصت‌انصراف یافته مراجعت نمود

ذکرمراجعت سردار شیر علیخان از ایران

﴿ ذکرمراجعت سردار شیرعلی خان بن سردار مهردل خان‌مرحوم از ایران ﴾

(وبرحال فرمودن سردار غلام حیدر خان تنخواه اورا که امیر کبیر مشخص فرموده بود)

وهمدرین سال سردار شیر علی خان بن سردار مهر دل خان مرحوم که رو از امیر کبیر برتافته از قندهار در مملکت ایران رفته واحسانی نسبت بشانش‌ندیده بود روی امید بسوی افغانستان‌نهاده در قندهار نزد سردار غلام حیدر خان آمد واو مقدمش را کرامی داشته کردارش را نا کرده انکاشته همان مبلغ یك لك ودوازده هزار روپیه سالیانه مستمره اش‌را که امیر کبیر معین‌نموده بودبرحال کرده از کج خیالی او هیچ بزبان نیاورده اعزازش نمود

ذکر رفتن سردار محمد افضل خان ازتخته‌پل به تاشقرغان

﴿ ذکر رفتن سردار محمد افضل خان از تخته پل در تاشقرغان ﴾

(وباز پرس نمودن محاسبات آنجا)

وهمدرین سال سردار محمد افضل خان حکمران ترکستان از تخته پل جهت باز پرسیدن محاسبات مالیات ولایت تاشقرغان وعزم دیدن فرزند برومندش سردار عبد الرحمن خان که قدم بمرحلهٔ سیزده سالکی نهاده بود روانه ووارد آنجاشد وسه ماه درتاشقرغان اقامت کزیده مبلغ یك لك روپیه ازدرکات‌بخشش وتخفیف که‌سردار عبد الرحمن خان نموده وبمردم داده بوددرحین بازپرس محاسبات کار کذاران او مجری‌نداده از راه استردادحواله

نمود که پس تحویل خزانه نمایند چنانچه باندك زمان بتوسط محصلان شدید مبلغ مذکور واصل وعاید خزانه گردیده بعد راه مراجعت جانب تخته پل در نور دید ودر وقت وداع سردار عبد الرحمن خان که از استرداد وجوه انعام وتخفیفش رنجیده خاطر گشته بود بعرض والد ماجدش رسانیده خواهش همعنان گشتن پدر نیکوسیر ورفتن تخته پل کرد وقبلهٔ امجدش باعث وسبب ترك کردن حکومت تاشقرغان وعزم تخته پل نمودنش را پرسیده پاسخ شنید که درجائیکه اختیار بخشش وداد ودهش را شخص نداشته باشد چگونه خواستار حکومت آن خواهد شد وپدر نیاك اخترش تسلی نموده گفت که باز گشت تخفیفات وموهبات از راه عتاب وبیرون از قانون حساب نبوده که موجب افروختن چهره ات شود بلکه از سبب عدم کفایت مداخل بمخارجست که پرده از روی کار برداشته نشود وتنخواه لشکر بروجه مقرر برسد زیرا که اگر دخل مملکت صرف دیگرجهت شود نگاهداشتن سپاه بی تنخواه محال است وکفایت هردو امررا بوجه اندك نمودن حکومت را زوال ومملکت را اختلال است خلاصه بدینگونه سخنان اندرزش نموده از همعنانی خویش باز داشته از تاشقرغان رایت مراجعت جانب تخته پل افراشت وسردار عبدالرحمن خان پس ازمعاودت پدرش چون فسخ عزم را باوجود صباوت ناگوار می پنداشت حیدر خان بن محمود خان بیات را بحکومت تاشقرغان گماشته خود از عقب پدر والا گهرش راه تخته پل برداشت وبدرش از مهر وحفاوت (۱) پدرانه چیزی نگفته وی در زیر حمایت وحضانت (۲) پدر رحل اقامت انداخته بقرارسابق بخواندن درس وآموختن مهمات رسمیه پرداخت

(۱) حفاوت شفقت ومهربانی (۲) حضانت دربغل نگهداشتن

وقائع سنه ۱۲۷٤ هجری صلعم

﴿ وقائع سال هزار ودوصد وهفتاد وچهار هجری ﴾

درین سال کربت اشتمال سردار غلام حیدرخان ولیعهد امارت که حکومت قندهار داشت سردار جلال الدین خان را بحکومت پشت رود وسردار فتح محمد خان را به نیابت خویش بحکومت قندهار مأمور ومفتخر ساخته بعزم زیارت اعلیحضرت امیر کبیر احرام بند کعبهٔ مقصود شده رایت سفر کابل افراخت وازقندهار باتحفه وهدیهٔ بسیار رهسپار گشته در روز ورودش بکابل تمامت اعیان ووزرکان ومردم سکنهٔ شهر بامر امیر کبیر استقبال نموده باجاه وجلال هرچه تمامتر بشهرش در آوردند واو همچنان از گرد راه داخل بارگاه گردیده شرف دست بوس حاصل کرده پس از درك سعادت دیدار پدر والا تبار در سرای خویش شد وبارسفر گشوده روز دیگر تحفه وار مغانیکه داشت تقدیم حضور امیر کبیرنموده همه مطبوع ودلپذیر افتاد وچندی باستراحت وعشرت بسر برده تا که از قضای مبرم آلهی تب محرقهٔ دماغی عارض حالش گشته به بستر مرگش انداخت واز شدت درد چهرهٔ حیاتش زرد گردیده قالبش ازروح تهی شده رخت از تخت عزت تخته کشید وبعمرسی ونه سالگی درعصر روز جمعهٔ بیست ویکم ماه ذیقعده سال ۱۲۷٤ هزار ودو صد وهفتاد وچهار هجری روز کار زندگیش سپری شده در مقبرهٔ سردار محمد عظیم خان مرحوم واقع جنب غربی مزار عاشقان وعارفان کابل مدفون گشت وامیر کبیر پس از طی بساط عزاداری وتبدیل لباس سوگواری سردار شیرعلی خان فرزند خردمند دیگر خود راکه باوزیر محمد اکبرخان مبرور وسردار غلام حیدر خان مغفور یك صدف را گوهر ویك سپهررا اختر بود بپاس خدمات برادرش وزیر مذکور که تخت امارت را بنیروی بازویش چنانچه ازپیش رقم گشت او از وجود خاندان احمدشاه خلد آرامگاه بپرداخت وسپاه دولت انکلیس را بضرب تیغ بیدریغ از مملکت افغانستان بیرون ساخت پیش خوانده بجای برادرش بحکومت وایالت قندهار نامزد فرموده در اواخر ماه ذیحجهٔ سنهٔ مذکوره بقندهارش فرستاد

وقائع سنه ۱۲۷۵ هجری صلعم

﴿وقایع سال هزار ودویست وهفتاد وپنج هجری صلعم ﴾

وسردار شیرعلی خان پسر خود سردار محمد علی خان را مأمور حکومت غزنین که تاکنون جایگیر ومحل حکومتش بود نموده خود در قندهار رفته در روز ورودش بآن دیار سردار جلال الدینخان حاکم پشت رود که پس ازفوت سردار غلام حیدر خان درقندهار آمده دوتن (۳) ازسراری سردار غلام حیدر خانرا بدون اجازت واطلاع امیر کبیر درسرای خود برده بود که پس ازانقضای ایام عدهٔ ایشان متصرف شود

(۳) سراری جمع سریتی

خائف گردیده از قندهار جانب شال کوت فرار کرد وسردار شیرعلیخان داخل قندهار شده فوراً سردار محمد رفیق خان لودی راباایشیک آقاسی محمد اکبر خان تره خیل وجمعی از سواران رکاب خویش بتعاقب وی گماشت وامر کرد که بتعجیل راه نوردیده اورا دستیاب کرده بهروسیله وواسطه که بتوانند بقندهارش برگردانند اما ایشان درخارج ازادارهٔحکومت بدورسیده هرچندحیلت انگیختندکه اورا باخود آرند وی از کثرت خوف از گفتار ایشان مطمئن نگشته بازنیامد وراه کراچی بندرپیش گرفت وفرستادگان سردارشیرعلیخان چون داخل علاقهٔ غیربود جبراً نیزاورا نتوانستند برگردانند چنانچه بی نیل مقصود مراجعت نمودند واو در کراچی رفته ازآنجا براه آب جانب بمبئی ره‌نوردشده ازبمبئی خود را بعربستان کشیده از آنجا جانب قسطنطنیه رهسپار گشته بار یاب حضور سلطان‌المعظم اعلیحضرت سلطان عبدالمجید خان شد وازوی نوازش نیکویافته دران مرزوبوم اقامه گزیده مصاحب ترکان روم گردید وسردار شیر علیخان بحکومت قندهار مواظب گشته بنظم ونسق مملکت وترتیب سپاه وتربیت رعیت پرداخت

ذکر سرباز زدن میر اتالیق از فرمان سردار محمد افضل خان

﴿ ذکرسرباز زدن‌میر سلطان مراد خان اتالیق ازامر سردار محمد افضل خان ﴾

(ومأمور شدن سردار محمد اعظم خان بتنبیه وتادیب او)

ودرخلال احوال مذکوره سردار محمد افضل خان حکمران ترکستان سلطان مراد خان اتالیق میرقطغن را دعوت اطاعت کرده فرمان داد که رءوس منابر قصبات قطغن را بنام اعلیحضرت امیرکبیردرخطبه مزین گرداند وهم‌ازراه انقیاد مالیات ولایت‌را بتوسط عمال‌وضباط پادشاهی از مردم رعیت ستاند واوازین‌امر سرباززده‌برادر خودرا باتحف وهدایا نزد سردار محمد افضل خان فرستاده پیام داد که بدین تحفه وهدیه قناعت ورزیده از دیگر هوائیکه درسر وسودائیکه دردل دارد بگذرد ورنه گرفتار صد گونه خطر خواهدشد واوبرادر اتالیق را باآن پیام ناشایستیکه گذاشت اعزاز واکرام نموده بحسن‌تقریر وبندد‌لپذیر روی دلش‌را بسوی خودکرده برعهده‌اش نهاد که برادر بزرگش را از بادیه جهالت جانب شاه راه اطاعت راه نموده باخود نزداو آرد چنانچه وی بذمهٔ خویش گرفته مراجعت کرد وآنگاه که نزد برادرش رسیده دلالت اطاعتش کرد وی برآشفته خواست که‌برادر خودرا بزندان اندازد ولیکن او ازعزم برادر آگاه شده راه فرار جانب تاشقرغان اختیار کرد که خود را نزد سردار محمدافضل خان رساند ومیراتالیق چندتن سوار بتعاقب او گماشته دردشت معروف بآبدان بدورسیده باهم درآویختند واو خودش باهمراهانیکه داشت بمدافعه پرداخت، سوارهٔ را نزد سردار محمد افضل خان فرستاده مدد طلبید وسردار والاتبار علی‌العجاله سواران گزیده وجرار مأموردشت آبدان‌نمود وبرادر اتالیق قبل از رسیدن کمکیان بقتل‌رسیده بی آنکه یاری‌داده‌شود بدرود زندگی کرده جانب‌سرای جاویدخزید وپس‌ازقتل‌او فرستادگان سردار محمدافضل خان باسواران میراتالیق دوچار گشته چندتن ازایشانرا کشته آخرالامر سوارهٔ میرقطغن مغلوب گردیده اوارهٔدشت کربت ومحن شدند وگماشتگان سردار باوقار نعش برادر اتالیق‌را باخود برداشته درتاشقرغان دفنش کردند وچون کار میراتالیق بدین مدار رسید سردار محمد افضل خان عرض پرداز حضور امیرکبیرشده سررشته ودستورالعمل طلبیدکه لوای تنبیه وتهدید میراتالیق وسرزنش مردم محال قطغن برافرازد یاامر گوشمالی اورا معطل بفرصت گذاشته باصبر وشکیبائی درسازد واین عریضهٔاو دروقتیکه امیرکبیر بارادهٔ قشلاق از کابل عازم جلال آباد بود بپایهٔ سریر سلطنت رسیده فرمان شد که بلادرنگ اعلام‌جنگ برافراشته بالشکر آهنگ قطغن نماید وهم سردار محمد اعظم خان حکمران کرم وخوست را فرمان کرد که حاضر خصورشده رهسپار دیارترکستان شود وپس از صدور هردو فرمان خود اعلیحضرت امیرکبیر راه جلال آباد برگرفته چون درمنزل تنگی ترکی واقع عرض راه خورد کابل وخاك جبار برتونزول افگند سردار محمد اعظم خان ازکرم رسیده بعزرکاب‌بوس معزز گشت وتامنزل باریکاب همرکاب والا رفته ازآنجا مرخص وروانهٔ ترکستان‌شد ودرکابل آمده سامان‌سفر ساز کرده روبترکستان‌نهاد وامیرکبیر وارد جلال آباد گردیده درباغ سردار غلام‌حیدر خان مرحوم منزل گزید

وازدیگر سوی سردار محمداعظم خان که روی جانب ترکستان نهاده‌بود چون‌وارد آی‌بیك‌شد سردارعبدالرحمن خان که ازتاشقرغان چهار منزل بعزم استقبال عمش‌راه نوردیده‌بود درمنزل مذکور درك ملاقات کرده ازآنجا باهم‌راه برگرفته بحضور سردار محمدافضل‌خان برادر بزرگش وارد تخته‌پل شدند وهردو برادر باهم‌مصافحه ومعانقه نموده‌از دیدار یکدیگر مبتهج وشاد مان شده امر لشکر کشی ودشمن کشی را تافصل بهار معطل داشته درگوشهٔ انتظار نهادند

﴿ ذکر مراجعت امیر کبیر ازجلال‌آباد بکابل ولشکر فرستادنش جانب قطغن ﴾

(ولشکر کشیدن سردار محمد افضل خان ازترکستان وتخته‌پل بدانسو)

(بسالاری سردار محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان)

ذکر مراجعت امیر ولشکر فرستادن سردار محمد افضل خان در قطغن

چون ایام دی در گذشته موسم بهار رسید امیر کبیر ازجلال آباد مراجعت‌فرموده بدارالسلطنهٔ کابل مقام ییلاق گزید سردار محمد اسلم خان را بادو فوج پیاده وشش‌عراده توپ وسواره وپیادهٔ بسیار از راه چاریکار جانب قطغن رهسپار ساخت و از عقب او لشکر دیگر بسر کرده گی سردار شمس الدین خان بن سردار امیرمحمد خان‌مرحوم روانهٔ آن مرزوبوم نمود وهمچنین ازقفای او سردارمحمد شریف خان را با دیگر لشکر شایان ازپی هم بفاصلهٔ یکیك منزل گسیل فرمود واز جانب ترکستان سردار محمد افضل خان لشکر بزرگی مرتب و منظم ساخته بسالاری سردار عبدالرحمن خان در تحت رایت وفرمان سردار محمد اعظم خان قرار داده طرف قطغن رهسپار فرمود ودر هنگام کوچ دادن سپاه سردار محمد افضل خان ازتخته پل سوار شده بارادهٔ سان بینی داخل لشکر گاه شد وچون سردارعبد الرحمن خان تمامت سواره وپیاده وتوپخانه را بوجه اتم واکمل آراسته وپیراسته بود پس ازعرض دیدن افواج انتظامش مطبوع ومستحسن افتاده بعطای شمشیر مرصع واسپ زین وبراق طلاء از قبل پدر خجسته سیرش مفتخر وسربلند گشت وهم مأمور شد که بااردویش در تاشقرغان رفته درنگ نماید تاسردارمحمد اعظم خان که بعض امور ضروریه سفرش ناتمام است انجام نموده ازعقب دررسد بعد باهم جاده پیمای منزل مقصود شوند وسردار عبدالرحمن خان بامر پدر والاشانش ازتخته پل جیش درجنبش آورده وارد تاشقرغان شد ومردم سکنهٔ شهر واطراف آنجا ازبزرگ وکوچك باستقبال برخواسته نظر بمحبت وموانستیکه ازوقت حکومت اودردل داشتند زبان بشکر خداوند تبارك وتعالی ودعا وثنای وی کشوده مقدمش را بغایت گرامی داشتندوتعظیم وتمجیدش نموده مراسم‌اعزازواکرام بجای آوردندواوبازای خوشی‌وخرمی نمودن وشکر گذاریدن ودعا وثنا خواندن ایشان بزبان لطف ونرم گوئی وبیان دلجوئی بازپرسی نموده همه را مرهون تفقدات بیکرانه ساخت ومیدان عیدگاه را که دشت بافضائیست لشکرگاه قرارداده فرود آمد وروز دیگر ازراه امتنان مردم سکنه تاشقرغان رؤسای شهررا دعوت مهمانی کرده بعزت واحترام همه را طعام داد وایشان نیز ازطریق وفا راه صدق‌وصفا پیموده بااوولشکرش سلوك‌ورفتار مخلصانه بتقدیم رسانیدند وروز پانزدهم ورودا درتاشقرغان سردار محمد اعظم خان ازعقب دررسیده بوی ملحق گشت ودوروز دیگر باهم توقف کرده بعدبراه افتاده وارد آی بیك شدند وسه روز جهت تهیهٔ علوفه درانجا مکث نموده روز چهارم روبراه غوری نهادند وپس از قطع پنج منزل بقرب قلعهٔ غوری که میراتالیق بروج وباره اش را بمردان کار وسامان کارزار استوار داشته بود رسیده قلعه را مستحکم دیدند

﴿ ذکر محاصرهٔ قلعهٔ غوری ﴾

(ورسیدن میراتالیق بیاری قلعه گیان ومغلوب شدنش)

ذکرمحاصرهٔ قلعهٔ غوری وشکست‌میر اتالیق

چون قلعه رامحکم وقلعه داران را استوار ومستحکم مشاهده کردند لاجرم سردار عبدالرحمن خان تدبیریکه درضمیر داشت بروی کار آورده قبل ازآنکه خیام وسرا پردهای اردو برپا و افراشته کردد تمامت سپاه را که بیست هزار مرد پیکار وچهل عراده توپ آتش بار بودند بمقابل قلعه باصفوف آراسته ساعتی برپای داشت تاقلعه

کیان مشاهده و معاینه کرده بیدل و هراسناك شوند و بعد از نشاندادن صفوف سپاه را بقانون نظام درهم شکسته در لشکرگاه در آورد و نماز عصر را ادا کرده باچندتن ازافسران نظام و خدام خویش ازاردو بیرون شده اطراف قلعه، و مواضع و مواقع نقب زدن و توپ نهادن را نیك نظر کرده مشخص و معین نمود و نقب زنان چابك دست خارا شکاف را درمواضع معینه مأمور نقب زدن کرده لشکررا حکم سنگر ساختن نفاذ فرمود و همهٔ مأمورین بکار نقب و افراختن سنگر پرداخته از شام (۱) تابام کار کرده نقبها را بکنار خندق رسانیده سنگر سدیدی برافراشتند و پس ازانجام کار در خیمه ده خودها قرار گرفته تاوقت ظهر استراحت و رفع خستگی نموده آرام و آسوده بودند که ناگهان میراتالیق باچل هزار سوارازراه یاری و مددکاری قلعه کیان نزدیك رسیده بنظر لشکر پادشاهی و مردم قلعه جلوه گرشدند که قلعه کیان را قوی دل ساخته خصم را ازهراس پای درگل اندازند و سردار عبدالرحمن خان باندیشه اینکه اگر میراتالیق برلشکرگاه تاختن کند میباید ازمعسکر دورتر شمشیرحملهٔ دشمن را سپرشد تاآسیبی به بنه و آغروق لشکر نرسد پس بتعجیل هرچه تمامتر دو هزار سوارهٔ گزیده ازسواران نظام و دوازده عراده توپ اسپی و چهاردسته، ازفوج پیادهٔ نظام راباخود برداشته راه مدافعه پیش گرفت و مخفیانه روی بسوی خصم نهاد چنانچه میراتالیق و سوارانش که چشم حیرت بلشکرگاه و خیام سپاه به حیرت نگاه بودند از آمدن سردار عبدالرحمن خان وراه پیمودنش جانب ایشان آگاه نشدند تا که بیخبر به پشت سر ایشان رسیده توپچیان را امر بگشاددادن توپ کرد وایشان دفعةً دهن توپهارا جانب دشمن گشوده موزیك چیان وباجه نوازان ساز مخالف درنوا آورده میراتالیق ولشکرش رادردشت بینوائی انداختند چنانچه ازعدم وقوف برقلت همراهان سردار عبدالرحمن خان و شدت [illegible] توپ وتفنگ حمل بر کثرت کرده جهانرا برخود تیره و تنك دانسته آهنگ فرار کرد و پشت بجنگ داده رو بگریز نهاد و قلعه کیان نیز ازمشاهدهٔ انخذالت صبر و طاقت را ازدست داده درپس دیوار حسرت و ناامیدی نشستند و سردار عبدالرحمن خان بافتح و ظفر هم‌عنان بلشکرگاه خویش مراجعت کرده تاساعت یازده ازشب تمام نقبها و سنگر راخبر گرفته تمامت سپاه را هشیار و بیدار و گرفتار کار مشاهده نموده همه را تحسین و آفرین فرموده باستراحت کاهش معاودت کرد ولشکرش شب را بهوشیاری و بیداری بروز رسانیده وقت طلوع آفتاب سردار عبدالرحمن خان لشکر را ملاحظه کرده ازجمله دوهزار سوار را مأمور قراولی کرد که بفاصلهٔ هشت کروه ازلشکرگاه دوررفته محافظانه گردش نمایند تااگر سوار مخالف حمله ورشوند دواب و مواشی وافراد لشکر که در اطراف اردو منتشراند از خطر بی حذر باشند و نیز اگر برمعسکر سوارهٔ خصم بتازد ایشان (۲) ابطال رجال اردو را خبر سازند تابمدافعه پردازند و نگذارند که خصم چیره شده ظفر یابند

(۱) شب تا بامداد

(۲) ابطال دلاوران

﴿ ذکر محاربهٔ چشمهٔ شیر ﴾

(ومغلوب ومجروح ودستگیرشدن قطغنیان)

ذکر محاربهٔ چشمهٔ شیر وهزیمت یافتن قطغنیان

چون سواران مذکوره رفته بگردش وقراولی پرداختند سه روز بعد از رفتن ایشان آگاه شدند که هشت هزار سوار از مردم قطغن در چشمهٔ شیر واقع فاصلهٔ پنج فرسنگی عسکرگاه پادشاهی فراهم شده کمین کین گزیده اند که دواب و مواشی اردورا تاخته بتاراج برند وازینمعنی سردار عبدالرحمن خان را خبر داده او فوراً چهار هزار سوار ودوعراده توپ بسرکردگی غلام محمد خان فوفلزائی و محمد علمخان محمد زائی بدفع ایشان گماشت چنانچه مامورین مذکورین خودرا بچشمهٔ شیررسانیده برخصم حمله کردند وباندك کشش و کوشش ایشانرا ازپیش برداشته دوصد تن را مقتول و مجروح و دستگیر ساختند وهزار سوار ازراه تعاقب تاخته ازقفای مغلوبین داخل علاقهٔ بغلان یابقلان شدند و در آنجا عنان از تاختن بازکشیده مراجعت کردند وسواران مغلوبه نزد میراتالیق که دراول کار چنانچه رقم شد فرار اختیار کرده در بغلان قرار گرفته بود رفتند واو از ایشان کماهی حال ودست برد ابطال رجال افاغنه را شنیده توقفش را دربغلان که نه فرسنگ از عسکرگاه پادشاهی دور بود محال پنداشته ازآنجا کوچاکوچ روی استعجال بسوی خان آباد وقندز نهاد وسواران سردار عبدالرحمن خان از چشمهٔ شیر اسیرانرا باخود برداشته بمعسکر مراجعت کردند و سردار عبدالرحمن خان اسیران را محبوس کرده سواران ظفر

یافته را نزد عم محترمش سردار محمد اعظم خان برده مجرائی خدمت برای ایشان حاصل کرده وانانیرا که درراه شجاعت سبقت ورزیده بودند بعطای خلعت سرافرازی دادبعد دست بکار برده با درمیدان تسخیر قلعهٔ غوری نهاد

ذکر فتح قلعهٔ غوری

﴿ ذکر اتمام حجت نمودن سردار عبدالرحمن خان ﴾
(برقلعه گیان وفتح آن)

درعصرروز نوازش دادن سواران منصوره عزم سردارعبدالرحمن خان مصمم تسخیر قلعه شده نخست عقب دیوار سنکر که نزدیك قلعه بودرفته لب باندرز قلعه کیان کشوده ازراه اسلامیت دعوت اطاعت کرد که خونهای جانبین ریخته نشود وخاك نبرد برسرو روی دلیران بیخته نکردد و کفت که اکر بیم جان دارید بهر قسمیکه اطمینان شما باشد امان خواهید یافت وازراه صلح وصلاح جانب منزل نجاح وفلاح خواهید شتافت والا درمقاتله طریق نجات نخواهید یافت وقلعه کیان پاسخ لاونعم نکفته سردار موصوف برآشفته معاودت کرد ودرهنکام شام عزم یورش جزم نموده دلاوران ملکی و نظام را تعلیم والقا فرمود که از شام تابام قلعه را بزیر کلولهٔ توپ کرفته قلعه کیانرا ارام نکذارند ودراخیر دست ازکشاد دادن توپ بازداشته خاموش شوند تامردم قلعه بدانند که ازرنج بیخوابی شب و زحمت وتعب استراحت طلب شده‌اند و ازیمنی ایشان نیز از غفلت ترك مدافعت کرده باستراحت کرایند انکاه در اول شفق تمامت سپاه آواز یاچهار یاربلند کرده برقلعه بتازند که حصاریان مضطرب وحیران شده هرکدام بجانبی ازحصار دوچار دلیران پیکار کردیده ازهجوم آوردن بیکسو بازمانده ومحروم شوند چنانچه همهٔ لشکر شب را بطبق تعلیم سردار عبدالرحمن خان بسحر رسانیده هنکام سپیده دم قدم یورش پیش کذاشته از یکطرف برقلعه حمله کرده از جوانب سه کانهٔ دیکر صدای یاچهار یار وآواز الله اکبر بلند کرده قلعه کیانرا چنان واله و حیران نمودند که سر ازپا نشناخته حصار خارج از قلعهٔ اندرونیرا بپرداختند و به اندرون قلعهٔ بزرگ شدند و قلعهٔ خارج که بمثابهٔ شیر حاجی بدور حصار اندرونی افراخته بود بدست افواج پاد شاهی آمده بلا درنك از قفای ایشان آهنك تسخیر قلعهٔ بزرك کردند واز پلیکه از چوبهای باریك بید بافته وبقدر یك ذرع از سطح آب خندق فروتر نهاده بودند که در وقت یورش لشکر پادشاهی آنرا درك نکرده از خندقیکه ده ذرع عمق وبیست وسه ذرع عرض داشت نتوانند عبور کنند اماایشان از صافی آب جسر مذکور را دیده از زبر آن در کذشته داخل قلعه شدند ودکاکین بازار را متصرف کشته دیوار آنهارا شکافته از سوراخهای آن بکشاد دادن تفنك وآئین جنك پرداختند ودرنحال سردار عبدالرحمن خان نیز ازعقب دلیران سپاه بقلعه درامده ازمیان دکانهای متصرفهٔ لشکرش نامهٔامان واستمالت مرقوم فرموده مصحوب اسیریکه از چشمهٔ شیر چنانچه کذشت کرفته بودند نزد قلعه کیان فرستاد که شمارا باجان ومال امان دادم بشرط آنکه قبل ازتغلب سپاه ازراه اطاعت پیش آمده خویش را تسلیم کنید والا اسباب قتل وغارت آماده است ودلیران مترصد امر ایستاده پس هریك ازین دو امررا که بهتر میدانید مرا بالشکرم خبردهید تا کار انجام شودوتارسیدن جواب لشکررا ازمحاربه ومقاتله بازداشت وقلعه کیان نامهٔخیرختامهٔ سردارو الانبار رابدیدهٔ قبول نهاده قلعه رابدست کار کذاران پادشاهی سپرده مورد عفو شدند وسردار عبدالرحمن خان همهٔ ایشان راکه ده هزار تن بودنددسته دسته بدست کسان خویش داده درلشکر کاه پیش سردار محمداعظم خان فرستاده اونیز همه‌را تسلی داده زرکان ایشانرا بعطای خلعت نواخته هر کدام را بانفری قومش رخصت منزل ومقام ایشان فرمود وازین سلوك وکردار نیك سردار محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان مردمیکه از خوف وبیم لشکر افغان ترك منازل واوطان خویش کرده باعیال واطفال راه صحرای کمنامی پیش کرفته بودند باز کشته بمساکن ایشان قرار کرفتند وهمچنین کسانیکه بامیر اتالیق یار ورهسپار بودند نیز روی ازو برتافته جانب مأوایشان شتافتند واو باچند تن از فتنه جویان نکوهیده خویان بی یار ومدد کار مانده ناچار باهمراهان خود هزار خانوار از مردم پست وبی اعتبار را اغوا کرده ازخان آباد روی فرار جانب رستاق نهاد ودرانجا که از توابع ومضافات بدخشان است رفته بمیران بدخشان پناه جست واز ایشان التماس معاونت بردفع لشکر پادشاهی کرده بامید کمك اقامه کزید

ذکر پیوستن سپاه کابل و ترکستان

﴿ ذکر پیوستن افواج کابل باسپاه ترکستان ونظم ونسق سردار محمد اعظم خان ﴾
﴿ وحاکم کاشتنش در محال قطغن وخراب ساختن قلعهٔ تالقان ﴾

ومقارن احوال مذکوره سردار محمد اعظم خان وسردار عبد الرحمن خان از فرار کردن میر اتالیق وپناه گزیدنش در رستاق آگاه گشته از غوری برخواسته وارد بغلان شدند ودرینجا سردار محمد اسلم خان وسردار شمس الدین خان که بالشکر چنانچه مرقوم گشت از کابل بدانسوی رهسپر شده بودند باایشان ملحق گردیدند واردوی بزرگی شده بعد سردار محمد اعظم‌خان مردمیرا که ازمساکن ومنازل ایشان فرار کرده بودندبخطوط استمالت هدایت نموده تمامت رعیت بغلان واندراب‌را مراجعت داده بزراعت وفلاحت مشغول شدند وامر ونهی پادشاهی را بگردن اطاعت نهادند وبهر محلی از محال قطغن حاکمی از حضور سردار محمد اعظم خان مأمور شده باهر حاکم معدودی ازسواران سپاه همراه گشتند وهمچنین درهرموضع ازحاکم نشین قاضی ومفتی جهت اجرای احکام آلهی معین گردیده اشراف هرقوم بعطای خلعت سرافرازی یافتند وپس از نظم ونسق آنولایات از بغلان کوچ نموه داخل الکای خان آباد شدند ودر کنار رود خانهٔ آنجا فرو کش کرده لشکر گاه ساختند وازانجا دو فوج پیادهٔ نظام وهزار سوار گشادهٔ اوزبکیه وپنجصد سوار ازخوانین افاغنه وپنج دسته پیادهٔ ساخلو وشش عراده توپ بسالاری سردار محمد زمان خان بن امیر کبیر بامر سردار محمد اعظم خان راه تالقان برگرفته خود سردار محمد اعظم خان باسردار عبدالرحمن خان وسردار محمد اسلم خان وسردار شمس الدین خان وبقیهٔ لشکر در همان جا مقر گزیدند وسردار محمد زمان خان وارد تالقان شده قلعهٔ آنرا ویران ساخته بقرب قلعهٔ مخروبه اش در موضع بلندی لشکر گاه قرار داده در دور لشکر سنگر سدیدی بر افراخت واستوار نشست ودر خان آباد سردار محمد اعظم خان نظم ونسق نهاده نام اورا داخل خطبهٔ زبر منبر ساخت واعیان ملك را بعطای خلاع فاخره نواخته هر یك ازرؤساء قراء بزرگ‌راباقاضی وحاکمی روانه قریهٔ متعلقه اش نمود وهمچنین سرگرم انتظام مهام مملکت بود واجرای اوامر ونواهی حکومت می نمود که مردم خوست واندراب باغوای میراتالیق ومیران بدخشان سلسله جنبان فتنه وطغیان شده باحاکم خودهاراه عداوت وطریق مخالفت پیش گرفتند وسردار محمد اعظم خان فوراً رایت سرزنش آن مردم نکوهیده منش برافراشته چهار هزار پیاده وسوار را ازلشکر رکاب بسالاری سردار محمد عمر خان بارکزائی وچندتن ازصاحب منصبان نظامی از خان آباد تعین کرد که آن مردم را گوشمالی دهد

ذکر ملحق شدن سردار محمد شریف خان بلشکر اندراب

﴿ ذکر پیوستن لشکر سردار محمد شریف خان ﴾
(بلشکر مامورهٔ اندراب وظفر یافتن ایشان)

چون افواج مأمورهٔ مذکوره روی بسوی منزل مقصود نهادند سردار محمد شریف خان باسپاهیکه از کابل چنانچه ازپیش مرقوم گشت رهسپار آن دیار شده‌بود بادوفوج پیادهٔ نظام وهزار تن پیادهٔ ساخلو یعنی خاصه دار وهزار سوار گشاده وشش عراده توپ در موضع بزدره بلشکر مأمورهٔ اندراب ملحق گشت وهر دو سپاه باهم جاده پیمای مسکن ومأوای بغاة گردیده پس ازوروه درمنزل مقصود فتح‌حاصل نمودند ودوهزارتن ازان‌مردم سرشور برفتن‌را مقتول ومجروح ساختند وپس ازحصول فتح سردار محمد شریف خان بنابرعدم اعتنای سردار محمد اعظم خان‌نسبت بدو آزرده‌دل و آشفته خاطرشده ازاندراب راه‌مراجعت کابل برگرفته چون‌وارد کابل گشت موردعتاب امیرکبیر گردیده حکم‌پادشاهی اقتضافرمود که‌افواج متعلقهٔ اورا برگرفته تحقیرش نماید ولیکن سردار شیر علیخان که درین اوقات سردار محمد امین خانرا از کابل درقندهار طلبیده بنیابت خویش بحکومت آن دیار کاشته بکابل بزیارت ودست بوس اعلیحضرت امیرکبیر مشرف شده هنوز مراجعت نکرده بود شفاعت اورانزد امیرکبیر نموده معفو ومأمور حکومت پشت رود گردید وسردار محمد عمر خان بارکزائی نیز پس از مراجعت سردار محمد شریف خان نظم ونسق باموور خوست واندراب نهاده وپنجصدتن پیادهٔ ساخلو نزد حاکم آنجا کاشته

خود باقیه سپاه راه خان آباد برداشته پس بخدمت سردار محمد اعظم خان ونهردار عبدالرحمن خان پیوست

(ذ کر فرار کردن میراتالیق از رستاق)
(جانب کولاب وفتنه انگیزی او)

ذ کر فرار کردن میر اتالیق از رستاق

درخلال احوال مذکوره میر اتالیق ازویران کردن سردار محمد زمانخان قلعهٔ تالقانرا واقامه جستنش دران مکان خبریافته اقامت خویش را در رستاق دشوار پنداشته ازآنجا راه فرار برداشته ازنهر جیحون عبور کرد ودرموضع صیاد ازمضافات کولاب رسیده اقامه گزید ومیرسره بیك خان کولابی ازطریق قومی ووصلت وخویشی که بااوداشت اعزازوا کرامش کرده قدم درراه معاونتش گذاشت وده هزارسوار بوی سپرده همت براسترداد ولایتش کماشت واو بااین ده هزار سوار ودوهزار سوار خودش وده هزارسوار دیگر ازمردم بدخشان که بااو همعنان شده ومجموع ۲۲۰۰۰ بیست ودو هزار سوار بودند شورش آغاز کرده روی ترك تاز جانب اطراف تالقان که سردار محمد زمانخان درآنجا بالشکرش اقامه داشت نهاد وهرروزه کسان لشکر اورا ازقبیل مهتر وقاطرچی (۱) وساربان که برای علوفه وغیره امورازاردو دور میشدند اسیر ودستگیر ساخته هرچه داشتند بتاراج میگرفت وایشان را آزار واذیت مینمود وگاه گاهی قراول وپاسداران سپاه سردار محمداعظم خان وسردار عبدالرحمن خان بایغمائیان دوچارگشته رزم میدادندودرهربارصدودوصدتن ازطرفین مقتول ومجروح میشدندوهرچند کهاز آنان دستگیرمیگشت سردار عبدالرحمن خان بدهن توپ بربسته پاره پاره اش میکرد دوسال را جانبین بدین منوال بسر برده لشکرپادشاهی شب وروز آرام نبوده خون دل میآشامید

(۱) قطر لفظ ترکی است بمعنی استر ازغیاث اللغات

﴿ وقائع سال هزار ودوصد وهفتاد وشش هجری صلعم ﴾

وقائع سنه ۱۲۷۶ هجری صلعم

چون سردار محمد زمانخان ازترکتازی ودست اندازی میراتالیق خسته خاطرشده عرصهٔ خودداری بر ویش تنك گشت ناچار مکتوبی بسردار محمد اعظم خان فرستاده کمك طلبید که چون بالشکراندك درمقابل پنجاه هزار خانه وار بدخشان وغیره افتاده وشب وروزرا بحفاظت وعسرت بسر میبرم یالشکری بقدر کفاف روز مصاف ونگاهبانی اطراف بفرستید یاخودم را اجازت دهید که اردو را همچنان در تنگنای اضطراب گذاشته جریده روبدان سو آرم وپس از ارسال این نامه ازبس مجال را تنك دید تا رسیدن جواب درنك نتوانسته باخدمهٔ خاص خویش اردورا درتالقان گذاشته راه خان آباد پیش گرفت وسردار محمد اعظم خان از رسیدن نامه وبی ثباتی او فوراً سردار عبدالرحمن خان را نزد خود خواسته درباب محافظت تالقان وسالار فرستادن برای لشکر آنجا ازوی مشورت خواست واو تسخیر بدخشان ونگاهبانی تالقانرا باهمان لشکریکه درآنجا بود باشش عراده توپ قاطری وپنجصد سوار دیگر برذمت همت خویش نهاده سردار محمد اعظم خان سخن اورا پذیرفته اینقدر بوی گفت که مبادا از خورد سالی وناتجربه کاری بیحوصله شده امر بیرون ازاندازه اختیار نمائی بعد شش عراده توپ وپنجصد سوار ازلشکریکه درخان آباد بود باخود برداشته روبجانب تالقان نهاد ودربین راه باسردار محمد زمانخان ملاقی شده بوی گفت افسوس که پسر امیرکبیر گفته میشوی دیگر ماتفت اونشده یك شب درمیان خود را در لشکر گاه تالقان بجای سردار محمد زمان خان رسانید وسردار محمد زمان خان وارد خان آباد گشته سردار محمد اعظم خان را نسبت بخویش بی اعتنا دیده راه سرپل که جای گیرش بود پیش گرفت ودرانجا رفته بکاریکه داشت مشغول گشت

﴿ ذ کر فتوحات سردار عبدالرحمن خان ﴾
(وغیره نظم ونسق او درمحال بدخشان)

ذ کر فتوحات سردار عبد الرحمن خان در بدخشان

دوروز پس ازورود سردارعبدالرحمن خان درتالقان سه هزارسوار که میرشاه خان حاکم فیض آباد بدخشان ومیر یوسف علیخان والی رستاق بترکتازی ودست اندازی مأمورنموده وایشان دردهن درهٔ رستاق کمین گزیده

بودند بر ساربانان ومهتران وقاطرچیانیکه بدرقهٔ کی دوصدتن پیادهٔ خاصه دار و پنجاه سوار جهت آوردن علوفه از لشکرگاه بیرون شده بودند تاختند وخاصه داران وسواران بدرقه پای ثبات فشرده بمدافعه پرداختند ونیز کس نزد سردار عبدالرحمن خان فرستاده از ماجرا آگاهش ساختند واو فوراً چهار صد تن سواره وسه صد تن پیاده ازعسکرگاه بکمک فرستاده امر کرد که هر سواره پیاده را ردیف خود برداشته بسرعت شتاب خویش را بسروقت گرفتاران میدان کارزار برسانند وآنگاه که ایشان راه نزدیک کردند سواران بدخشانیه ورستاقیه ایشانرا دیده بی درنگ پشت بجنگ داده رو ببادیهٔ فرار نهادند وازراه گریز وارد رستاق شدند ودوروز دیگر بعد ازین قضیه بازسواران مذکوره ترکتاز آغاز کرده برچند قشلاق ازرعایای پادشاهی حمله کردند وسردارعبدالرحمن خان سوار کشاده و پیادهٔ خاصه دار از لشکرگاه بمدافعهٔ آن جماعهٔ شرارت شعار گسیل داشته ایشان غنیم را هزیمت داده ده تن اسیر باصد راس اسپ ازایشان گرفته مراجعت کردند وهمچنین تاسه ماه هنگامهٔ پیکار استوار وبازار کارزار رایج وبرقرار بود تاروزی یکی از سادات که بمنزلهٔ مرشد میراتالیق بود واو ارادت و اخلاص بسیار بوی داشت واز منزلش فرار نکرده بود حیلت انگیخته مخالفان را تعلیم کرد که سوارهٔ بسیاری درنزد او فرستاده بقرب وجوار منزلش کمین کنند واو سردار عبدالرحمن خان راازراه مهمانی درجای خویش دعوت کرده چون وارد خانهٔ اوشده کمر استراحت بکشاید سواران از کمین‌گاه تاخته اورا باهمراهانش بربایند چنانچه برطبق القای خویش سردار عبدالرحمن خان راازطریق ضیافت درشب دعوت کرد واو باسه صدتن سوارهٔ نظام ودوصدتن سوارهٔ کشاده ازاردو روبخانهٔ آن سید صیاد (۱) شیادنهاده ازین راه صد سواررا مخفی مأمور اطراف خانهٔ اوکرد تاا گر کیدی اندیشیده باشد وحادثهٔ روی دهد سردار والاتباررا آگاه سازند وخودش باچهار صد سوار دیگرکه همراه داشت در منزل سید موصوف وارد شده آنقدر درنگ فرمود که آش وطعام پخته گشت وخوان سالار سفره وطعام حاضر ساخته چون خوان گسترده وانواع طعام چیده شد وهنوز اهل مجلس دست بخوردن دراز نکرده بودند که سواری از نزد آن صد سوار که سردار عبد الرحمن خان بکمین داشته بود در رسیده سردار عالی تبار را آگاه ساخت که سوار بسیاری رو بطرف خانهٔ سید بعزم رزم میآیند چنانچه در کمین گاه باسواران مأمور سردار دو چار گردیده سر گرم پیکارند وایشان بجنگ و گریز رو بدشمن وپشت بدین انجمن نزدیک شده اند که وارد شوند و سردار عبد الرحمن خان از شنیدن این خبر دهشت اثر سید میزبان را بامنسوبانش محبوس و گرفتار ساخته بلا درنگ آهنگ جنگ کرد وسوارهٔ در لشکر گاه نیز فرستاده بسردار محمد اعظم خان پیام داد که یك فوج پیاده وهزار تن سواره بادو ضرب توپ روانهٔ معرکهٔ کار زار نماید وخودش بقرب گروه مخالف که ده هزار سوار بود رسیده باایشان درآویخت ودران تاریکی شب بسیارتن‌را خون بریخت وگروه اشرار که ازکم وبسیار دلیران کار زار آگاه نبودند از حمله های شیرانه ودست بردهای دلیرانهٔ سردار عبدالرحمن‌خان وهمراهانش چنان بنداشتند که حربگاه سراسر پر ازلشکر است که چنین رشادت بتقدیم میرسانند پس ناچار قبل ازانکه کمك از معسکر برسد سواران میر رستاق وبدخشان الامان گفته رو بفرار نهادند وسردار عبدالرحمن خان فتحیاب گردیده کس نزد کمکیان که درراه بودند فرستاده پیام داد که خصم مغلوب گشته راه فرار برگرفت ایشان درهرجا که رسیده باشند درنگ کنند ودربازگشت وی همرکاب طریق مراجعت طی نمایند ودرین محاربه صدتن ازهمرهان سردار عبدالرحمن خان مجروح ومقتول گردیده پنج صد تن از دشمن رازخدار نموده واز دم تیغ گذرانیده اجساد کشتگان همچنان مطروح در میدان ماندند وزخمداران ایشان‌را باچهار صد تن اسیر که دست گیر کرده بود از حربگاه برداشته شباشب در خانهٔ سید مذکور مراجعت فرمود وطعامیرا که بر سفره چیده وسرد شده بود تناول نمود وده دوازده‌تنیکه از آقسقالان در جمع اسیران دستگیر شده‌بودند زبان بدشنام سید مزبور کشوده رو برویش سخنان ناسزا گفتند وپردهٔ رازش را که تا کنون نهفته بود نزد سردار عبدالرحمن خان دریده معایبش‌را یکیك بروز دادند که بواسطهٔ این سید بدین بلیه مبتلا شده ایم زیرا که او بمیران پیام داده ایشان‌را بدین امر دعوت نموده آماده ساخت که من سردار عبد الرحمن خان را بمهمانی دعوت نمایم شما

(۱) شیاد مکار و فریب دهنده

سوار بکمارید که اورا از خانه‌ام دست کیر نماید چنانچه بالقاء واغوای او آمده اکثر کشته وچنین که هستیم مبتلا کشته ایم وسردار عبد الرحمن خان سید را بادیکر اسیران بدخشان باخویش برداشته بلشکر کاه مراجعت کرد وبالتیام جراحات آنان پرداخته سید را بامکتوب شرح مکائده اش در خان آباد نزد سردار محمد اعظم خان مرسول داشت ودیکرانرا هرواحدی پنج تنکه خرج راه وارباب لیاقترا زیاده بران خلعت نیزعطا فرموده رخصت مواطن ومساکن ایشان داد تا دیکر مردم را هدایت واستمالت نمایند واسیران مردم تالقان وبدخشانرا که هنوز ولایت ایشان چنانچه باید بتصرف در نیامده بود رهائی نداده همچنان نکاه داشت وبکسان وخویشان ایشان پیام داد که هرکاه از راه اطاعت جانب منازل واوطان خویش شوید هرآینه اسیران‌را که کرفتارند بچشم رهائی خواهیددید والا بیاسا خواهند رسید واسیران را نیز تعلیم والقا نمود که برطبق پیام‌او بذریعهٔ مکتوب خویشاوندان خودرا اعلام نمایند چنانچه دوهزار خانه وار ازپیام سردار عبدالرحمن‌خان ونامهٔ اسیران طریق فرمان پذیری پیش‌کرفته نخست علماء وسادات را نزد سردار عالی تبار فرستاده اطمینان خاطر حاصل کرده بعد بمساکن شان مراجعت کرده سر درخط فرمان نهادند الا میر یوسف علی‌خان که سر باز زده قبول اطاعت نکرد وبامیر شاه خان برادر خود ومیر سرهبیك خان بمشاوره پرداخته قرار دادند که در دوموضع چال‌وتالقان جنك سخت باافواج‌سرداران افغان انداخته کار را یکسره سازند چنانچه لشکر بزرکی فراهم کرده نصف آن بسپاه داری سلطان مراد خان‌بن میر اتالیق وباباییك بن نصرالله خان جانب چال که سردار محمد علم خان بن سردار سعید محمد خان بالشکر درانجا بود رونهاده نصف دیکر بسالاری میر الله وردی خان عم زادهٔ میر اتالیق بسوی تالقان که لشکر کاه سردار عبد الرحمن خان بود ره نورد شدند ولشکریکه رو بتالقان نهاده بود شباشب خود را بنزدیك عسکر کاه سردار ظفر همراه عبد الرحمن خان رسانیده در باغی کمین کزیدند ودر روز جمعه که اشتران بار بردار اردو روبچرا کاه نهادند صد سوار از کمین کزینان باغ مذکور تاخته همه را بتاراج بردند وساربانان سرکردهٔ سواران محافظ اطراف اردو را خبر داده او دو صد سوار فرستاد که اشتران را باز کردانند وازین امر سردارعبد الرحمن خان آکاه شده سرکردهٔ مزبور را معاتب ساخت که صد سوار در چنین امور کماشتن خود را در مهلکه انداختن است زیرا که حمله وتاختن صد سوار بدون آنکه لشکر انبوهی در عقب داشته باشند بر لشکر پادشاهی دشوار است ویحتمل که سپاه بزرکی پس پشت دارند که درین کار اقدام نموده اند اکر نه چنین جسارت نمیتوانستند کرد پس تمامت افواج را امر بسلاح آراستن و آماده ومترصد معلوم کشتن حقیقت کار کرد که ناکهان سواران مأمورهٔ سرکردهٔ قراول بحالت شکسته وعنان کسسته نمودار شدند واز قفای ایشان تخمیناً سی هزار سوار رو بسوی اردو آشکار کردیدند وسردار عبد الرحمن خان فوراً چند عراده توپ را با دویست تن پیادهٔ ساخلو بپشتهٔ موسوم باور پتوز که جانب غنیم وبقرب لشکر کاه بود صعود داده خود باتمامت سپاه واتواب ازسنکر بیرون شده سدوار واستوار ایستاد تا که سواران مغلوبه دررسیده باردو پیوست وازجملهٔ صدسوار چهل تن بایکتن منصبدار که از نبائر ملاموٌمن مرحوم بود عرضهٔ تیغ کروه اشرار شده شصت تن بسلامت داخل لشکر کردیده بپای تازندکان میدان تاراج در رسیده سینه هـای شانرا آماج کلولهٔ توپ و تفنك ساخته جنك سخت باسردار عبدالرحمن خان ولشکرش درانداختند واو درعین کارزارتدبیری بروی کار آورده یك‌فوج پیادهٔ نظام را باسه ضرب توپ ازراه خفابیك جانب وپنج صدتن پیادهٔ ساخلو از دیکر طرف خصم کماشته خود بادیکر سپاه روبرولوای قتال وجدال افراشت وسرکرم پیکار بود که دفعةً مأمورین هردو طرف بردشمن حمله ورکشته ایشان را از پیش برداشته هزیمت دادند وبدخشانیان چون پشت بمحاربه داده روبکریز نهادند سردار عبدالرحمن خان فتحیاب کردیده سواران ملکی افغان وقزلباش وغیره را بتعاقب کماشته از قفای سواران ملکی سوار نظامی را نیزامر تاختن کرد واین فتح پس ازمقابلهٔ نه ساعت نصیب سردار نامدار کشت وسه هزار تن از دشمن بقتل رسیده همچنان در معرکهٔ کارزار ماندند وازروٌس شان مناری بیادکار افراشته شد و ششصد تن اسیر وزنده دستکیر کردیدند که اکثر آنها نیز زخمدار بودند و پنج هزار اسپ نیز بتصرف سپاه سردار

عبدالرحمن خان درآمده چون توپخانهٔ آتش بار ولشکر نظام داشت قلیلی ازدلیران لشکرش جریح وقتیل گردید وهمچنین سوارانیکه روی قتال جانب چال نهاده بودند درهمین روز جمعه برسردار محمد علم خان ولشکرش حمله کرده مغلوب شدند وصد تن ازضرب تیغ دلاوران سپاه اوکشته گشته اجساد کشتگان را باز گذاشته روبهزیمت نهادند وزخمداران شان دیده نشد که چند تن بودند وازپیروان سردار محمد علم خان دوتن مقتول وده‌تن مجروح گردیدند وسردار عبدالرحمن خان مژدهٔ فتح را نگار داده نزد سردار محمد اعظم خان فرستاد وهمچنین سردار محمد علم خانش نیز نوید داد

ذکر توجه امیر بخارا جانب ترکستان صغیر

﴿ ذکر توجه امیر بخارا جانب ترکستان ﴾

(صغیر جهت استمزاج سرداران)

وهمدرین هنگام امیر مظفر خان پادشاه ذیجاه بخارا بارادهٔ اینکه معلوم نماید و مفهوم شود که سرداران باشوکت وشان افغان بامردم قطغن وبدخشان ومیران ایشان چه درمیان دارند و کدام شیوه اختیار کرده کدام طریق میسپارند از بخارای شریف باسپاه آراسته بیرون شده درکرکی پرتونزول افگند وازآنجا راه برگرفته براه چارجوی از نهر جیحون عبور کرده درچار جوی بامریکه پیش‌نهاد خاطر داشت درنگ نمود وازورود او درآنجا سردارمحمدافضل‌خان حکمران‌ترکستان که‌دربلدهٔ تخته‌پل اقامت‌داشت‌باندیشهٔ‌اینکه مبادا‌امیر‌بخارا‌دست‌تصرف بترکستان متعلقهٔ افغانستان دراز کند واکثر مردم ازجادهٔ قومی وایلیت بوی گرویده شورش بزرگی برپا‌کردد مشوش ومضطرب شده بذریعهٔ مکتوب سردار محمد اعظم خان را خبرداد که از تمامت سپاهیکه درتحت رایت او وسردار عبدالرحمن خان در محال قطغن وغیره اند وبیست هزار تن میشوند هشت هزار مرد پیکار را باجنرال عبدالرحمن خان بلادرنگ واهمال روانهٔ تخته پل نماید زیرا که درتخته پل و اطراف ونواحی آن زیاده برده هزار وپنجصدتن مرد پیکار نیست تاتوجه پادشاه بخارا بدین سوی واقامهٔاو درچارجوی باعث اختلال احوال ترکستان متعلقهٔ افغانستان نگردد وسردار محمد اعظم خان هراسناك گشته پی درپی نامه فرستاده سردارعبدالرحمن‌خان را که بقرار مکتوب قبلهٔ‌امجدش بمنصب‌جنرالی نامبردار شد ازتالقان درخان‌آباد طلبید واوا گرچه ولایت را جدید متصرف گشته وچنانچه بایددرتحت فرمان نگرده‌بود که‌مصدر فتنهٔ نشود ناچار بمضمون المأمور معذور از تالقان بار سفر جانب خان‌آباد بربست وازعدم کفاف بارگیر لشکرش را امر کرد که هریك مقدار توان‌خویش ازقورخانه برداشته روبراه نهد وصد تن مرد گزیده را از قشون بیرون فرستاد که پانزده هزار گوسپند که در حوالی قشلاقیکه بزیر تپهٔ اورتپوز چرادارد برداشته باردو رسانند که از خان آباد تاتخته‌پل بجز ازین که دیگر آزوقهٔ برای لشکر میسر نخواهدشد پس‌ازان پارهٔ ازسوارانرا درزیر رایت سردار شمس‌الدین‌خان بن‌سردار امیرمحمدخان مرحوم قرار داده بقراولی کماشت وبقیهٔ سواران‌کشاده را باپیاده‌کان ساخلو و چهار عرادهٔ توپ در قلبگاه جای رفتن وراه پیمودن معین کرده خود بابقیهٔ افواج سواره وپیاده بساقهٔ (۱) لشکرجای گزیده روی بسوی تخته‌پل نهاد وچون مردم تالقان ونواحی آن کوچ بیموقع سردار عبدالرحمن خان جنرال‌را مشاهده کردند حمل برزبونی وبیطاقتی‌او کرده ازقفای‌اردویش جاده پیمای غارت وتاراج شدند اماقبل‌ازآنکه ایشان دررسیده بترکتاز‌پردازند ودست بتاراج مال ومواشی اردوی سردار عبدالرحمن‌خان دراز کنند مأمورین سردار موصوف کهٔ گوسپندان مزبوره را متصرف شده درموضع خواجه چنگال باردو پیوسته بودند که تالقانیان نیز درهمین مکان دررسیده بدون اینکه بازوبکین کشایند ازقفای‌اردو راه‌همی پیمودند وروی نیز برنمی تافتند تاکه‌سردار عبدالرحمن خان ازدنباله نوردی ایشان برآشفته آهنگ جنك کرد وبی‌درنك روی ستیز باآنان که تقریبا شش هزار سوار بودند نهاد ویکفوج پیاده را در مغاکی که در کنار معبر واقع بود واز دیگر موضع کنار راه سه ذرع پست وهزار ذرع طویل بود مخفی نشستن فرمود وتعلیم کرد که تاگروه متعا قبین از ایشان گذشته سبقت کنند واو ازتوپ از اردو بلند گردد آرام نشسته باشند بعد ازجا برخواسته ازعقب پیش رو تالقانیان را در میان گرفته از دو

(۱) ساقه فوج پسین وآخرین

جانب ایشانرا هدف گلولهٔ توپ وتفنگ سازند چنانچه تالقانیان از کمین گزینان درگذشته سر گرم رهنوردی بودند که جنرال عبد الرحمن خان ازاسپ فرود گشته دوسه گلولهٔ بم ورون از دهن خمپاره وتوپ جانب ایشان انداخته شش تن را ازپا در آورد آنگاه فوج پیادهٔ که کمین گزیده بود از عقب رو بجنگ نهاده دهن تفنگ جانب تالقانیان کشاد داد واز پیش رو اردوی پرخاش جو حمله ور گشته نجصد تن از تالقانیان را بخاك هلاك انداختند وبقیة السیف رو بفرار نهاده اکثر خود را در آب زده پارهٔ بکوه برشدند وسردار عبد الرحمن خان بالشکرش آسوده حال راه نورد منزل مقصود گشتند وراه خان آباد بر گرفته در حین عبور از نهریکه در عرض آن راه واقعست توپی از اتواپ سردار عبد الرحمن خان درآب فرو رفته سپاهیان هرقدر کوشیدند نتوانستند توپ را از آب کشید تا که خود سردار عبدالرحمن خان ازاسپ فرود گردیده در هنگام شام باآب در شده باچند تن دیگر بزحمت تمام توپ را از آب برآورده براه افتاد وشباشب راه در نوردیده از سرما رنج بسیار دید وسحر گاه بقرب سپاه سردار محمد اعظم خان وارد گشته دفعةً آواز توپ از اردوی او بگوشش رسیده لشکر را امر توقف کرد وکس نزد عم مکرمش فرستاده جویای حال شد تا اگر خصم شبیخون زده باشد دست بکار برده اسپ ستیز بتازد وعمش سردار محمد اعظم خان پیام داد که غلام علیخان پیش خدمت بندگان سردار محمد افضل خان قبلهٔ والا شانت باسه هزار سوار بکنار نهر جیحون مأمور حفاظت سرحد شده از قضای مبرم حضرت آله پانهاد حدودکرکی وبوساغه گردیده وباقراولان امیر بخارا دوچار گشته باهم در آویخته اند وسواران بخارائی را مغلوب ومنهزم ساخته وهزیمتیان فراراً داخل لشکر گاه پادشاه بخارا شده داستانی ازشجاعت سواران غلام علیخان بعرض وبیان حضور امیر ایشان رسانیده وداستان‌را بپای برده اورا متوهم ساخته اند چنانچه از خوف ودهشت اکثر آلات وادواتش‌را فرو گذاشته راه مراجعت جانب بخارا برداشته تمامت اسباب فرو گذاشتهٔ او بتصرف سواران غلام علیخان درآمده است وازان جمله خیمه وخرگاه خاص پادشاه‌بخارابدست غلام علیخان افتاده روی‌مراجعت ازانجا جانب‌تخته‌پل‌نهاده وهمهٔ‌اسباب پادشاه مذکوررا تقدیم حضور والد ماجدت‌نموده‌است واوخیمه وخرگاه‌را بااسبابش که کار آمد سلطنت است گرفته مابقی‌را بسواران غلام علیخان وا گذاشته بعد مژده ونویداین فتح خدادادرا بمن فرستاده شلك شادیانه‌بپای رفت وجزاین‌قصهٔ غصه ربادیگرامری نصیب وحصهٔ عسکر گاه نگردیده است که موجب تشویش‌واضطراب شما واحبا گرددوسردار عبدالرحمن‌خان باسردار شمس‌الدین‌خان ازشنیدن این داستان‌خورسند وشادمان گشته ازجائیکه درنگ کرده بودند آهنگ لشکر گاه سردار محمداعظم خان نموده بکنار معسکر وسنگراو فرود شدند وپس ازادای مراسم ملاقات سردار عبدالرحمن خان ازعم معظمش اجازت خواست که لشکرتالقان همچنان که آمده‌اند مراجعت کرده درآنجا اقامت ورزند تا گرمردم آن سرزمین ازشوریکه درسر وکینیکه‌دردل دارند مصدر فتنهٔ شوند بدفع آن گرایند واومسئول سردار عبدالرحمن خان راقبول کرده رجوع امررا بخودش حواله نمود واو سپاهیرا که همرکابش ازتالقان راه برگرفته وارد خان آباد شده‌بود بنابر خستگی راه بمودن نزد خویش نگاهداشته از افواج مقیمهٔ خان آباد دوفوج پیادهٔ نظام ونجصد تن پیادهٔ ساخلو ودوازده عراده توپ بایکتن از افسران بزرگ جانب تالقان گسیل کرد وخود جهت مرمت اسلحه ویراق سپاه خان آباد که ازدر بازندیده‌بود وترتیب وانتظام دیگر امور عسکریه توقف ورزیده افسرمأمور شده تالقان راتسلی ودلجوئی‌فرموده باوی قرار داد که هرگاه فتنهٔ حادث شود وباقضیهٔ نامرضیهٔ روی دهد اورا بسروقت خویش رسیده داند وپای ثبات فشرده همت بررفع غایلهٔ آن گمارد

﴿ذکر نامزد فرمودن سردار محمد اعظم خان﴾

(دختر میرشاه را برای خویشتن)

ذکر مواصلت سردار محمد افضل خان با ... شاه

چون لشکر پادشاهی دوباره وارد تالقان شده مقر گزید میران بدخشان وغیره مفسده خویان فتنه جویان آن مرزوبوم از هوائیکه درسر وتمنائیکه مدنظر داشتند محروم گردیده لاجرم ازراه اطاعت بدون اینکه از سردار محمد اعظم خان خواهشی درمیان آید عرض پرداز شده خواستار وصلت شدند وخواهش آن نمودند که‌سردار

عالیشان محمد اعظم خان صبیهٔ مرضیهٔ نیکو سجیهٔ میرشاه خان را ازراه ازدواج بمشکوی خاص خویش در آورده روی امید بدخشانیان را ازین واسطه بسوی انقیاد هدایت فرمایند وسردار عبدالرحمن خان عم محترمش را ازقبول این اجابت مانع گردیده گفت که این خاندان شایان وصلت شهزادگان نیست واگر منظور ازین وصلت استمالت واطاعت میران بدخشان باشد نیز ازصواب دور است چه درهنگام تموز بالشکر ظفر پیکر درآن محال رفته همه را مستمال ودرصورت سر کشیدن وطریق اطاعت نه پیمودن شان پایمال خواهم ساخت ولکن چون تقدیر رفته بود سخنان سردار عبدالرحمن خان کارگر نیفتاده رشتهٔ وصلت و ازدواج را انعقاد داد و مراسم ابتدایهٔ وصلت وازدواج بپای رفت بعد میران بدخشان را اطمینان خاطر حاصل گردیده ازجمله میریوسف علی خان که ازهمه حیلت انگیز تربود ازراه سلام نزد سردار محمد اعظم خان آمده بمداهنت وحیلت اوراازعزمیکه درتسخیر بدخشان داشت بازداشت وبوسیلهٔ همان وصلت زحماتیکه سردار عبدالرحمن خان کشیده ودر محاربات عدیده خون پانزده هزارتن را ریخته بود همه رابیفایده ساخته بمرام خویش کامیاب گشت وشادمان خاطر مراجعت نمود

ذکر ورود سردار عبدالرحمن خان درتخته پل

﴿ ذکر رفتن سردار عبدالرحمن خان ﴾

(بفرمان طلب ازخان آباد درتخته پل)

پس ازاصدار وانجام امور مذکوره سردار محمد افضل خان بخواهش والدهٔ ماجدهٔ سردار عبدالرحمن خان بفرمان طلب اورا ازخان آباد درتخته پل خواست واو بفرمان پدروالاشانش باچهارصد سوار نظامی ازخان آباد احرام دیداربدر ومادر عفت سیرش برابسته روبتخته پل نهاد وواردتاشقرغان شده پنج روز توقف گزید ودرهنگام درنگش در آنجا تحفه وهدیهٔ بسیار ازاهل آندیار ازپیشگاه حضورش گذارش یافته بعداز آنجا حرکت کرده بعزم زیارت تربت حضرت شاه اولیا وارد شهرمزارشریف شدوپس ازادای آداب ودعای آن خاک پاک واردبلدهٔ تخته پل گردیده شرف اندوز دیدار پدر ومادرش گشت وایشان بشکرانهٔ صحت بدن این فرزند برومند خیرات وصدقات بسیار بدرویشان آندیار داده از احتیاج مصارف لیل ونهار شان بی نیاز ساختند وبعد ازرفع خستگی سفر بجباخانه وخزانه ومقر لشکر رفته همه را ازنظر گذرانیده چون منظم ومرتب بودند تنخواه منصبداران را باندازهٔ لیاقت افزون فرمود وخدمتکارانرا از هر صنف که بودند بعطای خلاع خوشدل وشاد خاطر ساخت سپس دراستکمال اسباب وآلات کمبود سپاه قطغن پرداخته مدت یکماه همه را مرتب وآماده کرده روانهٔ قطغن ساخت وخودش یکسال را تمام بخدمت ابوین بعیش واستراحت بسر برد

ذکر لشکر فرستادن امیرکبیر جانب ترکستان

﴿ ذکر لشکر فرستادن امیر کبیر جانب ترکستان ﴾

(وسرباز زدن سردار میرافضل خان ازامر اعلیحضرت او)

(ورفتنش در هرات نزد سردار سلطان احمد خان)

وهمدر خلال احوال این سال امیر کبیر ازراه احتیاط واستظهار لشکر مرتب ومنتظم دیگر جانب ترکستان گسیل فرمود که اگر امیربخارا ازسبب تاراج شدن خرگاه وسراپرده وبارگاه واحمال واثقال سپاهش چنانچه ازپیش بشرح رفت دردناک شده در ایام زمستان که طرق وشوارع عرض راه کابل وترکستان از برف وسرما مسدود شود عزم تسخیرترکستان متعلقهٔ افغانستان نمایدمیباید لشکری درخورمدافعهٔ اودر آنجا آماده وبپای رزم ایستاده باشد که اختلالی درمملکت روی ندهد پس سردار میرافضل خان بن سردار پردل خان را بسرکردگی این سپاه مأمور کرد واوعذر آورده ازرفتن ترکستان تقاعد ورزید وامیرکبیر دیگریرا بعوض اوبسالاری افواج مأمورهٔ ترکستان نامزد فرموده سردار میر افضل خانرا ازسرباز زدن و اطاعت امر نکردنش چیزی نگفت اما اونظر بکار خویش [illegible] خوف [illegible] گشته بهانهٔ رفتن درممالک ایران از امیر کبیر روی دل برتافته راه هرات پیش گرفت وامیرکبیر مکافات کردار خویش ورفتار اورا بکردگار حواله کرده خود باوجود حشمت واقتدار چیزی نسبت باو نفرموده [illegible] سردار [illegible] از کابل درهرات نزد [illegible]

سلطان احمد خان رفته اورا بدشمنی امیرکبیر برانگیخت چنانچه مآثر اغوای او مر سردار مذکور رامشروحاً مسطور شده میآید

وقایع سنه ۱۲۷۷ هجری صلعم

﴿ وقائع سال هزار ودویست وهفتاد وهفت هجری صلعم ﴾

درین سال سردار محمدشریف خان حکمران فراه وپشترود و کرشك سردار سیف‌الله خان معروف بوکیل برادر خود را بنیابت حکومت خویش کماشته بامر پدر عدالت کسترش امیرکبیر راه تسخیر غور وساخر وتایوره پیش کرفت وباعث این لشکر کشیدن سردار مذکور آن بود که‌عبدالغفور خان سردار قوم تایمنی تا کنون رشتهٔ اطاعت بکردن ننهاده بلکه همواره تاخت وتاز کرده مردم نواحی واطراف را آزار واذیت مینمود واین رفتار اودرطبیعت امیرکبیر ناکوار افتاده سردار محمد شریف خانرا مأمور فرمود واوقبل ازسردار سلطان احمد خان حکمران هرات که اونیز عزم تسخیر مواضع مذکوره را درضمیر داشت غلام محمد خان ملك دین زائی‌رابایالت فراه وزیردستی سیف الله وکیل کذاشته راه‌غور وساخر برداشت که‌آن محال‌را بتائید قادر متعال متصرف کشته دست عبدالغفور خانرا ازریاست وترکتاز باز دارد وسردار سلطان احمد خان ازین‌امر آکاه‌شده تصرف نمودن ومستولی شدن سردار محمدشریف خانرا دران سرزمین موجب‌اختلال‌کار هرات‌دانسته عیال‌ستوده افعال‌خویش‌را که‌باسردار محمد شریف خان خواهر اعیانی‌بود وپسرش سردار شهنواز خان ازراه معذرت نزد برادرش‌فرستاد که بپاس خاطر او سردار محمد شریف خان دست ازتسخیر مواضع مزبوره بازداشته عبدالغفور خان را بحالش کذارد ومادر وپسر درقریهٔ کرشك باسردار محمد شریف خان ملاقی کشته ازراه‌مهر وحفاوت برادروخواهری ازسردار محمد شریف خان خواهش فسخ عزم تسخیرغور وساخر وتایوره کرده بزبان راند که چون ازطریق رجا التجا آورده ام می‌باید ازننك افغانی نکذشته مواضع مذکوره‌را بمافروهشته مسؤلمرا قبول‌نمائی تابمضافات هرات منضم کردند واوظاهراً خواهش‌خواهرش‌را پذیرفته رخصت‌مراجعت جانب‌هرات‌داد وباطناً پس‌ازمعاودت خواهرش‌از کرشك بادوفوج پیادهٔ‌نظام وجنرال خیرمحمد خان بن‌شیرمحمد هزاره وسردار فتح‌محمد خان که‌دربنوقت باسواران طوائف درانی ازقندهار رسیده بدوپیوسته بود وسردارجمعه‌خان برادر امیرکبیرراه‌کلستان روی‌بسوی تایوره نهاد وآنکاه که‌وارد موضع کلستان شد عبدالغفور خان توان اقامت وتاب مقاتلت درخود ندیده ازتایوره فرار کرده در هرات نزد سردار سلطان احمد خان قرار کرفت وسردار محمد شریف خان از کلستان حرکت کرده غور وساخر را متصرف کردیده جنرال خیر محمد خان در کلستان ازدست سپاه ماتحت خودش که‌باایشان درشت خوئی وبدسلوکی کرده ومیکرد کشته کشت

ذکر مراجعت سردار عبدالرحمن خان

﴿ ذکر مراجعت سردار عبدالرحمن خان ازتخته پل ﴾

(جانب‌قطغن وکرفتار حادثه‌شدن وازفضل‌خداوند بعارضه مبتلا نشدنش)

وهمدرین اوقات سردار عبدالرحمن خان از نزد پدر نیك اختر ومادر عصمت سیرش رخصت یافته از تخته‌پل‌روی مراجعت جانب قطغن نهاد ودر منزل موسوم بقزبوی‌یز یعنی بازبکاه دختران دوچار واقعهٔ غریبی شد که درعصر روز ورود بمنزل مذکور بعزم سیر پیاده وتنها از اردو بیرون کردیده در دامنهٔ کوهیکه درانجا واقعست رفته بقصد تخلیه عقب سنکی نشست وچون برخواست اشتریرا از اشتران بار کیر سپاه که دران وادی چرا داشت دید که بخشم جانب وی نکاه میکند واو آواز داد تارو باز کردانیده مشغول چرا شود اما آن بختی بدبخت بمجرد شنیدن صدای سردار عبد الرحمن خان بروی حمله نمود واو درنحالت جز از خنجر کوچکی دیکر حربهٔ باخود نداشت که دفع آن میکرد ناچار بهمان سنك پناه جست وآن اشتر در رسیده خواست که حمله نموده سرش را برباید وسردار عبد الرحمن خان چارهٔ خویش را بدون از دویدن بدور آن سنك ندیده لاجرم بتك پرداخته همی تاخت واشتر از عقبش دهن همی انداخت تاکه خسته کشته ازدویدن بازماند وسنکی را از هول جان‌برداشته حوالهٔ بناکوش اشتر نموده از قضا کار کر افتاده اشتر بزمین بیفتاد وبچالاکی باخنجریکه داشت ذبحش کرده

نجات حاصل کرد ودست ورو ولباس او همه خون آلود کشت واز خستگی ساعتی بخود مانده بعد که بهوش آمد اشتر را مرده وخود را خون آلوده دیده مسرور شد وتا اینوقت خدمهٔ خاصش ازین قضیه هنوز آکاه نشده بودند و آنکاه که خودش باز کشته نزد خادمانش رسید ایشان حالت اورا دیده مضطرب وحیران شدند واز حادثه جویا کردیده چون ماجرا بشنیدند معاتب کردیدند که درمدت طول درنك چرا ازقفا نرسیدند وبنابر آنکه درادای خدمت ملزم شدند ایشان که چهل تن بودند هریك بضرب سی سی چوب ادب یافتند وپس ازان همه را متنبه فرموده امر کرد که درهرجا کهپیاده راه پیماید دوسه تن ازمحرمان بااو باشند خلاصه ازانجا راه برکرفته وارد خان آباد کشت وافواج مقیمهٔ آنجا مراسم پذیره بتقدیم رسانیده واو نیز صفوف سپاه را بزبان لطف بازپرس احوال نموده ایشان لب بدعا وثنا کشودند بعد بشرف ملاقات عم محترمش مشرف شده درمنزل خویش رفت وسران سپاه بجهت احترام ورود او درخان آباد جشنی ترتیب داده روز را بصرف طعام وشب را بچراغان وآتش بازی وسرود نوازی بسر بردند وروز دیکر اسلحه ویراق سپاه وآلات واسباب توپخانه وقور خانه را بچشم غور ملاحظه کرده همه را آراسته دیده خرسند کشت وبعد ازتوقف هفتهٔ درتالقان رفته سپاه آنجا را نیز مرتب ومنظم یافت ودرنخال میرشاه ومیریوسف علیخان شش تن پسران سیم عذار وشش تن دختران ماه رخسار ونه راس اسب بازین ویراق نقره کار ونه خیك شهدخوش کوار و پنج بهله (۱) باز عنقا شکار برسم هدیه نزد سردار عبد الرحمن خان فرستادند واو همه را بپذیرفته بازای آن ازخود نیز تحفهٔ شایان شان میران بدخشان مصحوب فرستادکان ایشان ارسال داشت وهم بدیشان نامهٔ نکار داد که دروقت اقامهٔ سابقهام بتالقان درباب معادن وکانهای بدخشان وعده داده بودید که کان لعل وپنج کان طلاء ومعدن لاجورد ومعدن یشب و غیره را بکار کذاران سلطنت می سپاریم وتا کنون ایفای وعده بعمل نیامده بعد ازمن بم مکرم نیز اظهاری نکردید ووثیقهٔ درین خصوص بمیان مرتسم ومسجل نکشت سبب تعطیل را بنکارید وخلف وعدهٔ خویش را باز دارید تامفهوم کشته هرچه پیشنهاد خاطر است بظهور بپیوندد و ایشان نسیان وعدم مذاکرهٔ این سخنان را ازجانب سردار محمد اعظم خان عذر آورده تملیك نامهٔ معادن بدخشان را بانامه عذر خواهی بسردار عبدالرحمن خان روان کردند واو تملیك نامچهٔ میران بدخشان را باتحفه وار مغان نزدوالد ماجدش فرستاد

(۱) بهله یعنی دستکش

ذکر وقایع سنه ۱۲۷۸ هجری صلعم فوت سردار پیر محمد خان و سردار سلطان محمد خان

﴿ ذکر وقائع سال هزارودویست وهفتاد هشت هجری صلعم ﴾

درین سال مرض اسهال درکابل پدید کشته مردم شهر را ازخوف وبا وانخادهٔ آدم ربادل ازجارفت وبسیار تن از شهر واطراف کرفتار مرض مذکور کشته ودیعت حیات سپردند و ازانجمله سردار پیر محمد خان را از التهاب نائرهٔ وبارخت زندکی سوخته درروز یکشنبه بیست و دوم ماه ربیع الاول سال ۱۲۷۸ هزارو دوصد وهفتادوهشت هجری بعمر شصت وچهار سالکی بدرود جهان فانی کرده جانب بهشت جاودانی خرامید ودرجنب جنوب قلعهٔ ملا فیروز کابل درزیر نقاب تیرهٔ تراب متواری کردید و همچنین سردار سلطان محمد خان برادر مرحوم مذکور نیز ازمرض مزبور درروز پنجشنبه هجدهم ماه ربیع الثانی سنه مسطور بعمر شصت و هشت سالکی از جهان فانی درکذشته جانب جنت النعیم جاودانی شتافت ودرپشتهٔ سیاه سنگ جانب شرقی شهر کابل مدفون کشت وروی ازاحباب بوشید

ذکر آمدن سردار محمد اعظم خان در کابل

﴿ ذکر آمدن امیرزاده محمد اعظم خان ﴾

(باجازت امیرکبیر درکابل)

درهنکام مذکور سردار محمد اعظم خان ازعرض واستدعای خودش طلب کابل شده سردار عبدالغیاث خان بن نواب عبدالجبار خان را بجای خویش مأمور حکومت قطغن کرده نخست از خان آباد جهت باز دید ووداع برادرش سردار محمد افضل خان در تخته پل رفته وبااو ملاقات ووداع کرده از انجا احرام زیارت پدر عدالت سیرش اعلیحضرت امیرکبیر بربسته چون واردمنزل غوری شد سردارعبدالرحمن خان را که اینوقت درخان آباد

آمده اقامت گزیده بود بذریعهٔ مکتوب نزد خود خواسته پس از ملاقات باهم وداع کرده سردار عبد الرحمن خان بخان آباد باز گشته امور نظامیه را برعهدهٔ افسران سپاه گذاشته بعزم زیارت والد ماجدش جانب تخته پل رهسپار شد و آنگاه که وارد آی بیك گشت پدر ستوده سیرش نیز برای امری درانجا پرتو ورود افگنده بود بشرف دست بوس مشرف گردیده بعد از درك ملاقات باهم طی مسافت کرده وارد تاشقرغان گشتند وازانجا نیز راه برگرفته داخل تخته پل شده رحل استراحت انداختند وسردار محمد اعظم خان بانهاد قراباغ کوهدامن شده ازورودش درانجا بامیرکبیر خبرداد واو ازسبب اشتعال نائرهٔ وبا که درکابل برپابود امر توقفش اصدار فرمود که تارفع شدن مرض مذکور در آنجا درنك نماید چنانچه پس از دفع سموم مهلکهٔ وبا داخل کابل گردیده شرف دیدار خجسته اطوار پدرنیکو سیر حاصل کرد وبابرادرانیکه شرف حضور داشتند دمساز ودرمحافل انبازگشت وامیر کبیر اورا جهت امر عروسی پسرش سردار محمد سرور خان درکابل گذاشته خود ازسبب زمستان بادیگر سرداران چون سردار شیر علیخان وسردار محمد اسلم خان وسردار محمد حسن خان و سردار محمد حسین خان وسردار محمد یوسف خان وسردار محمد کریم خان وسردار محمد عمرخان ازکابل بعزم قشلاق رهسپار جلال آباد شد وسردار محمد علیخان بن سردار شیر علیخان را بحکومت کابل مأمور فرمود وچون بجلال آباد رسید درباغ سردار غلام حیدر خان فرود گشته عمارت چهل ستون را که پیش روی باغ بنزدیکی بنیاد وآباد فرموده بود بارعام قرارداد

ذ کر لشکر کشیدن سردار میرافضل خان جانب فراه

﴿ذ کر لشکر کشیدن سردار سلطان احمد خان﴾

(جانب فراه باغوای سردار میر افضل خان)

همانا رفتن سردار میر افضل خان از کابل درهرات از پیش بشرح رفت که روی دل از امیر کبیر برتافته نزد سردار سلطان احمد خان شتافت واورا بتسخیر فراه تحریض وترغیب کرده برگفته اش حجت آورد که عیال وفرزند خویش را که نسبت خواهری وخواهر زادگی بسردار محمد شریف خان داشتند نزد او فرستاده التماس نمود که عنان از تسخیر غور وساخر بازکشیده عبد الغفور خان را در تایوره بحالش گذارد او بفرستادگانت وقعی نگذاشته بی نیل مقصود رخصت مراجعت داده محال مذکوره را که از مضافات هراتست تغلباً متصرف شد وعبد الغفور خان ازبیم جان گریخته اینك حاضر هرات است پس میباید دربنوقت که سردار محمد شریف خان بالشکر درغور وساخر اقامه دارد لشکر کشیده فراه‌را متصرف شوی وسردار سلطان احمد خان سخنان اورا بگوش دل جا داده باسردار شهنواز خان و سردار سکندر خان وسردار عبدالله خان پسران وسردار محمد عمر خان برادر خویش و سردار میر افضل خان بن سردار پردل خان مرحوم ولشکر شایان از مرز وبوم‌هرات راه پیش گرفت و سردار محمد شریف خان نیز از عزم او آگاه شده حاکم وقلیلی از سپاه را درغور گذاشته خود بابقیهٔ لشکر ازراه مدافعه روی بسوی فراه نهاد ولیکن سردار سلطان احمد خان پیش تر ازوی وارد نواحی فراه شده از گرد راه قلعهٔ فراه‌را محاصره کرد وسردار سیف الله خان که باغلام محمد خان ملکدین‌زائی نائب خود وجنرال محمد سرور خان وچند تن ازصد باشیان دسته جات خاصه داران در اندرون قلعه جای‌داشت بقلعه داری پرداخته لوای مدافعه برپای ساخت اما سکندر خان از در حیلت جیار نام کوت حواله دار قوم علی زائی‌را که حارس وکلید دار دروازهٔ حصار بود بنوید عطای زراغوا کرده باوی قرار داد که در هنگام‌یورش دروازه را کشوده پس از حصول فتح جائزهٔ خدمت خویش بستاند چنانچه روز دیگر بوعدهٔ آن نمك حرام یورش آورده واو دروازهٔ حصار را کشوده قلعه بتصرف سردار سکندر خان درامد وسردار سیف‌الله خان طریق فرار اختیار کرده درکرشك باردوی سردار محمد شریف‌خان که ازغور راه مدافعه برگرفته اینوقت درانجا رسیده بود پیوست ودر حین حصول فتح قلعهٔ فراه سردار سلطان احمد خان این مصرع را از طبع خویش در بدیهه براورده خواند ــ بنای فریدون سکندر گرفت

ذکر رفتن سردار محمد اعظم خان در جلال آباد

﴿ ذکر رفتن سردار محمد اعظم خان درجلال آباد ﴾

﴿ وخبر یافتن امیر کبیر از توجه سردار سلطان احمد خان جانب فراه ولشکر کاشتن ﴾

﴿ واز عقب آن راه فراه بر گرفتن امیر مذکور ﴾

درخلال احوال مذکوره سردار محمداعظم خان امر سوروسرور عروسی فرزندار جمندش سردار محمد سرورخان را بمراسم شایسته بپای برده از کابل در جلال آباد نزد قبلهٔ امجدش امیر کبیر رفت وپس از ورود او امیر کبیر از توجه سردار سلطان احمد خان جانب فراه آگاه گشته فوراً فرمان کرد که بدون درنگ سردار ولی محمد خان باسردار محمد رفیق خان وسواران درانیه وغلجائیه وقزلباشیه وغیره از کابل براه قندهار آهنگ فراه کنند وبسرعت شهاب وشتاب سحاب خود را در قندهار رسانند تاسردار سلطان احمد خان فتوری بروی کارسردار محمد امین خان حکمران قندهار وسردار محمد شریف خان حاکم پشت رود نیاورده شروشوری برپانسازد وسردار ولی محمد خان ازسبب امری تقاعد ورزیده ترك سفرقندهار وفراه گفت وسردار محمد رفیق خن باسردار نطر محمدخان بن سردار امیرمحمدخان مرحوم وغیره سران وسر کردکان که در کابل بودند باتبعه وسوارهٔ ایشان برطبق فرمان اعلیحضرت امیر کبیر جانب قندهار رهسپار شده بسردار محمد امین خان پیوستند ومنتظر ورودموکب امیر کبیر که درفرمانش نکارفرموده بود که متعاقباً رایات عالیات نیز دراهتزاز خواهد شد درقندهار توقف کردند وامیر کبیر ازعقب فرمانیکه مذکور ومعمول شددرماه رمضان سال ۱۲۷۸ هزارودوصد وهفتاد وهشت هجری ازجلال آباد بعزم قندهار وفراه وهرات رو براه نهاد ودر منزل کندمك فتح قلعهٔ فراه را شنیده بسرعت هرچه تمامتر رهسپر منزل مقصود گشت ودر روزعید سعید فطر که باروز نوروز سال ایت ئیل ترکی یکی بود در کابل پرتو نزول افکند ودر حین ورود موکب مسعود سردار محمد علیخان حاکم کابل میدان سیاه سنك را نماز کاه عید قرار داده بود که امیر کبیر نمازرا در آنجا ادانماید اما اعلیحضرتش ازاستعجالیکه پیش نهاد خاطر داشت از آنجا وشهر درگذشته میدان کنار ده مزنك را لشکر کاه قرارداده بعذر مسافرت خودرا ازنماز عید معذور داشت وجهت تهیهٔ اسباب سفر هفده روز در آنجا مقر گزیده سردار ولی محمد خان را که از رفتن قندهار تقاعد ورزیده بود مورد عتاب ساخته ازرفتن قندهارش باز داشت وفرمانی بنام سردار محمد امین خان حکمران قندهار صادر فرمود که بالشکر در کوشك نخود رفته تارسیدن سپاه کابل در آنجا درنك کند وهمچنین سردار محمد حسین خان را بهزاره جات که تیول و جایگیر سردار محمد اسلم خان برادرش بود مأمور فرمود ومیرزا عبدالعزیز خان نوادهٔ میرزا عبدالغفار خانرا که دردولت نادرشاه افشار منصب استیفای دیوان اعلی داشت بمکتوب نویسیاو مقرر ومعین ساخت وامور دیوان آنجارا نیز برعهدهوی گذاشت وامر کرد جناب معزی الیه بالشکردرموضع لعل که قریب مضافات هرات است رفته توقف ورزد تاا کر درهرات بکار شود از آنجا رهسپار آن دیار کردد وایشیك آقاسی شیر دلخان را روانهٔ قندهار نمود که رفته سردار محمد امین خانرا از کوشك نخود که مأمور بدرنك آنجا است جانب فراه کوچ دهد وازجملهٔ سرداران والا تبار سردار محمد اعظم خان وسردار محمد اسلم خان جهت ساز نمودن سامان سفرایشان در کابل باز مانده امرشد که بتعجیل از قفای سپاه امیر کبیر رهسپار قندهار شوند وخود اعلیحضرت امیر کبیر درروز هجدهم ماه شوال سال ۱۲۷۸ هزار ودوصد وهفتادوهشت هجری ازمیدان کنار ده مزنك آهنك قندهار کرده جیش در جنبش آورد وسردار سلطان احمد خان ازرسیدن سردار محمدامین خان باسپاه شایان در کوشك نخود وشنیدن توجه امیرکبیر از کابل بدانسوی نیروی بازویش ضعف پذیر گشته بهمان قلعهٔ فراه که متصرف شده بود اکتفا کرده بدیکر نواحی ومحال نتوانست حمله کرد چنانچه سردار میرافضل خانرا که باعث این شور وفغان بود بادوفوج پیادهٔ هراتی ودیکر اعدادی ازسپاه درفراه گذاشت که سد راه امیرکبیر شده گرفتار پیکارش سازد تاخود کار هرات را استوار نموده بسامان درست بمدافعه پردازد خلاصه باین اراده خودش بهرات بازگشته بتهیهٔ اسباب قلعهداری واستواری پرداخت وامیرکبیر روزپنجم ماه ذیقعدةالحرام سال مذکور وارد قندهار شده چندی

جهت انجام نمودن بعضی امور توقف فرمود بعد سردار محمد اسمعیل خان بن سردار محمد امین خان را بحکومت قندهار مأمور فرموده سید نور محمد شاه فوشنجی را بنیابتش کماشت و سردار شیرعلیخان ولیعهد را باسپاه گزیده دو روز قبل از حرکت موکب همایونی امر رفتن جانب فراه کرد و مقارن انحال سردار محمد امین خان که ایشیک آقاسی شیردل خان از حضور امیر کبیر مأمور کوچ دادن او از کوشك بخود جانب فراه چنانچه مرقوم کشت شده بود چون سردار سلطان احمد خان ازفراه درهرات رفته بود ترك پیش رفتن کرده بعزم استقبال قبلهٔ امجدش راه قندهار بر کرفته شرف دست بوس حاصل نمود و باسردار محمد شریف خان که او نیز از آنجا آمده شرف باریافته بود مأمور رفتن جانب فراه شدند و همدرینوقت قاضی عبد السلام خان بن قاضی محمد سعید خان خانعلوم بامر امیر کبیر ازقضاوت قندهار معزول کردیده ازتغیر او قاضی سعدالدینخان بن قاضی عبد الرحمن خان برادر قاضی عبدالسلام خان بمنصب وخلعت قضاوت قندهار سرافراز کشت و امیر کبیر جانب فراه راه بر کرفت اما هردو سردار مذکوران رفته قبل از رسیدن امیر کبیر قلعهٔ فراه را که دردست کسان سردار سلطان احمد خان بود بمحاصره انداختند و کاررا برسردار میرافضل خان دشوار ساختند وهمچنان اورا کرفتار تنگنای محاصره داشتند که سردار شیرعلیخان که دو روز قبل ازحرکت امیر کبیر براه افتاده بود نیز دررسیده سردار میرافضل خان که نسبت خسرپری بوی داشت رسیدن اورا مایهٔ نجات خویش دانسته بدیشان پیام داد که اکنونکه سردار شیر علیخان وارد کردیده است واز وی نسبت بخود اطمینان خاطر دارم اینك ازقلعه بیرون شده نزد شما آیم وقلعه را تسلیم تمام چنانچه ازعقب پیامش ازقلعه برآمده کردن تسلیم نهاد وایشان قلعهٔ فراه را متصرف کشته سپاه مقیم آنجارا نیز درتحت رایت وفرمان خویش کردند ودرینوقت امیر کبیر که دو روز پس از حرکت سردار شیرعلیخان ره نورد منزل مقصود شده درمنزل سیه آب پرتو نزول افکنده وازانجا رهسپار منزل خرمالق کردیده بود که درعرض راه مژدهٔ فتح فراه را ازعرض سردار شیرعلیخان که همدست میرآخور مدد خان نکار وارسال داشته بود شنیده مسرور وشادمان کردید وهمچنان مشعوفانه طی طریق نموده چون بنزدیك فراه رسیده نزول اجلال فرمود سردار محمد امین خان بساط مهمانی کسترده سراپرده وبارکاه بزرك برپاساخت وبذریعهٔ عریضه امیر کبیر را دعوت مهمانی وخواهش فرودشدنش را دران بارکاه وسراپرده کرد وامیر کبیر دعوت اوراپذیرفته دربارکاه وسراپردهٔ کهاومرتب ساخته بساط مهمانی انداخته بود شرف نزول افکند ودرینوقت سردار محمد اعظم خان وسردار محمد اسلم خان چنانچه ازپیش مذکور شد که در کابل بازمانده بودند دررسیده سعادت دست بوس حاصل کردند وهر کدام درهریك ازخیامیکه برپانموده بودند فرود شدند الا سردار محمد یوسف خان کهباامیر کبیر معاشر وهم مکان بود دیکران هریك بجائی شدند وپس از کشودن کمروبند وبارسفر امیر کبیر تمامت سرداران وسران سپاه را اذن بارداده همهٔ سرداران چون سردار محمد شریف خان وسردار محمد اسلم خان وسردار محمد حسن خان وسردار محمد کریم خان وسردار محمد عمر خان وسردار فتح محمد خان بن وزیر محمد اکبر خان مرحوم وسردار شهباز خان بن سردار محمد اکرم خان وسردار خوشدلخان بن سردار مهردلخان وسردار امین الدوله خان بن شجاع الدوله خان وسردار شاه دوله خان وسردار شیرعلیخان بن سردار مهر دل خان مبرور تعلقدار سردار محمد امین خان وسردار نظر محمد خان وشاد محمد خان پسران سردار امیر محمد خان مغفور وسردار عبد الغنی خان بن نواب عبد الجبار خان مرحوم وسردار غلام محمد خان طرزی بن سردار رحمدل خان وسردار محمد صدیق خان بن سردار محمد عظیم خان خلد آشیان وسردار عطاؤالله خان برادر زادهٔ سردار سلطان احمد خان حکمران هرات وسردار یحیی خان وسردار زکریا خان پسران سردار سلطان محمد خان جنت آرامکاه وسردار شاد محمد خان وسردار شیر محمد خان پسران سردار پیر محمد خان بهشت جایکاه وسردار محمد یعقوب خان بن سردار شیر علیخان وسردار نور محمد خان وسردار کل محمد خان پسران سردار محمد صدیق خان بن سردار کهندل خان وجمیع اعیان وخوانین رکاب چون غلام محمد خان مختار وقاضی عبد الرحمن خان خانعلوم ومیر درویش معروف بحافظجی صاحب وایشیك آقاسی شیر دل خان ومیرزا عبد الرزاق خان مستوفی ومیرزا محمد حسین خان بن میرزا عبد السمیع خان وحبیب اللهخان وامیر محمد خان وفتح محمد خان پسران خانشیرین خان جوانشیر وعصمت الله خان جبار خیل حاضر بار کردیده

درمحفل حضور هر کدام بمقام خویشتن نشستند وازانجا که امیر کبیر متصف باخلاق حمیده ومواظب بافعال پسندیده بود باهیچیك از خویش وبیکانه اکرچه نسبت بوی بدی ودشمنی میکرد حواله اش را بخداوند تبارك وتعالی نموده مورد عتاب وعقاب نمیفرمود چنانچه سردار میر افضل خان که از کردارش خجل ومنفعل بود ودر دل خود را سزاوار هر کونه عذاب می پنداشت امیر کبیر فرزند ارجمندش سردار شیر علیخان را امر کرد که محفهٔ خاص اعلیحضرتش را برده اورا برنشانیده شرفیاب حضورش سازد تاپایهٔ احترامش کاسته نکردد ودر هنکام حاضر شدنش بعزم سلام از محفه فرود کردیده امیر کبیر نیز بجهت احترام او از جا برخاسته سه چهار کام باستقبال او در اندرون خیمه پیش نهاده مراسم پذیرهٔ عزیزانه بتقدیم رسانیده شد ودست اورا کرفته درپهلوی خویش جای نشستن داد وزبان برفع انفعال او که از ناصیهٔ حالش هویدا بود کشوده باآب تسلیت غبار خجلت را از چهره اش بشست آنکاه طعام حاضر آورده شده پس از صرف نهار هریك از بارمراجعت کرده درجای خویش قرار کرفت وچند روز در فراه سپاه را از خستکی راه استراحت ورفاه داده درنك فرموده ازحرکت باز ایستاد

﴿ ذکر شادیانهٔ استرداد فراه در ترکستان ﴾

﴿ ومامور شدن سردار عبد الرحمن خان از حضور والد ماجدش بحکومت قطغن ﴾

ذکر شادیانهٔ فتح فراه ومامور شدن سردار عبدالرحمن خان بحکومت قطغن

ومقارن احوال مذکوره خبرفتح واسترداد فراه درافواه سمر کردیده درترکستان بسردار محمد افضل خان رسیده وی شلك شادیانه کرده شیلانی از آب ونان نیز کشید و سردار عبد الرحمن خان پسر خود را بجای سردار عبدالغیاث خان حاکم قطغن که ازمرض طاعون فوت شده بود بحکومت قطغن وسالاری سپاه آنجا مامورفرمود واو از تخته پل راه برگرفته چون وارد خان آباد شد سپاه مقیم آنجا مقدمش را کرامی داشته مراسم استقبال ولوازم اعزازواکرام بجای آوردواوپس ازرفع خستکی راه بنظم ونسق امور ملکی ونظامی پرداخته نخست تنخواه هشت ماه سپاه را که ازسال پیش مانده بود باچهار ماهه تنخواه این سال ادانمود بعد ضباط وعمال محال را بزیر بازپرس حساب آورده بذمهٔ هریك ازچهل تاپنجاه وصد هزار روپیه که از بیخبری سردار عبدالغیاث خان حیف ومیل کرده بودند ثابت ساخته بحواله ووصولش پرداخت ومشغولان ذمه ازدرد تحصیل وجوهیکه دزدیده بودند دوفوج پیاده وچهار صد سوارهٔ نظام را که ازخود سردار محمد اعظم خان ودرخان آباد بودند ودرتلف کردن مال ومنال سرکاری باحاکم سابقه و میرزایان اشتراك داشتند اغوا کرده ترغیب و تحریض همیکردند که لوای بلوا برافرازند وامرالله خان وعظیم خان منصبداران هردو فوج پیاده وباقرعلی شاه هندی افسرفوج سواره دروقت مشاوره درجواب میکفتند که ماازخود سالاری چون سردارمحمد اعظم خان داریم واینك که سردارعبدالرحمن خان روی بازخواست را بسوی مانهاده است ناچار سردارمحمد عزیز خان فرزند ارجمند ولینعم خود را که بسن یازده سالکی ست باخود برداشته درکابل میرویم وهرسه تن افسران مذکورین باین امرکبطانان واجیدنان افواج نظام را که باایشان درستم وسرقت مال رعایا واموال دیوان انباز بودند باخود همدست وهمداستان ساخته لالا ومعلم سردار محمد عزیزخان را نیزباخود یکدل ویکجهت نموده شب وروزدرپی این کاربودند و سردار عبدالرحمن خان بپاس خاطر عم مکرمش سردار محمد اعظم خان که فوج متعلقهٔ اوبود چیزی بخاطر نیاورده بدیشان چیزی نمیکفت ومترصد وقت فرصت می‌بود تااکر حرکتی کنند پاداش آن درهمان حال بینند

﴿ وقائع سال هزارو دویست وهفتادو نه هجری ﴾

وقائع سنه ۱۲۷۹ هجری

درماه محرم این سال امیر کبیر که چند روزه درفراه توقف کرده بود از آنجا کوچیده بعزم تسخیر هرات راه‌برکرفته وارد منزل ساج شد وازانجا درمنزل خشکابه وازانجا درمنزل خوسف وهمچنین درمنزل که ماشو منزل عمارت وازانجا وارد اسفزار کشت وپنج روز جهت تهیهٔ علوفه که ازانجا تاهرات وجود نداشت درانجا درنك کرد ودرهنکام توقف اینمنزل افواج سواره را از پنجصد الی هزار تن باآزوقه بمسافت سه وچهار کروه

دورتر ازفرودگاه دراطراف اردو بحفاظت وپاسبانی کماشت و آنگاه که سواران محافظ دراطراف اردو پراکنده شدند سه هزار سوار که سردار سلطان احمد خان بعزم شبیخون بسالاری سردار محمد یوسف خان نوادهٔ وزیر فتح خان مرحوم که وزیرومشیرش بود ومحمد اکرم خان بن عبدالله خان شهید اچکزائی وسرفرازخان اسحق زائی از هرات بیرون فرستاده بود وایشان درموضع کاه دانك واقع قرب اسفزار قرار داشتند با سردار محمد علم خان بن سردار سعید محمد خان و عصمت الله خان جبار خیل غلجائی که با پنجصد سوار از تبعهٔ خود ایشان مأمور حفاظت نواحی کاه دانك شده بودند درشب دوچار گشته پارهٔ گرفتار کارزار شدند ونیمهٔ دست تاراج بخرمنهائی که درصحرا بود دراز کرده تاراج نمودند وعصمت اللهخان باسوارانش جائی را که ایستاده بود باخیمه واسبابش تمام فرو گذاشته ازبیم جان روی بدیگر سوی نهاد که از حملهٔ دشمن برکنار شود و درچنین حالت دوتن ازهمراهانش تفنك بجانب هرویان گشاد داده ازقضا گلولهٔ یکی بسردار محمد یوسف خان بن سردار محمد قلیخان ودیگری به محمد اکرم خان بن عبدالله خان رسیده هردوتن سالار ازپا در آمدند وسواران ایشان درتاریکی شب نعش هردورا برداشته بی‌نیل مرام روبهرات نهادند وباتن خسته وعنان گسسته داخل هرات شدند وامیرکبیر تهیهٔ علوفه نموده روز ششم ازاسفزار رایات منصوره را شقه گشا فرموده درمنزل مغلان فرودآمد وازانجا درمنزل ادرس‌کن وازانجا برودگز وارد گشته فروکش کرد وازین منزل سردار میرافضل خان باز احسان امیر کبیر را فراموش کرده بابعض دیگر از سرداران که نسبت بسردار شیر علیخان بدل حسد و عداوت داشتند یکجهت شده روی دل ازامیر کبیر برتافت واز هریك سرداران مخالف نامهٔ اتحاد برای سردار سلطان احمد خان حاصل کرده درهرات نزداو ازراه خفا فرستاد وهمچنین وثیقه نامهاازایشان گرفته ازراه فراردرهرات رفت وسردار سلطان احمد خان را بامردم شهرهرات ازمکتوبات سرداران که باخود برده بود قوی دل ساخته اطمینان خاطر داد که اکثر بزرگان لشکر از امیرکبیر بیزارند وباهر ویان یار ومددکار خلاصه ایشان را گفته گفته چنان پایدار و استوار ساخت که باهم قرار دادند و سوگند درمیان نهادند که تاجان درتن ورمق دربدن داشته باشند همت برمدافعت گمارند ودست ازمحاربت بازندارند وامیرکبیر ازگریختن اوهیچ درخاطر راه نداده روجانب منزل شاه‌بید نهاد و ازانجا وارد منزل میر داؤد واقع هشت کروهی هرات گردیده درینجا قراول سپاه سردار شهنواز خان وسردار سکندر خان و سردارمحمد عمرخان پسران وبرادرسرداران سلطان احمدخان‌که بالشکر شایان‌بعزم مدافعه از هرات بیرون شده بودند باقراولان سپاه امیر کبیر دوچار و گرفتار پیکار گشته قنبر علیخان و چند تن دیگر از هرویان مقتول و بعضی مجروح گردیده و چند راس اسپ نیز بدست قراولان امیر کبیر افتاده آخرالامر پشت بجنگ داده رو بگریز نهادند و بلشکریکه در عقب بود پیوستند و روز را بنوعی بشب رسانیدند که تمامت سپاه سرداران هرات پا پیش نهاده سپاهی خویش را باشکر امیر کبیر نشان داده از ضرب توپ پراکنده میشدند وپس می نشستند تا که روز بیگاه گشته هریکی از هردو سپاه بجای خویش شده شب را بپاس وهراس بروز رسانیدند وبامدادان امیر کبیر سردار شیر علیخان فرزند ارجمندش را باجمعی از فوج پیش رو لشکر قرار داده سردار محمد امین خان برادر اعیانی اورا باگروهی از سپاه وچندضرب توپ جانب دست راست وسردار یحیی خان وسردار فتح محمد خان وسردار شمس الدین خان را باپارهٔ از دلیران طرف چپ امر راه پیمودن کرد وخودش سوار پیل شده باینه وآغروق وتوپخانه وافواج پیاده در قلبگاه جای گزید وسردار محمد شریف خان را باقیهٔ لشکر بساقه موضع رفتن مقرر کرده راه بر گرفت وسواران هراتی که دوازده هزارمرد پیکار بودند تاب گلولهٔ اتواب سردار شیر علیخان را که از پیش روجانب ایشان می‌افکند نیاورده دوحصه شدند مناصفه درتحت رایت سردار شهنواز خان جای گزیده دریکطرف ونصف دیگر باسردار سکندر خان وسردار محمد عمر خان بدیگر جانب خزیدند ودرین حال آیشیك اقاسی شیردل خان وشاه پسند خان وقادر خان ومیر آخور قاسم خان وغیره خوانین رکاب چون غلام علیخان هزاره وحبیب الله خان وامیر محمد خان وفتح محمد خان پسران خانشیرین خان جوانشیر وحسین خان شاهی سوند که حاضر رکاب سعادت انتساب

بودند بعرض اعلیحضرت امیرکبیر رسانیده خواستار آن شدند که باخوانین درانی وغلجائی برغنیم حمله ورشوند اما امیر کبیر بسبب آنکه از جلال آباد تا آنجا یکعنان اسپ رانده واسپان ایشان خسته وستوهیده شده‌بودنداجازت ترکتاز نداده همه را از تاختن بازداشت وبدیشان فرمود که پیش نهاد خاطر ما چنان است که هرویان را کبك آسا ازهرپیغوله(۱)پیش رانده درقلعهٔ هرات در آوریم بعد دلیران سپاه حمله ورکشته همه‌را چون صیدبدام افتاده کرفتار سازیم ومقارن این مقال صدای توپ وتفنك ازمیمنه ومیسرهٔلشکرامیرکبیربلند شده‌چندتن‌ازسواران‌خصم هدف‌کلولهٔ مرك شدند ولشکرسرداران‌هرات ثبات نتوانسته ازپیش روی اردوی امیرکبیریکسوی خزیدندوامیر کبیر در موضع روضه باغ شرف‌نزول افکنده از انسو سردار سلطان احمدخان تمامت‌ابطال رجال‌را که داشت‌در سنکر هائیکه ازدروازهٔ قندهار تا کنار هری رود افراشته‌بود تعین‌نمود که فراز ونشیب آن سرزمین را فرا کرفته سدوار واستوار بنشینند تا درهنکام عبور سپاه منصور امیرکبیرازنهرمذکوربااایشان در آویخته نکذارند که‌پافراپیش کذارند وامیر کبیر از تمهید وتدبیر او آکاه کشته ازمعبریکه اولشکر مقرر کرده راه برکرفته‌بودانحراف ورزیده مسافت پنج کروه دورتر ازفرودکاه لشکر سردار سلطان احمد خان ازراه سیاهوشان مرور وازنهر عبورنموده درموضع نوبادام شب را مقام کزیده وروز دیکر موضع غیزان واقع کنار شرقی شهر هرات را منزل ساخت وسردار سلطان احمد خان از تدبیریکه اندیشیده ومقامیکه کزیده‌بود مایوسانه باز کشته حیلهٔ دیکر بروی کار آورد که درروز حرکت موکب باحشمت امیرکبیر ازموضع‌غیزان ورونهادنش درچمن کارزك وفروکش کردنش درانجا جمعی از علماء وسادات را از راه معذرت کسیل بار کاه سلطنت کرده خواستار شد که امیر کبیر یکروز درانجا که پرتو نزول افکنده اند درنك فرمایند تاسامان پذیره ساز کرده ازراه اطاعت پیش آمده جبین ضراعت بخاك آستان ساید اما امیرکبیر این فرستاده وپیام اورا ملوث باآلایش حیله وتدبیر دانست که میخواهد درروز درنك سپاه بانام وننك کار خویش راست‌نموده بعدآهنك جنك کند چنانچه مسئول اورا قبول‌نفرموده پیام‌داد که‌اکر سخنانت ازدر صدق‌است همانا نزدیك شدن‌سپاه بحصار هرات مانع ازپیمودن‌راه انقیاد نشده بلکه رافع کینه وعناد ومزیل زحمت قطع مسافت زیاد برای خودت خواهدبود پس‌فرستادکان سردار سلطان احمد خانرا بخلاع فاخره نواخته رخصت مراجعت داد وروزدیکر ازانجا حرکت کرده دربین راه سردار شهنواز خان باسپاه کینه خواه مانع ازعبور لشکر ظفراثر کشته طریق‌مقاتله پیش کرفت وباطلایهٔ افواج قاهرهٔ امیرکبیر که‌درتحت رایت سردار شیرعلیخان سرکرم‌ره نوردی بودند در آویخته بازار کارزار رواج کرفت و آخرالامر هرویان هزیمت یافته‌نجصدتن از ایشان اسیر ودست کیر لشکریان سردار شیر علیخان شدند چنانچه سردار مذکور مظفر ومنصور مراجعت کرده همهٔاسیرانرا بادست‌بسته حاضر رکاب اعلیحضرت امیرکبیرنمود واوایشانرا همچنان برداشته بچمن کهدستان فرودشدودرپمنزل اسیرانیرا که لیاقت داشتند بعطای خلعت وبقیه را هرواحدی نجروپیه بخشیده وعظونصیحت کرده رخصت داد وروز دوم ماه صفر سال ۱۲۷۹ هزار ودویست وهفتاد ونه هجری سردار شیرعلیخان باجمعی ازسپاه باآهنك‌جنك روی‌بسوی کازر کاه‌نهاد وسردار محمدامین خان باسردار محمدشریف خان وبسیاری ازدلیران افواج قاهره روی محاربه بجانب جنوب حصار هرات نهاده از دوسو بمقاتله پرداختند وسردار شیر علیخان پای جلادت فشرده هرویانرا ازپیش برداشته تل‌بنکیانرا نیز متصرف شد ورایت ظفر آیتش‌را برزبرتل مذکور نصب کرد وازطرف دیکرنیز هرویانرا هزیمت داده تادر وازهٔ قندهار ایشانرا رانده بدر وازهٔ مذکور شیر محمد خان ومحمد ایاز خان الکوزائی که هردو برادر وسردار سلطان احمد خان را نوکر معتمد وازطریق اخلاص رهسپر خدمت بودند ازدم تیغ کذرانیدند ودرینحالت سردار سلطان احمد خان آکاه کشته ازچار سوق هرات که برای امری کردش کرده درانجا رسیده‌بود روی مدافعت بسوی دروازهٔ قندهار وسرداران والاتبار نهاد وسرداران کابل که اندکی ازاندرون شهررا متصرف شده بودند ازروی آوردن اوتاب اقامت وتوان مقاتلت را درخود ندیده ازشهر رجعت قهقری کردند بعد هرویان ابواب شهر را بربسته حصاری شدند وسرداران بقرب دیوار شهر قرار کرفته تابامداد سنکر سدیدی برافراشته استوار نشستند ودروقت طلوع آفتاب سردار محمدشریف‌خان درسنکر باجمعی از لشکر اقوم کزیده سردار محمد امین خان بادیکر ابطال رجال از سنکر برخسته جنب ضلع

(۱) پیغوله یعنی کنج وکنار

غزنی شهر را فرا گرفت و سردار شیرعلیخان همچنان درضلع شمالی که متصرف شده بود جای گزید وامیر کبیر موضع کهدستان را لشکرگاه قرار داده تمامت اطراف هرات را دائره سان فرو گرفتند وراه آمدشد قلعه گیانرا سخت بربستند وبعزم قلعه کشائی استوار نشستند

ذکر مریض شدن وصحت یافتن امیر کبیر

﴿ ذکر شرف باریافتن سردار جلال الدینخان ﴾

(ومریض شدن و صحت یافتن امیر کبیر)

و درینحال که هرات درتشدید محاصره افتاد سردار جلال الدینخان که پس از فوت سردار غلام حیدر خان چنانچه ازپیش رقم گشت دوتن ازسربتیان مرحوم مذکوررا گرفته وازخوف این امر ازقندهار گریخته درقسطنطنیه رفته اقامه گزیده بود ازراه امید وارد لشکر گاه امیرکبیر شده شرف باریافت وامیرکبیر چنان تفقد وتلطفش فرمود که عطائیکه اعلیحضرت والا وشهزادها باو کردند ازنقدوجنس چون خیمه وفروش وظروف وغیره سه لك روپیه بمیزان حساب آمد وپس از ان در اواخر ماه ربیع الثانی سال ۱۲۷۹ هزار ودویست وهفتاد ونه هجری مزاج امیرکبیر ازمرض ربو وضیق النفس تغیر یافته ضعف پذیر گشت اما ازفضل خداوند بمانند صحت یافته رخوت وسستی دراعصاب واحشاء وارکان بدنش روی داده چنانچه باید سلیم المزاج نگشت تا گاه ازضعف وناتوانی درماه جمادی الثانی غشی برایش روی داده روز بروز نحیف ولاغر همی شد وصحت کامل نیافت

ذکر فوت زوجهٔ سردار سلطان احمد خان

﴿ ذکر فوت زوجهٔ سردار سلطان احمد خان ﴾

(ورسیدن نامهٔ استوبك انکلیس از طهران)

وامیرکبیر همچنان ازمرض مزمن مذکور گرفتار ناتوانی بود که درماه رجب المرجب زوجهٔ عفیفهٔ نیکوسجیهٔ سردار سلطان احمد خانرا ایام عمر سپری شده جنازهٔ او را بتوسط عبدالله خان پسر کوچك آن سرخیل بانوان عفت وحیا وملا رحیمداد وناظر محمود از شهر بیرون کشیدند وچون نسبت دختری بامیر کبیر داشت برادرانش وغیره چون سردار شیر علیخان وسردار محمد امین خان وسردار محمد شریف خان وسردار محمد یوسف خان وسردار محمد عمر خان وسردار فتح محمد خان وسردار جلال الدینخان وسردار سیف الله خان وسردار شهسوار خان و دیگر اعیان وبزرگان که دراردو بودند سراسر بمشایعت بر خاستند و تابوت اورا بعزت و احترام ملوکانه برداشته درکازرگاه بسردابهٔ که جهت شیراحمد جان پسرش ساخته بودند دفن کردند وپس ازدفن آن مرحومه جانبین از مخاصمه بکاریکه داشتند مشغول شدند چنانچه هر ویان بقلعه داری و لشکریان امیرکبیر بمحاصره پرداختند و مقارن اینحال میرزا عبدالغفار نامی نامهٔ از استوبك انکلیس که درطهران بااعلیحضرت ناصرالدین شاه قاجار درباب قرار داد دولتین انکلیس وایران بخصوص مملکت افغانستان وعدم مداخلت جانبین دران وترك معاونت طرفین مرسران وسرداران افغانرا که مجادله ومناقشه در بین ایشان رخ دهد گفتگو کرده ناصرالدین شاه را که عزم کمك ویاری سردار سلطان احمد خان جزم کرده بود از امدادش باز داشت تا کافر قلعه آورده ازانجا مصحوب قاصدی نزد امیر کبیر فرستاد که مضمون آن نامه این بود که دولت قویه برطانیه دولت ایرانرا ازیاری سردار سلطان احمد خان ممانعت کرده است باید که درتسخیر هرات ثبات ورزیده از نصرت شاه قاجار آسوده خاطرباشد ومیرزای مذکور ازانجا که درنك کرده نامهٔ مزبوررا فرستاده بود جانب مشهد مراجعت کرد ونیزنامهٔ ازحسینعلی خان نوکر سردارسلطان احمد خان که درمشهد اقامت داشت وبرطبق نامهٔ استوبك مذکور مسطور ومرسول نموده بود درحدود کهسان بدست کارگذاران امیرکبیرافتاده پس ازمطالعهٔ حضور نزدسردار سلطان احمد خان فرستاده پیام داد که اینك مکتوب خادم خویش را ملاحظه کرده چشم انتظار براه رسیدن کمك شاه قاجار ندارد وبا بجادهٔ انقیاد گذارد تاخونها ریخته نشود وخاك عداوت بیخته نگردد و سردار سلطان احمد خان از اندرون شهر همین یك بیت را نگار داده نزد امیرکبیر فرستاد

ناخدا در کشتی ما گرنباشد گومباش　　ماخدا داریم ما را ناخدا درکارنیست

ودر جواب این بیت میرزا محمد محسن خان دبیر از جانب امیر کبیر این یك بیت را برنکاشته ارسال داشت

درجبین (۱) این کشتی نوررستکاری نیست   یاخطر ازو دور است یا کنار نزدیك است

وسردار سلطان احمد خان هیچ نکفته مردم سکنهٔ هرات را بمژدهٔ رسیدن کمك ازطرف شاه قاجار استوار همیکرد وبایشان همیکفت که دل قوی دارید وهمت براستحکام قلعه داری کارید چنانچه بدینکونه کفتار خلاف واقع اهل هرات را برسیدن کمك طامع ساخته کار محاصره را تاهشت ماه کشانید ونسیم فتح برپرچم علم امیرکبیر نوزیده روز زندکی سردار سلطان احمد خان بآخر رسید در اوایل ماه رمضان سال ۱۲۷۹ هزارو ودو صدو هفتاد ونه هجری مطابق روز ششم ماه اپریل سنه ۱۸۶۳ هزاروهشت صدوشصت وسه میلادی ایام عمرش سپری کشت

(۱) معنی این بیت بسبیل استفهام انکاری درست میشود یعنی آیا از خطر دور است یا کنار نزدیکست وهر آینه این هردو نیست لهذا درجبین این کشتیٔ نوررستکاری نیست

﴿ ذکر عزم پنهان نمودن سردار شهنواز خان ﴾

﴿ فوت پدرش را وبروز یافتن آن ودفن فرمودن امیرکبیر اورا در پهلوی قبر زوجه اش ﴾

ذکر پنهان نمودن سردار شهنواز خان فوت پدرش را

وپس ازفوت سردار سلطان احمد خان سردار شهنوازخان پسرش اورا غسل داده وکفن پوشانیده خواست که مخفی دارد امانت در مسجد جامع نهاد تادر کار قلعه داری استواری ورزیده در نظر امیر کبیر ولشکرش استحکام قلعه وثبات قلعه کیانرا ازپدرش بنماید اما روز دیکریکی از سپاهیان نظام هرات بدست خدمهٔ سردار محمد شریف خان افتاده خبر فوت سردار سلطان احمد خانرا بدیشان کفت وایشان اورا نزد امیر کبیر حاضر کرده کفتار اورا حمل بران کرد که از خوف جان این بیان کرده ومیکند که بدین حیلت رهائی یابد پس اورا نزد فرزند ارجمندش سردارشیر علیخان فرستاده امر کرد که ازوی بهرعنوانیکه بداند این امر را پرسیده بپایهٔ تحقیق رساند اکر راست بود میت اورا از شهریان بخواهد تابمراسم شایسته مدفون شود والا دستکیر شدهٔ مذکور را بمحافظت نکهدارد که مبادا جاسوس باشد وسردار شیرعلیخان فرمایش اعلیحضرت قبلهٔ امجدش را بتقدیم رسانیده بعد کس بزیر دیوار حصار فرستاده تفرس حال کرد وقلعه کیان نخست سکوت کرده جواب ندادند تاکه ازسردار شهنواز خان اجازت حاصل کرده بعد باسخ نعم دادند وآنکاه که رازاز پرده بآواز شد امیر کبیرتمامت شهزادکان وبزرکان حاضر اردو را امر کرد که در باغ مراد رفته جنازهٔ مرحوم مذکور را از شهر در بیرون خواسته دفنش کنند چنانچه ایشان بامر امیر کبیر جنازهٔ اورا طلبیده وشهریان بتوسط عبدالله خان پسر کوچك خودش وملا رحیمداد وناظر محمود وچند تن حامل جنازه بیرون فرستاده سردارانش در جنب قبر زوجه اش مدفون ساختند وبعد ازان امیر کبیر جنازهٔ برادران را باسردار عبد الله خان وملا رحیمداد وناظر محمود از راه تفقد خلعت وتسلیت داده رخصت معاودت شهر فرمود وسردار شهنواز خان بعد از چیدن بساط سوك والم از روی تدبیر راه مسالمت برکرفت

ذکر طالب صلح شدن سردار شهنواز خان

﴿ ذکر طرح مصالحت انداختن سردار شهنواز خان ﴾

﴿ ونپذیرفتن خدمهٔ امیرکبیرشروط اورا ﴾

چنانچه سردار موصوف کس نزد جد امجدش امیر کبیر فرستاده خواستار آن شد که سردار شیرعلی خان را باچند تن از بزرکان در شهر فرستد تابا ایشان امور مکنونه خاطر خویش را مکشوف داشته پس از حصول قبول طریق تقبیل سده سنیهٔ علیه پیش کیرد وامیرکبیر مسئول اورا بسمع قبول شنیده پیام دادکه جزاز سردار شیر علیخان وسردار محمد رفیق خان که ملاقات چون توئی را نسبت بشان ایشان شایان نیستند دیکر هرکه را خواهش کند فرستاده خواهد شد واو این امر را قبول کرده دروازهٔ عراق را بکشود وفصیل وسط شیرحاجی

ودیوار شهر واقع قرب دروازهٔ مذکور را برای نشستن ترتیب داد وسایه بان بزرگی برپای کرده در زیر آن بساط صلح بکسترید ومترصد بنشست تا که امیرکبیر جمعی ازبرادرزادکان خویش وخدام خلوصیت اندیش صداقت کیش چون سردار شمس‌الدین خان وسردار محمد عثمان‌خان وسردار خوشدل‌خان وسردار عبدالغنی‌خان‌وسردار یحیی خان وسردار غلام محمد خان طرزی وقاضی عبدالرحمن خان خانعلوم ومیرزا محمد حسین‌خان وصفدرعلیخان وچند تن دیکر از بزرکان درانی وغلجائی وفارسی روانه فرمود وایشان رفته باسردار شهنواز خان طرح مکالمه انداختند وبعد از کفتکوی بسیار سردار شهنواز خان اظهار کرد که خود را کهین چاکر درکاه میپندارم وهرات را بکار کنان سلطنت می سپارم اما چون حکومت آن بیکی از خدام مفوض میشود من خودرا میشمارم وفرستادکان امیرکبیر اجابت این امررا بعدم اجازت عذر خواسته کفتند که این کار تاشرف بار حاصل نکنی وخود عرض واستدعا ننمائی چاره پذیر نیست وسردار شهنواز خان از کفتار ایشان بر مرامیکه در دل داشت کامیاب نکشت لا جرم از شرف یاب شدن حضور امیرکبیر سرباز زده از مجلس برخاسته هرکدام جانب مقام خویش شده بکار خود پرداخت

(ذکر بیرون کردن سردارشهنوازخان)

(سردار میر افضل خان را از هرات)

ذکر بیرون کردن‌سردار شهنوازخان سردار میر افضل خانرا ازهرات

وسردار شهنواز خان پس از معاودتش در شهر باندیشهٔ اینکه مبادا سردار میر افضل خان راه خیانت پیش کرفته، باامیر کبیر یکدل ویکجهت‌شده شهر هرات را بدو سپارد قصد بیرون کردنش کرده او وسردار غلام محی الدین خان بن سردار کهندل خان را امر کرد که از شهر بیرون شوند وسردار غلام محی الدین خان که روی دلش حقیقتاً جانب امیر کبیر بود ازین حکم سردار شهنواز خان شادمان کشت وسردار میر افضل خان از بیرون شدنش اباکرده اظهار صداقت نسبت باو کرده پیام داد که اوراازخود دانسته‌بیرونش نکند وسردار شهنواز خان این بیت‌را نوشته مصحوب عبد الله خان برادر خود نزد سردار میر افضل خان فرستاد قاسم‌سخن کوتاه کن برخیز وعزم راه کن شگر برطوطی فکن مردار پیش کرکسان واو پس ازخواندن این‌بیت‌باسردار غلام محی الدین خان از شهر بیرون شده امیرکبیر ازین امر خبر یافته سردار شیر علیخان را امر کرد که محفهٔ خاص اعلیحضرتش‌را برداشته باسردار محمد امین خان باستقبال ایشان رفته بعزت واحترام حاضربار سازند چنانچه برطبق امر امیرکبیرمراسم پذیره‌را بجای آورده سردار میرافضل خان را در محفهٔ اعلیحضرت امیر کبیربرنشانیده باعزاز واکرام تام حاضر بار عامش نمودند وامیر کبیر باب تفقد وتلطف برروی او کشوده غبار خجلت‌وانفعال‌را که ازکردارش نسبت بامیر کبیر برکونهٔ حال داشت بآب مرحمت بشست وجای نشیمن وفرش وبارکیر و فراش و پیشخدمت بااسباب وادوات وغیره مایحتاج بوی بذل فرموده و ازانکه ازامیرکبیر رو برتافته نزد سردارسلطان احمد خان رفته بود هیچ نکفته شرمندهٔ احسانش ساخت

(ذکر امر یورش کردن امیر کبیر)

(تمامت سپاه را وفتح هرات)

ذکر فتح هرات

چون امر محاصره طول کشیده از اندیشه وتدبیر کاربجائی نرسید لا جرم امیر کبیر عزم یورش کرده نخست کار را برقلعه کیان سخت نموده راه‌آمد شد ایشانرا بکلی مسدود ساخت و نقب زنان اردورا مامور بشکافتن اطراف شهرکرده باندك زمان (۱) نقوب‌نقوب را تاکنارخندق وبعضی مواضع را دربن دیوار حصار رسانیدند

(۱) نقوب‌نقوب یعنی سوراخ های نقبها

بعد ازصدمهٔ باروت رخنه (۱) درجدران وابواب حصار انداخته بسیارکس ازقلعه کیان را ازضرب پارچه‌های کلوخ وسنك هلاك ساختند ومردم سکنهٔ شهر راه امید را مسدود دیده ناچار روی‌دل بسوی امیر کبیر نهاده دسته دسته وفوج فوج از شهربیرون شده باردوی معلی‌همی پیوستند تا که درروز پنجشنبه هشتم ماه ذیحجهٔ سال ۱۲۷۹ هزار ردوصدو هفتادونه هجری مطابق روز بیست وهفتم ماه می سنه ۱۸۶۳ هزارو هشتصد و شصت‌وسه میلادی امر یورش ازحضور امیرکبیر شرف صدور یافته تمامت سپاه حمله نموده شهررا ازدست برددلیرانهٔ خودها ودغا بازی شهریان متصرف کشته فتح حاصل نمودند وشهررا تاراج کرده غنیمت بسیار بدست آوردند وسردار شهنواز خان بابرادران ومنسوباتش از بیم جان بارك درشده درامید بروی خویش بربستند وپس ازاطفای نائرهٔ یغما وآرام شدن التهاب آتش شور وغوغا باسردار محمد عمر خان وسردار سکندر خان سردار شیر علیخان را که نسبت خواهر زادکی بوی داشت شفیع ساخته ازراه عجز وانکسار بتوسط اوشرف اندوز حضور امیر کبیر شدند وامیر کبیر نخست سردار محمد عمر خان را مخاطب ساخته احسانات خویش را که نسبت باومبذول فرموده بود یك یك برشمرده الزامش کرد وسردار محمد عمر خان زبان بتصدیق کفتار امیرکبیر کشوده تو ازشیکه دیده بود یك یك نام برده از تقصیرا تش عذر بدان خواست که برادرم سردار سلطان احمد خان را بمنزلهٔ چاکر بودم وپس ازوی پسرش را بمثابهٔ نوکرکه بهرحال میبایست طریق خدمت می سپردم وروزرا باخلاص واطاعت ایشان بسرمی بردم زیرا که سر از حکم ایشان باز زدن شیوهٔ نمك حرامی ومایهٔ بدنامی میشد پس ناچار وطبق خواهش آنان بکار کوشیدم وچشم ازحقوق نمك نپوشیدم تا اینك که کرفتار کمند حوادث روزکارشدم رهسپار خدمت بودم واکنون بیرون ازعفو تقصیر که امیر کبیرم عفو فرمایند و بچشم احسان جانب من‌نظر نمایند دیکر چاره وتدبیری درضمیر ندارم وامیرکبیر از کفتار دلپذیر او سکوت اختیار کرده اورا دیکر چیزی نکفت اما سردار شهنواز خانرا معاتب ساخته بلفظ تصغیر تحقیرش نموده فرمود که شهنوازك تو بودی که بزبان میراندی که تاچون پدرم جان نسپرم بجز محاربه ومقاتله بدیکر امری نکروم اینك ازچه کرفتار کمند ادبارشدی وسردار شهنواز خان لب‌بپاسخ کشوده درشت گوئی آغاز کرده مورد شتم‌ودشنام شد ودرنحالت سردار شیرعلیخان نظر بدرشت گوئی وزشت خوئی‌او که‌مبادا بکفتار ناهنجار پردازددوش اورا کرفته باسردار سکندر خان وسردار محمد عمر خان هرسه تن‌را بعنف ازمجلس بیرون کشیده بامر امیر کبیر همه را محبوس کرد ومقارن انحال سردار محمدامین خان ازحضورقبلهٔ امجدش‌امیرکبیررهسپارقندهار کردید وپس‌ازروانه‌شدن‌او ازهرات بجانب‌قندهارامراض مختلفهٔ‌متضاده عارض حال‌امیرکبیر کشته ارکان‌قلعهٔ‌بدنش رخوت پذیرشده آفتاب‌عمرش‌را وقت غروب رسید

(۱) جدران جمع جدار یعنی دیوارها

﴿ ذکر انتقال‌امیر کبیر ازدار فانی ﴾

(بسوی جنت النعیم جاودانی بامر یزدانی)

ذکر انتقال امیر کبیراز دهردون جانب نعم‌المصیر

چون مرض اعلیحضرت امیر کبیر شدت کرفته زمان رحلتش رسید درروز سه شنبه بیست ویکم ماه ذیحجه سال ۱۲۷۹ ه هزار ودویست وهفتاد ونه هجری مصادف روز نهم ماه‌جون سنه ۱۸۶۳ م هزار وهشتصدوشصت وسه میلادی که مطابق بود باروز چهاردهم فتح هرات ایام عمرش سپری کشته درجنب مرقدمنور بر کزیدهٔ ایزد باری حضرت خواجه عبدالله انصاری سقی‌الله ثراه وجعل الجنة مثواه مدفون شد وفر زندانش که حاضر بودند باسران وبزرکان سپاه بمراسم تعزیه داری ولوازم سوکواری پرداخته بطریق شایسته ایام فاتحه‌خوانی بپای بردند وهمچنین در کابل سردار محمد علیخان ودرترکستان سردار محمد افضل خان نخست‌جشن وچراغان فتح هرات‌را بپای برده بعد خبر فوت امیر کبیر سمر کشته، بساط سوزرا بسوك مبدل ساخت ودر کابل وقندهار وتر کستان

وغزنین وجلال آباد وغیره بلدان وقصبات مراسم تعزیه داری وفاتحه خوانی بپای رفت خلاصه این پادشاه خلد آرامگاه متصف باوصاف حمیده ومتخلق باخلاق پسندیده بود وبرای بارعام روز معین جهت دادرسی انام نداشت وهر روزه پس ازادای نمازبام وتلاوت پارهٔ از کلام ملك علام بمحفل بارنشسته احوال هرضعیف وناتوان وارسیده دادمیداد بلکه اکثر ازدادخواهان اناث وذکور بدرب حرمسرا وعرض راه عرض حال کرده دادمیخواستند جنابش تکیه برعصا کرده دادمیداد ومالیات محالات اکثر بجاگیر شهزادگان وبزرکان طوایف معین کرده مجری میفرمود باری بعمر هفتاد و دو سالگی پدرود جهان فانی کرده میرزا محمد محسن خان دبیر حالات آن مبرور را بدون اغراق شاعرانه وصف الحال باتاریخ فوتش درسلك این ابیات در آورده است

مهری که برج سلطنت ایدوستان کرفت	کز حسرت فروغ جمالش جهان کرفت
شمعی خموش کشت که دود مصیبتش	شد آتش غم و بهمه دودمان کرفت
شد خسروی زدهر که دایم بماتمش	پیرو جوان فرقهٔ افغان فغان کرفت
یعنی امیر دوست محمد که تیغ او	خورشیدسان کران جهان تاکران کرفت
از بسکه مهربان بعزیزان و خویش بود	نتوان بخامه معنی و تفسیر آن کرفت
ره آنچنان نرفت بخوردو بزرك خویش	کش یك بزرك خورده بیکاری توان کرفت
هرکز بعمر خویش ز کس دل کران نشد	باآنکه هر که هرچه بروبر کران کرفت
در عهد او بمهد امانت غنوده خلق	زانسان که اززمانه زمین صد ضمان کرفت
ره را چنان زرهزن ناپاك پاك ساخت	کز دزد مزد بدرقهٔ کاروان کرفت
تسخیر کرد خلق جهان را بحسن خلق	آری بحسن خلق جهان میتوان کرفت
تا پای او نهاد قدم بر سریر حکم	دستش کلاه سروری ازسروران کرفت
نکرفت کس بدهر عنان عزیمتش	غیر ازاجل که آخر عمرش عنان کرفت
حکم آنچنان نمود که کلك فراستش	انکشت بر عدالت نوشیروان کرفت
کیهان وقار او بهری لنکراو فکند	از جنب ملك میمنه تا کوهسان کرفت
بنمود فتح شهر هرات وبداد جان	مردانه وار شهر هری را بجان کرفت
محسن سوال کرد زپیر خرد که آه	تاریخ فوت این شهٔ غازی چسان کرفت
حوری سر ازجنان بدر آورددرجواب	کفت از امیر جاهد غازی توان کرفت

چون عدد امیر جاهد غازی بحساب جمل ۱۲۸۲ میشود وعدد جیم که سه است ازسر جنان بدر آورده شود ۱۲۷۹ باقی میاند که تاریخ فوت اوست

وازین پادشاه خلد آرامگاه بیست وهفت پسر وبیست وپنج دختر ازشانزده تن زوجه باز مانده ودیکر پسر ودختر نیز تولد یافته درزمان حیاتش بکوچکی پدرود جهان کرده واز جمله نخست امیر شیر علی خان جالس سریر سلطنت شده ودر ضمن امارت او امیر محمد افضل خان وامیر محمد اعظم خان نیز برتخت امارت افغانستان جلوس نمودند چنانچه مرقوم شده می آید وامیر شیر علیخان بعمر چهل ویکسالکی باراورنك جهانبانی نهاده تاریخ تولد ومدت زندکانی وتاریخ فوت وموضع دفن او ودیکر برادرانش ازین جدول مفهوم میکردد

تعداد	اسم	تاریخ ولادت	مدت عمر	تاریخ وفات	موضع دفن
١	امیر محمد افضل خان	١٢٣٠	٥٤	١٢٨٤	قلعهٔ هوشمندخان کابل
٢	وزیر محمد اکبرخان	١٢٣٢	٣١	١٢٦٣	مزار شریف ترکستان
٣	سردار محمد اکرم خان	١٢٣٣	٣٣	١٢٦٦	مزار شریف
٤	سردار غلام حیدر خان	١٢٣٥	٣٩	روز جمعه ٢١ ذیقعده ١٢٧٤	مزار عاشقان عارفان کابل
٥	امیر محمد اعظم خان	١٢٣٦	٥٠	١٢٨٦	مزار بایزید بسطامی رح
٦	امیر شیر علیخان	١٢٣٨	٥٨	١٢٩٦	مزار شریف ترکستان
٧	سردار ولی محمد خان	١٢٤١	٧٢	در امرتسر فوت شده ١٣١٣	مزار شاه محمد غوث لاهور
٨	سردار محمد امین خان	١٢٤٢	٤٠	١٢٨٢	خرقهٔ شریفهٔ قندهار
٩	سردار محمد شریف خان	١٢٤٣	٦٥	١٣٠٨	بغداد شریف
١٠	سردار احمد خان	١٢٤٥	٧٠	١٣١٥	مزار شیخ حبیب پشاور
١١	سردار محمد زمانخان	١٢٤٧	٤٢	١٢٨٩	مزار شاه محمد غوث لاهور
١٢	سردار محمد اسلم خان	١٢٤٨	٣٩	١٢٨٧	باغ شاه کابل
١٣	سردار محمد حسن خان	١٢٤٩	٤٧	١٢٩٦	باغ شاه کابل
١٤	سردار محمد کریم خان	١٢٤٩	٦٤	١٣١٣	مزار بری امام راولپندی
١٥	سردار محمد حسین خان	١٢٥٤	٣٣	١٢٨٧	باغ شاه کابل
١٦	سردار فیض محمد خان	١٢٥٥	٢٩	١٢٨٤	مزار سید مهدی کابل
١٧	سردار محمد عمر خان	١٢٥٦	٦٦	١٣٢٢	مزار عاشقان عارفان کابل
١٨	سردار سیف الله خان	١٢٥٩	٢٣	١٢٨٢	مزار عاشقان عارفان کابل
١٩	سردار محمد یوسف خان	١٢٦١			حیات است
٢٠	سردار محمد قاسم خان	١٢٦٣	٢٨	١٢٩١	مزار عاشقان عارفان
٢١	سردار محمد هاشم خان	١٢٦٣	٣٧	١٣٠٠	مزار عاشقان عارفان
٢٢	سردار حبیب الله خان	١٢٦٨	٤٧	١٣١٥	سرهند شریف
٢٣	سردار محمد رحیم خان	١٢٧٠	١٠	١٢٨٠	مزار عاشقان عارفان
٢٤	سردار نیک محمد خان	١٢٧١	٢٩	١٣٠٠	مزار عاشقان عارفان
٢٥	سردار محمد صادق خان	١٢٧١	١٨	١٢٨٩	مزار بابا کادانی کابل
٢٦	سردار محمد شعیب خان	١٢٧٢	٣٠	١٣٠٢	مزار مهتر لمك لمقان
٢٧	سردار محمد اعظیم خان	١٢٧٣			حیات است

﴿ ذکر جلوس اعلیحضرت امیر شیر علیخان ﴾

(بر تخت سلطنت افغانستان)

ذکر جلوس امیر شیر علیخان بر تخت سلطنت افغانستان

الغرض سردار شیر علیخان همچنان در باغ میرزا جان که محل فوت امیر کبیر خلد آشیان بود گرفتار سوك

وماتم بود که درروز جمعه بیست و چهارم ماه ذیحجهٔ سال ۱۲۷۹ هزار و دوصد و هفتاد و نه هجری که روز چهارم رحلت امیر کبیر بود سردار محمد اعظم خان درمسجد جامع شهر هرات داخل شده اعیان وبزرگان سپاه ورعیت را قبل ازادای نمازجمعه دعوت بیعت واطاعت امیرشیر علیخان کرده وتمامت مردم اورا بامارت پذیرفته امرونهی حکمش را گردن نهادند بعد درهمین روز نام اورا داخل خطبه ساخته از مراسم تبریك وتهنیت امارت او بپرداخت وسکهٔ زررا باسم او مروج نموده فص خاتمش را بدین بیت منقر فرمود

جمال دولت پاینده قسمت ازلیست وصی دوست محمد امیر شیر علیست

سپس ازباغ میرزا جان فرامین امارت اوبرسبیل اشتهار اصدار یافته بنام حکام وعمال وخوانین عظام هربلد ومقام جداکانه انتشار پذیرفت وازانجمله منشوریکه همدست بریدی برای سردار محمد افضل خان حکمران ترکستان وبزرکان رعیت وافسران سپاه مقیم آن مملکت شرف نفاذ وعزار سال یافت وسردار محمد اعظم خان نیزنامهٔ ظاهراً بنام تهنیت و باطناً برای برادرش سردار محمد افضل خان نکاشته بقاصد مذکور سپرد بدین مضمون که هرکاه هوای سلطنت درسر دارد فرصتی بهتر ازین میسر نخواهد شد که سازسفر کرده از ترکستان روی بسوی کابل نهاده قبل ازانکه امیر شیر علیخان وارد شود کابل را از تصرف سردار محمد علی خان پسراو کشیده درتصرف خویش آرد وسردار محمد افضل خان ازین نامهٔ سردار محمد اعظم خان سرباززده ازامر مذکور نظر ببد نامی ونانیکو سرانجامی احتراز نمود وبهمان حکومت ترکستان اکتفا وقناعت کرده امارت امیر شیر علیخان را پذیرا شده نامهٔ اطاعت وانقیاد نکاروارسال داشت وامیر شیر علیخان پس ازانجام امر جلوس باهتمام کار سلطنت ونظم ونسق مملکت پرداخته وضع امارتش را بطرز سلاطین بزرك نهاد چنانچه از انتظامیکه در لشکر نظام کرد معلوم میگردد

وقایع سنه ۱۲۸۰ هجری

﴿ وقائع سال هزار ودوصد وهشتاد هجری ﴾

در ابتدای این سال افواج سواره وپیادهٔ نظام که درتحت رایت سردار محمد اعظم خان ودر خان آباد قیام داشتند وچنانچه از پیش بشرح رفت که باغوای لالا ومعلم سردار محمد عزیز خان وافسران ایشان بنای شورش نهاده ومعطل بفرصت کذاشته بودند فوت امیرکبیر را وقت فتنه دانسته دوفوج پیاده ویك فوج سوارهٔ متعلقهٔ سردار محمد اعظم خان در فتنه بازو شورش آغاز کردند وروی بلواجانب ماوای سردار عبدالرحمن خان نهاده‌در ودیوارخانهٔ را که‌او دران سکنی داشت بزیرسنك انداختن کرفته بتاراج مال‌ومنال مردم آنجا پرداختند وافواج تبعهٔ سردار عبدالرحمن خان از حالت سالار شان آکاه کشته باتوپخانه راه مدافعه بر کرفتند که بلوائیانرا از کار شکفت ایشان بازدارند وسردارعبدالرحمن خان باندیشهٔ اینکه مبادا فتنه بزرگ شود وقضیه سترك کردد ایشان را ازنزدیك شدن بمسکن خویش بازداشت وبلوائیان ازبرخواستن سپاه‌متعلقهٔ سردار عبدالرحمن خان باخوف همعنان کردیده ازپیرامون منزل سردار موصوف معاودت کرده درلشکر کاه که‌اقامت داشتند جای کزیدند وازانجااحمال واثقال خودرا فروکذاشته سبك دوش روی بسوی کابل نهادند ودر یکمنزل بامر لالا ومعلم سردار محمد عزیز خان که عاقبت کاررا وخیم‌دانستند ازراه پیمودن بازایستاده درنك کردند وپس‌ازتوقف سه‌روز سپاهیان مذکوره ازکنه حیله واغوای لالا ومعلم مزبوران وافسران ایشان دانسته عریضهٔ ازراه معذرت وعفومقصریت خویش پیش سردار عبدالرحمن خان فرستاده در کذشت کناه خواستند واو پاسخ داد که آنانرا که مصدر فتنه شده وسپاه را بمفسده برانکیخته اند بادست بسته بسپارند البته مسئول ایشان قبول است والا هرجانب که عزم جزم کرده اند رهسپر شوند که عرض ایشان پذیرفته نیست وایشان که ازراه صدق عریضه فرستاده بودند هشت تن ازکپطانان وحواله داران را که باغوای کمیدانان بغی وطغیان ور زیده بودند درغل وزنجیر انداخته نزد سردار عبدالرحمن خان روانه ساختند ونیز پیام دادند که اینان بودند که بواسطهٔ کمیدانان مارا ازراه فریب نزد لالاومعلم سردار محمد عزیز خان برده حلف کلام مجید درمیان نهادند بعد سردار عبدالرحمن خان چندتن از افسران سپاه

خویش را نزد سپاهیان مزبوره فرستاده ازطریق دلجوئی پیش خوانده بجهت الزام افسرانیکه مصدرفتنه بودند باایشان مواجهه فرموده بگواهی سپاهیان همه را که مقید ومحبوس بودند ملزم ساخته هم‌هشت تن را عبرةً امریا سا کرده هدف گلولهٔ تفنگ سپاه نظام نمود وبقیه افسران فتنه‌جوی مفسده خوی راچون نسبت غلامی بسردار محمد اعظم خان داشتند بپاس خاطر آقای ایشان‌جان بخشی فرموده ازمناصب‌شان عزل کرد وبعوض آنان ازپیاده وسوارهٔ سپاه خویش افسر تعیین‌نمود وهمچنین هریك ازسپاهیانرا که فی‌الجمله فتنه‌جو ونکوهیده خودانست نیزازنوکری موقوف کرد ولالا ومعلمرا بناءً‌برانست سردار محمدعزیز خان عفوکرده چیزی ازسرزنش دربارهٔ ایشان امرنکرد

ذکر فتنهٔ میر اتالیق

﴿ ذکر فتنهٔ میراتالیق واغوا نمودن او مردم قطغن را ﴾

ومقارن انحال که هنوز امیر شیر علیخان در هرات بود میراتالیق از فوت امیر کبیر خبریافته جانب صحرای غوایت شتافت وبامریکه همواره پیشنهاد خاطرش بود پرداخته بوسائط ووسائل وارسال‌رسائل مردم محال قطغن رابرانگیخته بغوایت انداخت وسلطان‌مراد خان پسرش را دربین مردم محال مذکوره فرستاد چنانچه اوتمامت مردم ایل والوس علاقه جات قطغن را دیده آتش بلوا برافروخت و سردار عبدالرحمن خان جهت اطفای آن نایرهٔ رایت تنبیه وتهدید مردم مذکور برافراخته سردار محمد علم خان وسردار غلام محمد خانرا که در اردویش بودند باسه فوج پیاده وهزار سوار ودوازده ضرب توپ آتش بارو‌بیست دستهٔ یکصدی ازخاصه دار مقررمیدان کارزار فرموده امرکرد که ازراه بقلان روی بسوی خصم نهند وخود عزم کرد که ازراه شورآبك رهسپار عرصهٔ پیکار شده وارد نهرین که جای ازدحام خصم نکوهیده فرجام است شود امالشکر مأمورهٔ راه بقلان‌قبل از حرکت سردار عبدالرحمن خان وارد نهرین گردیده سردار محمد علم خان بی آنکه قراول بگمارد با دویست سوار پیش ازاردو رهسپار همی بود ولشکریانش ازپیش رفتن بدون قراول هرچند منع کردند نشنیده راه همی پیمود تاک دوهزار سوار مخالف از جائیکه کمین‌کرده بودند برخواسته باوی مقابل گشتند وبی باکانه حمله کرده همراهان سردار محمد علم خان را ازپیش برداشتند وخوداو پای‌ثبات فشرده باچند سوار استوار بایستاد وکشش وکوشش مردانه کرده آخرالامر باهمراهانش کشته گشت ولشکرش که ازقفا رهسپر بود ازین امر خبر یافته‌تمامت سواران حاضرهٔ اردو باشمشیر آخته سبك عنان تاخته خودرا برسرنعش سردار شجاعت دثاررسانیدند وباگروه مخالف که قصد سربریدن او وربودن آنرا داشتند در آویخته فراوان خون بریختند و سه صد تن را از ایشان مجروح ومقتول ساخته بقیة السیف را ازپیش برداشته ازبریدن سرسردار شهید سعید وربودنش محروم گذاشتند وهزیمتیان ازراه گریز وارد نهرین شده ازستیز وآویز بازماندند وروز دیگر سپاه سردار مقتول باآهنك هنگامه آرائی روی بسوی نهرین نهاده گروه مخالف که تقریباً چهل هزار تن مرد پیکار بودند سرراه برگرفته باهم در آویختند وتاوقت عصر کاررا بریکدیگر حصر ساخته آخرالامر سپاه افاغنه پراکنده کی را فرو گذاشته قلعه آسا چهار صف پشت برپشت هم ورو برخصم برسته ازچهار جانب خودرا ایمن ازحملهٔ دشمن ساختند چنانچه ازهر طرف که خصم حمله میکرد تا که دوربود بگلولهٔ تفنگ وتوپ وچون نزدیك میشد بشمشیر دفع مینمودند تا که‌تقریباً ده‌هزارتن ازلشکر غنیم مقتول ومجروح گردیده ازعسکر پادشاهی بسبب صف وقلعه بستن زیاده‌برده‌تن زخمدارنشدندوبجزاین‌ده‌تن زخمدار وسردارمحمدعلم‌خان وبیست‌تن همراهانش‌که مجموع سی‌ویکتن شونددیگر احدی مجروح‌ومقتول نگشت ودرپایان کارقطغنیان پشت بجنك داده روبگریز نهادند و ازجمله سلطان مرادخان بادوهزار سوارازمردمیکه بااوفرار ودرین مرحله یار ومدد کارش‌بودند وسه هزار سوار دیگراز جملهٔ ششهزار سواریکه میران بدخشان از راه خفا بمعاونت او گماشته بودند طریق فرار برگرفت وسه هزار سوار بقیهٔ میران بدخشان بادیگر سواران‌تبعهٔ سلطان مراد خان پس ازده هزارتن مقتول ومجروح شدن همراهان‌ایشان‌چندی اسیر ودستگیر نیز شده دیگران فرار وادی ادبار گردیدند وخبر این فتح بزرك را که جمی قلیلی در مقابل چهل هزار سوار استوار ایستاده حاصل کردند غم نام منگباشی که از طرف سردار عبد الرحمن خان ماموز جاسوسی ودر اول این شورش گرفتار سلطان مراد خان شده در نزد او محبوس بود وبعد از هزیمت یافتن او چنانچه رقم گشت از

زندان بیرون گردیده اسپی بدست آورده شباشب راه سپرده وقت طلوع آفتاب خود را بسردار عبدالرحمن خان رسانیده چون از اسپ فرود گشت بیهوش شده پس ازانکه بهوش آمد سردار عبدالرحمن خان ازوی استفسار سبب بیهوشی کرده پاسخ شنید که هرروز چهارصد تازیانه بامر سلطان مرادش میزدند چنانچه جراحان اردو پشت وپهلو وغیره اعضای اورا دیده برصدق اظهارش گواهی دادند که بدون از رو دیگر اعضای او سراسر چون چهرهٔ بخت سلطان مراد قیرگون است پس سردار عبدالرحمن خان نیك واقف زحمات ومشقتیکه او کشیده ودیده بود شد سپس آن مرد خردمند بعرض رسانید که همه مردم این بوم وبراز خوف شور وشرزوی بسوی کوه وکمر (۱) نهاده مساکن ومواطن ایشانرا فرو خواهند گذاشت وسردار عبدالرحمن خان ازشنیدن این سخن فوراً دوهزار سوار نظام باشش عراده توپ جلوی وشش ضرب توپ قاطری بسرکردگی نائب غلام محمد خان بن نائب امیر بازکزائی مأمور کرده دستورالعمل داد که در آهن دره که معبر مردم فراریست رفته نگذارد که کسی پای فرار از انجا فراتر گذارد وهمچنین فوج سوارهٔ وپیادهٔ مقیم تالقاق را نیز امر کرد که بانائب غلام محمد خان مذکور درموضع مزبور که نقطهٔ فاصلهٔ بدخشان وقطغن است برود واز راه شور آبك نیز قاضی قندز را بادو سه تن از میران بلخ چون بابابیك وغیره که اشخاص معتمد و معتبر بودند فرستاد که مردم را استمالت وهدایت کنند ومردم چون در آهن دره رسیده راه را ازسپاه مسدود یافتند ناچار دست ازجان ومال شسته از راه پیمودن باز مانده دل بقتل وتاراج نهادند ودر چنین حالت لشکریکه در نهرین با ایشان مقاتله کرده بود در رسیده قفای ایشان را سدوار بر گرفت تا که قاضی قندز ومیربابا بیك وغیره در بین الوسات آنان در شده همه را تسلی داده مستمال ساختند چنانچه همهٔ آقسقالان ومنگباشیان که از دم تیغ دلیران افغان در محاربهٔ نهرین جان بسلامت برده بودند باعتبار واعتماد قاضی قندز وغیره علماء وسادات از راه اطاعت نزد سردار عبد الرحمن خان آمدند واو بمکافات کردار ایشان در گذشتن از خطائی را که کرده بودند مشروط برسانیدن ده لك روپیه کرده ایشان که از جان ومال ناامید بودند ازین شرط بسی خرسند گشته طوعاً دوازده لك روپیه برعهده گرفته معفو شدند سپس سردار والا تبار وثیقه نامهٔ درمیان نگار فرموده این شرط را درج آن کرد که پس ازین سخن میران شانرا که مخالفت باامیر افغانستان داشته باشند نشنیده تازمانیکه دولت افغان برقرارباشد ازو ونبایرش (۲) روی دل برنتافته بدیگری نگروند دیگر آنکه دوازده لك روپیه را که پذیرا شده‌اند بدون اهمال تحویل خزانهٔ رکاب وی نمایند واوایشانرا بمثابهٔ دیگر رعایا رعایت و حفاظت نماید ودست ستم جور کیشانرا ازاخذ مال ومنال ضعفاء ودرویشان بچوب سیاست بازدارد فقط وجانبین ختم برخاتمهٔ آن نهاده بعدهمهٔ آقسقالانرا بعطای خلاع فاخره سرافراز ساخته رخصت انصراف داد وایشان رفته باایل والوس خودها از وصف سردار عبد الرحمن خان داستانها رانده وعهدنامهٔ اورا که باخود برده بودند نزد همگنان خوانده از کثرت سرور عهد نامهٔ دیگر از طرف تمام رعایا نیز باین مضمون مسطور نموده ارسال داشتند که مطیع ومنقاد امر ونهی سلطنت بوده نسبت بسردار عبدالرحمن خان بن سردار محمد افضل خان بجان ومال مضایقه روادارند واولاد اوراهمیشه گرامی دارند ودوست اورادوست ودشمنش را دشمن پندارند وهم عریضهٔ جدا گانه باعهدنامهٔ مذکور مسطور ومرسول نمودند که چون جان ومال وعیال مارا ازخطر تلف ایمن فرموده‌اند هرآینه بپاس این احسان دررسانیدن دوازده لك روپیه اهمال نخواهد شد زیرا که دو کرور روپیه ازنقد وجنس ومال ومواشی مارا که درمعرض تلف میدانستیم واگذاشتند البته بشکر ومنت این عطیت وجه مذکور بزودی بوصول خواهد پیوست وهم پس ازین بفریب میران خودراه خلاف نخواهیم پیمود وسردار عبدالرحمن خان عهد نامه ومکتوب شانرا نزدپدر والاگهرش سردار محمد افضل خان فرستاده از تدابیر خویش که بکار برده بود آگاهی داد وهم جواب مردم مذکور را بعبارات معقول ومطبوع نوشته فرستاد وایشان دوازده لك روپیهٔ معهوده را تایکماه تحویل خزانهٔ رکاب سردار والا تبار نموده رسید نامه حاصل کردند و مقارن اینحال که سردار عبدالرحمن خان ازهمه جهت فارغ بال گشت ورق محاسبات دیوانرا بروی کار آورده پانزده لك روپیه ازبقایای مالیات محالات حاصل کرده مواجب باقیماندهٔ سال

(۱) کمر بمعنی تنگنای کوه وبلندی که بالارفتن بدان دشوار باشد

(۲) نبائر جمع نبیره نواسه رامی گویند

گذشته سپاه را باتخواه چهارماه ازین سال ادافرموده رعیت ولشکر را از تشویش آسوده ساخت وبوجه نیکو بحکومت پرداخت

ذکر دزدان مردم بدخشان

﴿ ذکر دزدان مردم بدخشان ﴾

(که بلباس تاجر داخل اردوشده سپاه را اذیت مینمودند)

ودرخلال احوال مذکوره جمعی ازدزدان مردم بدخشان که ازدربازخودرا ملبس بلباس تاجران ساخته بامتاع نسج بدخشان داخل اردو بازار شده بیع وشرا می نمودند ودروقت بازگشت ازلشکرگاه اسلحه وآلات حرب شان را که درعرض راه بجای خفا مینهادند برداشته باهر که از سواره وپیادهٔ اردو دوچار میشدند او را کشته سلاح وجامه‌اش را بیغما میبردند ومردم سپاه ایشانرا تاجر پنداشته فاعل اینکار نمیدانستند ودرهربار که حادثهٔ رو میداد تجسس وتفحص کرده ایشانرا بخیال آنکه تاجرند مرتکب آن نمی شمردند واگرچه غیراز ایشان دیگریرا درحین جستجو درراه مشاهده نمیکردند مزاحم حال ایشان نمی شدندودیگریرا نیافته بلشکرگاه مراجعت مینمودند واز زمان حکومت سردارعبدالغیاث خان مرحوم تااین آوان بمنوال مذکوربپای رفت تا که بعد ازدوسال سردار عبدالرحمن خان سرکردهٔ سوارهٔ نظام را باسالار سوارهٔ ملکی اوزبکیه امرکرد که هرروز دروقت طلوع صبح هزار سوار مقرر کنند که ده وبیست تن بفاصلهٔ ششهزارگام ازعسکر دورتر درنشیب‌ها کمین گزیده مخفیاً بایستند وهم تمامت سپاه را آگاه کرده قرار داد که هر که ازپی کاری بیرون رود اگر گرفتار و دوچار دزدان شود پارهٔ ازلباسش را پرچم آسا حرکت دهد تاسواران ماموره دیده از کمین گاه بتازند ودزدانرا دفع کنند واگرتوانند دستگیر کرده درلشکرگاه آرند ومدت بیست روز بطریق مذکور بسررفته ودوسه روز بازار نیز درین میان واقع گشته خبری از دزدان ظاهرنگشت وباآن سردار عبدالرحمن خان ازامریکه کرده بود فرونگذشت تا که روز دراخیر حدود تالقان آن ظاهر تاجران باطن فاجران باچهار تن ازمهتران اسپان که بتحصیل علوفه میرفتند ملاقی گشته جلوه‌ورشدندویکی ازایشان که اسپ چالاك داشت برپشته فرازگردیده خرقهٔرا حرکت داده آوازنمود وسواران قراول که درانجا کمین داشتند بسرعت خودرا بسروقت ایشان رسانیده دیدند که نجاه تن سوار ازمردم بدخشان وکولابند که بدان کارناصواب اقدام نموده ومهترانرا کشته اند پس ایشانرا درمیان گرفته بعداز کشش وکوشش بسیار همه را دستگیر نموده نزد سردار عبدالرحمن خان آوردند واو اسلحه واسباب شانرا از قبیل رخت وزین ولجام وده هزار روپیهٔ نقد برگرفته نقدینه را تحویل خزانه ودیگر را هرچه بود بسواران که آورده بودند قسمت فرمود واسپان شانرا تحویل کمند توپخانه نمود بعد ازخود آنان معلوم کرد که ایشان بوده اند که مرتکب دزدی میشده اند آنگاه که محقق گشت همه‌را حکم قتل کرد وایشان خودرا درمعرض فنادیده بعرض رسانیدند کهاگر بجان امان‌یابند هریکی دوهزار روپیه کفارهٔ خطایش بخزانه رسانیده از کردار ناهنجار ایشان نیزتوبه وبازگشت کنند وسردار عبدالرحمن خان‌عرض ایشانرا نپذیرفته درروز بازار همه‌را ازضرب توپ هلاك ساخت

ذکر قاصد فرستادن میر جهاندار شاه نزد سردار عبد الرحمن خان

﴿ ذکر قاصد فرستادن میر جهاندار شاه ﴾

(نزد سردار عبدالرحمن خان برای خلاصی اسیرانیکه بیاسا رسیدند)

وبیست روز پس ازکشتن اسیران ودزدان مذکوره میر جهاندار شاه از گرفتاری ایشان آگاه گشته شخصی را که جهت استخلاص یکتن محبوس نزد سردارعبدالغیاث خان مرحوم حاکم سابقهٔ قطغن فرستاده‌و آن محبوس را بتملق و چرب زبانی رها داده برده بود بامکتوبی نزد سردار عبدالرحمن خان ارسال نموده پیام داد که برسیدن این نامه اسیرانرا بدون بهانه و عذری رها کرده باحامل صحیفه روانه دارد والا عریضهٔ از جور وتعدی سردار والاتبار نگار وزد قبلهٔ امجدش سردار محمد افضل خان دربلخ ارسال خواهد شد که فرزندش مردم بدخشانرا دل کرند وخاطر نژند ساخته از حکومت افغان بیزار خواهد کردوسردارعبدالرحمن خان نامهٔ میر جهاندار شاه را که عباراتش سراسر عتاب وپرپیچ وتاب‌بود مطالعه کرده علاوه بران فرستاده اش نیززشت

خوئی ودرشت گوئی کرده سردار بااقتدار را بخشم آورد چنانچه ریش وبروت او را امر کندن کرده امردش ساخت وسرمه برچشم ووسمه بر ابرویش کشیده موی ریش وسبلت اورا در خریطهٔ زرینهٔ انداخته بدستش داد و گفت اینك جواب میر خویش بر گیر وبرو وهم قتلگاه کشتگان را بوی نمود که اسیران دران بیاسا رسیده بودند وپس از رخصت مراجعت دادن قاصد مذکور فوراً دوفوج پیادهٔ هشت صدی ودو هزار سوارهٔ نظام وبیست بیرق یکصدی پیادهٔ ساخلووهزارسوار ملکی ازمردم اوزبك ودوازده ضرب توپ قاطری را بسرکردگی کمیدان محمد زمانخان و کمیدان سکندر خان و نائب غلام احمد خان از خان آباد جانب تالقان گسیل فرمود وامرکرد که فرستادهٔ ریش وبروت بباددادهٔ میرجهاندار شاه راباخود برده بوی سپارند ونیز فرمود که ازافواج مقیمهٔ تالقان فوج سواره و یکفوج پیادهٔ نظام را باپیادهٔ ساخلو و شش ضرب توپ قاطری باخود همراه گیرند چنانچه ایشان واردتالقان شده فرستادهٔ میرجهاندارشاه‌را رخصت‌رفتن نزدآقایش‌داده بعدافواج مذکوره‌راازانجا همراه‌گرفته کوچاکوچ واردفرخار شدند ودرینوقت فرستادهٔ‌مسطور نزدمیرمذکوررسیده خریطهٔ‌ریش‌وبروتش‌را نزدوی گذاشته ماجراباز داشت ومیرازتقریراو آشفتهٔ ودلگیر گردیده‌اسپ وسلاح‌خواسته‌باآهنك خان‌آبادسوارانش راآوازداد وهنوز سواره‌اش فراهم‌نشده‌بود که‌سوار چاپار از گرد راه‌نزدش‌رسیده خبرداد که‌لشکر جرار افغان وارد فرخار شده مردم اطراف آنجا ازراه مسالمت پذیره اش کردندوامرونهی افسرانش را بگردن‌اطاعت‌نهادند واینك چون ابربهاروسیل کهسارازپی در خواهند رسید ومیرجهاندارشاه گفتار مردچاپار رااعتبار نکرده‌سرگرم تهیهٔ سوار بود که نامهٔ سالار لشکر سردار عبد الرحمن خان برایش رسید واز راه طعن وطنز نگار داده بود که مژده باد ترا که باسیران رفته ازجان وارد شدیم ونزدیك است که داخل مهمان خانه ات شویم پس میر جهاندار شاه را علم برسیدن سپاه کینه خواه حاصل شده خوف ورعب در دلش جای گرفت و آقسقالانیکه نزدش حاضر بودند ملامتش کرده گفتند که پدرت بواسطهٔ دختر دادن خود را از حملهٔ لشکر افغان ایمن ساخته بود وتوبیام جسورانه بهمچو شخص بهانه جوفرستاده خودرا برباد تاراج دادی چنانچه بیك پیام درشت پشت برپشت لشکر گماشت که خود بچشم سر می‌بینی اکنون چارهٔ کار میبایدکرد ومیرجهاندار شاه که خود را گرفتار صد گونه‌عنا مشاهده میکرد از آقسقالان مشورهٔ تدبیر جست و گفت که شما باپدرم همراز بودید که حل مکاره می نمودید حال نیز تدبیر نمائید که ازین بلای ناگهان مأمون شویم وایشان صواب چنان دیده گفتند که برادرت‌رابابیست تن ازنزکان بدخشان ودو هزار اسپ وچهل تن کنیز وچهل تن غلام ودیگر اقمشهٔ نفیسه ازنسج چین‌وختای ازقبیل قالین های ابریشمین واطلس وظروف واوانی هرقدر که موجود شودبرسم هدیه وارمغان همدست‌برادر خویش پیش سردار عبدالرحمن خان فرستاده وعذر نامهٔ نیز نگار داده یکی ازخواهران ویادختران نی اعمامت‌را اگر بپذیرد بزن وشوهری بوی دهی باشد که ولایت بدخشان از صدمهٔ لشکر افغان ایمن مانده باز گردند والا مانند میر اتالیق آوارگی را رفیق خواهی شد واو بصوابدید آقسقالان برادرش را باتحف وهدایای مذکورهٔ فوق وسوارهٔ بسیار وخدمه وآقسقالان وپیادهٔ اسپ گیر که تقریباً بسه هزار تن میرسیدند از فیض آباد جانب خان آباد نزد سردار عبدالرحمن خان گسیل کرد ونیز مکتوبی بهافسران سپاهیکه وارد فرخار شده بودند نوشته باتحفه وهدیه برای هریك جداگانه فرستاد که تارسیدن برادرش نزد سردار عبد الرحمن خان ومعلوم شدن آن در هرجا که وارد شده باشند درنگ کرده آهنك راه پیمودن نکنند بعد هرامریکه سردار عبد الرحمن خان فرماید بجای آرند وبرادر او درمنزل کفکان(۱)یا کاوکان که منزل سوم از منازل داخلهٔ خطهٔ بدخشان‌است بااردوی ظفر شکوه ملاقی گشته برطبق استدعای میر جهاندار شاه لشکر بادشاهی درانجا توقف کرده از ایستادن وعنان باز کشیدن خویش ورسیدن برادر میر جهاندار شاه نزد سردار عبد الرحمن خان عریضه فرستاده آگاهی دادند ومترصد امر او نشستند وپنجاه سوار نظام جهت حفاظت واحترام برادر میرمذکور باوی همراه کردند وچون مشار الیه نزد سردار معظم الیه رسیده شرف باریافت وهدایای خویش پیش کشید مورد تلطف وتفقد گردیده بعد عذر نامهٔ برادرش را مؤدبانه بر کرسی نهاده زمین ادب بوسه داده برپای ایستاد واو نامه را گشوده یکی‌از

(۱) دراصل علفکان‌است

اعذارش‌را که نکار داده بود این بود که اگرچه از جهالت جسارتی کردم امید عفو دارم وسردار عبدالرحمن خان بهمین یك عذر عفوش فرموده برادر اورا باهمراهانش بعطای خلعت خوشدل ساخته رخصت‌مراجعت داد وهم خلعتی بصحابت ایشان بمیر جهاندار شاه فرستاده لشکر را حکم بازکشت صادر فرمود ودر وقت مراجعت اردو چند تن از آقسقالان نزد نائب غلام احمد خان حاضر شده خواهش مواصلت وانعقاد عقد مناکحت سردار عبد الرحمن خان را بایکی از دوشیزکان برادر زادکان میر جهاندار شاه کردند واو بذریعهٔ عریضه سردار والا تبار راآکهی داده مجاب کشت که همان مواصلت ومناکحت که باسردار محمد اعظم خان کرده اند در راه‌دوستی کافیست دیکر حاجت پیوند از طریق خویشی نیست که عقد مزاوجت منعقد کردد

ذکر تاراج کردن‌میرسره بیك رمهٔ‌مردم قطغن را

﴿ ذکر تاراج کردن سواران میرسره بیك کولابی ﴾

(کوسپندان مردم قطغن‌را واسترداد آن)

ومقارن اینحال میر سره بیك کولابی راه جور وتطاول پیش کرفته بتاراج مال مردم باج ده وخراج کذار پادشاهی وغیره پرداخت چنانچه دوهزار سوارفراهم کرده امر کرد که رمه وکلهٔ مردم قطغن‌را ازکنارنهرجیحون بتاراج آورند چنانچه سی هزار سر کوسپند را تاخته بدست یغما متصرف شدند وسردار عبد الرحمن خان ازین امر آکاه کشته دوهزار سوار کماشت که کوسپندانرا از تصرف یغمائیان باز کشند وتاکه مأمورین راه بدیشان نزدیك کردند آنان کوسپندان را ازنهرجیحون عبور داده بودند چنانچه سواران کماشتهٔ سردار عبدالرحمن خان نیز ازکرد راه دررسیده بدون اندیشه اسپ بآب زدند وبدانسوی نهر باسواران میر سره بیك درآویخته پنجصد تن از دزدان را مقتول ومجروح ودستکیر ساخته کوسپندان راباز‌پس کرفتند ودو روز درنك کرده روز سوم اسیران وکوسپندان را از آب آهنك عبور دادن کرده بذریعهٔ عریضه تسخیر کولاب را نیزازسردارعبدالرحمن خان خواستار شدند واوبنا برعدم اجازت قبلهٔ امجدش مسئول ایشان را بکوش قبول نشنیده همه راپس طلبید وده‌تن ازایشان دروقت کذشتن ازآب غرق لجهٔ فناکشته پس ازورود درنزد سردار عبدالرحمن خان بامراوتمامت کوسپندانرا بصاحبان آنها سپردند وصاحبان کوسپندان بعادت مستمرهٔ ایشان که ازمال استرداد تاراجی‌خمسش را بحاکم ورئیس ملك بنام شکرانهٔ میدهند قیمت شش هزار از کوسپندان مذکوره را بسردار عبد الرحمن خان هشت هزار مثقال طلای مسکوك دادند واو سه هزار آن‌را حق‌السعی بسوارانیکه کوسپندانرا بازپس آورده‌بودند عطا کرده پنجهزار را تحویل خزانهٔ خویش فرموده بعد نامهٔ نکار داده بمیرسره بیك فرستاد که اکرپس ازین مردمانت نسبت برعایای پادشاهی مصدر اینکونه حادثات شوند هرآینه علاقهٔ کولاب را لکدکوب ستور ودواب لشکرظفر انتساب مشاهده خواهی کرد واوجواب معذرت مرقوم داشته ازراه ضراعت فرستاد که‌دیکر مرتکب چنین امرناشایسته نشوم وهم تحفه وهدیهٔ بسیار باعذر نامه‌اش ارسال کرد وپس ازان کرفتار شدکان کولابی‌را ردکرده پنجهزار طلاء ازاقرباء ایشان بکرفت وباپنجهزار طلای قیمت کوسپندان که مجموع ده هزار میشدبخزانه نهاد تاکه امنیت حاصل ورونق کار برمراددل شد سه هزارسرپابو وچند نفراشتر که بااشتران سابقه دوهزارنفر میشدند از طلای مذکور خریده خاطرش را از بارکیر سپاه وقورخانه مطمئن ساخت ومقارن اینحال مکتوبی از سردار محمد افضل خان‌بفرزندش سردار عبدالرحمن خان‌رسیده ازآمدنش درقطغن آکاهی داده نیزمرقوم‌نموده‌بود که هروقت ازتخته پل رهسپر شود یکماه قبل‌ازحرکتش اورا خبر دهد واوانکشت قبول بردیده نهاده معروض داشت که تشریف آورده بنده‌را خورسند فرمایند

ذکر حرکت کردن امیر شیرعلی خان‌ازهرات جانب کابل

﴿ ذکر توجه اعلیحضرت امیر شیر علیخان ازهرات جانب کابل ﴾

(وکریختن سردار محمد اعظم خان)

چون امیر شیرعلی خان بقراریکه مذکور شدکلاه سلطنت برسر نهاد چندی در هرات توقف ودرنك کرده نظم ونسق در امور ولایت کذاشته عزم مراجعت جانب کابل نمود وفرزند سومش سردار محمد یعقوب خان‌را

جنرال

که قدم بمرحله چهار ده سالگی نهاده بود بحکومت هرات کاشته جرنیل فرامرز خان وجنرال ولی محمد خان را بادو فوج پیادهٔ هشتصدی ازافواج کابل وسه هزار سوار از مردم درانی وغلجائی وقزلباش وغیره ودوازده ضرب توپ کوچك ویکضرب توپ نه پنی وتوپ چهارپاری واتواپ سابقه هرات وهشت فوج پیاده نظام هراتی وخوانین ملکی و سوارانش که در تحت رایت سردار سلطان احمد خان واینوقت داخل سپاه او بودند نزد سردار محمد یعقوب خان گذاشت وقاضی عبد السلام خان را بقضاوت وملا شاه محمدرا بافتای محکمهٔ شرعیهٔ آنجا نامزد فرمود وسردار محمد علم خان بن سردار سعید محمد خانرا باسردار عبد الله خان ناصری وناظر محمد نعیم خان وایشیك آقاسی عطاؤ الله خان وایشیك آقاسی عطا محمد خان وعبد الطاهر خان بارکزائی بخدمتش تعین کرده میرزا غلام صدیق خان را بسر دفتری سرافراز ساخته امور دیوان را بدوتفویض فرمود وخود باهمهٔ برادران وبقیهٔ سپاه راه کابل بر گرفت واز جمله برادرانش سردار محمد اعظم خان باندیشهٔ معاندتیکه از امیر شیر علیخان دردل داشت بهانهٔ امری در شهر درنك کرد که از قفا جاده پیما شودوامیر شیر علیخان که ازاو چیزی در خاطر نداشت سه روز در پل ملان جهت رسیدن او توقف کرد که باهم رهسپار قندهار شوند چنانچه پس از وصول او باردو از پل مذکور طبل کوچ نواخت وبقراریکه حضرت ضیاء الملة والدین مرحوم امیر عبد الرحمن خان در روزنامهٔ خود نگار داده است که سردار محمد اعظم خان وسردار محمد امین خان وسردار محمد اسلم خان ازحسدیکه امیر شیر علیخان بواسطه خدمات شایسته اش در محاصرهٔ هرات وغیره نزد والد ماجدش عزیز ومحترم بود هر سه تن از عناد او باسردار سلطان احمد خان طرح موافقت انداخته ازمعنی امیر کبیررا از خود آزرده ساخته بودند وباامیر شیر علیخان سر گران بوده راه معاندت همی پیمودند فقط چنانچه سردار محمد اعظم خان پس از رسیدنش در پل مالان از امیر شیر علیخان رخصت حاصل کرده درروضهٔ باغ که دو کروه ازپل مزبورمسافت داشت فرود شد وهمچنان در وقت کوچیدن امیر موصوف از پل مذکورمعطل نکرده رهسپار منزل میر داود گشت و بامیر شیر علیخان پیام داد که من در منزل مسطور فرود گردیده حین و صول موکب پادشاهی بااردو همعنان شوم وامیر شیر علیخان پیام اورا صدق دانسته چیزی نفرمود واو وارد منزل میر داود شده بدون درنگ آهنگ منزل دیگر کرد وبرای امیر شیرعلیخان کهاز حال خویش غافلش سازد باز پیام فرستاد که چون ازانجا تااسفزار آزوقه نیست ناچار بدون توقف رهسپار موقف دیگر شدم که علوفهٔ بدست آرم وپس ازفرستادن این پیام وقتیکه باسفزار رسید تمامت همراهانش راباسامان واسبابیکه داشت درانجافرو گذاشته ازجمله دویست وپنجاه سوار وبقدر کفاف علوفه برداشته راه بلدی محمد حسین نام هراتی کهاز نوکران سردار محمد عظیم خان مرحوم بود بیراهه طریق فرار اختیار کرد واز راه غورات و هزاره جات جانب کابل روی نهاد وچون وارد موضع کوده واقع علاقهٔ دای میرداد هزاره شد ازخوف سردار محمد علیخان بن امیر شیرعلیخان که حکومت کابل داشت جرأت داخل شدن در کابل نکرده ازراه شیخ آباد علاقهٔ وردك وارد برکی راجان علاقهٔ لهوکرد گردید واینوقت سردار محمدعلیخان حاکم کابل آگاه گشته سواره وپیادهٔ بسیاری ازمردم ملکی علاقهٔ چهاردهی وغیره نواحی کابل وشهر وچنداول بسر کردگی ارسلان خان غلجائی و غیره بزر کان کوهستانی وکابلی وقزلباش در علاقهٔ لهو گرد فرستاد ولیکن سردار محمد اعظم خان قبل از رسیدن این لشکر ازخواهش خوانین وملکان لهوکرد که نزدش فراهم شده خواستار آن شدند که یاازعلاقهٔ لهو کرد بیرون شود تامردم آن علاقه موردعتاب وسیاست پادشاهی نکردند یاپادست بسته بسردار محمد علیخانش سپارند توقف واقامت را درلهو کرد دشوار دانسته روجانب خوست وزرمت وکرم که محال جایگیرش بودند نهاد ولشکریکه سردار محمد علیخان مأمور کرده بود پس ازبیرون رفتن سردار محمد اعظم خان داخل لهو کرد شده ازحزم و احتیاط درانجا اقامت گزید تا اگر سردار محمد اعظم خان مصدر فتنهٔ گشته شورشی برپای کند سد راه اوبوده نگذارد که بامیدان کارزار گذارد وامیر شیر علیخان که رهسپار دیار قندهار بود از گریختن اوهیچ در دل جای نداده بقیهٔ تبعهٔ اورا که فرو گذاشته گریخته بود باخود برداشته وهمه را تسلی ودلجوئی داده رو براه نهاد

ذکر محبوس شدن سردار محمد اسلم خان و فرار کردنش

﴿ ذکر محبوس کردن تبعهٔ سردار محمد اسلم خان ﴾
(اورا وفرار کردنش)

وهمچنان از قفای سردار محمد اعظم خان سردار محمد اسلم خان نیز پیش رفتن اختیار کرده چون در منزل اسفزار رسید خواست که باهمراهانش ازراه عورات داخل هزاره جات که جایگیرش بود شده باامیر شیرعلیخان طرح معادات اندازد وهمراهان رکابش ازاندیشهٔ ناصواب او خبریافته روی ازوی بتافتند ومحبوسش ساخته بدو گفتند که هرگز مرتکب امر نمك حرامی نشویم وباپادشاه راهی خلاف اطاعت نپوئیم وپس ازقید کردن اوماجرا را بحضور امیرشیر علیخان معروض داشتند واوایشیك آقاسی شیردلخان را باسه هزارسوارازاردو فرستادهٔ امر کرد که اورا محبوساً به پیشگاه حضور حاضرسازد وهرگاه نوکرانش بممانعت پردازند همه را ازدم تیغ گذراند واوسردار مذکور را از ده مغلان واقع قرب اسفزار باخود برداشته نزد امیر شیر علیخان حاضر کرد ونخست اورا مورد عتاب فرموده بعد از راه برادری دلجوئی داده بحالت اولش برقرار داشت اما او از عداوتیکه نسبت باامیر شیرعلیخان دردل داشت خصمی وهم چشمی را فرونگذاشت چنانچه ازاسفزار تامنزل عمارت همرکاب رهسپار شده درشب از آنجا باچهار سوار ازاردو بیرون کشته تمامت مال واسبابش را گذاشته ازراه مغالطه روی فرار جانب هرات نهاد وازراه اوبه وخواجه چست داخل هزاره جات گردیده بسردار محمد حسین خان برادر اعیانی خود پیوست وامیر شیر علیخان فوج متعلقهٔ اورا با اسباب وادواتش بسردار محمد عثمانخان سپرد که نگاهداری نماید وپس ازوی دیگر سرداران که حاضر رکاب امیرشیرعلیخان بودند بتحریك والتماس سردار محمد حسن خان بشفاعت سردار محمد اسلم خان برخاسته عرض واستدعا کردند که مشار الیه از جهالت یاز وحشت جاده پیمای بطالت شده است برادرش سردار محمد حسن خان را باحسان نواخته روانهٔ هزاره جات فرموده شود که اورا تاورود موکب والا درکابل هدایت کرده شرفیاب حضور سازد وامیر شیر علیخان مسئول شان را بگوش قبول شنیده سردار محمد حسن خانرا ازراه قندهار رخصت هزاره جات داد ودرمنزل مزارملا عثمان واقع گرانی علاقه فراه سردار محمد شریف خان حکمران فراه ازراه پذیره وارد اردوی معلی شده شرف باروعز دیدار اعلیحضرت والاارا حاصل کرد وشب را درمحفل حضور بسر برده بامدادان رخصت مراجعت یافته جانب فراه معاودت کرد وامیرشیر علیخان منزل بمنزل طی مراحل کرده چون وارد منزل واشیر گشت وازسبب فرار کردن سردار محمد اعظم خان وسردار محمد اسلم خان دردل تشویش داشت وهم سردار محمد امین خان حکمران قندهار را چنانچه از پیش رقم گشت باخویش مخالف می پنداشت پس باندیشهٔ آنکه مبادا سردار محمد امین خانش از درآمدن بقندهار مانع گردیده حادثهٔ روی دهد لاجرم سردار خوشدل خان و قاضی عبدالرحمن خانعلوم را پیشتر ازخود روانهٔ قندهار فرمود که سردار محمد امین خانرا اگر هوای مخالفت در سر داشته باشد باندرز و نصیحت بشاهراه هدایتش آرند چنانچه ایشان ازواشیر بایوار وشبگیر اسپ رانده وارد قند هار شده سردار محمد امین خان را همچنانکه امیرشیرعلیخان فهمیده بود برخلاف دیده بمواعظ دلپذیر ازخیالیکه دردل داشت باز گردانیده باستقبال نمودن امیرش برانگیختند چنانچه ازدرپذیره بیرون شده درمنزل عاشقه واقع هفت کروهی شهر قندهار وارد اردوی امیرشیر علیخان گردیده شرف باروعز دیدار حاصل کرده از انجا باهم رهسپر شدند وچون وارد قند هار گشتند امیر شیر علیخان درباغ سردار محمد امین خان شرف نزول افگنده سردار محمد امین خان بارك درشد ودر چاشتگاه روز دیگر که امیر شیر علیخان باسردار محمد رفیق خان و مستوفی میرزا عبدالرزاق خان در زیر خانه اندرون باغ خلوتانه صحبت داشت سردار محمد امین خان بارادهٔ سلام وملاقات حاضر شده خواست که بخلوتگاه دراید قابوچی مانع گردیده ازدر آمدنش بازداشت و گفت که لحظهٔ صبر ودرنك کند تااذن دخول حاصل نماید. واو ازین امر آزرده دل وخسته خاطر شده مراجعت کرد وازنمنی ورشکی که ازپیش در خاطر داشت بنای عداوت را باامیر شیرعلیخان گذاشت وعزم کرد که مکتوب فرستاده سردار محمد شریف خان برادر کهترخودرا ازفراه در قندهار خواسته ساز مخالفت باامیر شیر علیخان ساز کند واو ازین ارادهٔ سردار محمد امین خان آگاه

شده باز قاضی عبدالرحمن خان خانعلوم‌را از راه استمالت نزد اوفرستاد که نصیحت وهدایتش کند وخانعلوم درشب نزد او رفته نصیحت وموعظتش کرده ازفتنه وفساد بازداشت وسردار محمد امین خان ازغایت آزردگی اگرچه ظاهراً مرتکب فتنهٔ نشد اما باطناً رعایای کناره وجانب راه کابل وقندهار را اعلام فرمود که علوفه وآزوقه بلشکر امیر شیر علیخان ندهند چنانچه دروقت راه پیمودن امیر مذکور بالشکرش جانب کابل برطبق امر سردار محمد امین خان علوفه نداده بلکه از کناره راه کوچیده خودرا دور کشیدند وامیر شیر علیخان نظر باینکه ابتدای سلطنتش بود وهم باندیشهٔ برادران خویش که مبادا اورا منسوب بیدنامی سازند سرزنش وگوشمالی سردارمحمد امین خانرا موقوف بوقت فرصت گذاشته واز علوفه ندادن مردم کنار راه و گریختن ایشان براشفت ولشکررا امر کرد که زراعت اطراف وجوانب راه را بتاراج آورده صرف نمایند تاکه از خاک قندهار گذشته وارد غزنین شد دست از تاراج باز داشتند

﴿ ذکر معاهدهٔ سردار محمد اعظم خان بااعلیحضرت امیر شیر علیخان ﴾

ذکر معاهدهٔ سردار محمد اعظم خان وامیرشیرعلی خان

ودرغزنین موسی خان نام شاهی‌سوند از جانب سردار محمد اعظم خان که این وقت در زرمت اقامت داشت بانامهٔ عذر خواهی وارد غزنین شده شرف باریافت وچون فرستادهٔ مذکور با امیر کبیر شرف خاله زادگی داشت نسبت بشأنش بغایت مورد ملاطفت گشت ونائب سلطان خان انگی زائی باجواب نامهٔ سردار محمد اعظم خان همراه او مأمور گردیده نزد او رفته نامه وپیام بگذارد که تا خود او شرفیاب حضور نشود عذرش پذیرفته نگردد والا اگر ازآمدن بحضور سرباززند البته رایات عالیات جانب زرمت‌شقه گشا خواهد گشت وپس ازرسیدن این‌منشور سردار محمد اعظم خان ازمشرف گردیدن حضور سرباز زده امیرشیرعلیخان ازغزنین‌بالشکر جانب زرمت رهسپرشده چون درموضع کلال کو رسیده فرو کش کرد سردار محمد اعظم خان خائف وهراسناک گردیده کس نزد امیر شیر علیخان فرستاد وپیام داد که اگرسرداران حاضرهٔ رکاب مأمور گشته اورا اطمینان خاطردهند هرآئینه شرفیاب حضور خواهـد گشت وامیر شیرعلیخان مسئول اورا قبول کرده جمعی ازسرداران‌را نزدوی فرستاد وخوددو روز درکلال کو درنگ‌فرمود که‌اگر سردار محمداعظم خان از آمدن سرباززند راه‌برگیرد وروزسوم که‌ازعرض سرداران بآمدن سردار محمداعظم خان آگاه‌شد حرکت کرده درموضع یوسف‌خیل پرتو نزول افکند وسردار محمد اعظم خان باسردارانیکه نزدش رفته بودند درنجا حاضر درگاه گشته شرف باریافتند وپس ازعرض ملاقات‌امیر شیرعلیخان زبان بتکلم گشوده گفت که درهنگام ارتحال امیرکبیر اول کسیکه دست ببیعت داد وامارتم را گردن اطاعت نهاد تو بودی وهمچنین نخست درمخالفت‌را تو گشودی واکنون که‌بواسطهٔ چندی ازخاندان شاهی‌طریق هدایت پیمودی‌از زبان صدق بیان همی گویم وهرچه درضمیر داری انکشاف آن جویم که اگر بامارت واطاعتم راضی نباشی اینک مسند امارت را کفیل‌شو تامن طریق خدمت پویم وبیرون ازسخن خیر چیزی نگویم والا درظاهر وباطن یکی بوده راه خلاف چنانچه برگرفتی پیش‌مگیر وسردار محمد اعظم خان لب بپاسخ گشوده گفت که خداوند بیمانند سلطنت را بتوتفویض فرموده ومارا طریق اطاعت نموده است اگر خطائی رفته است امید آنست که ازمهر وحفاوت بعفو پذیرفته گردد تابعدازین براه‌خلاف نرفته غبار کدورت باب ملاطفت شسته‌شود وامیر شیر علیخان بیان اورا بامعانی اخوت یکسان دیده فرمود که میباید در کابل بامن بوده نظم‌ونسق سلطنت را بقبضهٔ اختیار خود گرفته کار مملکت راست کنی تاجهانیان بدانند که پسران امیر کبیر جنت مسیر در اتحاد بی کم و کاست متفق‌اند ودرامرحکومت موافق چنانچه مهتروبهتر برادران سردار محمدافضل‌خان حکمران‌ترکستان است وشمادر کابل بامن درکارسلطنت همدست‌باشید دیگر برادرانرا زهرهٔ آن نیست که سلسله‌جنبان تمرد وطغیان شوند وسردار محمداعظم خان ازهمرکاب وهمعنان آمدنش باامیر شیر علیخان درکابل عذر آورده سه ماه رخصت توقف در کردز خواست وسردار محمد سرور خان پسرخودرا بملازمت رکاب سپرده قرارداد که‌پس‌ازانقضای موعـد ومدت مذکورشرفیاب حضور شود وامیر شیر علیخان نخست التماس اورا قبول نفرموده بعد بشفاعت برادران خواهش اورا بگوش قبول شنیده عهدنامه دربین نگار داده تمامت سرداران وبزرگان اردومهربرنهاده

بعد امیر شیرعلیخان سردار محمد اعظم خانرا بخلعت شاهانه نواخته اسب موسوم بجبدر خویش را باهشت هزار روپیه جهت زین ویراق آن عطافرموده باهم وداع کردند وسردار محمداعظم خان رهسپار کردیزشده امیرشیرعلیخان لوای سعادت همراه جانب کابل شقه کشا فرمود وسردار محمدسرور خانرا بطبق قرارداد پدرش همراه گرفته چون واردلهو گردشد ارسلان خان غلجائی وغیره که بامر سردار محمدعلیخان حاکم کابل چنانچه ازپیش رقم کشت جهت گرفتار کردن سردار محمد اعظم خان درلهوکرد رفته وپس از رفتن او جانب زرمت وکردیز درلهوکرد بعزم انسداد راه رو آوردنش جانب کابل اقامه گزیده بودند بیذیره برخاسته درزیر کتل التمور مستفیض رکاب بوس امیر شیر علیخان شدند وهمچنین درهر منزل فوج فوج ودسته دسته از مردم شهر واطراف ازراه پذیره ملحق رکاب سعادت انتساب کشته شرف ملاقات حاصل همی نمودند وازجملهٔ پذیرکیان سردار محمد علیخان که بفرمان خبر داده شده بود که شهر را فرو نگذاشته ترك استقبال کند در قریهٔ هندکی حال موسوم بچهل ستون بفیض رکاب بوس نائل کشته بعد موکب سعادت کوکب در شهر کابل نزول اجلال فرموده ابواب داد رسی وباز پرسی ستم دیدکان بازکشت وصیت عدالت آن پادشاه باوج سعادت فراز شد

ذکر فوت مادر نیکو سیر اعلیحضرت امیر شیر علیخان

ذکر وفات والدهٔ ماجدهٔ امیرشیر علی خان

ومقارن اینحال که کارسلطنت ورتق وفتق امورمملکت رونق تازه کرفته ملك وملت روبآبادی نهاد وخرابیها مرمت پذیرفت مام نیکونام خجسته فرجام امیرشیر علیخان رواز جهان برتافته دربهشت جاودان شتافت ودرجنب مزار عاشقان عارفان کابل مدفون شده مجلس سوك وماتمش بپای رفت بعد امیرشیر علیخان نظر بکریختن سردار محمد اعظم خان وسردار محمد اسلم خان وبیبالانی سردار محمد امین خان برادرانش که ازپیش رقم کشت ودردل از عموم برادران خصوص سردار محمد افضل خان حکمران ترکستان خوف زوال سلطنتش را داشت خواست که بتدبیر رشتهٔ وفاق برادر انرا ازهم کسیخته روی دل ایشان را ازسردار محمد افضل خان برکردانیده جانب خود کند چنانچه سردار محمد عمرخان را تعلیم وتلقین فرمود که بواسطهٔ میرزا محمد حسین خان ازوی التماس طلبیدن برادرانش را از ترکستان درکابل نماید واواستدعای امر مذکوررا از حضور نموده خودش را فرمان شد که بسردار احمد خان و سردار محمد زمانخان برادران اعیانی خویش که از جانب سردار محمد افضل خان بحکومت سرپل قیام داشتند مرقوم نموده در کابل بطلبد واوبامرامیر شیر علیخان هردوتن برادرانش را درکابل دعوت آمدن کرده ایشان باوجود احسان سردار محمد افضل خان که دربارهٔ شان مبذول فرموده بود وهم میتوانست که ازآمدن شان بکابل باز دارد ترك پاس احسان اورا کرده بی رخصت واجازتش باسپاه متعلقهٔ خود راه کابل برگرفته سردار محمد افضل خان بسبب آنکه بپادشاهی امیرشیر علیخان کردن اطاعت نهاده بود چیزی بدیشان نکفت وتنکرد که مبادا درنزد جهانیان و برادران بدنامی نامزد کردد خلاصهٔ ایشان وارد کابل شده شرف بار حاصل کرده بتعین تنخواه مکفی سرافرازی یافتند اما چون تنخواه شان از جایکیر ترکستان ایشان کمتر بود آزرده دل وازآمدن درکابل پشیمان وکرفته خاطر شدند

﴿ذکر سرباززدن سردار محمد اعظم خان﴾

(از آمدنش درکابل وغیره واقعات)

ذکر سرباز زدن سردار محمد اعظم از آمدن در کابل

ودرخلال احوال مذکوره موعد سردار محمد اعظم خان که باامیر شیر علیخان قرار داده بود بسر رسیده احوالی از آمدن او درکابل بجلوه بروزنه پیوست وباوجود آن امیر شیر علیخان هنوز عهد اورا درست دانسته بخود همی کفت که چون وعده اش بسررسیده وهم والدهٔ ماجده‌ام رحلت نموده البته شرفیاب حضور خواهد شد اما او بخلاف پندار امیر شیر علیخان از عهدیکه کرده ووعدهٔ که داده بود عدول نموده از آمدنش درکابل نکول ورزید ومقارن اینحال سردار محمد سرور خان بن سردار محمد اعظم خان که باامیر شیر علیخان چنانچه مرقوم کشت درکابل آمده بودباسردارجلال الدینخان درقتل امیرشیر علیخان متحد وهمداستان کردیده باهم قرار دادند

که اورا دروقت فرصت هلاك سازند واوازین امر آگاه شده سردار محمدسرورخانرا نزدپدرش درکردیز فرستاده سردارجلال الدینخان را نیزاخراج البلد فرمود وهمدرین هنگام سردار محمداسلم خان که ازراه هرات چنانچه بشرح رفت گریخته درهزاره جات رفته وسردار محمد حسن خان برادرش عهده برار آوردنش بحضور امیرشیرعلیخان شده بودوقبل از ورود او درهزاره جات یکفوج پیادهٔ هشت صدی متعلقه اش باتفاق کمیدان نجم الدینخان دربامیان دست تاراج کشوده کدام وجبا خانه راغارت کرده نزد سردار محمد علیخان آمدند وپس ازرسیدنش درهزاره جات سردار محمد حسن خان نیزوارد گشته باندرزش پرداخت که مطابق گفته اش اورا هدایت نموده نزدامیرشیرعلیخانش آرد واو نظر بنصیحت برادر خویش ورفتن فوجش نزد سردار محمد علیخان درغصه وتشویش افتاده سردار محمد حسین خان برادر خودرا ازراه شفاعت نزد امیرشیر علیخان فرستاد واو شفاعت ویرا نپذیرفته جوابداد که تاجایکیر اورا بدیکری ندهم وبوجه دلخواه تنبیه وتهدیدش نکنم بشفاعت از کید اوایمن نشوم وسردار مذکور ازحضورباجواب منبور مراجعت کرده ماجرا نزد سردار محمد اسلم خان بازداشت وازیمنی دوفوج پیاده که درهزاره جات بودند آگاه گشته ازسردار محمد اسلم خان وبرادرانش رویدل برتافتندوازراه نافرمانی طریق کابل بر گرفته حاضرپایهٔ سریرسلطنت شدند ودرسلك سپاه نظام منسلك کردیدند وازحدوث این فتنه مردم هزاره کهباندك زمان از جور وتعدی سردار محمد اسلم خان درفغان بودند فرصت یافته بروی بشوریدند تاکه ازهول جان بسردار محمدافضل خان پیام داده امداد خواست که بمعاونت او پردهٔ ناموسش دریده نشود چنانچه وی هزار سوار از طریق حمایت کسیل داشته دردشت سفید عیال واطفال سردار محمد اسلم خان را که ازکابل روبهزاره جات نهاده بودند ملاقی کشته همه را باسردار محمد اسلم خان وسردار محمد حسین خان و سردار محمد حسن خان وسردار محمد قاسم خان باخود برداشته نزد سردار محمد افضل خان رسانیدند و ازین حوادث سردار عبدالرحمن خان حکمران قطغن وبدخشان واقف شده عرض پرداز حضور پدر سعادت منظرش سردار محمد افضل خان گشت که سردار محمداسلم خانرا ازسبب فتنه جوئی ونکوهیده خوئی که درطینتش مخمراست میباید درنزد خود راه ندهد واوبپاسخ مرقوم فرمود که حالا ازراه امید نزدم آمده است ناچارم که باید اورا نکاه دارم وسردار عبدالرحمن خان دیکر چیزی نکفت ونوشت وساکت شد

ذکرشورش سلطان محمد خان مهمند

﴿ ذکر درآویختن سلطان محمدخان ولد سعادت خان مهمند ﴾

(بادولت انکلیس وچاره جستن کار کذاران دولت موصوف ازامیر شیرعلیخان)

ودر خلال احوال مذکور سلطان محمد خان ولدسعادت خان مهمند ازنزدیك ودور حشرو ازدحامی فراهم کرده باانکلیسان مقیمی پشاور طرح کارزارانداخت وبتر کتاز وتاراج مال ومواشی انکلیسان پرداخته سازمخالفت وقانون محاربت نواخت وانکلیسان محرك این امر امیرشیرعلیخانرا پنداشته بوی نکاشتند که ازمعاهدهٔ که باامیرکبیر خلد مسیر درمیان ودر آن مندرجست دوست جانبین دوست وخصم طرفین دشمن دانسته شوند واکنون که پسر سعادت خان تیغ خلاف ازغلاف کشیده ورایت اعتساف بادولت انکلیس افراشته است مفهوم ومظنون کارکذاران دولت موصوفه چنانست که بتحریك امیرکابل مشارالیه مرتکب جور وتطاول کردیده است واکر چنین نباشد اورا مانع ازفتنه وفساد شده از کینه وعناد باز دارد وامیر شیر علیخان جهت رفع اشتباه انکلیسان سردار محمد علیخانرا باسردار محمد رفیق خان وشش فوج پیاده وتوپخانه کسیل جلال آباد فرمود که پسر سعادت خانرا بامردم مهمند وغیره که سلسله جنبان شور وفغان شده بودند تنبیه وتهدید نموده کوشمالی بسزادهندچنانچه ایشان وارد جلال آباد کردیده پس ازرفع خستکی روانهٔ لعل پوره کشتند وبمجرد ورود درآنجا سلطان محمد خان باحشری از مردم مهمند بدانسوی دریای لعل پوره رزم آرا کشته استوار ایستاد وسردار محمدعلیخان بمحاربه کرائیده خود بسرتوپخانه قیام ورزیده ایشانرا آماج کلولهٔ توپ ساخت وازقضا کلولهٔ توپی دربین چهارپای اسپ سلطان محمد خان خورده ازهیبت صدمهٔ آن ازپشت زین برزمین افتاد وازهول جان خودرا ازمیان کشیده عقب درختی پنهان شد وپس ازساعتی سوار شده باهمرانش ازراه فرار جانب باجاور رفت بعد سردار محمدعلیخان مرتضیخان

مهمند را بخانی قومش سر بلند ساخته درجلال آباد باز کشته سردار محمد رفیق خان را جهت اطمینان خاطر انکلیسان درپشاور فرستاد که ایشان را خاطرجمعی دوستانه داده بجلال آباد معاودت نماید واو وارد پشاورشده با کار کذاران دولت انکلیس مکالمه نموده از طرف دولت افغانستان ایشانرا اطمینان خاطر داد که اکر بعضی ازجهال سکنهٔ جبال مرتکب امرخلافی شوند باعاواشارهٔ دولت نیست بلکه ازعدم واقفیت ایشان رانعقادرشتهٔ معاهده بود ورنه آنان نیز سراز اطاعت امیرملت ایشان بازنخواهند زدوهرکاه کسی ازبیخبری سالك مسلك خود سری کردد ودولت از اقداماتش آکاه کردد فوراً بمثابهٔ سلطان محمد خان زجر و توبیخ فرموده خواهد شد تاامرِدوستی دولتین ثابت وبرقرار بماند وپس ازادای اینکونه کفتار تجدید انعقاد رشتهٔ اتحاد وداد را بادولت انکلیس نموده بجلال آباد مراجعت کرده بسردار محمد علیخان پیوست

ذکر سرزنش عطا محمد خان نجیبی

﴿ ذکر سرزنش عطا محمد خان نجیلی ﴾

(بتائید قادر یکتای لم یزلی)

وهمدرینحال که سردار محمد علیخان متوقف جلال آباد بود جمعی از ابطال رجال را ازجلال آباد جهت تنبیه و تهدید عطا محمد خان نجیلی که سر ازجیب تمرد کشیده مرتکب فتنه وفساد شده بود جانب لغمان کسیل کرد چنانچه ایشان وارد نجیل شده باعطا محمد خان بمحاربه کرائیدند ودر پایان کارسه‌تن از پیادکان نظام بحبالهٔ مردم ایلجاری لغمان که ظاهراً باسپاه پادشاهی همعنان و باطناً با کروه بغاة همدست و همداستان بودند مجروح کشته عطا محمد خان ازقلعهٔ که داشت بیرون شده جنك کنان راه فرار جانب فراجغان بر کرفت وپس از کریختن او ملکان لغمان که درخفا بااومتحد وهمداستان بودند درجلال آباد نزد سردار محمدعلی خان حاضر کشته ظاهراً ازطریق خدمت وباطناً بمکروحیلت استدعا کردند که هرکاه سپاه‌پادشاهی ازنجیل بجلال آباد طلبیده‌شود که رعایاازپایمالی لشکر بخطر شوند عطا محمد خان راخود ایشان حاضرحضور سازند واوازاستدعای ملکان عرض پرداز حضور اعلیحضرت قبلهٔ امجدش شده اجازت خواست وازپایهٔ سریر سلطنت جواب اصدار یافت که در طریقهٔ مملکت داری استوار داشتن قوائم سلطنت را در جزئیکه لازم سیاست باشد بدون لشکر پادشاهی باعث ارباب فلاحت استوارندانسته اند پس میباید بی درنك خودآهنك نجیل کرده عطا محمد خانرا خواه بصلح وخواه بجنك‌درجنك آرد وا کر اهمال ورزد موکب همایونی بدانسوزهسپر کرددوپس ازوصول اینحکم سردار محمد علیخان ازجلال آباد عازم ورهسپار لغمان کردیده باندك زمان اورا بقهر وغلبه از قلعه بیرون کشیده کرفتار ساخت وقلعه را خراب کرده درعرصهٔ یکماه قلعهٔ دیکردرجنب آن احداث و آباد نموده چند دسته خاصه داردران کذاشته بعد عطا محمد خانرا باخود برداشته بجلال آباد بازکشت

وقائع سنه ۱۲۸۱ هجری

﴿ وقائع سال هزار ودویست وهشتاد ویك هجری ﴾

درین‌سال سردار محمد افضل خان میرزا احد خان کشمیری‌را که‌مدارالمهامش بود باناظرحیدر ونامهٔ اطاعت وتحف وهدایای بیش‌قیمت ازترکستان‌کسیل درکاه‌پادشاهی کرد چنانچه هردوتن واردکابل‌شده هدایا وتحف ونامهٔ سردار محمدافضل خانرا ازحضور امیرشیرعلیخان کذرانیده همه‌مطبوع ودلپذیر افتاددرخلال اینحال نامهٔازسردار محمداعظم خان درعرض راه بدست‌کار کذاران امیرشیرعلیخان افتاده پس ازمطالعهٔ کار پردازان پایهٔ سریر سلطنت مکشوف کشت که‌برای سردارمحمدافضل خان نوشته‌بود که ازهرات مکتوب فرستاده آکهی‌دادم که اکرت‌هوای سلطنت درسرباشد فرصتی‌بهترازین‌دست میباید ازترکستان‌جیش جانب کابل درجنبش آورده کابل‌رامتصرف‌شوی رقیمه‌ام بهدررفت چنانچه‌سخنم‌را نشنفتی وبجز ازاطاعت امیرشیرعلیخان چیزی ننوشتی ونکفتی اکنون بازشمارا خبردادم که‌هنوزامارت‌امیرشیرعلیخان چنانچه بایدنظمی نکرفته واستحکامی نپذیرفته‌است وقت آنست که‌ازدوسوی بالشکر روی جانب‌کابل نهاده عروس مملکت‌را درکنار خویش آریم فقط وامیر شیرعلیخان پس از مطالعهٔ نامهٔ مذکوره امرباحضارمیرزا احدخان‌وناظرحیدرخان فرستادکان سردار محمدافضل خان کرده ماجرابدیشان بازداشت

وفرمود که ازمرقوم سردار محمداعظم خان مفهوم میشود که شما دوتن را جهت جاسوسی وفتنه انگیزی روانهٔ کابل نموده است پس میباید که دیگر در کابل نبوده راه خویش جانب ترکستان پیش گیرید وچون هردوتن بساز و برك سفر مراجعت ترکستان پرداختند امیر شیرعلیخان میرزا احمد خان را از راه خفیه نزد خود خواسته وبعطای ملوکانه اش نواخته روی دلش را از سردار محمد افضل خان برگردانیده بسوی خود کرد وبرعهده اش نهاد که درکار سردار محمد افضل خان خلل انداز بوده ازعزم وارادهٔ اومتوالیاً آگاهی دهد بعد هردوتن رهسپار ترکستان شده قطع منازل وطی مراحل همی نمودند .

﴿ ذکر لشکر کاشتن امیر شیر علیخان جانب خوست وزرمت ﴾

(و فرار کردن سردار محمد اعظم خان)

ذکر لشکر فرستادن امیر شیر علیخان وفرار کردن سردار محمد اعظم خان

چون میرزا احمد خان وناظر حیدر خان جانب ترکستان راه بر گرفتند امیر شیر علی خان فرزند ارجمندش سردار محمد ابراهیم خان وسردار محمدرفیق خانرا که پس از مراجعت پشاور چنانچه ازپیش بشرح رفت درکابل آمده بود باجنرال داؤد شاه خان وجنرال میرحیدر خان وشش هزارتن مرد میدان وتوپخانه از راه تنبیه وتهدید سردار محمداعظم خان جانب خوست وزرمت گسیل کرد واوتاب درنك وتوان جنك را درنیروی بازوی خویش ندیده بایکصد وپنجاه سوار ازجائیکه اقامت داشت طریق فرار جانب کوهات پیش گرفت ودر آنجا بامیجر هوجس نام کمشنر پشاور ونواحی آن ملاقات کرده او ازورود سردار معظم الیه بکور نمنت پنجاب خبرداده بعدبامراو اعزاز واکرام بسزا کرده روانهٔ راولپندی ساخت که تاتصفیهٔ مرافعه ومنازعهٔ خانگی در آنجاباشد ودرروزی صدروپیه چهرهٔ شاهی باسم مهمانی برایش تعین کرد وپس ازچندیکه اکثرهمراهانش پراکنده شدند پنجاه روپیهٔ آن کاسته شد وچندی بعسرت روز بسرهمی برده قرین حزن بود

(ذکر لشکر کشیدن سردار محمد افضل خان)

(از تخته پل جانب خان آباد)

ذکر لشکر کشیدن سردار محمد افضل خان

وانگاه که میرزا احمدخان وناظر حیدرخان جاده پیمای ترکستان شدند وازکابل لشکر مأمور خوست وزرمت گشته سردار محمد اعظم خان ازراه فرار وارد راولپندی گردیده اقامه گزید وسردار محمدافضل خان ازتخته پل ومزار شریف لشکر انبوهی باخود برداشته رهسپار خان آباد شد وباعث این لشکر کشی بقرار ایراد اعلیحضرت ضیاء الملة والدین مرحوم لشکر فرستادن امیر شیر علیخان وفرار کردن سردار محمداعظم خان ورسیدن میرزا احمد خان وناظرحیدرخان بترکستان شد چنانچه سردار محمد افضل خان عزم لشکر راندن جانب خان آباد کرده مکتوبی فرستاده سردار عبدالرحمن خانرا آگاه کرد که قبلا برین خبرداده بودم که وارد خان آباد میشوم ویکماه قبل ازراه بپودنم بدانسو آگهی میدهم اینك رهسپار آندیارشوم وازانجا رایت تسخیرکابل برافرازم انتهی وسردارعبدالرحمن خان بتدارك اسباب و علوفهٔ لشکر پدر نیکو سیرش پرداختهٔ تا که مایحتاج ضروریه آماده ساخت والد ماجدش وارد خان آباد شده میرزا احمد خان از کماهی حال امیر شیرعلیخان را آگهی داد واوباوجود شدت سرمای دیماه سردار محمد علیخان را ازجلال آباد درکابل طلبید ومیدان سیاه سنك را که درزیر برف مستور بود امرخاك پاشیدن کرده تارسیدن سردار مذکور برف آب وازروی میدان مزبور دور گشت وچون سردار محمدعلیخان وارد موضع موصوف گردیده لشکرگاه ساخت خودش شرفیاب حضور پدر والا گهر شده عز دست بوس حاصل کرد سردار محمد ابراهیم خان سردار محمد رفیق خان را بادو فوج پیادهٔ هشتصدی بسر کردگی جنرال میر حیدر خان وجنرال داؤد شاه خان در علاقهٔ کرم گذاشته خود باقیهٔ لشکر که همراه برده بود ودو فوج پیادهٔ سردار محمد اعظم خان وارد کابل شد بعد امیر شیر علیخان تهیهٔ سامان سفر ترکستان کرده سردار محمد علی خان را باا کثر سپاه از میدان سیاه سنك براه چاریکار وغوربند پیشتر گسیل فرموده خود از قفای او جاده پیمای منزل مقصود شد ودرینوقت سردار مدد جان بانامه وپیام سردار محمد امین خان حکمران

قندهار بعزر کاب بوس معرز گشته، ازطرف سردارمذ کور بعرض رسانید که اواستدعا دارد که از راه خدمت بالشکر آراسته راه بر گرفته‌روی بسوی تر کستان آرد وامیر شیرعلی خان بحضرتش لب بدشنام او گشوده فرمود که در هنگام توجه‌رایات عالیات از هرات جانب قندهاروازانجا جانب کابل استخفافیکه(۱) ازوی دیدم ازخاطرم نرفته است که اکنون اوزایار ودرامورخویش مددکار بندارم‌یاری‌مارابیاری‌اواحتیاجی‌نیست‌اینرا گفته‌سردارمدد خانرازخدمت مراجعت‌داده‌پیام فرستادکه اگروی نیزهوائی درسر وادعائی دردل داشته باشد فرصتی بهترازین که رایات عالیات جانب تر کستان رهسپرندمیسرش نخواهدگشت که از قندهار باسپاه رهسپار کابل گردیده مراددل حاصل کند والاپس از انجام مهام‌تر کستان جزای کردارش بکنارش نهاده ومکافات رفتارش داده خواهدشد وخودره نورد منزل‌مقصود گردیده در چاریکار فرود گشت واقامت گزید تاعلم باحوال سردار محمدافضل خان آورده بعد ازروی دانستگی بکار پردازد ومقارن انحال سردار محمدشریف خان ازفراه بایکفوج پیاده وسه‌هزار سوار ازراه معاونت وارد کابل شده باامرامیر شیرعلی خان‌متوقف‌گشت وازان سوی سردارمحمدافضل خان‌ازروی نهادن امیر شیرعلی خان جانب‌تر کستان خبریافته باسردار محمداسلم خان وعبدالرؤف خان وامیر خان که آتش‌افروز شورو فغان بودند وچنین حادثات‌را ازخداوند میخواستند جهت مشورت خلوت گزیده صلاح کارجست وآن سه‌تن که جاذبین ضمیر اوبودند وچنان روی‌دل اورا بسوی خود کرده بودند که‌سردار عبدالرحمن خان باوجود نسبت‌فرزندی درمحفلیکه ایشان حاضرمی بودند نزد پدرش‌راه نداشت خلاصه هرچه آنها از کینه‌وعداوت برزبان راندند وبمقاتلهٔ امیر شیرعلی خان ترغیب وتحریض کردند میرزا احمد خان کشمیری تصدیق گفتار ایشانرا نموده حجت ودلیل‌آورده میگفت که تمامت مردم کابل باشمایار وازامیرشیرعلی خان بیزارند چنانچه هنگامیکه بامر شما در کابل رفته بودم همه‌را دیده وآز مودهام که باشما متحد ومتفقند وبرصدق مقال‌خویش چند قطعه مکتوبیکه از سرداران کابل باخودبرده‌بود برآورده گواه‌میساخت ودروغ خودرا بکرسی صدق می‌نشاند تا که‌از گفتارغرض آلود کاررا بدانجا رسانیدند که سردار محمدافضل خان میراتالیق رئیس سابقه قطغن‌را که‌سردار عبدالرحمن خان بزحمت ومشقت بسیار ولایت قطغن‌را از قبضهٔ‌او کشیده متصرف شده بودپیش خوانده آنولایت‌را بوی‌رد کرده سردار عبدالرحمن خانرا مأمور تخته‌پل فرمود واو هرچند از رفتنش در تخته‌پل ومحاربه نکردن باامیر شیرعلی خان سرباز زده دلیل وبرهان آورد بمحل قبول نیفتاده بگفتهٔ آنانیکه آنفاً مذکور شدند روانهٔ تخته پلش کرد بعد آنقدر درنگ کرد که برای حمل ونقل چهارده لك روپیه که سردار عبدالرحمن خان فراهم کرده بود صندوقها ساخته ازخان آباد باآهنك مدافعهٔ امیرشیر علیخان راه برگرفت ونائب غلام احمد خان ونیاز محمد خان وجنرال محمد زمانخان وکرنیل سهراب خان وکرنیل ولی محمد خان وجمعی از دلیران سپاه را امر پیش رفتن کرد و خود یکمنزل بعد از قفای ایشان راه برگرفت وامیر شیر علیخان قبل از حرکت اوچهار پنج هزار پیادهٔ خاصه دار بسرکردگی میرآخور احمد خان و سرافراز خان بابکر خیل ومیر اعظم شاه کوهستانی مأمور درهٔ باجگاه کرده سنگر برافراشته بود

(۱) استخفاف سبکی کردن

ذکرمحاربهٔ باجگاه‌ومغلوب شدن سپاه سردار محمد افضل‌خان

(ذکر محاربهٔ باجگاه)

(وهزیمت یافتن سپاه سردار محمد افضل خان)

وآنگاه که سپاه پیش تاز سردار محمد افضل خان درموضع مدر فرود گشته لشکرگاه ساخت نیاز محمد خان بابکرخیل باسرافراز خان که در باجگاه جای‌گزیده وبااو نسبت هم قبیله‌گی وقومی داشت راه‌ارسال رسایل‌باز کرده روی دلش را ازامیرشیر علیخان بگردانید چنانچه مشارالیه دست ازجنك کشیده وچشم از حقوق نمك پوشیده بالشکر سردار محمد افضل خان طرح مراوده انداخت وازین امر خاصه داران که دردرهٔ باجگاه سنگر برافراشته استوار نشسته بودند منتشر وپراگنده شدند و ازمشاهدهٔ انحال میر آخور احمد خان باجگاه را فرو گذاشته ازراه فرار وارد سیقان شد ودرروز ورود بدانجا سردار محمد علیخان وارد منزل کهمرد گردیده ازدست رفتن

باجگاه ومتصرف شدن لشکریان سردار محمد افضل خان مرآنجارا آگاه گشته بصوابدید سران سپاه شب درموضع پایان باغ درمیان باغیکه سه کروه از باجگاه فاصله داشت فروکش کرد وبامدادان سازرزم ساز کرده ازراه ستیز رو بسوی باجگاه نهاد ولشکریان سردار محمد افضل خان بنابرتاکیدیکه او کرده بود ازدرهٔ باجگاه گذشته دهن دره وقلل جبل را تمام گرفته بمردان کار استحکام داده مترصد رسیدن وی نشسته بودند وشب را از تکاهل نائب غلام احمد خان بدون پاس وهراس به بستر غفلت غنوده بسر بردند وسردار محمد علیخان که راه رزم برگرفته بود یکفوج پیاده را جهت حفاظت جبل واقع سمت شمالی درهٔ باجگاه مأمور کرد که آن کوه را در تصرف داشته حفاظت نمایند و خود بابقیهٔ دلیران سپاه رو بفراز کوه نهاده قبل از طلوع آفتاب که هنوز نائب غلام احمد خان سر ببالین خواب داشت برلشکرش تاخته بزدن توپ و تفنگ پرداخت و نائب غلام احمد خان از غریدن و نالیدن توپ و غلغله و آشوب دلیران کارزار از خواب غفلت بیدار و ازبادهٔ مساهلت هوشیار گشته خود را گرفتار چار موجهٔ دمار دیده براسپ فرار سوار و داخل صحرای ادبار شد و همرا هانش نیز تاب ستیز نیاورده پشت به پیکار وروبوادی فرار نهادند وسردار محمدافضل خان که ازقفا جاده پیمابود آواز توپ وتفنگ را شنیده بشتاب شهاب وسرعت سحاب کرنیل سهراب خان را باسوارهٔ بسیاری ازنظام بمعاونت فرستاد وایشان ایلغار کرده درعرض راه باشکستیان ملاقی شده ازفرط رشادت رو برتافته همچنان از کنار آب کهمرد اسپ جلادت همی تاختند تا که ازتیزی وتندی ازمطابعان سردار محمد علیخان درگذشته ایشان را درقفا یافتند وسردار محمدعلیخان ازعقب توپچیان وپیادکان نظام امر گشاد دادن توپ وتفنگ کرده اکثر را هدف کلولهٔ جان ستان ساختند وبعضی ازهول جان خودرا در آب انداختند وپارهٔ باحالت شکسته وعنان گسسته بزیر قرهٔ کتل پس باردوی سردار محمدافضل خان ملحق شدند ودرین جنك بسیار تن ازافراد واحاد سپاه سردار محمدافضل خان مطروح ومقتول ومجروح گردیده سهراب خان کرنیل نیز زخم خفیف یافته سردار محمدعلیخان فتحیاب گشت وسردار محمد افضل خان باشکست یافتهکان سپاه خویش اززیر قره کتل رجعت قهقری کرده ازلشکرگاه سابقهاش یکمنزل پس تر درموضع روئی وبقولی بدو آب فرود گشته سنگر برافراشته استوار نشست وسردار محمد علیخان مظفر ومنصور ازپایان باغ کوچیده درباجگاه فروکش کرد ومژدهٔ فتحرا معروض حضور پدرعدالت گسترش کرده درموضع برج گل جان عریضهاش شرف وصول حضور یافته مورد تحسین شد وازانجا امیرشیرعلیخان بادلشادمان طی مراحل وقطع منازل فرموده وارد باجگاه گردیده ازآنجابافرزند برومندش سردار محمدعلیخان حرکت کرده ازقره کتل عبور ودرموضع دو آب شاه پسندفرود گشت ودرنجا مکتوب سردار محمداسلم خان وعبدالرؤف خان ونائب امیرخان که باسردار محمدافضل خان همعنان بودند و دل جانب امیر شیر علیخان داشتند بمطالعهٔ حضور پیوست مضمون اینکه سپاه شما تاب محاربت وتوان مقابلت لشکر سردار محمدافضل خانرا نخواهند کرد میباید اورا بحلف کلام مجید وقرآن حمید فریب داده گرفتارش سازی وگرنه پایهٔ اقتدارت انکسار خواهد یافت وامیر شیرعلیخان گفته ونوشتهٔ آنانرا بگوش قبول شنیده ازبدنامی نهراسید

﴿ ذکر فریب دادن امیرشیرعلیخان ﴾
سردار محمدافضل خانرا بقرآن شریف

ذکر فریب دادن امیر شیرعلیخان سردار محمد افضل خانرا

وبحاشیهٔ قرآن مجید نوشت کهشمارا بمنزلهٔ پدر دانسته خودرا کوچك وبه بمثابهٔ فرزندت میشمارم وهم التماس دارم که برعایت احترام کلام مجید یك مردیکر خودرا دشمن نبوده پدر نیکو سیررا بناخلف بودن خویش منسوب نسازیم وباهم درکار سلطنت واجرای مهام مملکت متفق ومتحد باشیم تاجهانیان نسبت بهوده کی بماپسران نکنند واینرا بر سبیل وثیقه عهد رقم کرده خاتم برنهاد وهمدست سردار سلطان علیخان وصفدر علیخان قزلباش نزد سردار محمد افضل خان فرستاد واوقر آن شریف را بتعظیم برداشته برسرنهاد وبوسه داده بعد بگشاد ونوشتهٔ امیرشیر علیخان را خوانده تکیه بقرآن کرده ازصمیم قلب عزم رفتن نزدامیر شیر علیخان نمود وسپاه از ارادهٔ او آگاه

کشته نزدش حاضر کردیده ازام مذکور منع شدند وکفتند تاجان درتن ورمق دربدن داشته باشیم پشت‌بجنک ندهیم واوبپاس حرمت‌قرآن سخنان لشکررا نپذیرفته فرمود که جنك نکنم وخاك ازخون مسلمانان کلرنك‌نسازم پس سپاه همه غمناك شده داخل خیام خویش کشتند وسردار محمد افضل خان ازراه اخوت واتحاد با سوارهٔ اندکی روبجانب اردوی امیرشیر علیخان نهاد وچون بنزدیك عسکرکاه اورسید بامراوتمامت افواج نظام وتوپخانه باسردار محمد علیخان وتمامت افسران وسرداران‌وخوانین رکاب بذیره اش نموده بقانون نظام سلامی کرفته شلك توپ نمودند وپس از ادای مراسم استقبال امیرشیر علیخان ازسرا پردهٔخویش بیرون شده پیاده تابیرون‌لشکرکاه رفته بذیره‌اش کردوپس ازدرك مصافحه ومعانقه دست‌بدست‌هم داخل‌سراپرده شدند وامیر شیرعلیخان اورابرجای خود نشانیده خادم آسا بپاایستاد وهردو برادر شکر کذارحی داورشده بیکد یکرکفتند که حمدخدارا که سفك دماء نشد ودراخیر سردار محمد افضل خان این‌فرد برخواند

کرمیل وفاداری اینك‌دل وجان　ورقصد جفا داری اینك سرو طشت

اینرا کفته باردوی خود مراجعت کرد وهفت‌هزار کوسپندودو هزار خروار آردوجوباسم‌مهمانی باروغن‌وچوب وکاه وغیره درلشکرکاه امیر شیرعلیخان فرستاد که اکر این علوفه نمیرسید بدون مناقشه ومجادله لشکر امیر شیر علیخان ازهم می‌کسیخت وروز دیکر امیر شیر علیخان‌ازراه باز دید نزد سردار محمد افضل خان رفته ملاقات وصحبتی بااو کرده معاودت فرمود سپس سردار محمد افضل خان دوباره نزد امیر شیر علیخان شده درلشکر او اقامت کزیده کارخانه طعام وغیره آلات واسباب کار آمد صبح وشام خودرا طلبید ولشکرش را از منزل روئی براه درهٔصوف جانب تخته‌پل رخصت مراجعت داده سه‌صد تن‌سواره وپیاده دررکاب خویش نکاهداشته باامیر شیر علیخان همرکاب کوچ نمود ولشکر رخصت یافته وارد تخته‌پل شده درتحت رأیت سردار عبدالرحمن خان قرار کرفتند وسردار عبد الرحمن خان برای پدرش مکتوب فرستاد که اشتباه بزرکی کردید در اینکه لشکر را از خود جدا نمودید ومقارن انحال سردار محمد رفیق خان که در کرم اقامت کزیده بود بایکفوج پیاده بسرعت باد وشتاب سحاب وارد وشرفیاب حضور امیر شیرعلیخان شده مورد لطف وتحسین کشت وامیرش نزد سردار محمد افضل خان فرستاده مشورت جست که اکر ازنجا باهم وداع کرده راه‌مراجعت جانب کابل برکیرم هرآینه ازسبب نارسیدن فصل زراعت کار لشکر ازعدم علوفه بعسرت میکراید پس‌صلاح وصواب آنست که‌درتاشقرغان رفته سپاه‌را درآنجا کذاشته باچندتن ازخدمهٔ خاص بزیارت مزارحضرت امیرالمؤمنین علی کرم‌الله وجهه مشرف شده بعد درآی‌بیك بر کردم وازانجا براه‌غوری وارد کابل شوم وسردار محمد افضل خان این‌صلاح جستن‌اورا ازدر صدق دانسته پیامش را بکوش قبول جاداده هردو برادر باهم از دوآب شاه پسند رهسپر آی بیك شدند ودرآنجا چون بارکیر سپاه امیرشیرعلیخان از کثرت راه نوردی سوده وستوهیده شده بودند سردار محمدافضل خان هزار راس‌یابو جهت حمل اثقال اردوی‌او فرا هم ساخته ازانجا راه برکرفته واردتاشقرغان کشتندواینوقت سردار عبد الرحمن خان جهت ابراز وانکشاف‌مکنون خاطر امیرشیرعلیخان که‌چه دردل دارد بعضی ازسپاهیان لشکر اورا بدراه کرده داخل نظام خویش مینمود وامیرشیرعلیخان که اکاه میکشت تغافل‌نموده چیزی نمیکفت اما یکیك را دردل جای میداد ومعطل بوقت فرصت میکذاشت چنانچه بیاید انشاءالله

ذکر رخصت زیارت حاصل کردن سردار محمدعلیخان

﴿ ذکر رخصت زیارت حاصل کردن سردار محمد علیخان ﴾

(وزیارت نمودن خود امیر شیرعلیخان پس‌ازمراجعت او ازمزار شریف)

ودرهنکام توقف امیرشیرعلیخان بتاشقرغان سردار محمدعلیخان رخصت زیارت حضرت شاه مردان حاصل کرده وارد مزار شریف شد ودرخاطرش چنان بود که‌سردار عبدالرحمن خان ازتخته‌پل بعزم استقبال اوبیرون شده ملاقاتش خواهد کرد ولکن اوپذیره‌اش نکرده نامه فرستاد که‌پس‌ازادای اداب زیارت دروقت مراجعت تشریف فرمای تخته‌پل‌شود تاباهم ملاقات‌نموده بعدرهسپار تاشقرغان کردد وسردار محمدعلیخان که خودرا بزرك

می‌بنداشت درجواب سردار عبدالرحمن خان همین قدر نگاشت که انشاءالله تعالی باهم ملاقات خواهیم کرد واکنون بیرون ازاجازت زیارت رخصت ازحضرت قبلهٔ امجدم حاصل نکرده‌ام که وارد تخته پل شوم وپس ازفرستادن این جواب وزیارت مزار حضرت ابوتراب بتاشقرغان معاودت کرد وبعدازورود اودرتاشقرغان امیرشیرعلیخان نیز آهنك زیارت نموده یك روز قبل ازحرکت او جانب مزار سردار محمدافضل خان هم برای زیارت وهم جهت سامان مهمانی امیرشیرعلیخان وارد مزار شریف گشت وسردار عبدالرحمن خان ازتخته پل نزدپدرش شده شرف دست بوس حاصل کرد ودر وقتیکه پدرش مشغول تلاوت قرآن مجید بودبعرضش رسانید که اگراجازت دهدامیرشیر علیخان رادرحین داخل شدنش بمزارشریف دستگیر کرده محبوسش سازد وسردار محمدافضل خان قرآنی را که قرائت میکرد نزدفرزند ارجمندش شفیع ساخته‌ازعزمش بازداشت وروزدیکر امیر شیرعلیخان داخل شهر مزار شریف گردیده پس اززیارت مرقدمنور حضرت امیرالمؤمنین علی بتاشقرغان معاودت فرمود وسردار محمدافضل خان بافرزند خردمندش سردارعبدالرحمن خان درتخته پل رفته تحفه وهدیهٔ شایان درتاشقرغان نزد امیرشیر علیخان فرستادند ودور وزپس از ارسال تحفه وهدیه سردار محمدافضل خان ازسبب آنکه امیرشیرعلیخان چنانچه گذشت گفته بود که بعداز ادای مراسم زیارت جانب کابل مراجعت کنم بعزم وداع روانهٔ تاشقرغان شد وهرچند سردار عبدالرحمن خانش ازرفتن درنزد امیر شیرعلیخان منع کرده گفت که من نزد اورفتهٔ تا کابلش همعنان رهسپارم پذیرفته نگشت تا که ازتخته پل بکمال تجمل بیرون شده درتاشقرغان نزد امیرشیر علخان رفت

﴿ ذکر گرفتار کردن امیر شیر علیخان ﴾
(سردار محمد افضل خانرا)

ذکر گرفتار شدن سردار محمد افضل خان

چون سردار محمد افضل خان وارد تاشقرغان شد امیرشیرعلیخان مکتوب سردار عبدالرحمن خان را که نزد پدرش فرستاده ازمعاهدهٔ امیرشیر علیخانش بیم داده ونیز سردار محمد علیخان را دروقت ورودش بمزار شریف تحقیر واخفاف کرده وسپاهیان روبرتافته ازامیر شیرعلیخان را نوکرنگاهداشته بود باااملاك واموال ضبط وتلف شدهٔ میرحکیم خان کهامیر مذکور حکم استرداد کرده وسردار محمد افضل خان ردنکرده بود همه را عذر نهاده ازعهدیکه کرده بودعدول نموده سردارمحمدافضل خان را امرنظربند فرمود امابعزت نگاهش داشته چشم طمع وآز بمال ومنالش بازنکرده بخودش وا گذاشت وسردار عبدالرحمن خان ازماجرا آگاه گشته باتمامت سپاه آهنك محاربه کرده ازتخته پل جانب تاشقرغان خیمه بیرون زد وسردار محمد افضل خان خبریافته بذریعهٔ مکتوب پسرش را ازمقاتله باامیرشیر علیخان باز داشت زیرا که نوشته بود که اگر درفتنه باز کرده کارزار آغاز کند عاق خواهد بود واوازامرپدر تمام لشکررا خبرداده ایشان که اطاعت امیرشیر علیخانرا ناکوا میدانستند پراکنده شده راه کابل برگرفتند واز نجصدالی ششصدتن بدورا وماندهٔ دیگرهمه پراکنده شدندو بیکبار کی دل ازخدمت وملازمت بر کندند

﴿ ذکر فرار کردن سردار عبدالرحمن خان جانب بخارا ﴾

ذکر فرار کردن سردار عبد الرحمن خان

وازهمهٔ افسران سپاه عبدالرحیم خان توخی بانائب غلام احمدخان ازسردار عبدالرحمن خان جدانگشته اورا دلالت رفتن بخارا کردند واو ازین گفته ایشان ابا کرده هردوتن را بافرستادهٔ پادشاه بخارا که درین روزها نزد سردار محمدافضل خان آمده ودر تخته پل بودهمراه دربخارا فرستاد که اورا سالماً بمسکنش رسانند وخود همچنان در تخته پل درنك کرد تا که نیم شب نامهٔ پدروالاگهرش بدینمضمون رسید که باهرکه ازخدام درنزدش باشد توقف نکرده جانب بخارارهسپار شودچنانچه‌درهمان نیم شب راه برگرفته دربین راه دولت آباد آفتاب نجاتش طلوع نموده چون قدری بلند گشت بسبب آنکه ایام اخیراسدماه شمسی بود تابش آفتاب سخت زحمتش دادتا که وارد دولت آباد گشته از شدت حرارت رهید ودرنحال سوارچند برفراز تلیکه درانجا واقعست دیده قریب دوهزار سوار دیگرمشاهده کرد که درپیرامون آن تل برخی آرام نشسته وبعضی گردش میکنند کس فرستاده مکشوف داشت که سواران اوز بکیهٔ بلخند وجهت عروسی شخصی انجمن گردیده اندبعد سردار عبدالرحمن خان که ایشانرا سوار متعاقب

خویش پنداشته خوفناك گشته بود آسوده خاطر شده جانب ایشان راه بر گرفت وازسواران فراز پشته پرسید که کیستید وایستاده از برای چیستید جواب دادند که سواران افغانیم ودرین بادیه حیران وسرگردان وسردار عبدالرحمن خان ازجواب آنان خیال کرد که عبدالرحیم خان و کسانی خواهند بود که پیشتر از خود روانهٔ بخارا کرده است پس یکی ازملا زمان رکابش را فرستاده محقق داشت که ایشانند مگراز آمدن درنزد سردار والاشان بدون دستخط ایشان ازعدم اعتماد سرباززدند وپس ازرقعه فرستادن سردار سعادت اطوار برکابش ملحق شدندوبدون از عبدالرحیم خان که درشب ازایشان جدا افتاده بود دیگران فیض رکاب بوس حاصل کردند وباهم راه کنار جیحون بر گرفتند واینوقت عبدالرحیم خان نیزاز قفا رسیده فیض الحاق حاصل کرد وسواران اوزبکیه که جهت عروسی فراهم شده بودند نیز همعنان گشته بعز عرض رسانیدند که اینك باشماراه خدمت می‌سپاریم وسردار عبدالرحمن خان ازناصیهٔ حال ایشان اثرنفاق مشاهده کرده کرهاً از همعنان بود نشان بازداشت چنانچه بعدشقاوت ایشان ظاهر گشت و سردار عبدالرحمن خان باهمراهانش اسب رانده دراخیر علاقهٔ مجده نهرواقع متصل ریگستان بفالیزی رسیده هریك ازسواران ملتزمهٔ رکابش را امر کرده دودو دانه هندوانه ودودو دانه خربزه باخود برداشتند که دروقت حاجت رفع تشنگی نمایند وخودش نیز چهار دانه بمثابهٔ دیگران بفتراك بربسته داخل ریگستان شدند ودربین ریگستان همراهانش همه برای خوردن هندوانه فرود گشته هرچندسردار عبدالرحمن خان مانع گشت نپذیرفتند وازجمله نائب غلام احمد خان که همواره سهل کار بود لب بپاسخ کشوده کفت که شما بروید وماچاشت را گذرانیده از قفامیآئیم خلاصه قطیفه وچادرهاوغیره که باخود داشتند بربالای جنگلها انداخته هریك برای خود سایه ساخته باستراحت پرداختند وسردار عبد الرحمن خان باسی تن سوار ووجه نقدیکه باخود داشت درنك نکرده راه برداشت ودیگران چون غلام احمد خان وناظر حیدر خان وعبد الرحیم خان و کرنیل سهراب خان و کرنیل نصیرخان وکمیدان سکندر خان چرخی وکمیدان حیدر خان بن سکندر خان ارکزائی وغیره رساله داران وکپطانان با دویست سوار توقف کرده ما بقی پراکنده شدند وازتمامت منصبداران نظامی وخوانین ملکی که درزیر فرمان سردار محمد افضل خان بودند یکتن سکندر خان ارگ زائی وغلام علیخان بن ناظر عبدالوهاب خان بامر سردار عبد الرحمن خان درتخته پل جهت حفاظت وحمایت عیال واطفال او وسردار محمد افضل خان مانده دیگران چون علی عسکر خان قرت که صاحب طبل وعلم وسر کردهٔ یکصدو بیست سوار قزلباشیه بود که کله منار نملك از رءوس باغیان ترکمان منسوب باوست وغیره خوانین که اطاعت امیر شیر علیخان را ناگوار می پنداشتند راه کابل برگرفتند ویك پسرسه ساله عبدالله جان نام از سردار عبدالرحمن خان نیزدرتخته پل بادیگرمنسوبانش بازماندالغرض چون سردار عبدالرحمن خان ازهمراهانش سبقت گزیده سه فرسنك از ایشان دورشد سواری ازعقب رسیده بوی آگهی داد که همان سواران اوزبکیه برباز ماندکانیکه سایه نشین واستراحت گزین شده بودندحمله ورگشته اندمیباید بازگشته ایشان را از ترکتاز اوزبکان ایمن سازیدواوزهر خندی کرده فرمود که ایشان راهرچند از بازایستادن واستراحت گزیدن منع کردم نپذیرفتندوخود را گرفتار ساختند اکنون مرا نیزمیخواهند که گرفتار معرکهٔ کار زار کنندهرگز درچنین حالت بدون گریز با کسی نستیزم زیرا که هرگاه شخص ازچنك دشمن خلاصی یابد میتواند که دروقت فرصت کاری ازپیش برد واگر در عجز نکریخته گرفتار شود هیچ نتوان کردلهذاپشت دادن بامور فوق الطاقه درهر چیزوهر جا حفظ قلعهٔ بدنست لاجرم باز نگشته باهمان سی سوار رهسپار شده باخود گفت که باسی هزارتن مرد پیکار آمادهٔ کار زار نشده بامر پدرم فرار کردم پس چگونه باسی سوار برگشتهٔ خویش را دو چار گیر ودار سازم واز منصبدارانیکه در عقب و گرفتار رنج وتعب بودند ناظر حیدر خان و کرنیل نصیر خان درنك نکرده از قفا خود را بسردار عبد الرحمن خان رسانیده همعنانش بودند که فرستادهٔ مذکور باخبر مزبورشرف وصول نزدسردار عبدالرحمن خان حاصل کرد کرنیل نصیر خان بنا برآنکه کرنیل سهراب خان در عقب بودبازگشته ناظر حیدرخان رکاب سردار عبدالرحمن خان را فرو نگذاشت وباسی سوارهٔ دیگر ملازمت اورا ازهمه چیز بهتر شمرده راه همی پیمود تا که بکنارجیحون رسیده سردار عبدالرحمن خان دیگران را باز داشته

خود بایك سوار اوزبکی جانب کشتی بان شد که مبادا از کثرت سوار ناخدا خوفناك گشته کشتی بدآنسوی آب کشد چنانچه باهمان یکسوار بقایق کوچکی که آنراهم تاجران ترکان ازکشمش وبادام آگنده از بلخ جانب بخارا می‌بردند رسیده عنان هردو اسپ را گرفته داخل قایق شدند وغیر ازایشان دوتن کشتی بان وسه تن‌تاجر ترکان باده‌نفر اشتر وده‌بار کشمش وبادام دران قایق بودند ویکی از آنان از سردار عبدالرحمن خان تفحص حال کرده وی درجواب فرمود که تاجریم اوسوال کرد که مال التجارهٔ شما کجاست وی پاسخ داد که درقفا است واینك میرسد واین مکالمه را سواریکه ازترکان وباسردارعبدالرحمن خان ملازم بود دربین جانبین ترجمانی‌مینمود وپس ازین گفت وشنود سردارعبدالرحمن خان بترکانان فرمود که چیزی ازبارهای خودرا بیرون کشند تاا گر مال التجاره اش برسد قدری ازمال اونیز در قایق انداخته شودکه باتفاق ازآب عبورداده آید وایشان سرباززده نپذیرفتند وسردارعبدالرحمن خان سوارهٔ همراهش را ببهانهٔ آوردن مال‌التجاره فرستاده سوارانیرا که بازداشته بود حاضر کرد وایشان هراسیده هر دوتن ناخدا خواستند که زورق رانده بگریزند اما سردار عبدالرحمن خان تفنك بدست گرفته گفت بمجرد رهادادن طناب ازضرب گلوله هلاك خواهید شد لاجرم حیرت زده ازان مرد بلخی پرسیدند که این مرد کیست ونام اوچیست وی پاسخ داد که جنرال عبدالرحمن خان بن سردار محمد افضل خان است ایشان اینرا شنیده لب بعذر خواهی گشوده گفتند که از ناشناسی چنین گستاخی بروی کارآمد ورنه شمارا بنده‌ایم وازکار خویش شرمنده وامید عفو داریم واوعذر شانرا پذیرفته اشتران وبار ایشانرا امر کشیدن کرد وایشان از کشتی بیرون شده سردار عبدالرحمن خان بابیست سوار واحمال خود در زورق نشسته ده تن دیگررا که نگنجیدند امر کرد که شب درکنار نهرتوقف‌کنند وبیل و غیره اسباب ازترکانانیکه ازکشتی بیرون شده بودند گرفته دردور خود سنگری از خاك برافرازند وبامدادان که زورق مراجعت کند ازآب عبور نمایند چنانچه ایشان بافراشتن سنگر پرداخته سردار عبدالرحمن خان کشتی درآب انداخته نزدیك در وسط نهر رسیده از پیش رو زورقی دیگر دید که بشتاب همیرود یکی از ملازمانش را که درفن شنا آشنا بود امر کرد که رفته خبر باز آرد که زورقیان کیانند وی رفته با یکتن شناور دیگر که از همراهان فرستادهٔ پادشاه بخارا بود باز گشته خبر آورد که کشتی نشته کان فرستادهٔ پادشاه بخارا وعبد الرحیم خان است هردوتن سلام گفتند وسردار عبد الرحمن خان شادمان شده زورق همیراند ودوساعت قبل ازنصف شب ازنهر عبورکرده بساحل رسید وبشش ساعت ازینسو بدانسو وارد گردید ودر کنار دریا ناخدا یان سردار عبد الرحمن خان وهمرا هانش را تکلیف تشریف بردن بمنزل خویش کرده پذیرفته نگشت که تاباز ماندگان ازانسو نیایند جائی نشوم وده دانه طلا بیکی از ناخدایان داد که علوفه حاضر کند وچون عبد الرحیم خان بافرستادهٔ پادشاه بخارا درجای کشتی بانان رفته بودند دوصد تنکه برای اوفرستاد که ده راس گوسپند خریده غذائی مهیاسازد وسه صد قرص نان پخته بانان خورش آماده داشته باشد وحاکم شیرآباد را بذریعهٔ مکتوب آگهی‌داده ازورود خویش وهمرا هان عقب مانده اش اعلام فرمود که سوار مقرر کند که بازماند کان را بسهولت ازنهر عبور دهد واو ازراه مهمان نوازی چهار صد سوار باچندکشتی ازمعبر شیرآباد فرستاد وتاکه‌شب باآخررسیده سپیدهٔ صبح بدمید سردار والا تبار جهت پاسداری بیدار بود ودیگران درمستی‌خواب گرفتار که نا گهان آواز تفنك از کنار دیگر دریا بالاشده شرارهٔ باروت هویدا گشت‌پس ناظر حیدر خان را ازخواب بیدار کرده ازآواز تفنك ودیدن برق آن باوگفت که سواران عقب مانده بکنار نهر وارد شده خواهند بود پس رئیس ناخدا یان را نزد خود طلبیده اوبابیست تن کشتی بان حاضر شده هریکی پنجاه دانه طلا اجوره خواستند وگفتند که بدانسوی نهرنوای شور وغوغای جنك بالا ست بالفعل نتوانیم که زورق برانیم وبازماندکانرا ازمعبر کهٔ کار زار برهانیم وسردار عبد الرحمن خان چیزی بکشتی بانان نگفته حسن نام غلامبچه را ازخواب بیدار کرده فرمود که هرقدر ازطلا که باقی باخود دارد حاضر کندواو خریطهٔ پیش آورده شمعی برافروخته طلا برشمرده هزار دانه بحساب‌آمد وسردارعبد الرحمن خان رئیس کشتی بانان راگفت که اگر کشتی‌ها حاضرمی‌نمودی همهٔاین طلا ازان تو بودی

وی عرض کرد که هر گاه حاضر کنم نخواهی داد پس سردار والاتبار به پشت دست طلا هارا جانب او رانده فرمود که اینك بردار وکشتی حاضر کن واو بسرعت هرچه تمامتر سی کشتی فراهم آورده روبدانسوی نهرنهاد وآنگاه که دروسط آب رسیدند روشنی فجر زیاده ترآشکار شد وازا نطرف سوارانیکه بااوزبکان جنك وگریز کرده خودرا بساحل رسانیدند شب را او زبکان بدون جنك بدین عزم بسر بردند که بامدادان دریا ازپیش رو وایشان ازقفا همه را دستگیر نمایند چنانچه بامدادان باوجود نمودار شدن کشتی هاپرده تنیکه در کشتی سردار عبدالرحمن خان چنانچه از پیش مذکور شدنکنجیدودوباز مانده بامراو سنکری بردور خود افراخته بودند حمله نموده چون نزدیك شدند سنکریان دفعةً فیرتفنك کرده اوزبکان رو برتافته خواستند که بسنکرریخته ایشانرا دستگیر سازند ولکن ایشان پی همت فشرده دودفعه اوزبکان را عقب نشانیده چندتن را شربت مرك چشانیدند تاکه سی سوار بازماندهٔ دیکرنیز از عقب رسیده باسنکریان پیوستند بعدهر چهل تن باهم پیاده شده روی مقاتله بسوی اوزبکان نهادند ومردانه کوشیده بسیارتن از اوزبکان را مقتول ومجروح ساختند ودرین اثناسوار حاکم شیرآباد که ازراه امداد روبسوی سردار عبدالرحمن خان نهاده بودند نیز وارد گشته آهنك جنك سواران اوزبکیهٔ بلخ کردند وایشانرا باتفاق ازپیش برداشته داخل صحرای افتراق نمودند بعدپیروان سردار عبدالرحمن خان باطمینان خاطرنوبت بنوبت در کشتی ها نشسته از جیحون گذشته وهر دسته چون دوروز ویکشب گرسنه بسربرده بودند تارسیدن دستهٔ دیکردرنك نکرده ازنانیکه عبدالرحیم خان بامرسردار عبدالرحمن خان پخته بود شکم سیرهمی خورد وتاعصر همهٔ ایشان از آب عبور کرده ونان خورده بعدازساحل روبجانب منزل زور قچیان نهاده باسردار والاتبار پیوستند وروزدیکر از آنجاروانهٔ شیرآباد شده درعرض راه حاکم آنجا پذیره کرده مراسم اعزاز واحترام بتقدیم رسانیده مقدم سردار سعادت دثار را گرامی داشت ودوازده روزش درشیرآباد بمنزلیکه فرودش آورده بود بمهمانی نکاهداشته درهیچ چیز از مایحتاج صرف نظر نمود

﴿ رسیدن مکتوب پادشاه بخارا ﴾

(بسردارعبدالرحمن خان وطلبیدنش دربخارا)

طلب نمودن پادشاه بخارا سردار عبدالرحمن خان را نزد خود

چون سردار عالیتبار دوازده روز درشیر آباد بمهمانی بسر برده از خستکیٔ راه بیاسود مکتوب امیربخارا رسیده ازراه اعزاز واکرام از انجا در بخارا دعوتش نمود واو از شیرآباد رو بسوی بخارا نهاده طی منازل (۱) شورآب (۲) وسیرآب (۳) و بلاق (٤) و چکچك بزغاله (٥) وچشمه حافظان نموده وارد منزل بی بی قره ساخ کشت واز انجا وارد خراز شده بعد ازتوقف دوروز از انجا وارد قدق لی شده از انجا داخل قرشی کشت وپس از درنك پنج روز ازانجا اسپ رانده درمنزل کاسان فرود کردیده چون ازانجا وارد بخارا میشد بفاصلهٔ اندکی از شهر وزیر و قاضی و میرشب باچند تن از بزرکان در موضع کاکان ازراه پذیره پیش آمده مراسم استقبال بجای آوردند ودر جائیکه میبایست فرودش کرده بعد قوش بیکی باپذیرگیان رفته مهماندار نزدش آمده نه روز باسم ورسم مهمان اکرام و احترامش کرده بعد یکیك دست خلعت از کمخواب ختائی وارهٔ کشمیری ومخمل واطلس روسی ونه ثوب جامهٔ ادرس وچهار طاقهٔ شال بخارائی وسه دست پیرهن وزیر جامه جهت سردار عبدالرحمن خان وملازمانش حاضر آورده وهم ده‌هزار تنکه نقد برای خوداو وهزار هزار تنکه برای هرواحدی از منصبداران بزرك وپنجصد تاششصد تنکه جهت منصبداران کوچك وفروتر ازان هریکی را چهار صد وسایر خدمه را بهریك دوصد تنکه تعارف پیش نهاده ودودست زین ویراق طلاکار نیزنزد سردار عالیمقدار گذاشتند واو درروز ورود خویش یکقبضه شمشیر باربند طلا بوزن پنجصد مثقال و یکدست یراق اسپ از طلا بوزن هزار وپنجصد مثقال ویکقبضه خنجر غلاف طلا بوزن دوصد مثقال و کمربند مرصع ومکلل بلآلی شهوار وجواهر آبدار که بچهار هزار طلا انجام یافته بود بادوراس اسپ عربی وزین قربوس (۱) طلای دوصد مثقاله انکلیسی ونه توپ کمخواب ونه طاقه ارهٔ کشمیری ونه تخته رضائی دوشاله ونه طاقه شال خلیل

(۱) قربوس بندپیش زین که درعرف قاش زین میکویند

خانی و نه توپ صحن سفید و نه طاقه کلاه زری برسم ارمغان پیشکشیده بود خلاصه چون سردار عبدالرحمن خان باهمراهانش خلاع خویش بپوشیدند فرستادهٔ امیر بخارا حاضر شده پیام گذارید که ازراه درك ملاقات بارك نزد امیرشود

طرح دربار پادشاه بخارا

﴿ طرح دربار پاد شاه بخارا ﴾

چون پیام امیر بسردار والاتبار رسیده بملاقات خویشتن طلبید اوازجای بر خاسته داخل ارك شده دراندرون ارك قوش بیکی پذیره اش کرده باخود بدرب بار گاه امیر برده دید که امیر بادوتن ازمحرم بچه کان خورد درسرای بزرکی نشسته وبزرکان وافسران باربرصفهٔ طولانی کم عرض که بپای دیوار بارکاه ساخته اند نشسته اند ونیزمشاهده کرد که دوتن حاجب بدروازهٔ سرای بزرك که پادشاه دران نشسته است بپا ایستاده ولحظه لحظه سردر اندرون دربرده نکاه میکنند که اکر پادشاه جهت کاری بدیشان اشارت نماید نزدش رفته امر پادشاه را بدست و کوش کرفته نزدبدیچی یعنی ایشیك آقاسی رسانند وهمچنین سوال وجواب مکتوبی را بامنشیان حضور پادشاه که درخانهٔ سوم جای نشستن دارند نیزهمان دوتن حاجب برده ومیآورند پس سردار عبدالرحمن خن بدأب آنها نزد حاجب شده حال بازداشت وحاجب نزد پادشاه رفته ازامر پادشاه مراجعت کرده بدیچی را آکاه کرد واونزد سردارشده بوی بیاموخت که عنان هر دواسب پیشکش را که ایندفعه آورده است بدست خویش کرفته ومبلغی از تنکه را که نیز برسم هدیه باخود دارد بر کمربسته پیش کشد وچون نزدیك شود قلق کفته سرفرود کند وسردار از تعلیم او سرباززده فرمود که دوتن جهت پیش کشیدن اسپان ویکتن برای بدوش برداشتن تنکهای هدیه بکاراست زیرا که هردوکار برمن دشور است وهم قلق کفتن وسرفرود کردن درنزد بنده ناسزا وار ومرد حاجب ازین کفتهٔ سردار عبدالرحمن خان درشکفت مانده ساکت شد اماسردارش امر کرد که زودنزد امیر شده احوال کفته حال بازآرد وقوش بیکی وبدیچی نیزبزبان ترکی بدربان چیزی کفتند چنانچه اوفوراً نزد پادشاه رفته زود برگشته بسردار گفت که برسم وشیوهٔ افغانی که داری نزد امیر شو و سردار عبدالرحمن خان در اندرون سرای شده سلام کفته دست امیررا بمصافحه برگرفت وامیرش نیزاعزاز واکرام نموده بپهلوی خویشتن جای نشستن دادوسردار پس ازیکساعت صحبت بمنزل خود مراجعت کرده باهمراهان وملازمانش بکاریکه درغربت سفرداشت پرداخت

ذکر سر کذشت سردار عبد الرحمن خان در بخارا

(ذکرسرکذشت سردار عبدالرحمن خان دربخارا)

(وسرباز زدن او ازنوکری امیرآنجا)

وپس ازدوماه بتعلیم پادشاه شخصی نزداو حاضر شده رأفت وملاطفت پاد شاه را که نسبت بوی کرده بود برشمرده آخرالامر بسردار اظهار کرد که اکرشما نیزمبلغ یك لك طلا وسه تن غلام ماه سیما که باخود دارید نزد امیر برده تحفه کذارید بدنخواهد بود وسردار عبدالرحمن خان پاسخ داده فرمودکه اینغلامان بمثابهٔ فرزندان منند وعطای یك لك طلانیز ازعطیت پاد شاه است نه عادت غرباء ومن باندازه وتوان خویش هدیهٔ پیش کشیده اکنون امیدوار عنایت امیرهستم آن مرد خاموش کردیده راه مراجعت برکرفت وده روز پس ازوی حاجب پادشاه نزدسردارعبدالرحمن خان حاضر آمده سلامی ازجانب اوادا کرده بعد کفت که امیرهرروزشماراا جازت بارداده خواستار آنست که نوکرشوید واوازنوکرشدن سرباززده مرد حاجبش اصرارکرد که اکرنوکرشوید پول وتیول ازامیر خواهی یافت وسردار نپذیرفته دوباره حاجبش ازراه خیرخواهی کفت که اکرقبول نوکری نکنی کارت دشوارخواهدکشت ووی چون مصدر امریکه باعث وحجت حقارتش شود نکردیده بود هیچ درخاطر راه نداده اینقدر فرمود که بدون ازنوکر شدن هم هرخدمتیکه مأمور شود بتقدیم خواهد رسانید ومردحاجب درجواب کفتار سرداروالاتبار کفت که اکرنوکری اختیارنکنی محبوس خواهی شد وازین کفته شخص مذکورسردار عبدالرحمن خان برآشفته فرمود که کسیکه ازخدمت عمش که پادشاه افغانستان باشد سربتابد چکونه ملازمت دیکری راگردن خواهدنهاد باری درصورت پذیرفتن نیزازدووجه بیرون نخواهدبود یاطریق صدق خواهم پیمودویا کفران نعمت خواهم نمودکه دروجه اخیرمثل دیکرخدام خواهم بود وبوجه اول تمامت سران وسرکردکان نقیض من

خواهندشد زیرا که ازصداقت من خیانت ایشان درنزد پادشاه ظاهر کشته ازحسد مرا متهم ساخته جانم را درمحل خطر خواهیم بود دیکر آنکه بامیدواری بسیار وارد اینـدیار شدم که درظل حمایت عالی جا کزیده بامردم افغانستان راه مراوده نداشتم تادروقت فرصت ازجناب عالی رخصت حاصل کرده رهسپار دیارخویش شوم وچون نوکرشوم باید راه ارسال ومرسول را ازجانب افغانستان بربندم زیرا که نسبت بشأن عالی باعث بدنامیست که جهانیان خواهندکفت نوکرعالی باجازت واشارت خودش درمملکت غیرخلل اندازی می‌نماید وازین کفتار سردار والا تبار کماشته امیر بخارا رنجیده خاطر کشته کفت که امرخاطر خواه عالی را بدرشتی جواب نکوئید بلکه ازطوع ورغبت بکردن قبول نهید واو مناسب حال این بیت رابرسبیل مثال درجواب برخواند

نه بر اشتری سوارم نه‌چوخر بزیر بارم	نه خلیفهٔ رعیت نه غلام شهریارم

الغرض فرستادهٔ امیر بخارا همهٔ مذاکراتیرا که بپای رفت نوشته راه خویش برکرفت ومقارن اینحال نائب غلام احمد خان باسی‌تن وکمیدان سکندر خان بادوازده تن همراهان خود از سردار عبدالرحمن خان بدون سببی روی برتافته ملازمت امیر مظفر اختیار کردند وهم ماه رمضان پیش آمده سردار خجسته اطوار روزرا بروزه وشب را ازسبب آنکه نوکری امیر بخارارا نپذیرفت بمثابه نظربند درزیر حفاظت میرشب بسربرده بدل هیچراه نمیداد و نوکرانش را نیز آکاه نمیکرد که مبادا دلکیر شوند تاکه ماه رمضان آخر شده روز عید سعید فطر رسید درشب عید دودست لباس ویك دستارویك دستمال ازلباس خانهٔ امیر برای سردار سعادت شعار برسم خلعت عید آورده خبرش نیز دادند که طلوع آفتاب جهت تهنیت وتبریك عید حاضر بارعام شود وسردار رفیع مقدار بوقت موعودحاضر شده دیدکه چهل تن ازبزرکان درتالار وسیعی نشسته ومحمد خان سرپلی که از لشکر سردار عبدالرحمن خان چنانچه در موقعش مـذکور شد هزیمت یافته جانب بخارا شتافته بود نیزدرین مجمع حاضر بود و بیست تن فروتر ازوی جای‌نشستن برای سردار عبدالرحمن خان قرار داده بودندچنانچه رفته درانجا بنشست بعد امیر تشریف آورده بمسند خویش برنشسته حاضرین مجلس وسردار مذکور دست اورا بوسیده چون اهل مجلس برجای خود قرارکرفتند امیربیرون شده شیرینی وحلویات حاضر آورده مجلس بپای رفت وسردارعالیمقدار در عیدکاه رفته ازنوکران خودش که نزد پادشاه بخارا ملازم وره نورد خدمت شده بودند استخفاف زیاد دیده درجائیکه برایش معین کرده بودند نشست تاکه امیر مظفر واردنماز کاه شده بنماز ایستاد وازنماز عید فارغ‌شده باتمام رعیت وسپاه مراجعت کرد سردار والا تبار نیزوارد منزل خویش کشته قرین ذلت روز بسرهمی برد چنانچه پادشاه میر شب‌را ازسبب همان قبول نوکری ناکردن سردار عبدالرحمن خان تعلیم والقا کرد که اورا بتهمت زنای زنان فاحشه مأخوذ دارد ومیرشب عرض نمود که این‌امر بغایت دشوار است زیرا که همیشه شصت هفتادتن باوی یکجااند پس امـیر ازین تدبیرش مأیوس کردیده تدبیر دیکر بروی کار آورده فرمود که کاررا برنوکرانش ببهانه وحیله سخت‌کیرد تاازوی دست بازداشته اورا تنها کذاشته بروندکه مضطر شود چنانچه میرشب همه روزه نوکران اورا تخویف وتحذیر کرده خودش را مضطرب ومتحیر میساخت تاکه دولت روس تاشکند را متصرف شده درافواه سمر کشت که‌آهنك تسخیر بخارا دارد وامیر بخارا از اشتهـار این اخبار راه مدافعه جانب سمرقند برکرفت سردار عبدالرحمن خان ازایذا واضرار اوایمن کشت

ذکر توجه امیر شیر علیخان از تاشقرغان جانب تخته‌پل

﴿ ذکر توجه اعلیحضرت امیر شیر علیخان از تاشقرغان جانب تخته‌پل ﴾

(وازانجا مراجعت نمودنش بدارالسلطنه کابل)

وامیر شیر علیخان شش روز پس از رونهادن سردار عبدالرحمن خان جانب بخارا سردار محمد افضل خان را همچنان نظربند ازتاشقرغان باخود برداشته وارد تخته‌پل‌شد وبقیهٔ‌افواج‌سردار محمدافضل خان‌وسردار عبدالرحمن خانرا که درانجا مانده بجائی نرفته بودند همه را پیش خوانده بنواخت وتسلی داده بسپاه خویش ملحق ساخت وسردار جلال‌الدینخان را باستدعای خودش رخصت مراجعت کابل داد زیرا که اودرکابل باسردار محمدسرورخان

بن سردار محمداعظم خان درقتل امیرمو صوف متحد وهمداستان شده در ترکستان باسردار محمدافضل خان نیز راه مراوده پیش گرفته بخلاف امیرشیر علیخان بااوسخن میراند واوازین رفتار وکردار کابلش رنجیده خاطر گردیده روانه کابل فرمود که دراردوی معلی نباشد وسردار فتح محمدخان بن وزیرمحمد اکبرخان مرحوم رابحکومت تخته پل سرافرازی داده میرزا محمدحسین خان بن میرزا عبدا سمیع خان قزلباش را بسردفتری آنجا گماشت وحکومت تاشقرغان وقچه را بسردار فیض محمدخان تفویض فرموده همچنین درهر محال وهربلدی حاکم ونویسندهٔ ازخدام اخلاص کیش صداقت اندیش تعین نموده بعد عیال واطفال سردار محمد افضل خان وسردار عبدالرحمن خان پسرش را ازراه جبل هندوکش روانهٔ کابل کرده سردار محمدافضل خانرا تحت الحفظ باخود برداشته ازراه بامیان مرحله پیمای دارالسلطنه کابل شد وقبل از ورود موکب همایونی سردار جلال الدینخان که ازکردار خودش شرمسار بود از کابل گریخته درقندهار نزد سردار محمدامین خان که باامیر شیرعلیخان سرگران بود رفت وپس ازوی سردار محمد شریف خان نیز سواران مواجب خوارش را اندك اندك از شهر کابل کشیده خود ازقفای ایشان بیرون شده ازراه فرار درقندهار رفت وآنگاه که اعلیحضرت امیرشیر علیخان درکابل پرتونزول افکنده بازسفر کشود امر عروسی سردار شهباز خان بن سردار محمد اکرم خان باصبیهٔ سردار محمد اسلمخان اتفاق افتاده سردار محمد اسلمخان وسردار محمد حسین خان درقتل امیر شیرعلیخان دل یکی کرده باهم قرار دادند که درشب زفاف بوقت سپردن عروس را بدامادامیر شیرعلیخان را که حاضر محفل میشود بکشند ویادر زندان مقیدش ساخته زمام مهام امارت را بقبضهٔ اقتدار خویش آرند وازتمنی امیر شیر علیخان بواسطهٔ مخبر آگاه گشته هردو تن را محبوساً بهند فرستاد وپس ازان از برادرانش بدگمان شده ببهانهٔ اینکه سردار محمدعمرخان سردار احمدخان وسردار محمدزمان خانرا بذریعهٔ مکتوب ازترکستان درکابل طلبیده وایشان ترك رعایت احسانات سردار محمدافضل خانرا کرده درکابل آمده بودند فوج متعلقهٔ ایشانرا داخل افواج پادشاهی کرد وایشانرا از فوج تهی دست وناتوان ساخته فرمود که شما پاس احسان سردار محمد افضل خان را نکردید هم چنان رعایت حقوق سلطنت را نیز نخواهید کرد وایشان ازین تحقیر واخفاف اگرچه سرگران ودلگیر شدنداما ازهیبت وحشمت سلطنت چیزی نتوانستندگفته خواموش نشستند

(ذکر فتنهٔ سردار محمد امین خان)

(حکمران قندهار)

چون سردار محمد شریف خان وسردار جلال الدینخان بقراریکه مذکور شداز کابل گریخته وارد قندهار شدند سردار محمد امین خانرا که از امیر شیر علیخان بواسطهٔ دشنام دادن وپیام فرستادن بصحابت سردار مددخان دروقت حرکتش بجانب ترکستان چنانچه ازپیش رقم گشت رنجیده خاطر وسرگران بود اغوانموده بمخالفت امیر شیر علیخانش برانگیختند چنانچه سردار جلال الدینخان وسردار شیر علیخان قندهاری وسردار مددخانرا باشش هزار پیاده وسوار وچند ضرب توپ ازقندهار بتسخیر قلعهٔ قلات گماشت وخود بالشکر بسیار ازقفای ایشان رهسپار شد وامیر شیر علیخان ازنحال آگاه گشته درحال حکام ورعایای عرض راه رافرمان کرد که بجهت فرستادن لشکر برق را ازراه پاك نمایند وازانسو لشکر سردار محمد امین خان وارد نواحی قلات شده سردار فتح محمد خان را که باعیال ومیرزا حبیب الله خان وردك وخواجه محمد خان قوم مذکور وسرتیب عزم الدینخان قوم ابراهیم خیل باچند بیرق خاصه دار وچند ضرب توپ در اندرون قلعه بود بمحاصره انداخت وتافصل بهار بدور قلات افتاده دری ازپیش نبرده بی نیل مرام جانب قندهار مراجعت کرد وامیر شیر علیخان کهازان امر آشفته خاطر گشته بود عصمت الله خان وارسلاخ خان جبارخیل غلجائی را بحفاظت کابل گماشته سردار ولی محمد خان را بحکومت آن تعین فرمودوچند تن ازخدام معتمدرا بخدمتش بداشت وخود باسردار محمد علیخان فرزند ارجمند خویش ولشکر گزیده صراقی سرزنش سردار محمدامین خان پیش گرفت ودرماه ذی الحجه سال ۱۲۸۱ هزارودویست وهشتادویك هجری ازکابل راه قندهار برگرفت ودرموضع چشمه چنغر واقع قرب قلعه قاضی پرتونزول افکند وازجملهٔ سرداران

ذکر فتنهٔ سردار محمد امین خان

رفیع مکان رکاب شهریار عدالت توامان سردار محمد یوسف خان احمال واثقال خودرا باردوی معلی کوچ داده خودش بجهت وداع والدهٔ ماجده وسائر منسو بانش درنك كرده روز دیگر رهسپر گشته درده مزنك منشوری از امیرشیر علیخان بوی رسید که باسردار ولی محمد خان در کابل بوده درکار حکومت باوی اشتغال داشته باشد که مباداغدری اندیشیده امرسلطنت‌را پریشیده (۱)سازد واوبتصور اینکه ازخدمت‌سفرش بازداشته باخودنمی‌برد باز نگشته نزد امیر شیر علیخان شد وعرض کرد که چگونه ازامثال واقرانیکه ملتزم رکابند باز مانده ازنواب خدمت محروم گردد وامیر شیر علیخان هیچ پاسخ نداد تا که شب رسیده مجلس ازوجود اغیار خالی گشت امیر شیر علیخان بسردار محمدیوسف خان فرمود که عصمت الله‌خان وارسلاح خان هردوتن خالوی شمارا بواسطهٔ شما دوست بند اشته بمحافظت کابل کما شته‌ام که هرگاه سردار ولی‌محمد خان مصدر امر خلافی شود باتفاق ایشان اورا ازفتنه باز داری واکرطریق صلاح وصواب بپاید اورا برادر بزرك خویش دانسته راه مروت پیش گیری وهم حراست وحمایت‌بانوان‌حرم‌محترم‌را بجزتوشایان شأن دیگری نمیدانم‌که بهرحال بودنت‌درکابل بهترازرفتن قندهاراست وسردار محمد یوسف خان ازمژدهٔ اتخذ مت مباهی گشته یکمنزل دیگر همعنان رفته بعد رخصت مراجعت واقامت کابل یافته بارگیرهای خودرا بامر امیر شیرعلیخان سپرد کار کنان اصطبل شاهی نموده وجه بهای همه رابنام خزانه دار کابل فرمان حاصل کرده مراجعت نمودوازخزانه دارثمن بارگیرش‌را باز یافت فرمود وامیرشیر علیخان وارد غزنین شده ناظر ولی‌محمد خان حاکم آنجا مراسم بذره بتقدیم رسانید واز آنجا کوچ داده در عرض راه سرچشمه مقرومنزل چشمهٔ پنکك سردارمحمد اسمعیل خان بن‌سردارمحمد امین خان که بواسطهٔ امری ازپدرش روی برتافته نزد امیرشیر علیخان قرار یافته‌بود گریخته نزد پدرش رفت وهمچنین سردار محمد زمانخان وسردار محمد سرور خان بن سردار سلطان محمد خان مرحوم هریك ازمنزلی جانب قندهارفرار کردند وازاقتداروتمکنت امیرشیر علیخان بسردار محمد امین خان آگهی دادند واوسردار محمدشریف خان وسردار جلال الدینخان‌رابالشکر آراسته وسردار محمد سرور خان بن سردار محمد اعظم خان که پدرش اورا ازراه وزیری در قندهار فرستاده بود ازقندهار بعزم مدافعه جانب قلات گسیل کرد وایشان واردمنزل جلدك شده اقامت گزیدند وامیر شیرعلیخان از قلات عبور کرده موضع کج بازرا لشکر گاه قرار داده جانبین بآراستن صفوف لشکر پرداختند

(۱)پریشیده لغت فارسی است بمعنی پریشان

وقائع سنه ۱۲۸۲ هجری

(وقایع سال هزار ودویست هشتاد ودوی هجری)

وطرفین تاروزهشتم محرم سنه۱۲۸۲هزارودو صدوهشتادودوی هجری هرروزه‌صف آرائی کرده‌یك‌مردیگری را سپاهی نشان همیدادندودرخلال این‌احوال‌سردارشمس الدینخان‌بن سردار عبدالغفورخان‌ازمنزل سراسب‌باپنجصد سوار خویش‌بامر امیر شیر علی خان راه قراولی پیش گرفته ودرمنزل باغ‌بیرو بخواب‌استراحت غنوده بود باتمامت سوارانش‌دستگیرلشکر قندهار شدومقارن حالتیکه صفوف جنك آراسته گشت سردارمحمدافضل خان که اینوقتش امیرشیرعلیخان درزندان قلات نگاه داشته‌بودازمحبس برای اونوشت که‌اگرچه باماطریق نزاع‌پیش‌گرفته قطع‌رشته مواخات کردی کس‌را چون وچرائی نیست اما با برادران اعیانی‌راه خلاف‌پیمودن خودراموردملامت جهانیان کردنست میباید که‌خون مسلمانان نریزی وبا برادران نستیزی وامیر شیرعلیخان برقیمهٔ‌او اعتنا نکرده هنگامه آرای قتال شد وازخیمه بیرون گشته برپشته که اطواب پیلی‌را گذاشته بودند برشده مواضع محاربه را بدوربین مشاهده کرد که تدبیر امر مقاتله نماید و درشب نهم ماه محرم سردار محمد شریف خان برلشکر امیر شیر علی خان شبخون زده واردوی اوبمدافعه برخواسته در حدود کج باز باهم در آویختند وتابامداد فراون خون همدیگر ریخته بعد هرکدام جانب‌مقام خویش اسپ مراجعت برانگیختند وآنگاه که آفتاب طلوع کرد سردار محمد علیخان تن بسلاح آراسته چارآینه دربرکشیده خود آهنین برسرنهاد وشمشیر حمایل انداخته درزبرپشتهٔ مذکور نزدپدرشد وامیر شیرعلیخانش دیده گفت که‌چنان تن‌باآلات حرب آراستهٔ که‌گویا خودرا اماج گاوله خصم‌ساختهٔ میبایدتغیر لباس کرده داخل میدان کارزار شوی تاخصمت نشناسد واو فورا تبدیل لباس کرده از حضور پدر دورتر بیا ایستاد وچون منظورش مصالحه‌وترك مقاتله‌بود کس‌نزد سردار محمدعثمانخان که‌بحضور پدرش‌بود فرستاده نزدخود

طلبید وخواب خویش را که دیده بود بوی باز داشت که دو کلب گزنده حمله کرده هر کدام از یک پایم گرفته مرا میدرند
ونیز گفت که تمامت سپاه از شدت محاربهٔ شب خسته‌اند اگر ترك مقاتلهٔ امروز را از امیر استدعا نمائی اقرب بصواب
وابعد از اضطراب است واو باز گشته از هر در سخن آغاز کرد تا که بموقع مناسب از طرف خود سخنان سردار محمدعلیخانرا
بمعرض بیان آورد وامیرشیر علیخان بر آشفته فرمود که یقین است محمدعلی را آهنگ جنك نیست پس او امروز
درینجا نشسته تماشا ونظاره کند که من محاربه کنم وسردار محمدعلیخان ازین سخن بخود پیچیده پیش دوید وزمین
ادب بوسیده عرض کرد که اینك آمادهٔ کار زارم وبجان منت دارم که اجازت یافته جان بقدمت سپارم اینرا گفته
ودست دعا برداشته اذن جنك خواست وآهنك پیکار کرده سردار محمدابراهیم خان وسردار محمدرفیق خانرا باشش
فوج از پیادهٔ نظام واکثر از سواران کشاده وچند عراده توپ جانب میسره درمقابل سردار محمد شریف خان جای
ایستادن فرمود وخود با گروهی از سوار وپیاده طرف میمنه بمقابل سردار محمدامین خان جای گزید وقلبگاه را
باعلیحضرت پدر والا گهر گذاشت وروز عاشورا نائرهٔ قتال شعله ور گشته تاشام آلات حرب بروی کار بود وروز
یازدهم ماه مذکور بنهج مزبور صفوف جنك آراسته شده سردار محمد علیخان رو بجانب سنگر سردار محمدامین خان
نهاده چون زنك جانش از سخن طعن آمیز پدرش خراشیده بود بی باکانه باسردار محمدامین خان در آویخت وازدوسو
نائرهٔ جنك شعله ور گشته سپاه جانبین فراوان خون هم دیگر بریخت ودراثنای گیرودار هردو سردار باهم مقابل ودوچار
شده ناگهان گلوله تفنگچه بشقیقه وضرب شمشیر از طرف داران سردار محمدامین خان بدست سردار محمدعلیخان
رسیده اززین برزمین افتاد وجان داد وهمچنین سردار محمدامین خان را ازفیروکشاد دادن تفنك فوج لعل کرتی
گلولهٔ دربالای ناف رسیده ازپشتش بیرون جسته بخاك نشست واززین سرنگون گشته هلاك شد وسپاهش نیز ازحمله
جنرال شیخ میروفوج مذکور پشت بجنك داده روبهزیمت نهاد و درینحال اسب سردار محمد علیخان گسیخته عنان
وآویخته دوال (۱) بازین واژون ویال پرخون در درون وبیرون حربگاه چپ وراست دویده بچشم امیرشیرعلیخان
افتاد وآه حسرت آمیز ازنهادش برآمده گفت این اسب محمدعلیست البته گزندی بدو رسیده که مرکبش چنین در
دویدنست وحاضرین زبان تسلی گشوده عرض کردند که یحتمل درتکاپو سستی کرده اورا فروهشته سوار جنیبه
اش شده باشد بعد امیر شیرعلیخان بالای توپ بزرك سردار محمد امین خان که بفراز پشته مشرف بآسیاب هزاره
بالا کرده بود حمله کرده توپ مذکوررا متصرف شده خودش باتوپ مذکور لشکر سردار مزبور را بزدن گرفت
تا که تمامت سپاه قندهار ازراه هزیمت روبفرار نهاده خبر قتل سردار محمد امین خان را شنید دست ازتوپ زدن
بازکشیده ازسبب بی صاحب دویدن اسب سردار محمد علیخان زیاده تر مضطرب گشت وبتفحص حال وتجسس احوال
اوافتاده ازحاضرین همی پرسید تا که شنید که وی جراحت خفیفی بدست یافته ازسواری اسب روبر تافته است
وازین خبر بغایت مشوش گشته سوار ازقفای سوار فرستاده تفرس احوال همیکرد وازهرکس همی شنید که او
جراحت سبك یافته روازصحت برتافته است پس ازان امر کرد که محفهٔ خاصهٔ شاهی را برده اورا بحضور آرند وخود
مترصد رسیدن اونشسته بود که حاضرین ازکشته گشتن او آگاه گشته بعرض رسانیدند که آوردن جسم مجروح اورا
درینجا وکشودن جراحتش وبازبستن آن ازسبب حرارت هوا باعث عسر وحرج وی میشود هرگاه اعلیحضرت والا در
خیمگاه تشریف برده درانجا جراحت اورا مشاهده فرمایند اولی خواهد بود واو عرض ایشانرا بگوش قبول شنیده وارد
لشکرگاه شد ودرخیمه سردار محمد علیخان ازاسپ فرود آمده بستر خواب خاصهٔ خویش را طلبیده بدست خود بگسترید
واسباب جراحی خودرا که تا کنون بجراحتی نرسیده بود خواسته وآماده کرده چشم بانتظار رسیدن جگربندش نشست
تا که محفهٔ که نعش سردار مقتول دران ورویش پوشیده بود هویدا شده بی تابانه سوال کرد که چرا پردهای محفه
را فرود آویخته اند وهنوز جوابی نشنیده بود که محفه نزد دیگتر رسیده پاهای سردار مقتول را بیرون دیده
بی اختیار برخاسته راه استقبال برگرفت ودرینحال جنرال ولی محمد المشهور به ولو که باجنازه بود بناله وفغان
زبان کشوده گریه کنان گفت که خانهٔ خود وبیگانه را خراب کردی وازین گفتار او تمامت سپاه وحاضران
درگاه فریاد وفغان نموده خصوصاً میرزا عبدالرزاق خان مستوفی دست بسر وصورت خویش زده ریش بکند وبه

(۱) دوال دوتسمه لگام که بدست سوار میباشد

نجه چهره‌اش را زنجه وریش کرد وچون نعش سردار مرحوم را بدرب خیمه فرود آوردند ایشیک آقاسی شیردلخان بامر امیر شیرعلیخان دیگرانرا از خیمه بیرون کشیده خوداودرجنب نعش فرزند رشیدش نشسته گریه وزاری وناله وبیقراری بسیاری کرد تا که آوازش گرفته وسینه سوخته‌اش خسته‌شد بعد میرزا عبدالرزاق خان مستوفی زانوزده بعرض رسانید که اکنون بجز صبر دیگر چارهٔ نیست میباید بحمل ونقل تابوتش پرداخت کهاز گرمی هوا متعفن نگردد وامیر شیرعلیخان ازین عرض او خواموش گشته جنازهٔ اورا بصحابت سردارنورمحمد خان بن سردار سلطان محمد خان مرحوم ومحمدامین خان خالوی خویش وششصد سوار روانهٔ کابل فرمود که درجنب غربی مزار عاشقان وعارفان امانت بخاك سپرده دروقت فرصت جانب هرات نقل داده درپهلوی مضجع جد امجدش امیرکبیر بمزار حضرت خواجه عبدالله انصاری دفنش کنند ونعش سردار محمدامین خان را بزیر پیل نهاده روانهٔ قندهار فرمود که برطبق وصیت خودش درزیر ناودان خرقهٔ شریف دفنش نمایند اما دروقت دفن کردنش کسانیکه حاضربودند چون ازوصیتش آگاه نبودند درصحن حایط خرقهٔ مبارکه اش دفن کردند وهمچنین جسد سردار محمد علیخان را درموضعیکه پدرش فرموده بود دفن کرده بنا بحرمت نبش قبروعدم وصیت که خودش نکرده بود درهرات نقل ندادند وسردار محمد سرور خان بن سردار محمد اعظم خان کهدست گیر شده‌بود محبوس گشت وپس ازفرستادن جنازهٔ هردوسردار والا تبار آتش حرب منطفی گشته اعلیحضرت امیرشیر علیخان‌باول سوگوار رایات‌عالیاترا جانب‌قندهارشقه کشا فرمود ودرمنزل قلعهٔ اعظم سردارمحمدشریفخان وسردار محمد زمانخان وسردار محمد اسمعیل خان وسردار شیرعلیخان بن سردار مهردل خان که ازراه هزیمت داخل قندهار شده بودند باسردار جلال‌الدینخان وسردار مدد خان ازطریق پذیره پیش آمده شرف رکاب بوس حاصل کردند وازتقصیریکه کرده بودند معفو گشته مورد تسلیات شاهانه شدند

ذکر ترك نمودن امیر شیرعلیخان سلطنت را

﴿ ذکر ترك کردن اعلیحضرت امیرشیرعلیخان سلطنت را ﴾

(ازمرك سردار محمد علیخان)

وامیر شیرعلیخان ازقلعهٔ اعظم کوچ کرده درباغ سردار محمد امین خان مرحوم واقع خارج شهراحمد شاهی نزول اجلال فرمود و سلطنت را فرو گذاشته بریاضت عبادت و تلاوت قرآن مواظب گشت چنانچه هفت ماه درزاویهٔ صومعه گوشت‌نخورد وبربسترنرم نخوابید وهشت جزوازکلام مجید وفرقان حمید درگنجینهٔ ضمیرحفظ کرد وخبرترك سلطنت کردن او دراطراف واکناف سمر گشته باعث فتنه وآشوب گشت چنانچه سردار محمد اعظم خان که در راولپندی بسرای غربت وجلای مملکت اقامت داشت باهمراهانش ازراه طلب ریاست داخل کوهستان خوست وزرمت که محل جایگیرش بود شده بسردار ولی محمد خان که از جانب امیر شیر علیخان بحکومت کابل مأمور بود مکتوب فرستاد که باوی متحد شده در کابلش راه دهد تابسریر سلطنت جای گزیند واین نامه را نزد دختر خودش که نامزد سردار عبدالرحمن‌خان ودرکابل بود روانه داشته پیام داد که مکتوب اورا باقرآن شریف نزد عم خود سردار ولی محمد خان رسانیده زبانی نیز بااوبگوید که کابل را بیزحمت تفویض وی کند واونامهٔ پدرش را شب هنگامی باکلام ملك لاینام نزد سردار ولی محمد خان رسانیده اظهار مطلب کرد واوبنا برالتفات واتحاد سابقه که باسردار محمد افضل خان و سردار محمد اعظم خان داشت بگوش قبول جاداده مشروط بمشورت احباب کرد چنانچه بامعتمدانش کنکاش نموده قرار دادند که سردار محمد یوسف خان را بالشکرازراه حیله جانب خوست وزرمت‌گماشته سران سپاه راآگاه سازندکه ظاهراً تالهوکرد بعزم‌مدافعهٔ سردار محمد اعظم خان رفته درآنجا درنك کنند ودروقت ورود سردار محمد اعظم خان پذیره‌اش کرده بدو گرایند وسردارمحمد یوسف خان نیز ازمشاهدهٔ اینحالت طوعاً وکرهاً اطاعت نموده بعد باهم داخل‌کابل‌شوند وازین مواضعه وقراردادبواسطهٔ محمد مهدیخان شاهی سوند حامل مکتوب سردارمحمد اعظم خان‌بوی آگاهی‌دادند اماسردارمحمد یوسف‌خان قبل ازانکه نقشی بروی‌کار آرندازیمنی‌خبریافته آشفته سان‌بزبان جهربراندکه تاجان‌درتن ورمق دربدنم باشد هرگز ازحرم محترم‌شاهی دورنگشته راه‌تباهی سلطنت امیر شیر علیخان نخواهم پیمود ونخست

بمعاضدت عصمت‌الله‌خان وارسلاح خان غالوان‌خود سردار ولی محمد خانرا دفع کرده بعدبجا فقط شهر ومدافعت سردار محمد اعظم خان پردازم وازین کفتارسردار محمد یوسف خان‌نامی بسردار ولی‌محمدخان خبرداده‌اوازفتنهٔ که اندیشیده‌بود دست‌باز کشیده بسردار محمد اعظم خان برخلاف احوالیکه فرستاده بودند پیام‌دادکه تدبیریکه اندیشیده بودیم تقدیر مساعد ومعاضدآن نکشت زیرا که سردار محمد یوسف خان آکاه کشته طریق مخالفت برداشته است ا کنون میباید فسخ‌عزم کرده از داعیهٔ که‌درسردا ری درکذ شته طریق معا ودت سپاری چنانچه او از پیام سردار ولی محمد خان خوست وزر مترا فرو کذاشته داخل علاقه تیرا شد

(رسیدن نامهٔ سردار عبد الرحمن خان)

ازبخارا بسردار محمد اعظم خان

رسیدن نامهٔ سردار عبد الرحمن خان بسردار محمد اعظم خان

ومقارن اینحال نامهٔ سردار عبدالرحمن خان از بخارای شریف بسردارمحمد اعظم خان‌رسید که ازراه سواد که مشهور بصوات است وچترار وبدخشان جانب بلخ‌مرحله پیماشود وهمچنین طریق ارسال رسائل‌را باافواج مقیمهٔ ترکستان کشوده روی دلهمه‌را بسوی خود کرد وسردار محمد اعظم خان‌بروفق نامهٔسردار عبد الرحمن خان‌ازتیراراه صوات (۱) برکرفته وارد منزل‌آخوند بیکی‌صاحب شدواز وی دعای خیرحاصل کرده ازراه باجاور وکتل نقصان وارد صفحهٔ بدخشان شد وهمدرین اوقات سردارعبد الرحمن خان‌را نیزهوای مراجعت از بخارا درسر افتاده خواست که‌داخل ترکستان متعلقهٔ افغانستان وازانجا عازم کابل‌شود

(۱) نسخه بدل سواد مشهوربصوات

(رخصت مراجعت خواستن سردار عبدالرحمن خان ازامیرمظفرخان)

رخصت مراجعت خواستن سردارعبدالرحمن خان

تفصیل‌این‌اجمال‌اینکه سردارعبدالرحمن‌خان ازغربت‌سفر وندیدن روی‌پدرومادرش بغایت‌متعسر ومتحسر کشته عریضهٔ مرقوم ومصحوب‌ناظرحیدر خان وکمیدان‌نصیر خان درسمرقند نزدامیر مظفر مرسول داشت که رخصت مراجعت حاصل نمایند ومیر شب وقاضی ورئیس شهر بخارا ازعرض واستدعای‌او آکاه کشته پیام عتابانه بسردار عبدالرحمن‌خان فرستادند که‌چرابدون‌اجازت‌ایشان‌عرض پردازحضور پادشاه‌شد واوجواب‌دادکه جزازخود پادشاه بکسی ازنوکرانش اعتنادارم که درامر خویش پیش اورفته مشورت واجا زت طلبم وفرستادهٔ ایشان درجواب سردارسعادت اطوارکفت شما که‌اعتنابکارپردازان پایهٔ‌سریرامارت‌ندارید ایشان‌درحال‌کس‌فرستاده‌فرستادکان شمارا ازین‌راه‌باز آرند واوبرآشفته فرمود که‌اکر فرستادکان مرامراجعت دهند هرآینه‌بدون امر واجازهٔ پادشاه روبراه خوا هم نهاد وآن وقت جواب پیام درشت خودرا میرشب وقاضی ورئیس شهر خواهند داد وفرستادهٔ مذکور این کفتهٔ سردار عبد الرحمن خان را نزد آقایانش کذرانیده ایشان که فرستادکان سردار باوقار را ازعرض راه بخارا برکردانیده بدرب شهر رسانیده بودند ازخوف وا کذاشتند که عریضهٔ اورا درسمرقند رسانند وپادشاه جواب عریضهٔ اورا نداده حاملانش را معطل داشت تا که عریضهٔ دیکر مصحوب سارجن میجرعلی عسکرخان بیات فرستاده رخصت حاصل کرد وامیر بخارا پس ازاجازت دادن مراجعت سردار عبدالرحمن خان منشوری بنام قوش بیکی اصدار فرمود که ازنوکران سردار موصوف بپرسد که بااقای خود میروند یاقبول‌ملازمت پادشاه کرده دربخارا اقامت میکزینند وقوش بیکی بنابرآ نکه منشی حضور پادشاه جنس ونوع نوکران سردارموصوف راتمیز نکرده فرمان نکار داده بود کس نزد سردار عبدالرحمن خان فرستاده تمامت نوکرانش را که ازوروبرتافته نزد پادشاه بخارا نوکر شده ومنظور ازصدور فرمان مزبور ایشان بودند ودیکر انرا که نزدخود سردارموصوف بودند طلبید که ابلاغ امرنماید وسردار رفیع مقدار ازین‌پیام‌قوش بیکی هراسناك شد که تبعهٔ اورا کنار کرده خودش را محبوس خواهند کرد بنابران بفرستادهٔ محمدشاه خان قوش‌بیکی فرمود که امر عالی را میباید درهمین جانوکرانم ابلاغ نماید واو نپذیرفته درجواب کفت حکم‌قطعی آنست که سه‌تن غلام ویکتن طباخ ویکتن مهتر نزد شما بوده دیکران همه رفته امرعالی را بکوش دل بشنوند وسردار عبد الرحمن خان بنابتصوریکه کرده بود بکفتهٔ خویش محکم واستوار شده سخن بمشاجره کشید وتبعهٔ سردار والاتبار ازمناقشهٔ جانبین برآشفته هرکدام

جانب مقام خویش دویده تن بسلاح آراسته نزد اقای شان باز آمدند وزبان بدرشت کوئی کشوده کفتند که قوش بیکی مارازین بنداشته که چنین جاهلی را درعقب ما کاشته است وهرکز نزد او نخواهیم شد وفرستادهٔ قوش بیکی از آشفتن ایشان کاررا دکرکون مشاهده کرده تنها مراجعت نمود وماجرا نزداو بازداشته بعدیکتن نویسنده مامور کشته ابلاغ امر پادشاه نمود وخدمهٔ سردار سعادت مدار ازامر پادشاه وملازمتش سرباز زده ازسردار روی اخلاص برنتافتند بعد نویسندهٔ قوش بیکی خجل ومنفعل باز کشته سردار والا تبار بتهیهٔ سامان سفر پرداخت ومقارن اینحال نائب غلام احمد خان وکمیدان سکندر خان که از سردار بانند مقدار روبرتافته ملازمت امیر بخارا اختیار کرده بودند باهمراهان شان بسترېدوش حاضر شده اظهار کردند که کار کنان امیربخارا رقم بندکی از مابرای اوخواستند ومااباکرده باز آمدیم وهنوز سخن بپای نرفته بود که جمعی ازقرض خواهان ازقفای ایشان دررسیده مطالبهٔ وجه کردند وچون برشمردند تقریباً دوهزار مثقال طلای مسکوک بحساب آمده همه را سردار نیکواطوار ادانموده از کمیدان سکندر خان استمزا جاسوال کرد که جانب بلخ میشوی یاخیروی که دل دربند دوتن بدران سیمین تن داشت باآن احسان سردار عبدالرحمن خان که تمام دینش را ادافرمود روی اخلاص ازو برتافته باقامهٔ بخارا تن درداد وسردار خجسته، کردار اسلحهٔ آلات وغیره ادوات نائب غلام احمد خان را که فروخته خورده بود ساز کرده آهنك حرکت کرد

﴿ ذکر مراجعت سردار عبد الرحمن خان ﴾

(از بخارا وبرمرام واصل شدن او)

ذکر مراجعت سردار عبد الرحمن خان از بخارا

الغرض سردار شجاعت دثار پنج روز بسیج سفرساز کرده ازبخارا روی بسوی بلخ نهادواز منزل شیر آباد مکتوب استمالت بسپاه بلخ ومضافات آن فرستاده ازعزم خود آکهی داد وسپاه بلخ از وصول این مکتوب مشعوف وشادمان کشته پیام دادند که از جائیکه شرف ورود افکنده باشند عازم آقچه شده همه را در تحت رایت خود ورهسپار خدمت دانند واومکتوب دیگربرای سردار فیض محمد خان حاکم آقچه نیز بصحابت ناظر حیدر خان وسارجن میجر علی عسکر خان فرستاده از حقوق احسانات سابقه وارادهٔ حالیهٔ خویش خبرداد ومقارن اینحال کرنیل ولی محمد خان بادویست سوار ازمردم افغان مقیم بلخ وارد شیرآباد شده برکاب ظفرانتساب سردار عبدالرحمن خان پیوست وهمچنین بزرکان مردم ترکان را که مواظب سرقت بودند نزدخود طلبیده بعطای خلعت نواخت وازایشان معاونت خواسته دو هزار سوار ازمردم مذکور حاضر رکابش شد وهمدرین وقت که سردار عالی تبارسر کرم تهیهٔ کار وبارش بود فرمان امیربخارا از سمرقند بحاکم شیرآباد رسید که اورا زیاده از سه روز مهلت درنك نداده مجبورش سازد که جانب بخارا مراجعت نماید ویااز جیحون عبور کرده هرطرف که میخواهد برود وحاکم مذکور باصدسوار واردمنزل سردار رشادت شعار شده از امر پادشاهش آکاه کرد اما از سبب قلت سواران خویش و کثرت همراهان سردار مآل اندیش چیزی کفته نتوانسته ازخودش صلاح کارجست واوتعلیم وتلقینش کرد که احوال را مطابق واقع معروض حضور پادشاه نموده مصحوب مرد هوشیاری روانه کرده باوبکوید که باهستکی راه پیموده اکرپادشاهش از دیررسیدن مسئول نماید عذرش بمریض شدن عرض راه بخواهد وحاکم شیرآباد ازین القای اوشادمان کشته مراجعت کرد ودوروز بعدعرض پرداز پایهٔ سریرامارت شد وسردار عبدالرحمن خان ازامرمزبور امیربخارا ونرسیدن جواب مکتوبش ازسردار فیض محمدخان دلکیر شده عبد الرحمن برادر آخوندزاده عبدالرحیم ونائب غلام احمد خان را امر تفاول از دیوان خواجه حافظ علیه الرحمه کرده این بیت بفال برآمد

ای چنك فرو برده بخون دل حافظ باکت مکراز غیرت قرآن خدا نیست

وازین فرد استنباط قرآن کردن امیر شیرعلیخان را باسردار محمد افضل خان ومخالفت نمودن او ازان کرده آهنك تسخیر ترکستان کرد ودرخلال این احوال افواج مقیمهٔ سرپل شوریده افسرانیرا که جدید امیرشیرعلیخان

برایشان گماشته بود تماماً کشته بامید ورود سردار عبدالرحمن خان رو بآقچه نهادند واو ازحدوث این امر آگاه گشته کشایش دیگر بکار خویش پنداشت وبی تأنی هنگام عصر حرکت کرده وارد وزیرآبادشد وپس ازتوقف سه‌ساعت ازانجاراه برگرفته بساحل جیحون فرود گشت وپس‌ازرفع‌حرارت تابش آفتاب دروقت اعتدال‌هوای روز دو کشتی کوچك بدست آورده خودش بانائب غلام احمد خان و کرنیل نصیر خان و کرنیل ولی محمد خان وفرامرز خان وفرهاد خان غلام بچه وچندتن ازسپاهیان که‌مجموع سی‌تن میشدند درهردو کشتی‌نشسته ازجیحون عبور کردند وبدون درنك براه افتاده دیگران ازقفای هم عبور کرده بابوار وشبگیر راه‌نوردیده دروقت طلوع آفتاب بقریهٔ چلك سردابه ازمضافات آقچه رسیده فرود شدند وسردار نیکو کردار بذریعهٔ مکتوب ازورودش در آنجا بهردو فوج پیاده که افسران شانرا کشته باتوپخانه ازسرپل در آقچه رفته بودند وبخاصه دارانیکه درزیر لوای سردار فیض محمد خان بودند آگهی داد وخود بامتابعانش چون دوشب وسه روز راه پیموده خسته شده بودند غنودند ودرینوقت هزارتن ازفوجیکه خبر ورودش را بدیشان داده‌بود از آقچه راه پذیره برگرفته تاکه سردار والا مقدار از خواب بیدار شد بشرف دست بوس واصل شدند و سردار عبدالرحمن خان همه را تسلی داده باهم وارد آقچه شدند وسردار فیض محمد خان پذیره اش کرده دروقت ملاقات چون مجذوب الحال بود بسردار عبدالرحمن خان گفت که بآمدنت راضی نبودم که درینجا بیائید ولیکن مردم سپاه خواهشمند بودند که‌تشریف بیاورید من‌چیزی نگفتم واو پاسخ داد که خیرهوش‌شما بجاست وچون سردار فتح‌محمدخان‌ازورود اودرآقچه خبر یافت فوراً دوهزارتن خاصه‌دار وپنج هزار سوار ازمردم اوزبك که سابق درتحت رایت سردار عبدالرحمن خان قرار داشتند وسه‌هزار سوار ازدرانیهٔ قندهار بسالاری شهاب‌الدینخان بن عبدالمجید خان بارك زائی ازراه مدافعه روانه نملك کرده امرنمود که‌پیاده دراندرون وسواره دربیرون قلعه آنجا جای گزیده‌استوار بنشینند واین شهاب‌الدینخان که‌نمك خوار قدیمی سردار محمدافضل خان‌بود چنانچه درایام حکومت خویش‌همیشه پدر اورا درمحالات بلخ مأمور حکومت میفرمود وعلاوه بران وقتی ازوحساب گرفته دولك روپیه بذمه اش قرار یافته چیزی نگفت وپشیزی ازوی نگرفت واینوقت پسرش یاد آن احسان نکرده بعزم مدافعهٔ پسر ولی نعمتش درقلعهٔ نملك جای گزید وسردار عبد الرحمن خان از آقچه روبراه نهاده بآبگاه واقع قرب قلعهٔ مذکوره فرو کش کرد وبشهاب الدینخان وتمامت خاصه داران‌نامه فرستاده پیام‌داد که ای‌نمك حرامان هزاران لقمهٔ چرب وشیرین وحلال ازخوان نوال مافرو بردید هیچ درخاطر نیاور ده اینك از آشا میدن چند جرعه شراب حرام که ازجام سردار فتح محمد خان چشیدید چشم از احسا نات ما که دیده بودید یکسره پوشیدید ودر نامهٔ خاصه داران اینقدر افزود که چون درسوابق ایام تحت رایت من بودید جنك را باشما ننك دانسته فردا درزیر دیوار قلعه میآیم که بمکافات احساناتم بضرب گلوله ازپا درآورید وخاصه داران ازخواندن وشنیدن کلام مؤثر اومتنبه گشته صدتن را بحفاظت قلعه گذاشته دیگران همه ازراه اطاعت روبسردار والاتبار نهادند

(ذکر ممانعت شهاب الدینخان خاصه‌دارانرا)

(وباز نگشتن ایشان وفرار کردن او)

ذکر ممانعت شهاب‌الدین خان خاصه دارانرا

وشهاب الدیخان باهمه سوارانیکه همراه داشت بممانعت خاصه داران برخاسته ایشان باز نگشته دست بآلات حرب بردندوهم کس فرستاده سردار عبدالرحمن خان را ازحقیقت کار آگاه کردند واوسواران حاضر رکابش‌را بسرعت وشتاب بمعاونت فرستاد وسواران شهاب الدیخان از رسیدن سواران مذکوره دل بباد داده رو بفرار نهادند وچهارصد سراسپ ازایشان بدست سواران سردار رفیع مکان وخاصه داران افتاد وخود شهاب الدیخان ازراه فرارداخل تخته‌پل‌شد ولشکر آنجا که‌بامر سردار فتح‌محمدخان جاده‌پیمای صحرای مدافعهٔ سردار عبدالرحمن‌خان بودند حالرا دیگر گون دیده پرا گنده شدند وسوا ران نظامی آن باردوی سردار عبد الرحمن خان پیو ستند وپیاد گان‌راه فرار جانب ده‌دادی ودشت ارزنه برگرفتند وازجمله چهار فوج پیادهٔ کابلی که‌حیران بودندچه‌کنند باسرتیپ نور محمدخان حاکم سرپل وغیره کار گذاران امیر شیر علیخان یکجا شده راه کابل بر گرفتند وسردار

فتح محمد خان احمال واثقالش را فروگذاشته باچهار صدسوار ازراه فرار درتاشقرغان رفت وهرج ومرج شدید درترکستان حادث شد

ذکر متصرف شدن سردار عبد الرحمن خان بلخ وغیره را

(ذکر متصرف شدن سردار عبد الرحمن خان)
(بلخ وتخته پل وسرپل را)

وسردار عبد الرحمن خان ازنملك حرکت کرده درعرض راه تمامت سپاه پرا کنده شدهٔ سردار فتح محمدخان دسته دسته باردوی او پیوسته شرف رکاب بوس میبا فتند چنانچه بیمانعی داخل بلخ شده نائب غلام احمد خان را پیشتر از خود درتخته پل فرستاد وخود مردم‌را اطمینان خاطر داده‌پس ازدو روز وارد تخته‌پل‌شد ودرانجاعلی عسکر خان را بمنصب جنرالی توپخانه ونصیر خان را بجنرالی افواج پیاده سرافراز فرموده دیکرانرا که درنجا را بااو همراه رفته بودند ازعطای منصب کرنیلی ورساله داری وغیره مفتخر ساخته دفعهٔ سایرسپاهی‌را بمنصب‌بزرك ارتقا داد وتاده‌روز نظم ونسق درکار ... نهاده بعد روانهٔ تاشقرغان شده ناظر حیدر خانرا بحکومت تخته‌پل نامزد فرمود وجنرال علی‌عسکرخانرا بسرپرستی توپخانه وافواج‌پیادهٔ آنجا مأمور کرد وهمچنین درهرمحل‌حاکمی تعین نمود وخود کوچاکوچ راه بتاشقرغان نزدیك کرد ومردم آنجا چهل‌نفر اشتر وچهل فردکاو درپذیره‌کاه حاضر آورده ذبح‌ونحر کردند وسردار فتح‌محمدخان باشهاب‌الدیخان ودوصد سواره‌درانی وغیره فوج‌پیاده وسواره که همراه داشت ازراه‌کتل هندوکش‌لوای فرار جانب کابل افراشت وسردار عبدالرحمن‌خان‌پس ازدوروز یکی ازنو کران معتمدش‌را درتاشقرغان پهلوی سردار فیض‌محمد خان گذاشته خود راه ای‌بیك برداشته وارد آنجاشد وازانسوی مردم هزارهٔ شیخعلی دست‌تاراج بمال‌ومواشی سردار فتح‌محمد خان دراز کرده اکثررا غارت کردند وخودش باهمراهان خویش‌برخی باسلاح وبعضی بی‌سلاح واسباب داخل کابل شد وسردارعبدالرحمن‌خان‌از قفای اواسپ رانده وارد غوری گشت ودر آنجا سلطان مرادخان بن‌میراتالیق رئیس قطغن که‌پدرش قبل‌ازین چنانچه مرقوم کشت از استیلای سردار عبدالرحمن خان درآنولایت فرار بخارا گشته در آنجا فوت شده بود پانجصد سراسپ ودوصدنفر اشتر ودو هزار رأس گوسفند وپنجصد خروار گندم وجو وچهل هزار روپیهٔ نقد وغیره اجناس نفیسه ویکجلد پوستین سمور حاضر آمده شرف باریافت وهمه‌را باسم‌مهمانی ورسم هدیه‌پیش کشید واو فاتحهٔ فوت پدرش‌را خوانده بعدازپژوهش وپرسش احوال ولایت قطغن فرمود که درزمان حکومت والدماجدم غیر از قبائل عرب وافغان وتاجیك دیکر تمام مردم قطغن درتحت امر ونهی شما‌بود حالا چکونه است اگر تغیر یافته باشد بهمان منوال که بود برقرار فرموده شود وسلطان مراد خان بزبان عرض پاسخ داد که برطبق سابق زمام مهام ولایت درتصرف مااست مگر امیر شیرعلیخان سالیانه یك‌لك روپیه برذمهٔ ماگذاشته ودریکسال زیاده ازسه لك روپیه کرفته است وهنوز میل پول گرفتن داشت که شما‌پرتو نزول افگندید وسردار عبدالرحمن خان طریقهٔ سابق را برقرار داشته نیك بنواخت ودعای دوام عمر ودولت ازرعایای آنولایت حاصل کرد

ذکر وصول نامهٔ سردار محمد اعظم خان بسردار عبدالرحمن خان

﴿ رسیدن مکتوب سردار محمد اعظم خان بسردار عبدالرحمن خان ﴾

ومقارن انحال نامهٔ سردار محمداعظم خان که ازراه باجاور واردفیض آباد بدخشان شده‌بود رسیده نوشته‌بود که تا آنجام کردن امر نکاح زوجهٔ خود دختر میر جهاندار شاه که از پیش نامزدش کرده بودم درنك کرده بعد آهنك اردوی شما خواهم کرد وسردار عبدالرحمن خان پس‌از مطالعهٔ نامهٔ‌عمش اسباب سفر زمستان آماده کرده ازغوری روی عزیمت بسوی بامیان نهاد واز راه شلوك تووقره‌کتل وبادقاق وباجکاه وارد بامیان شد ودرانجا میران هزارهٔ دای زنکی ودای کندی ودای میرداد را بازرکان دیکر قبائل نواحی بامیان نزد خود طلبیده ازعطای خلعت همه را خوشدل ساخته رسانیدن علوفهٔ اردو را برعهدهٔ شان نهاد چنانچه دراندك زمانی دوهزار خروار کندم وجو وصدخروار روغن وسه‌هزار راس کوسپند درلشکرکاه حاضر کردند وپس‌ازیکماه سردار محمداعظم خان نیز ازفیض آباد رسیده باردوی اوپیوست وداستانی اززحمت ومشقت راه باجاور وچترار

که کشیده و بمهربیکه ازدولت انکلیس دیده بود بپای برد و سردار عبدالرحمن خانش بمنزلهٔ پدر شمرده خدا را بی شکر وثنا کفت وپس ازده روز باهم ابواب ارسال رسائل را بازو کان مملکت کشوده از بامیان برخواسته وارد غوربند شدند ومرد مرا استمالت همی نمودند -

ذکر فتنهٔ سردار ولی محمد خان

(ذکر مخالفت نمودن سردار ولی محمد خان)

باامیر شیرعلی خان وفتنه او

ودرخلال احوال مذکوره سردار ولی محمدخان که ازطرف امیر شیرعلی خان بحکومت مأمور بود از ترك سلطنت کردن امیرشیرعلی خان وورود سردارعبدالرحمن خان درترکستان واطاعت کردن سردار فیض محمد خان بااو وبیرون شدن سردار فتح محمد خان از ترکستان خائف کشته از سبب مخالفت سردار فیض محمد خان برادرش اونیز روی دل از امیرشیرعلی خان برتافته بهوای ریاست افتاد وبزر کان کابل واطراف را در خفا دیده هزاران روپیه بذل کرد تا که خبر کردار اوسمر کشته در قندهار بامیر شیرعلی خان رسیده غیرت سلطنت کریبان کیرش شده زمام مهام امارت را که وا گذشته بود باز درکف کرفته بترتیب سپاه پرداخت وبکمال سرعت هشت فوج پیادهٔ هشتصدی نظام مرتب ساخته باتوپخانه بسالاری صفدرعلی خان برادر ناظر حسین علی خان قزلباش جانب کابل کسیل فرموده امرکرد که اگر سردار ولی محمد خان مرتکب امرخلافی شود باتفاق سردار محمد یوسف خان که در کابلست وعصمت الله خان وارسلاح خان جزای کاراورا درکنارش نهند وشهر واطراف را نیك محافظت کنند وانکاه که او بالشکر واردکابل شد سردار ولی محمدخان از تدبیریکه اندیشیده بود بازمانده دربالاحصار با دامن اصطبار پیچید وسردار محمد یوسف خان باصفدرعلی خان وعصمت الله خان وارسلاح خان بمحافظت شهر وبالاحصار وحراست سردار ولی محمدخان پرداخته نیك پاسداری همیکردند که جائی نرود وفتنه نینکیزد واوراخوف مستولی شده ازبالاحصار برآمده در باغ علیمردان بجای سردار زکریا خان اقامه کزید وششصد تن ازمردم کابل را نوکر کرفته بخود داری و پاسداری خویش مواظب کشت وکه ومه را روپیه داده درخفا باخود یارومددکار همی ساخت تا که سردار عبدالرحمن خان وارد غوری وبامیان وغوربند کشته امیرشیر علیخان آکهی یافته سردار محمد رفیق خان وجنرال شیخ میرزا باا کثر از سرداران که درقندهار بودند وچهارده فوج پیادهٔ هشتصدی و هشت رجمت رسالهٔ چهار صدی بسالاری سردار محمد ابراهیم خان پسر خویش بعزم مدافعهٔ سردار محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان ازقندهار جانب کابل کسیل فرمود واز انجمله سردار محمد رفیق خان که امیر شیر علیخانش باعث قتل سردار محمد امین خان وسردار محمد علیخان میدانست چنانچه بارها میکفتش که ابتداوت خانکی واسباب خانه خرابی همه از تست از خود خایف بود که وقتی کیفر کارش بکنارش نهاده خواهد شد خلاصه چون وارد کابل شدند سردار ولی محمد خان که باسردار محمد رفیق خان ازپیش دوست وچون دومغز دریك پوست بود اورا از امیرشیر علیخان خائف یافته درخفا باخود متفق ساخت وبواسطهٔ اوتمامت بزرکان کوهستان وبعضی از اعیان طوائف غلجائی را دیده و افسران سه فوج پیاده را نیز اغوا کرده همه را در فتنه باخود شریك وانباز نمود و بمخالفت سردار محمد ابراهیم خان برخواسته باهمکنان عهد بربست وبنج لك روپیه از خود بمردم ملکی ونظامی که اغوا کرده بود بتوسط سردار محمد رفیق خان عطا کرد وازنمعنی سردار محمد ابراهیم خان وجنرال شیخ میرآکاه کشته بادیکر هواخواهان امیرشیرعلیخان کنکاش کرده قراردادند که سردار ولی محمد خان را بیهانهٔ امری طلبیده محبوس کنند چنانچه اورا درزندان انداخته سردار محمد رفیق خان بشفاعتش برخواست وچون اورا درمخالفت باسردار ولی محمد خان متحد دانسته بودند جنرال شیخ میرش ازکریبان کرفته بخانهٔ دیکرزندانش انداخت وسردارفتح محمدخان که اورا مجرم نمیدانست زندان انداختنش را حمل برمناقضت وعداوت جنرال شیخ میرکرده نزد سردارمحمد ابراهیم خان شده بااوو جنرال مذکور کفت که چنین خادم راست کاررازجرنمودن باعث ناامیدی دیکرخدم خواهد شد وشفاعتش کرده ایشان اورا رها داده درخانهٔ خودش فرستادند وسردارفتح محمد خان ازقفای اورفته تسلی بسیارش داد واسپ عربی سواری خودرا باوبخشیده معاودت کرد وروز دیکر سردار محمد رفیق خان باتفاق سرفرازخان بابکرخیل حال سردار محمد سرور

خان وخسر سردار محمدعلیخان پسر امیرشیرعلیخان وخداوردیخان ویکتن غلام بچهٔ احمد علیخان بن سردار محمد قلیخان مرحوم وخان محمدخان بابکرخیل ومنسوبان ایشان وملك شیرگل خان واکثری ازدیگر الوسات حبس سردار محمد رفیق خان را بهانهٔ شرارت ساخته از راه کوه صافی درعلاقهٔ تکاب رفتند ومردم فتنه جوی آنجاوغیره مفسده خویانرا بدورشان انجمن کرده سلسله جنبان شورش وآشوب شدند ومقارن انحال امیر شیر علیخان سپاه دیگر ترتیب داده بسالاری سردار محمد شریف خان وسردار احمد خان وسردار محمد زمانخان وسردار محمد حسن خان وسردار محمد کریم خان وسردار جلال الدینخان وسردار محمداسمعیل خان وهمهٔ سوارانیکه درقندهار بودند ومجموع شش هزارتن میشدند امورات ملکی ونظامی کابل‌را نیز بسردار محمد شریف خان تفویض کرده رُوانهٔ کابل فرمود

ذکر لشکر کشیدن سردار محمد ابراهیم خان

﴿لشکر کشیدن سردار محمد ابراهیم خان﴾

(از کابل بعزم تقابل سردار عبد الرحمن خان)

وچون سردار محمد اعظم خان وسردار عبد الرحمن خان بقراریکه ذکر شد وارد غوربند شدند سردار محمد ابراهیم خان از جملهٔ بیست ودو فوج پیادهٔ هشتصدی که حاضر دار السلطنه کابل بودند یازده فوج را با چند ضرب طوپ وجمعی از سواران درانی وغلجائی وقزلباش بسالاری سردار فتح محمد خان وجنرال میر حیدرخان از راه کوهستان مامور تم دره وکتل چرتك ساخت که درآنجا رفته بعزم سدراه سردار عبدالرحمن خان وعمش اقامه گزینند وخود باجمعی دیگر ازخوانین چون حافظجی صاحب وسردارشاه‌دوله‌خان وغیره ویازده فوج پیاده وچند عراده توپ بافسری جنرال شیخ میروانبوهی ازسوران ملکی ازشهر بیرون شده قلعهٔ قاضی‌را لشکرگاه ساخت که اگر سردار محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان از راه سرچشمه روی بسوی کابل نهند بمدافعه پردازد ومقارن انحال سردار محمد شریف خان که از قندهار روبکابل نهاده بود در رسیده سردار محمد ابراهیم خان وتمامت بزرگان ومنصبداران اردودر ارغنده بپذیره رفته باعزازواکرام درلشکر گاه فرودش آوردند وشب‌را بضیافت نگاهداشته روز دیگر سردار محمد شریف خان داخل کابل شده درجای سردار سلطان احمد خان واقع خوابگاه که مملوك زوجه‌اش بود فرود گشت وروز دیگر سردار محمد ابراهیم خان واعیان اردو از راه بازدید درشهر آمده مراسم ملاقات بپای رفت ولشکررا بامر سردار محمد شریف خان ازقلعهٔ قاضی مراجعت داده در باغ شاه فرود آورد وخود سردار محمد ابراهیم خان درباغ سردار غلام حیدر خان مرحوم جای گزید وپس از سه‌روز سردار محمد شریف خان باسردار جلال الدینخان جهت دیدن آرایش سپاه مقیمهٔ تمدره وکتل چرتك از کابل راه برگرفته وارد چاریکار شد اما بعزم وارادهٔ اینکه اگرتواند جانبین را از محاربه باز داشته کار را بمصالحه فیصله نماید تاخونها بهدرریخته نگردد وچون وارد تمدره شد نامه از سردار محمد اعظم خان نیز بروفق اندیشه وارادهٔ او رسیده لشکر را باسردار فتح محمد خان بعزم صلح از انجا جانب کابل کوچ داد وخود ازراه مصالحه درغوربند نزد سردار محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان شد وازانجا باتفاق هم جانب کابل کوچ داده وارد چاریکار شدند وسردار احمد خان وسردار محمد زمانخان که از قفای سردار محمد شریف خان بهانه همراهی او ازکابل بیرون شده درنجراب نزد سردار محمد رفیق خان که طریق مخالفت امیر شیر علیخان برگرفته بود رفته بودند بااووجمعیتی ازقوم صافی وغیره آمده باردوی سردارعبدالرحمن خان پیوستند بعدباوجود کثرت برف از چاریکارروبراه نهاده وارد تره خیل شده درانجا اقامه گزیدند ودرانجا ملا عزیز ده افغانی وملا میرآفتاب کابلی ازراه اطاعت شرفیاب حضور سردار محمد اعظم خان شده با آنکه حرف صلح درمیان بود تسخیر کابل‌را بعهده گرفته درازای آن قاضی القضاتی وتولیت اوقاف‌را برای‌خود وعده گرفتند وپس ازان سردار عبدالرحمن خان باهزار سوار بفراز تلیکه بقرب لشکر کاهش بود برشده سپاه کابل را که درباغشاه وخواجه رواش فروکش کرده بود بدوربین مشاهده کرده همه را آرام وآسوده دیده قراول برزبرتل گذاشته مطمئن خاطر بعسکرگاهش

باز کشت وبامداد روز دیکر باز برپشتهٔ مذکوره فرازشده اثری از اسباب محاربه ندیده فرود شد و آسوده خاطر بمواظبت امور مهمه سپاه و کاروبار خویش پرداخت --- کنکاش کردن کارکذاران وهواخواهان امیر شیرعلیخان باینکه سردار محمد افضل خانرا ببرادر وپسرش سپرده کاررا بمصالحه انجام کنند ودوروز پس از صعود وهبوط سردارعبدالرحمن خان برپشتهٔ مزبوره ودولتخواهان امیر شیر علیخان خود را مغلوب دیده باهم مشورت کرده قرار دادند که سردار ولی محمد خان را اززندان کشیده وعذر حبس اورا خواسته ازراه طلب صلح نزدسردار محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان بفرستند چنانچه از محبس کشیده عذر محبوسیتش را سردار محمدابراهیم خان بمقصر کفتن خویش خواسته نزد سردار محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن خانش فرستاده پیام دادند که باسپاه درجلال آباد رفته زمستان درانجا بسر برند تااز امیر شیرعلیخان کس فرستاده مسئلت نمائیم کهسردار محمد افضل خانرا روانهٔ کابل نماید کهباشمادر ترکستان رفته آن مملکت بقرارسابق ازان اوباشد و کابل وهرات وقندهار وغزنین وجلال آبادرا او امیر بوده قناعت ورزدوایشان رهاشدن سردار محمد افضل خان و رفتن ترکستان را پذیرفته ازرفتن درجلال آباد ابا کردند زیرا کهبخود اندیشیدند که اکردرجلال آبادرویم ازترکستان دور میشویم و استظهار ماترکستانست پس اکردرجلال آباد باشیم وامیرشیرعلیخان رأی هواخواهانش رامسلم ندارد البته مستاصل شده بهیچ جانب دست ستیز وپای کریز نخواهیم داشت پس پیام دادند که از تره خیل کوچیده چهل روز درکوهستان اقامت کزینیم تا که احوال امیر شیر علیخان ازقندهار برسد واقامت کوهستان را ازبهر آن اختیار کردند که در صورت عدم قبولیت امیرشیر علیخان صوابدید هواخواهانش راومغلوبیت ایشان مانع درمراجعت جانب ترکستان نداشته باشندوکابلیان قبول اینمعنی کرده عجالةً ایشیك آقاسی شیردل خانرادرقندهار نزدامیرشیرعلیخان فرستادند کهسردار محمد افضل خانرا باخود درکابل آرد وسردار محمداعظم خان باسردارعبدالرحمن خان ازتره خیل جانب کوهدامن کوچ داده سردار محمد اعظم در چار یکارو سردار عبد الرحمن خان درقریهٔ قلمچاق کوهدامن فرود کشته اردورا بدهات تقسیم کردند که ازسرما آسیب وزیانی نبینند ومترصد رسیدن احوال ازقندهار نشستند .

ذکر کنکاش هواخواهان امیر شیرعلی خان

﴿ ذکر رفتن سردار فتح محمد خان ﴾

(وسردار یحیی خان مرحوم درجلا آباد)

ذکر رفتن سردار فتح محمدخان در جلال آباد

وپس ازاحوال مذکوروقرارداد مزبور سردار فتح محمدخان وسردار یحیی خان باچهارفوج پیاده ویکفوج سواره وشش ضرب توپ وسوارهٔ کشاده وجنرال میرحیدرخان وجنرال ولیمحمد خان آهنك رفتن جلال آباد کرده سردار محمد یوسف خانرانیز تکلیف همراهی کرد واوقبول کرده لیکن همعنانش نرفت وپس ازانکه اووارد جلال آبادشده درباغ سردار غلام حیدر خان مرحوم منزل کزید وی ازعقب اورفته چندی بااوبسر برده بعد درموضع کج بجای عصمت الله خان خالوی خودرفته کاه کاهی نزدسردارفتح محمد خان میشدوانکاه که ماه رمضان بسر رسید وایشیك آقاسی شیردل خان نزد امیرشیر علیخان شرف بارحاصل کرده ازسبب وعده وقراریکه باسردار محمد اعظم خان وسردارعبدالرحمن خان داده بودند موردعتاب کشت وبامراوبغزنین مراجعت کرده خود امیرشیرعلیخان بتهیهٔ لشکروبسیج سفرکابل پرداخت وازسمر کشتن اینخبر خلاف قرارداد یکه خیرخواهان امیر شیر علیخان کرده بودند ظاهر کشته سردار محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان دراو اخرماه حوت که دم سردی هوافرونشست جانب کابل جیش درجنبش آوردند وسردار محمد رفیق خان را بامردم الوسی تکاب ونجراب ازراه تره خیل مأمور کرده خود باتمامت سپاه وسردار محمد شریف خان راه کاریز میربر کرفتند که از جانب بمقان وارد شهر کابل شده متصرف شوند

﴿ ذکر محاربهٔ سردار عبد الرحمن خان ﴾

(وفتح قلعهٔ دوده مست)

ذکر فتح قلعهٔ دوده مست

وپس ازورود درکاریز میرنخست سردارعبدالرحمن خان بادوهزارسوار ودوبیرق خاصه دار وشش ضرب توپ صاعقه بارقاطری بالای سرتیب عزم الدینخان که باده بیرق خاصه داردرقلعهٔ دوده مست قرار داشت حمله نموده دیوار

قلعه‌را هدف گلولهٔ توپ کرده سرتیپ مذکوررا باخاصه‌دارانش بقهر وغلبه ازقلعه کشیده متصرف شد واو باهمراهانش
ازراه هزیمت بکابل درشده سردار عبدالرحمن خان هردو بیرق خاصه داررا که همراه داشت باصد سوار ودوضرب
توپ بمحافظت قلعه گماشته خود بکاریز میر مراجعت کرد وروز دیگر ازانجا باعمش وتمامت سپاه کوچیده از راه بید
سهل‌تر بود وارد قریهٔ افشار نانك‌چی شد وروز دیگر ازانجا حرکت کرده درمیدان کنار ده‌مزنك فرودگشت
وسردار محمداعظم خان داخل کابل شده درجای سردار عبدالغنی خان واقع اندرابی منزل گزید وسردار محمدابراهیم
خان بن امیر شیرعلیخان دربالاحصار متحصن گشته بقلعداری پرداخت وسردار عبدالرحمن خان اطراف بالاحصار
را تنك گرفته علم محاصره افراخت واعیان کابل کفهٔ میزان سردار عبدالرحمن خانرا گران دیده ازطریق اطاعت
نزد سردار محمد اعظم خان شتافته ازسردار محمد ابراهیم خان روی دل برتافتند

(ذکر فتح قلعهٔ بالا حصار)

ذکر فتح بالا حصار

وچون نه‌روز از محاصره گذشت از جملهٔ بزرگان کابل که نزد سردار محمد اعظم خان شده بودند حافظ جی
وسردار شاه‌دوله‌خان ومیرزا عبدالرزاق خان مستوفی دربالا حصار نزدسردار محمد ابراهیم خان رفته اورا باجنرال
شیخ‌میر بیم نشان داده دروازهٔ بالاحصاررا بگشودند وجنرال شیخ‌میر نزدسردار محمد اعظم خان شده قبول اطاعت
کرده سردار محمد ابراهیم خان درحرمسرای پدرش امیر شیرعلیخان درامده بازنان نشست وبالا حصار مفتوح
شده سردار محمد اعظم خان ازجای سردار عبدالغنی خان برخواسته داخل بالاحصار گشت وبدرب حرمسرا رفته
سردار محمد ابراهیم خانرا تسلی و دلجوئی داده بیرون کشید بعد سردار عبدالرحمن خان سرتیپ سکندر خان را
باپنج بیرق خاصه دار نزد عمش بمحافظت بالاحصار گماشته خود باتمامت سپاه از کنار ده‌مزنك کوچ داده درمیدان
سیاه سنك فرود گردیده اقامه گزید وصدتن جدید نوکر نگاهداشته بزیر دست عبدالرحیم خان مقرر کرده تمام
امورا بوی سپرد ومیر محمد حسین‌خانرا نیزنوکر گرفته بنویسندگی او تعین کرد وچهل وپنج‌روز درانجا بسر برد

﴿ذکر توجه اعلیحضرت امیر شیرعلیخان﴾
(از قندهار جانب کابل)

ذکر توجه امیر شیرعلی خان جانب کابل

واز جانب قندهار امیر شیر علیخان باهشت فوج پیادهٔ هشتصدی وتوپخانه وسردار شیر علیخان قند هاری
وسردار میر افضل خان وسردار خوشدل خان و سوارهٔ ملکی روی بسوی کابل نهاد وسردار محمد افضل خان
را همچنان نظر بند باخود برداشته راه برگرفت و سردار عبد الرحمن خان پس از توقف چهل وپنج روز
درمیدان سیاه‌سنك ازتوجه امیرشیر علیخان واقف گشته ثلث لشکرش را درکابل نزدعمش گذاشته خود بادوثلث
دیگر وسردار محمد رفیق خان وسردار محمد اسمعیل خان وسردار محمد عزیز خان جرنیل شیخ میررا درکابل
گذاشته راه مدافعه برگرفت وبانه هزار تن مرد پیکار وسی ضرب توپ جلوی وقاطری رهسپار غزنین شد
وخدای نظرخان وردك حاکم انجارا باایشیك اقاسی شیردل خان که از قندهار مراجعت کرده وخبر فتح کابل را
شنیده درغزنین توقف کرده بود بمحاصره انداخت ویازده روز بعزم تسخیر غزنین بسربرده چون توپ بزرك
نداشت کاری نتوانست از پیش برد تا که امیر شیرعلیخان وارد قراباغ شده سردار عبدالرحمن خان آگاه گشت که
امیر موصوف بالشکر بزرگی از پیادهٔ نظام وتوپخانه وسوار گشادهٔ قندهار وپشت رود وفراه وهرات که بچهل
هزارتن منتهی میشود در قراباغ رسیده است وسردار عبدالرحمن خان نظربقلت سپاه خویش هراسناك گشته
باسردار محمدرفیق خان مشورت کرده ازعدم توانائی صلاح کارجست که ازدور غزنین برخیزد واورأی داد که
اگر لشکر خائف گشته حمل برهزیمت نکنند صواب آن‌است که اطراف شهررا فرو گذاشته درموضع مستعدی
امادهٔ جنك شویم واوکه برلشکرش اعتماد داشت پاسخ‌داد که فوجی‌تربیت وترتیب نکرده‌ام که بددل شده بخلاف من
راهی برگیرند پس ازدور غزنین دراوائل ماه ذی‌الحجه سال ۱۲۸۲ هزارو دوصدو هشتادو دوی هجری
برخواسته ششصد سوار بسرراه اردوی امیرشیرعلیخان که واردمنزل (۱) اسپین ده شده بود گماشت که قفای لشکر

(۱) بلفظ افغانی سپید ده یعنی ده سفید

را مستحکم داشته باشند تاباآرامی راه برگرفته ازحملهٔ خصم ایمن باشند چنانچه درشب رهسپر شده از دهنهٔ شیر عبورنکرده بودندکه ده‌هزارتن‌ازسواران قندهاری‌وهرانی وپشت رودی که امیرشیرعلیخان بعزم عقب‌گیری‌اردوی سردار عبدالرحمن خان که از کوچیدنش خبر نداشت کاشته بود که ازراه خفا اسپ‌رانده درقفای لشکر سردار موصوف کمین گزینند تاخودش باتمامت سپاه ازپیش وایشان ازقفا اردوی اورا در میان گرفته (۱) مستاصلش سازند باششصد سوارهٔ ماموره‌سردار عبدالرحمن خان که آنفاً مذکورشددوچار گشته‌درتاریکی شب‌باهم در آویختند وهم مامورین سردار عبدالرحمن خان از کثرت سوار خصم وشعله ورشدن آتش حرب بوی خبردادهٔپای همت فشردند واو دوفوج پیاده ازراه معاونت سوارانش رجعت داد چنانچه درعین گیرودار بسروقت آنان رسیده دست باآلات جنگ بردند و سواران امیر شیر علیخان را هزیمت داده ده بیرق وسه نقاره بدست آورده اسلحهٔ کشتگانرا بغنیمت گرفتـه مظفر ومنصور ازعقب اردو راه برداشتند وبلشکر پیوسته بعد ازدهنهٔ‌شیر عبور کرده چون وارد منزل شش‌گاو شدند امیر شیر علیخان ده هزار سوار دیگر فرستاده ایشان ازسپاه سردار عبدالرحمن خان اثری ندیده مژده دادند که اوبالشکرش هزیمت یافته جانب کابل رفته است وامیرشیرعلیخان بنوید انجیرشلك شادیانه کرده سوار بسیاری بتعاقب کاشت که سردار عبدالرحمن خان را در هرجا که بیابند دستگیر کنند واو از منزل شش گاوبرخواسته جنرال نصیرخانرا باعبدالرحیم خان پیش رولشکر قرار داده سردار محمد رفیق خان‌را باجمی ازسپاه جانب دست راست کاشته خود باچهار فوج پیاده ودوازده عراده توپ از (۲) ساقه راه برگرفته بود که سواران امیرشیر علیخان در رسید وسردار عبدالرحمن خان تنها اسپ شجاعت تاخته شش تن از ایشان را بضرب گلوله ازپا در آورد ولشکرش از مشاهدهٔ این جرأت آواز یاچهاریار بلندکرده روبجنگ نهادند ودرچنین حالت سردار شجاعت دثار یکفوج پیاده را در مغاکی امر ایستادن کرده فرمود که هروقت صدای توپ بالا شود ایشان نیز برخصم حمله کرده شلك تفنك نمایند وخود بتأنی راه برگرفت تاکه سواران امیر شیر علیخان بمغاك مذکور راه نزدیك کردند آنگاه سردار عبدالرحمن خان هردوازده توپی را که همراه داشت بروی کار آورده ایشانرا هدف گلولهٔ توپ ساخت وفوج پیادهٔ مزبورنیز از کمین گاه برخواسته دست باآلات حرب بردند وبیك حمله قریب هزار تن آدم واسپ‌را بخاك هلاك‌انداخته بقیةالسیف پشت بجنك‌دادند وازگلوله‌رس توپ‌دورتر رفته چپ وراست تردد همیکردند تاکه بازفرصت یافته سه صد سوارازدیگران جدا شده بردنبالهٔ اردوی‌سردار عبدالرحمن خان تاختند واو ایشانرا هدف گلولهٔ توپ ساخته هزار سوار برگماشت که تاخته همه را دست گیر سازند وهم یکفوج پیاده را صف بسته امر ایستادن کرد که مبادا همه سواران خصم ازراه معاونت آن سه‌صد سوار پیش بافوج پیاده بمدافعه گرایند و سواران سردار عالی تبار یکصد و پنجاه تن از سواران مذکوره را دستگیر کرده نزد او آوردند ومابقی ازراه فرار بیارانشان پیوستند واواسیرانرا منت اطلاق برذمت‌نهاده رخصت داد وایشان بهمراهان خود پیوسته‌داستانی ازرشادت سپاه ومدارای سردارعبدالرحمن خان بپای بردند بعد همهٔ ایشان ازترکتاز بازمانده روی بسوی قلاع مردم وردك نهادند ومردم مـذکور ازدرآمدن بقلاع خود ایشانرا مانع گردیده باهم در آویختند وصد تن از مردم وردك را بکشتند و سرهای کشتگان را باخود نزد امیر شیر علیخان برده منسوب بلشکر سردار عبدالرحمن خان نمـودند واز قفـای ایشان اقربای کشتگان از راه داد خواهی نزد امیر شیر علیخان رفته همـه را از اظهاریکه کرده بودند خجل ومنفعل ساختند و سرهای کشتگانرا بازپس آورده دیگرباز خواستی‌نشد بعد امیر شیرعلیخان از اسپین‌ده کوچیده درغزنین وسردار عبدالرحمن خان درهفت آسیا فرودآمده بعد سردارنیکو اطوار واردسید آباد شده درمواضع متعدده سنگرهای سدید برافراخته باآهنك جنك استوار نشست وامیر شیرعلیخان چهار روز درغزنین درنك کرده سردار فتح‌محمد خان وسردار یحیی‌خان را که در جلال آباد بودند فرمان فرستاده آگهی‌دادکه باچهارفوج پیاده که همراه دارند وعصمت‌الله خان وارسلاح‌خان ومردم الوسی جلال آباد ونواحی آن روی بسوی کابل نهند تااز دو جانب خصم‌را در میان گرفته برمرام فائق آیندوروز پنجم سردار محمد افضل خانرا باسردار محمد سرور خان‌بن سردار محمد اعظم‌خان

(۱) مستاصل از بیخ برکنده

(۲) ساقه فوج پسینه وآخرین

درغزنین نزد سردار محمد عمر خان بن سردار محمد عظیم خان وسردار شهنواز خان بن سردار سکندر خان پسران سردار سلطان احمد خان که سابق از هرات آورده ودر آنجا محبوس بودند گذاشته خود بسپاه واقبال برگرفت ودر وقت حرکتش سردار محمد افضلخان کس نزداو فرستاده پیام داد که سردار میر افضل خان ونائب سلطان خان انگی زائی را باچند دیگر که مجرب ومعتمد باشند نزد اوفرستد تاسخنی بدیشان گفته ودر نزد او بازداشته شود واوایشانرا روانه داشته وی در معرض بیان آورد که اگرچه امیر شیر علیخان سخن مرا حمل برغرض کرده بگوش قبول جا نخواهد داد بازی ازطریق اتمام حجت باو بگویند که روا ندارد که خون مسلمانان ریخته شود ودشمنی دربین خاندان شاهی پایدار وجاوید ماند زیرا که سردار محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان چندی آوارهٔ وطن شده یکی در راولپندی ودیگری دربخارا گرفتار محن بوده که گویا تن بمرگ داده یادوطن کرده اندوهزاربار مرگرا برزندگی ترجیح داده دادرزم خواهندداد پس صواب آنست که مرارها ورخصت دهد که رفته ایشانرا جانب ترکستان رجعت دهم وبدانجا رفته بقرار سابق روز بسر برم وراه اطاعت بسپرم وامیر شیر علیخان سخنان اورا نپذیرفته فرمود که اگرقبول این امر کنم تمامت مردم حمل برهراسم کرده اطاعت وسپاسم نکنند وتاآنوقت دست ازجنك باز ندارم که ایشانرا از رود جیحون نگذرانم بعد اریکهٔ امارت را تفویض کرده خودراه کمنا می برگیرم وحالا همچنانکه هستید نظربند باشید

ذکر توجه سردار فتح محمد خان جانب کابل

﴿ ذکر حرکت کردن سردار فتح محمد خان ﴾

(وسردار یحیی خان ازجلال آباد جانب کابل)

وسردار فتح محمد خان بمجرد وصول فرمان امیر شیر علیخان از جلال آباد باسردار یحیی خان وسردار زکریا خان ومیر آخور احمد خان وعصمت الله خان وارسلاح خان وشاه مرد خان حاکم آنجا وسید محمود خان کنری ولشکر شایان وجنرال میر حیدر خان وجنرال ولوخان روی بسوی کابل نهاد وسردار محمد اعظم خان که درکابل بود ازتوجه او آگاه گشته سرفراز خان بابکر خیل را امر کرد که درموضع دوآبه رفته مردم الوسی را بمدافعه برانگیزد تاسردار فتح محمد خان را گرفتار پیکار نموده از آمدن کابلش بازدارند واز قفای او سردار محمد یوسف خان را نیز که ازجلال آباد آمده مورد اشفاق سردار محمداعظم خان شده بود بادویست پیاده ساخلو وملك شیرگل خان مأمور کرده ازطرف سردار فتح محمدخان خودرا آسوده خاطر ساخت وبخواهش سردار عبدالرحمن خان که مکتوب فرستاده اورا بامداد خویش طلبید ازکابل روی باردوی او نهاد وقبل ازپیوستن بلشکرگاه سردار عبدالرحمن خان چون مردم وردك را روی دل جانب امیر شیرعلی خان بود علوفه را ازسپاه سردار والا تبار بازداشته اوقریه انخی را در روزیکه امیرمذکور درمنزل هفت آسیا فروکش کرد تاخته علوفهٔ بیست روزه برای سپاه خویش آماده کرده باستحکام سنگرومواضع مستعده پرداخت .

ذکر محاربهٔ سید آباد

﴿ ذکر محاربه سید آباد ﴾

(و مغلوب شدن اعلیحضرت امیر شیرعلی خان)

واز انسوی امیر شیرعلی خان درروز سوم حرکت کردنش از غزنین بمقابل لشکرگاه وسنگر های سردار عبدالرحمن خان فرود آمده روز را جانبین بگشاد دادن توپ بشام رسانیدند وامیر شیرعلی خان درشب نیاسوده سردار شیرعلی خان قندهاری را باهشت فوج پیاده وچند ضرب توپ جانب راست لشکرگاه سردار عبدالرحمن خان تعیین کرده با او قرار داد که دراول طلوع صبح خودرا درحربگاه رسانیده مترصد حمله اوباشد که بمجرد یورش آوردن خودش ازپیش روی سنگر های سردار عبدالرحمن خان واو از جانب راست حمله کرده کاررا یکسره کنند چنانچه خود امیر شیرعلی خان ازجانب مقابل بالشکرراه برگرفته دروقت سپیدهٔ صبح بنزدیك سنگر سردار شجاعت دثار رسید وباحتمال اینکه سردار شیرعلی خان درجانب راست سنگر رسیده خواهدبودبدون درنك آهنك

یورش کرده حمله نمود اما هنوز سردار شیرعلی خان وارد نگشته بلکه در خواب بود که نائرهٔ حرب شعله‌ور گردیده ازکثرت باریدن گلوله توپ وتفنگ وگرمی هنگامهٔ جنگ دوهزارتن ازسپاه سردار عبدالرحمن‌خان وهفت هزار ازلشکر امیرشیرعلی خان کشته وزخمدار شده ازنامداران ایشیک آقاسی امیر جان برادر ایشیک آقاسی شیردلخان مقتول وسردار سیف‌الله خان بن امیرکبیر مجروح وازان زخم بیروح گردیده غلام‌حسن خان افشار وایشیک آقاسی شیردلخان زخم برداشته دستگیر نیز گشت وسردار میرافضل خان زخم خفیف یافته رو از جنگ برتافتند وامیر شیرعلی خان باتمامت سپاهش پشت به پیکار داده روبفرار نهاد واین وقت سردار شیرعلی خان که شب را بخواب بسر برده بود وارد موضعیکه امیر شیرعلی خانش فرموده بود شده حال را دیگر گون مشاهده کرد ومتحیرانه بایستاد وهمدرین حال سردار محمداعظم خان که ازکابل راه معاونت برگرفته بوقت اشتعال نائرهٔ قتال نزدیك سنگر شده ازپشتهٔ نظارهٔ محاربه میکرد داخل اردوی منصورهٔ سردار عبدالرحمن‌خان‌شده ازحصول فتح باهم ملاقات خوش بختانه کردند بعد چندتن ازبزرگان اردو را نزد سردار شیرعلی خان که حیرت زده ایستاده بود فرستاده اورا باسردار مدد خان وغیره اعیان نظامی وملکی که‌همراهش بودند پیام دادند که ازعزم واراده خود ایشان را آگاه نمایند زیرا که امیر شیرعلیخان را منهزم دیده اگر ازراه اطاعت پیش آیند همانا مورد الطاف خواهند بود واگر مصاف دهند ویاراه خویش پیش گیرند هم مختارند وایشان اطمینان خاطر خواسته وتسلی یافته حاضر خدمت شدند وسردار محمداعظم خان باسردار عبدالرحمن خان همه را دلجوئی داده ازسپاهیکه همراه داشتند پرسیدند که طریق ملازمت سپارند یار وبجانب دیار خویش آرند وایشان چون همه ازقندهار بودند رفتن را اختیار کرده اسلحه بگذاشتند وهر واحدی پنجروپیه نقد از خوان احسان سردار عبدالرحمن خان خرج راه یافته جانب قندهار شتافتند واز قفای آنان بزرگانیرا که ازراه اطاعت آمده بودند نیز رخصت قندهار کردند واز انجمله میرعلم خان هوتکی و مردان خان نور زائی وحاجی اختیار خان شیر زائی بار کزائی ومحمد سرور خان شیر زائی ملازمت سردار عبد الرحمن خان اختیار کردند ودو هزار سوار که بامر سردار عبدالرحمن خان از عقب امیر شیر علی خان ایلغار کرده بودند وهنوز ایشان بدوواو بغزنین نرسیده بودند که خبر فتح سردار عبدالرحمن خان سمر گشته زندان بانان باسردار شهنواز خان وسردار سکندرخان وسردار محمد عمرخان وسردارمحمدسرور خان که محبوس بودند خبر یافته بسردار محمد افضل‌خان‌مژده وتبریك فتح دادند واززندانش‌بیرون کشیده درمحکمهٔ غزنین‌برنشانیدند وخدای نظر خان وردك حاکم آنجابادیگر خدمهٔ امیر شیر علی‌خان که درغزنین بودند نزداو بپای‌خدمت‌ایستادند بعد امیرشیرعلیخان‌باسوارن‌هزیمت یافته‌اش بعزم داخل شدن واقامت‌جستن درغزنین دررسیده شهریانش‌مانع گشته بضرب‌گلوله تفنگ براندند واومایوسانه در قندهاررفت وغزنین وکابل وترکستان ازضرب تیغ‌سردار عبدالرحمن خان‌بتصرف سردارمحمدافضل خان پدرنیکو اخترش درامده سواران متعاقبه‌وارد غزنین گردیده شرف‌دست‌بوس ازسردارمحمدافضل خان‌حاصل‌کردندودرخلال فتح وبست وکشودمذکورسردار محمد یوسف خان که‌براه انسداد راه سردارفتح محمدخان‌از کابل بامرسردار محمد اعظم‌خان‌درموضع دوآبه رفته بودتاب مقاومت درخودندیده بصواب دیدملك شیرگل‌خان از تیزین‌بکابل مراجعت کرد وپس ازمعاودت او سرداراحمد خان‌وسردارمحمد عمر خان وسردارمحمدحسن‌خان‌پسران امیرکبیرخلد آشیان باسه‌فوج پیاده نظام وچند بیرق خاصه دار بعوض او از کابل راه مدافعهٔ سردار فتح محمد خان بر گرفتند ودر کنار پل بکرامی واقع سه کروهی شهر فرو کش کرده استوار نشستند تاکه سردار فتح محمد خان وارد خورد کابل شده از شکست امیر شیر علیخان آگاه گشت وافواج نظام را از خوف اینکه مبادا اورا گرفته بادست‌بسته بسردار احمدخان سپارند مامور تنگی خورد کابل کرده خود باسردار یحیی خان وسردار زکریا خان وعصمت‌الله خان وارسلاح خان ومیرآخور احمدخان وسوار وپیادهٔ مردم الوسی جلال آباد مراجعت کرده در موضع‌حصارك اقامه گزید وازانجا نیزتاب نیاورده درجلال‌آباد رفت ومقارن‌انحال سردار ولی محمد خان وسردارمحمد اسلم‌خان وسردار محمد یوسف خان ازکابل بعزم همراهی برادران ایشان که در بکرامی اقامت داشتند بیرون شده درکتل

یك لنگه خبر یافتند که سردار فتح محمد خان ازراه فرار در جلال آباد رفته لشکر نظامش را بی صاحب وسالار در تنگی خورد کابل گذاشته است وانگاه که وارد بکرامی شدند باتفاق هم کس نزد سپاه بازماندهٔ اوفرستاده نزد خویش طلبیدند وایشان پس از تسلی یافتن حاضر آمده دوازده ضرب توپیرا که باخود داشتند سپردند وباهم داخل کابل شدند وسردار عبد الرحمن خان مژدهٔ فتح را بوالد ماجدش معروض داشته در طی آن استدعای شرفیابی حضور پدرش را نموده او ازحر کتش منع فرموده فرمان کرد که سر گرم مهام لشکر ونظامش بوده اورادر نزد خویش رسیده داند چنانچه چهار روز اردوی او مشغول تاراج نمودن بنه و آغروق لشکر شکست یافتهٔ امیر شیر علیخان بودند وروز پنجم سردار محمد افضل خان احمد جن آخندزادهٔ اندریرا بحکومت غزنین گماشته خود باسردارانیکه باوی محبوس بودند وغیره از غزنین رو بکابل نهاد ودر عرض راه سردار شیر علیخان قندهاری وسردار مدد خان وغیره اعیان وزر کان سپاه امیر شیر علیخان که ازسردار محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان چنانچه مرقوم گشت رخصت قند هار یافته رهسپار آندیار بودند بعز ر کاب بوس معزز گشته او همه را باز گردانیده بقسم نظر بند باخود برداشته وارد سید آباد شد و سردار محمد اعظم خان باسردار عبد الرحمن خان وتمامت سپاه پذیره اش کرده در معسکر فرود آوردندو بعد از احوال پرسی ودست بوسی سردارعبدالرحمن خان از پدر نیکو اخترش اجازت طلبید که باسپاه کینه خواه از قفای امیر شیر علیخان راه بر گرفته تا از قندهار وهرات بیرون نکشد وخارج از مملکتش نماید باز نایستد وپدرش قبول این معنی کرده سردار محمد اعظم خان مانع گردیده معطل بوقت دیگر گذاشت بعد از سید آباد رو بکابل نهاده چون وارد چشمهٔ چنغر شدند سردار ولیمحمد خان وسردار محمد حسن خان وسردار احمد خان وسردار محمد اسلم خان وسردار محمد یوسف خان بازر گان شهر کابل ازراه پذیره وارد آنجا شده شرف دست بوس وملاقات حاصل کردند وروز دیگر تمامت سپاه ومردم سکنهٔ شهر در میدان کنار ده مزنك صفوف پذیره آراسته شکر پرتو وصول ومراسم استقبال بتقدیم رسانیده دربالا حصارش فرود آوردندوهم دربدو اینسال میان سردار فیض محمد خان وناظر حیدر خان وجنرال علی عسکر خان در باب حکومت تخته پل مناقشه روی داده ایشان از بدسلوکی سردار مذکور بعرض سردار عبدالرحمن خان که هنوز در بامیان بود رسانیده او بتصور اینکه مبادا فتنهٔ در ترکستان حادث شود هردوتن را نزد خود طلبید چنانچه در موضع مذکور بعز رکاب بوس رسیده در همهٔ حوادث مسطور حاضرخدمت بودند

﴿ وقائع سال هزار ودوصد وهشتاد وسه هجری ﴾

(وذکر جلوس اعلیحضرت امیر محمد افضل خان برتخت امارت افغانستان)

ذکر جلوس اعلیحضرت امیرمحمدافضل خان برتخت امارت افغانستان وقائع سنه ۱۲۸۳ هجری

چون تمامت سرداران فیروزی نشان بقراریکه آنفاً رقمزد کلك بیان گشت داخل بالاحصار شدند سامان جلوس میمنت مانوس اعلیحضرت امیرمحمد افضل خانرا ساز کرده درروزجمعه اوایل ماه محرم سال ۱۲۸۳ هزار ودویست و هشتاد وسه هجری او را برتخت امارت جلوس دادند و اعیان واشراف شهر واطراف در مسجد جامع انجمن شده عقد بیعت واطاعت بستند واسمش را برزبر منبر تالی نام طبع تابعین در خطبه قراءت کرده درهم ودینار را باسم سعادت رسمش منقش ومروج ساختند بعد خودش بنظم ونسق امور مملکت وباز پرس احوال نزدیك ودور سپاه ورعیت پرداخته بزر گان را علی قدر مراتبهم بنواخت وازانجمله سردار محمد اسحق خان بن سردار محمد اعظم خان را بحکومت کوهستان وسردار نصر الله خان برادر نواب محمد زمانخان را بحکومت جلال آباد وسردار محمد یوسف خان را بحکومت کابل سرافراز ساخت وحکومت هزاره جات را بسردار سکندر خان بن سردار سلطان احمد خان مرحوم تفویض فرموده سعدالدین خان بن قاضی عبد الرحمن خان قاضی القضاة را از عطای منصب خانعلومی مفتخر گردانید وامور دفتر ودیوان را بمیرزا احمد خان کشمیری مرجوع ومحول نموده خودبمهام سلطنت مواظب گشت واینوقت ملاعزیز ده افغانی وملامیرآفتاب کابلی رقمیرا که دربابمنصب خانعلومی وتولیت اوقاف چنانچه از پیش رقم گشت از سردار محمد اعظم خان برای خود حاصل کرده بودند شبی شرفیاب

حضور شده از ملاحظهٔ اعلیحضرتش گذرانیده استدعای عزل دو امر مذکور را کردند واو فرمود که هر کز قوم خودرا از منصب قضا معزول ودیکررا منصوب نخواهم فرمود ورقم ا از هرکه حاصل کرده اید نزداو برده استدعای مطلب کنید ومقارن انحال منشور استمالت بنام سردار فتح محمدخان شرف صدور یافته طلب حضور شد واو آمدنش زا بلیت ولعل معطل کرده ازراه حیله عذرها بپایه سریر سلطنت معروض داشت وامیرمحمد افضل خان ازعرض او بفراست دانست که ازراه اطاعت پیش نمیآید لاجرم تصمیم عزم کرد که لشکرجانب جلال آباد کسیل فرموده اورا تنبیه وتهدید نماید واو ازین عزم وارادهٔ امیر محمدافضل خان آکاه کشته راه اطاعت جانب کابل برکرفت و ازحدود حصارك ازراه انقیاد منحرف شده درقندهار نزدعمش امیرشیرعلیخان رفت ودرآنجا مقدم خدمت او کشت .

ذکرمحبوس شدن سردار ولی محمدخان

﴿ ذکر فتنه جوئی سردار ولی محمد خان ﴾

﴿ و محبوس شدن او ﴾

ومقارن انحال سردار ولی محمد خان که خودرا درامور سلطنت شریك وانباز می‌پنداشت بفوج وتنخواهیکه از جانب سلطنت برای اومقرر ومشخص کشت قناعت نکرده خواست که فتنه برانکیخته شورش آغاز کند چنانچه باسردار محمداسلم خان وسردار شهنواز خان وسردار جلال‌الدین خان وسردار محمدرفیق خان که باهم سردوستی می جنبانیدند کنکاش کرده بصوابدید آنان روزی همه را درقلعهٔ خود در بیرون شهر بمهمانی دعوت کرد ودرقلعهٔ خود انجمنی آراسته باایشان قرار داد که بعضی جانب جلال آباد وبرخی طرف دیکربلاد رفته مردم را بروی امیرمحمد افضل خان برانکیزانند بعد سردار فیض محمد خان را خبردهند که اوازسوی ترکستان وایشان ازدیکرجوانب روی بکابل نهاده امیر محمدافضل خان را ازتخت سلطنت فرود کرده زمام مهام امارت را خود متصرف شویم وازین مواضعه (۱) سردار شهنواز خان بامیر محمدافضل خان خبرداده او سردار ولی‌محمد خان را محبوس فرمود وسردار جلال‌الدین خان جانب شنوار فرار کرده ازدیکر اینکه بااو همداستان بودند تغافل نموده هیچیك را چیزی نکفت تا که ازجمله سردار محمدرفیق خان را نیز نخطاهای دیکر بکشت چنانچه وی ظاهر و آشکارا مصدر اوضاع خلاف شده ازسرداران وبزرکان کابل عهدنامه ها کرفته درقندهار نزدامیرشیرعلی خان پی‌درپی ارسال میداشت وباسید محمود خان کنری که نمك‌پروردهٔ قدیمی وزیر محمداکبر خان مرحوم ودامادِ او بود وروی دل جانب امیرشیرعلی خان داشت شب وروز مصاحب ودرصدد مخالفت میبود وعلاوه برهمه مکتوبی برای شهزاده شاه پور بن شاه شجاع الملك مرحوم مرقوم ومرسول کرد که اکر بامن متحد شوی پادشاه کابلت کنم واو عظیم کل نام را ازراه خفا جهت انعقاد رشتهٔ اتحاد نزد سردار محمد رفیق خان فرستاد وازهمهٔ این خطاهای اوسردار محمداعظم خان خبر یافته چون عظیم کل مذکور وارد ملاخیل جلال آباد شده بود کس فرستاد که اورا کرفته درکابل آرد واو آکاه کشته فرار کرد وبدست نیفتاد وامیرمحمدافضل خان بمکافات کردارهای مذکورهٔ اودربالاحصارش نزد خویش طلبیده امربقتلش کرد وریسمان ابریشمین بکردنش انداخته بافشردن کلو هلاك ساخت وجسدش‌را بخندق بالاحصار انداخته بعد کسانش اورا دفن کردند وپس ازقتل او سردار محمداسلم خانرا نیز محبوس فرموده خودرا ازفتنه ایمن کرد —

(۱) مواضعه‌باهم دیکردر امری قرار نهادن

ذکر لشکر کشیدن امیر شیرعلیخان

(ذکر لشکر کشیدن امیرشیرعلیخان)

(بعزم استرداد کابل‌وهزیمتش ازقلات)

ودرخلال احوال مذکوره امیر شیرعلیخان ازراه هزیمت که داخل قندهار شده بود تهیهٔ لشکر وساز سفر کرده عازم کابل شد وامیر محمدافضل‌خان پیشتر ازراه برکرفتن او ازعزمش آکاه کشته سردار عبدالرحمن خانرا بادوازده هزار مرد پیکار ازکابل برای سدراه امیر شیرعلیخان مأمور باقامهٔ سرچشمه‌مقرر کرد ونیز امر کرد که یکماه درغزنین درنك کند تاسردار محمداعظم خان اسباب سفر آماده کرده ازقفا دررسد بعد باهم رهسپار کشته سرچشمهٔ مقررا لشکر کاه قرار دهند چنانچه‌وی بالشکرش درغزنین توقف کرده امیر محمدافضل‌خان پس

ازراه برگرفتن او سردار محمد یوسف خانرا ازعرض وخواهش خودش به کارخانه جات ومیگزین مقرر فرموده سردار احمدخانرا بعوض او بحاکمی کابل مأمور نمود وفرمان طلب بسردار فیض محمدخان فرستاده به کابلش طلبید واو ازحکم پادشاهی سرباز زده سردار محمدسرورخان بن سردار محمداعظم خان باسردار محمدسلیمان خان بن شاه دوله خان وسردار نظر محمدخان بن سردار امیرمحمد خان وسردار محمدسرورخان بن سردار محمدعثمانخان ونائب غلام احمدخان وجنرال امرالله خان وغلام علیخان بن ناظرعبدالوهاب خان وهفت فوج پیاده وسه هزارسوار کشاده که مجموع هشت هزار تن مرد پیکار میشدند مأمور ترکستان گردیده ازکابل راه تنبیه وتهدید سردار فیض محمد خان که دربنوقت بمحال قطغن باامیرجهاندار شاه مشغول کارزار بود برگرفتند وسردار فیض محمد خان آگاه گشته روی مدافعه بسر راه سردار محمد سرور خان نهاد ولشکر کابل از راه بامیان وارد دو آب شاه پسند شده سه فوج پیاده وچند ضرب توپ بسالاری جنرال امرالله خان وغلام علی خان بامر سردار محمد سرور خان از انجا پیشتر از دیگر لشکر مأمور منزل آب کلی شدند ودر انجا جای گزیدند وسردار فیض محمد خان ازگرد راه دررسیده باهم درآویختند وسپاه کابل ناتوان شده خودرا بسردار فیض محمد خان تسلیم کردند ودرین جنگ غلام علی خان مقتول ونائب غلام احمد خان نخست دستگیر بعد بامر سردار فیض محمد خان کشته گشت بعد سردار فیض محمد خان سپاه سلام کردگی سردار محمد سرور خان را باخود برداشته جانب بلخ مراجعت کرد وازوی هیچ اندیشهٔ بدل راه نداد وازصدوراینواقعه سردار محمد سرور خان خوفناک گردیده ازدوآب شاه پسند بابقیهٔ لشکرش مراجعت کرده در موضع مدر اقامه گزید وامیر محمد افضل خان آگاه گشته یکفوج پیادهٔ دیگر بسرکردگی جنرال شیخ میر از کابل بمعاونت او روانهٔ مدر فرمود واز جانب دیگر سردار عبدالرحمن خان بعد ازتوقف بیست روز درغزنین از عرض سردار محمد عمر خان حاکم مقر وسردار محمد اسمعیل خان که بادوفوج پیادهٔ وچهار ضرب توپ و سوارهٔ خودش مقدمة الجیش مأمور شده درآنجا اقامت داشت آگاه گشت که امیر شیر علیخان بالشکر شایان وارد قلات شد وازین معامله پدرخجسته اخترش را آگهی داده معروض داشت که اگر سردار محمد اعظم خان سامان سفرش را سازنکرده معطلی داشته باشد چون زیاده برسه هزار سوار همراه ندارد باکی ازحرکت نکردنش نیست اماسواران قزلباشیه وغیره را که ازرهسپردن بازداشته است میباید روانهٔ غزنین شوند زیراکه سوار بسیار بکار است واز سوارهٔ ملکی ونظامی زیاده برچهار هزار بامن نیست اینرا مرقوم و مرسول داشته خود از غزنین رهسپار سر چشمهٔ مقر شد که مبادا امیر شیر علیخان از قلات تجاوز کند ودوازده روز درسر چشمهٔ مقر توقف کرده امیر شیر علیخان بروج وبارهٔ قلعهٔ قلات را از خوف حملهٔ او استحکام داد وسنگر های بسیار دراطراف حصار برافراخت بعد سردار فتح محمد خانرا باشاه پسند خان وده هزار سوار مأمور کرد که دواب ومواشی اردوی سردار عبد الرحمن خان را از اطراف لشکر کاهش تاخته اورا در اضطراب اندازند وایشان بفاصلهٔ سه فرسنگی چشمهٔ پنگك رسیده کمین گزیدند وسردار عبد الرحمن خان نیزازسرچشمهٔ مقربرخواسته یکمنزل پیشترفروکش کرد وبعضی ازسواران سردارفتح محمدخانرا که دراطراف کمینگاه تردد داشتند دیده جاسوس برگماشت که کمین گاه ایشانرامعلوم نماید تا گوشمالی بسزاداده شوند وپس ازمعلوم کردن جای ایشان عبدالرحیم خان وجنرال نصیرخانرا باهزارسوار نظامی وهزارسوار کشادهٔ درانی ودوفوج پیاده وشش عراده توپ جلوی در هنگام نماز شام بعزم شبیخون از لشکر گاه بیرون فرستاد چنانچه در حالتیکه سردار فتح محمد خان باسوارانش بخواب غفلت بودند ایشان حمله کرده بضرب گلولهٔ توپ وتفنك از کمین گاه همه را برداشته هزیمت دادند وسه صد تن راانجاك هلاك افگنده هزار تن را دستگیر کردندوازگماشتگان سردارعبدالرحمن خان یکتن جابکسوارکه ازهمه پیشترداخل قرارگاه سواران خصم شده بودکشته گشته دیگر هیچیك را آسیب نرسیده بااسیران مظفر ومنصور مراجعت کردندوسردارعبدالرحمن خان اسیرانرا روانهٔ غزنین فرموده دوازده روز درآنجا درنگ نمود واز جانب امیر شیر علیخان دیگر خدشهٔ ندیده پس ازوصول سردار محمد اعظم خان که ازعقب راه برگرفته بود بصوابدید اوقلات را فروگذاشته راه ارغستان را جانب قندهار اختیار کردند ودر روز دوم از حرکت بمحاذی

قلات در دامنهٔ کوهیکه مابین ایشان وقلات حائل بود فرود شدند وامیر شیر علیخان آگاه گشته سردار فتح محمد خانرا باسردار سکندر خان که از حضور امیر محمد افضل خان مأمور حکومت هزاره جات شده وازراه کافرنعمتی درقندهار نزد اورفته‌بود بایازده هزار سوار ازقفای ایشان تعیین کرد وسردار محمد اعظم خان باسردار عبدالرحمن خان روز دیگر ازجائیکه فرود شده بودند کوچ کرده روبمنزل دیوارك نهادند ودروقت‌راه پیمودن سردار عبدالرحمن خان ازراه بیرون درجنب اردوجای‌راه نوردیدن اختیار کرد وعبدالرحیم‌خان وجنرال نصیر خانرا باچند تن دیگر ازافسران وجمی از پیاده وسوار پیشرو لشکر قرار داده امر کرد که بفاصلهٔ هزار وپنجصد کام پیش رفته بایستند وتا که خودش ازپهلووارد وازمیان بدیشان نزدیك نشوندراه‌نه پیمایند وتافرودگاه بهمین‌منوال ره نورد باشند تااگرسواران امیر شیر علیخان در رسیده حمله کنند خودش ازپهلووایشان ازپیش روساز مدافعهٔ نمایند وچون نزدیك منزل شدند سردار عبدالرحمن خان بادویست سوار ودوضرب توپ عنان باز کشیده درعقب اردو در آمد ودیگرانرا امرپیش رفتن فرمود وتا که تمامت سپاه وارد منزل‌شده فروکش کرد سردار عبدالرحمن خان درعقب از اسپ فرود شده چای همی نوشید که ناگهان چند سوار ازدور پدیدارگشت واو دویست سواریرا که همراه داشت پنج پنج بهرپشته ومواضع مستعده مأمور کرده فرمود که ازهرپنج‌سوار یکی‌فراز شده پس از لحظه فرود ودیگری برشده هبوط نماید وچهار دیگر درخفا ایستاده باشند که‌سوان مخالف گمان‌سوار بسیار کرده حمله‌را دشواردانندوهم‌درازد وسواری را فرستاده کمك طلبید وعبدالرحیم خان‌وجنرال نصیر خانرا خبرداده امر کرد که سواران خودم برزبر پشتها درنظر شما ازاردوی امیرشیر علیخان می‌نماید زنهار دردل اندیشهٔ راه نداده باسواره وپیاده وتوپخانه آسوده حال جانب من آئید که گروه مخالف ازآمدن شماواقف نشوند که قبل ازوصول شما ندانند که درین وادی کسی درنزد من‌نیست وابنوقت تمامت سواران مخالف‌نمودار گشته راه بسردار عبدالرحمن خان نزدیك کردند وهمراهان او خائف گشته عرض و استدعا نمودند که میباید سوار شده جانب ار دو راه برگرفت که ضائع نشویم امااودرنك را بهترازحرکت دانسته خواهش همراهانش‌را رد کرد وسواران خصم‌بفاصلهٔ گلوله رس‌توپ رسیده‌ایستادندتاکمك ازاردورسیده‌گروه مخالف‌رایقین‌حاصل‌شد که لشکری تاکنون درنجا نبوده پس برهردو توپیکه باسردار عبدالرحمن خان ومقدار هزارکام ازخودش دور بودند حمله کردند واو بعزم مدافعه سوار اسپ‌شده دیرانه بایستاد وتوپچیان سه‌چهار گلولهٔ توپ جانب یورشیان رها داده ایشان روی برنتافتند تا که توپچیان خودرا زبون پنداشته هردوتوپ را بگذاشتند وسوار اسپان توپ شده خودرا بسردار عبدالرحمن خان رسانیدند وآنان بتوپ رسیده دوتن توپچی را که درزیر توپ درآمده بودند یکی‌را کشته ویکی‌را مجروح‌نموده هردوتوپ‌را متصرف‌شدند وبکش کردن آنها پرداختند ودرینحال‌عبدالرحیم خان وجنرال نصیر خان که‌باهمراهان ایشان ازراه‌امداد رسیده وازسرعت‌راه پیمودن بسی تشنه شده‌بودند سردار عبدالرحمن خان همه را ازاراوبها که باخود داشتند امر آشامیدن آب کرده پس ازسیراب گشتن دوفوج پیاده‌را ازافواج ماتحت عبدالرحیم خان بابکتن کرنیل ودوفوج پیاده دیگر ازغیره افواج ازراه‌خفا جانب سواران خصم که بکش کردن هردوتوپ مشغول بودند کماشت چنانچه نزدیك آنان شده دفعةً ایشانرا هدف گلولهٔ توپ‌وتفنك ساختند وبیدرنگ ششصدتن آدم وهزار راس‌اسپ دراطراف توپ بخاك هلاك انداختند ومابقی توپهارا که‌متصرف شده بودند فرو گذاشته راه فرار جانب قلات برداشتند وسردار عبدالرحمن خان باسپاه خویش راه تعاقب پیش گرفته تافراز کوه طبق سر وقلعهٔ خلا ایلغار کرد وبرزبر پشتها صفها آراسته سواد لشکر وتوپخانه‌اش‌را بسپاه امیر شیرعلیخان که دراندرون وبیرون قلعهٔ قلات جایداشتند نشان داده ایشان نیزازخوف اینکه برقلعه وسنکر یورش خواهد برد بسنکرها پس‌ازرسیدن شکست‌یافته‌گان‌استواراایستادندوسردارعبدالرحمن‌خان‌بادوازده‌فوج‌پیاده ودوهزار سوار نظام وهزار سوار کشاده ازمردم درانی تاوقت تاریکی شب همچنان صفوف آراسته بایستاد بعد جانب لشکر گاهش مراجعت کرده‌سوار رادوحصه‌نموده بساقه بداشت وامر کرد که حصهٔ ایستاده‌حصهٔدیگر بقدر هزار کام راه پیموده باز ایستد تاحصهٔ اولین راه بر گرفته هزار کام پیشتر رفته بدینمنوال رهسپار باشند و افواج پیاده را باتوپخانه پیش رو راه رفتن فرمود ودرهنگام سحروارد معسکرشد وچون از کثرت باران همهٔ اخال

والبسهٔ ایشان ترکشته بود دوروز مکث کرده بعد ره‌نورد دیار قندهار کردید وامیرشیرعلیخان نیز ازقلات روی مراجعت بسوی قندهار نهاده جانبین کاهی چهارهزار وکاهی ششهزارکام ازهم دور پهلوبپهلو راه‌پیموده یکدیکررا گزند نمیرسانیدند تا که روز پنجم هرکدام بمقامی فرودشده سپاه‌امیرشیرعلیخان نشانهای تمام‌رسیدن اردورا نصب نموده سردار عبدالرحمن‌خان‌بنه و آغروقرا فرودشدن نکذاشته‌امرراه‌پیمودن کرد واندکی ازلشکرش‌را درمحل‌ابراز بداشت وباقی تمامت‌سپاه‌را عقب‌جبال وتلال‌حکم کمین کزیدن کرد وعبدالرحیم خانرا باسه‌فوج پیادهٔ نظام وده‌بیرق خاصه‌داردرمغا کهای مقابل‌اردوی امیرشیرعلیخان مخفی‌بداشت ودروقت‌ظهر این‌روزبا آنکه امیرشیرعلیخان ارادهٔ جنك نداشت از تجتر سردار عبدالرحمن خان وسپاهش دلتنك شده آهنك محاربه کرد وهمهٔ لشگرش‌را امربورش نمود که باجمعی اندك ازسپاه سردار عبدالرحمن خان که صف آراسته ایستاده بودند درآو یزند چنانچه بمجرد حمله کردن آتش حرب شعله ورکشته آلات ضرب بکار افتاد ودرعین کیرودار سپاهیکه ازسردار عبدالرحمن خان کمین کزیده بودند بامراو بر خواسته بمحاربه کرائیدند وازطرف راست عبد الرحیم خان وجنرال نصیر خان که درپشت پشتها پنهان بود بتاختند واز مشاهدهٔ انحالت سپاه امیرشیر علیخان خودرا کرفتارچهارموجهٔ بحرهلاکت دیده پشت بحرب داده روبهزیمت نهادند وبا امیرشیر علیخان ازراه فرار داخل قندهار شدند وهمهٔ احمال واثقال اردو باخیام وسی وپنج ضرب توپ همه بدست سردار عبدالرحمن خان ولشکرش افتاد واین فتح درروز نهم ماه رمضان سال ۱۲۸۳ هزار ودویست وهشتاد وسه هجری نصیب وی کشت واز حربکاه مظفراً رو بلشکرکاه که سه‌فرسنك مسافت داشت نهاد وپس ازنصف شب بمعسکرخویش رسیده‌امیرشیرعلیخان‌درقندهار نیزاقامت نتوانسته درهرات نزد سردار محمد یعقوب خان پسرش رفت وسردار محمد اعظم خان با سردار عبد الرحمن خان بیهانعی داخل قندهارشده بارسفربکشودند وزمستانرا درانجا رحل‌اقامت انداخته بسربردند ودربهار سردار محمداعظم‌خان خواست که سردار عبدالرحمن‌خان رابحکومت قندهار کذاشته‌خود بکابل مراجعت کند امااو سرباززده نپذیرفت

(ذکر شورش سردار فیض محمد خان)

ذکرشورش سردارفیض محمد خان

(بن امیر کبیر خلد مسیر)

ومقارن انحال سردار فیض محمد خان را هوای قتال درسر افتاده ازبلخ بعزم رزم سردار محمد سرور خان لشکر جانب مدر کشید وامیرمحمد افضل خان آکاه کشته سردار عبدالرحمن خان‌را برای دفع اوطلب کابل‌فرمود واوهنوز ازقندهار رهسپارنشده بودکه سردار محمدسرور خان ازمدر بمدافعهٔ سردار فیض محمدخان برخواسته درموضع‌باجکاه تلاقی‌جانبین رخ‌داده جنك‌سخت درپیوست وسردار محمدسرورخان مغلوب‌کشته‌بامعدودی‌ازراه‌فرار داخل کابل‌شدوسردارفیض‌محمدخان فتحیاب کردیده تمامت سرداران محمدزائی وافسران نظام وخوانین‌ملکی‌را که باسردار محمدسرورخان‌بودندبالشکر وتوپ‌خانه‌وقورخانهٔ اومتصرف‌شده‌منصوررا جانب‌بلخ‌مراجعت‌کردوازانجاروی تسخیر جانب قطغن وبدخشان نهاده اند وولایت را ازدست میرجهاندارشاه وسلطان مراد کشیده درهرجاحاکمی از طرف خود کماشته لوای معاودت جانب بلخ افراشت وپس ازبازکشتن‌او میرجهاندارشاه بواسطه که خواهرش را بحبالهٔ نکاح سردار محمداعظم خان درآورده‌بود ازراه صوات فرارکرده وارد کابل‌شد وازانسوی چون‌فرمان امیرمحمدافضل خان بسردار عبدالرحمن‌خان رسید باآنکه بدرد کرده کرفتار بود از قندهار روی بسوی کابل‌نهاد ودومنزل یکی اسپ رانده بروزهفتم واردقراباغ شده روزهشتم درغزنین پرتو وصول افکند ودرانجا فرمان دیکر ازپدر ولا کهرش شرف وصول بخشید که سردار فیض‌محمد خان جانب بلخ مراجعت کرده است بتانی جاده‌پیمای کابل‌شود تاستوهیده وخسته نکردد واو آسوده خاطرشده پنجروزدرغزنین توقف کرده اززحمت ره‌نوردی بیاسائید وپس ازان وارد کابل کشته اعیان واشراف شهر واطراف باتمامت سپاه‌نظام درمیدان کنار ده‌مزنك پذیره اش کرده بعد شرف دست‌بوس حاصل کرد

وقائع سنه ۱۲۸٤ هجری

﴿وقائع سال هزارو دویست وهشتاد وچهار هجری﴾

درین سال امیر شیر علیخان که ازضرب دست سردار عبدالرحمن خان چنانچه ازپیش رقم کشت شکست یافته واردهرات شده درانجا اوازهٔ فتح سردار فیض محمد خان را شنیده مکتوبی بصحابت نائب محمد علم‌خان ازهرات نزداوفرستاد که اگردرخاطر آن برادر چیزی نرسد واورا یارومدد کارش پندارد هرآینه راه‌بلخ برگرفته وارد آنولاخواهم شد واومشعو فانه معروض داشت

بیا که گوشهٔ چشم‌من آشیانهٔ تست کرم نما وفرودآکه خانه خانه توست

— وامیر شیر علیخان پس‌از وصول این نامه باسردار فتح محمد خان وسردار محمدابراهیم خان وسردار یحیی خان وسردار سکندر خان وچهار هزار سوار کشادهٔ هراتی ازراه میمنه وارد بلخ شد وسردار فیض محمد خان مقدمش را گرامی داشته مراسم پذیره ولوازم مهمانی بتقدیم رسانیده بیست لك روپیه از طلاو نقرهٔ مسکوك پیش کشید واو ازتمام آن مبلغ تنکهٔ را برداشته همه را پس بدوعطا کرده فرمود که امروز هرچه خودم داشته باشم صرف راه ننك ونام کنم نه‌اینکه ازشما گرفته اند وخته نمایم خلاصه پس ازرفع خستکی راه بتهیه آلات حرب وفراهم نمودن سپاه پرداخته سامان تسخیر کابل ساز کردن نمود وامیر محمدافضل خان ازورودواوبترکستان وعزمش برتسخیر کابل آگاه گشته سردار محمدیوسف خان را بادوفوج پیادهٔ نظام وچهارده ضرب توپ‌وچهار صد سوار نظام وپنجصد پیاده خاصه دار وپنجصد سوار کشاده از کابل بعزم انسداد راه جانب چار یکار گسیل فرمود که نزدسردار محمداسحق خان حاکم آنجا اقامت گزیده بااو درحفاظت راه ترکستان مواظب‌باشند که اگر امیرشیرعلی‌خان وسردارفیض‌محمدخان ازان‌راه روی بسوی کابل آرند بمدافعه برخواسته‌نگذارند که پایش گذارند تاسپاه دیگر ازکابل رسیده دمار ازروزگار ایشان برآرند وپس ازرفتن او درچاریکار مرض وبا درکابل حادث شده مردم شکنهٔ شهر واطراف رادل ازجای ببرد وازسموم مرض‌مذکورامیرمحمد افضل‌خان نیزجرعه نوش‌بادهٔ اجل گشته به‌بستر ناتوانی افتاد ودرچنین حالت خبر حرکت امیرشیر علیخان وسردار فیض محمد خان ازترکستان بجانب کابل گوش خراشش شده سردار عبدالرحمن خان درقندهار مکتوب فرستاده سردار محمد اعظم خان را از حال پدر خویش و احوال رهسپر شدن امیر شیر علیخان آگهی داد که بسرعت وشتاب وارد کابل شده بمحافظت شهر واطراف مواظبت نماید تااو رایت مدافعهٔ امیرشیر علیخان برافراخته جانب ترکستان راه برگیرد واو درآمدنش اهمال نمود زیرا که سردار محمد سرور خان پسر خودرا ازکابل درقندهارطلبیده وبجای‌خویش درآنجا گذاشته بعد عازم کابل شده وورودش بطول انجامید وسردار عبدالرحمن خان نیزازسبب گرفتاری درتیمار داری پدرنیکو سیرش که‌بربستر بیماری افتاده‌بود فرصت حرکت نیافت مگوجاسوس تعین‌فرمود که‌لشکرمخالف‌را مراقب (۱) بوده ازهر راه که وارد شود اورا آگاه نماید تاراه مدافعه برگیرد خلاصه سپاه امیرشیرعلیخان راه نزدیك کرده فوج پیاده که در تحت لوای سردار محمد یوسف خان وازنوکران جان‌فشان سابقهٔ امیر شیرعلیخان بودند باهم مشورت کرده قرار دادند که درشب آتش بقور خانه زده همه را بسوزند وسردار محمد یوسف‌خان آگاه گشته محافظین قور خانه‌را تغیر داده دیگر محافظ گماشت ومقارن انحال سپاه امیر شیرعلی خان درنجشیر راه نزدیك کرده سردارمحمدیوسف‌خان آگاه شده عرض‌پردازپایه سریرسلطنت گشت وهم‌برطبق‌عرض‌اوجاسوس‌سردار عبدالرحمن خان خبرآورد ودرخلال مردم کوهستان که ابواب مکاتیب را باامیرشیر علیخان کشوده هرکدام نامهٔ متضمن برخدمت گذاری واخلاص شعاری ارسال داشتند وخودرا فرمان پذیراو بحساب آوردند —

(۱) مراقب نگهبان

﴿ذکر مأمور شدن سردار عبدالرحمن خان﴾

(بمدافعهٔ امیرشیر علیخان و کشته‌گشتن سردار فیض محمد خان)

ذکرمحاربه نجشیروکشته شدن‌سردار فیض محمدخان

وازین سوی امیرمحمد افضل خان باوجود علیل بودنش سردارعبدالرحمن خانرا باپنج فوج پیادهٔ‌نظام وتوپخانه ازراه کمك سردار محمد یوسف خان گسیل فرموده جنرال نصیر خان را باپنج فوج پیادهٔ نظام و توپخانهٔ دیگر

(١) متابعا بهم پیوستن

(٢) قلل سرهای کوه

ازقفای اوامرفتن نمود وهردوتن متتابعاً (١) اسپ رانده باردوی سردار محمد یوسف خان پیوستند ومقارن انحال سردار محمد اعظم خان نیز ازقندهار راه برگرفته وارد غزنین شد وتامعلوم شدن احوال فتح و شکست یکی ازجانبین در آنجا درنگ کرد وچون سردارعبدالرحمن خان درقلعهٔ اللهداد وکل بهار نجشیر خیمه زدازانسوی امیر شیرعلیخان در موضع بازارك نجشیر فروکش نموده سردار فیض محمد خان برفراز کوهیکه مشرف برقلعهٔ اللهداد است برشده قلل (٢) جبل را بمردان کار استحکام داد وروز دیکر سردار عبدالرحمن خان آهنك جنك کرده سردار محمد یوسف خان را با یکفوج پیاده وهفت بیرق خاصه دار وپنجصد سواز و دوضرب توپ بدرهٔ بقدم کماشت ودوفوج پیادهٔ دیکر باشش ضرب توپ بسالاری جنرال محمد زمانخان امرکرد کهاز کنار دریاودامنهٔ کوهیکه سردار فیض محمد خان برفراز آن جای کزیده بود رهنورد شده در عقب آن جای کیرد وخودش باجنرال نصیر خان وبقیهٔ سپاه راه مقابل برداشت وچون جنرال محمد زمانخان بآن سوی کوه رسیده هنوزوارد موضع مقصود نکشته بود که بچشم سردار فیض محمد خان افتاده هدف کلولهٔ توپش ساخت وآلات جنك ازدوسو بکارشده آواز توپ وتفنك بالا کشت وسردار محمد یوسف خان ازدرهٔ بقدم بکشاد دادن توپ پرداخت وجنرال محمد زمانخان باهردو فوج پیاده وتوپ که همراه داشت راه فراز کوه برداشت وچند جارا که دردست دسته های سپاه سردار فیض محمد خان بودند متصرف شده سردار فیض محمد خان ازاقامت کاهش روی بسوی اوکرده خواست که مواضع مستعده را بازپس متصرف شود وسپاه را ترغیب حرب کند که ناکهان کلولهٔ توپی برزمین خورده وبرجسته بشکم او رسیده هلاکش کرد وسپاه سردار عبدالرحمن خان و سردار عبدالرحمن خان ازکشته کشتن او آکاه کردیده ازچهار جانب حمله نموده همهٔ همراهانش را که سه هزارتن بودند دست کیرکردند واسلحه وتوپخانه اش را تمام بکرفتند ونعش اورا برداشته بلشکر کاه خویش مراجعت نمودند و جنازهٔ اورا درمحمل نهاده بکابل نزد مادرش فرستادند و جسدش را در مزار سید مهدی کابل دفن کردند واین بیت ازلوح مزارش که مادهٔ تاریخ قتل اوست مرقوم شد ---

بیك کولهٔ توپ آتش فشان شد تن‌زك نسرین او ار غوانی
بعین جوانی چوشد کشته ناکه بتاریخ گفتم دریغ جوانی
١٢٨٤

وچون‌وی کشته کشته سردار عبدالرحمن خان‌فتحیاب شدامیر شیر علیخان از موضع بازارك نجشیر باسواران هراتی که همراه داشت ازراه فرار لوای ناکامی جانب بلخ وتخته‌پل افراشت وسردار عبدالرحمن خان‌سردار محمد یوسف خان‌را بادو فوج پیادهٔ نظام درانجا کذاشته بکابل مراجعت کرد وسردار محمد اعظم خان‌نیز که درغزنین توقف کرده بود وارد کابل شد وسه روز پس از وصول سردار عبدالرحمن خان در سحر کاه شب جمعهٔ از ماه جمادی الثانی سال ١٢٨٤ هزارو دوصد وهشتاد وچهار هجری اعلیحضرت امیر محمد افضل خان‌را ایام عمر سپری شده پس از سلطنت یکسال وپنجماه وچند روز بعمر پنجاه وچهار سالکی پدر ودجهان کرد

ذکر دفن امیر محمد افضل‌خان وجلوس امیر محمد اعظم خان

(ذکر تجهیز ودفن اعلیحضرت امیر محمد افضل خان)

(مرحوم وجلوس اعلیحضرت محمد اعظم خان)

ودر روز جمعه جسد اورا غسل داده بکفن در پیچیده در باغ قلعهٔ هوشمند خانش دفن کردند وپس از چیدن بساط سوگواری در روز جمعهٔ دیکر اعیان واشراف شهر واطراف را بامر سردارعبدالرحمن خان‌دعوت بیعت اعلیحضرت امیر محمد اعظم خان نموده همه در مسجد جامع انجمن شدند بعد خود سردار عبدالرحمن‌خان شمشیر وعصای پدرش را نزد عم مکرمش نهاده از تمامت بزرکان بیعت امارت اورا کرفته بر تخت سلطنتش جلوس داد وخطبهٔ زر منبر وسکهٔ زر رابنام او خوانده رایج کردانیدواو پس از ادای مراسم‌جلوس همهٔ‌بزرکان رابعطای خلعت ومنصب نواخته برتیول وتنخواه هرکدام بیفزود وسردار محمد اسمعیل‌خان‌بن سردارمحمدامین‌خان‌را بحکومت هزاره جات مأمورفرموده دوفوج پیاده وپنجصد سوارنظام بااوهمراه‌نمود وسهراب خان‌را باچهارصد سوار نظام وچهارضرب توپ قاطری‌مأمورباقامهٔ باجکاه کرد که‌اکر امیرشیر علیخان عازم کابل شود بمدافعه کراید

(ذکر تفویض نمودن امیر شیر علیخان)

(مملکت ترکستان را بمیران سابقه آنجا)

ذکر تفویض نمودن امیر شیرعلی خان ترکستان را بمیران سابقهٔ آنجا

چون مکنت امیر شیر علیخان در محاربات عدیدهٔ که مذکور گشت بتاراج رفته از حشمت واقتدار باز مانده تهی‌دست شد تدبیری برای حصول وجه نقد اندیشیده میران سابقهٔ بلخ وسرپل و آقچه وشبرغان واندخود وتاشقرغانرا که ازدست سردار عبدالرحمن خان در وقت اقامه‌اش بترکستان از راه عدم اطاعت فرار کولاب وبخارا وغیره ولایات خارجه شده بودند پیش‌خوانده پشت ایشانرا بانگشت تدبیرنخارید وهمهٔ ولایات‌را بااتوابیکه در بلدان آنجا بود بایشان سپرده از مردم سکنهٔ هرشهر واطرافش بواسطهٔ میرسابقه اش مبلغ گزافی باسم بهای مملکت واتواب بگرفت وسه‌ماه درتحصیل وجه بسر برد و درخلال امر مذکوربزرگان بارچون سرفرازخان غلجائی وصاحبزاده غلام جان اندرابی وملك شیرگل خان غلجائی ونواب‌خان استرغچی وصوفی خان بابائی ومحمدا کبرخان ترەخیل ومیر ا کبر خان کوهستانی ومیرزا عبد الخالق خان کشمیری که در پیرامون پایهٔ سریر سلطنت قیام داشتند بوسایل ووسایط حیله هاانگیخته روی دل امیر محمد اعظم خان‌را ازسردار عبـدالرحمن خان بگر دانیدند واورا از وی بیم وخوف نشان داده ترغیب کردند که بترکستانش فرستد وبعوض او پسران خویش را بنظم ونسق امور سپاه ورعیت گماشته خاطر آسوده دارد واین امر را بنابر اغراض نفسانی خودها بروی کار آوردند که دراقامه داشتن سردار عبدالرحمن خان بکابل چون زیرك وبزیور عقل آراسته بود بحیف ومیل نمودن مال ومنال دولت وآزا روااذیت رعیت کامروا نتوانند شد وامیر معظم الیه را گفته گفته چنان ازوی آشفته خاطر ساختند که روزی بعزم سلام عم گرامش حاضر شده خواست که دراندرون بارگاه شود دربان بفرمودهٔ خود امیرمحمداعظم خان که اورا گفته‌بود هرزمان‌که سردارعبدالرحمن‌خان‌حاضر آید ازشرفیاب شدن حضورش بازدارد مانع‌ازدخول گشته گفت امیر نخوابست رفتن بنزدش ناصواب پس سردار عبدالرحمن خان برای معاوم کردن صدق وکذب گفته حاجب تانصف روز بدرب بارگاه مترصد بنشست تا که خوانسالار طعام حاضر آورده داخـل بارگاه‌کرد وقبل ازطعام نیز خدمه را درآمد شد دیده یقین برکذب حاجب حاصل کرد وچون طعام را دراندرون بردند اذن دخول برای او نیز صادر گشت ودرآمده همهٔ خوانین مذکوره را باملك جبارخان دم رد (۱) وغـلام جان حاضر محفل دیده تند درگوشهٔ نشسته طعام نخورد تادیگران باامیر طعام خورده بساط خوردنی چیده شـد ایشان بمکالمهٔ سر پنهانی پرداخته سردار عبدالرحمن خان گره برجبین ازمجلس بیرون شد وپس از سه روز امیر محمـد اعظم خانش طلب حضور کرده تکلیف رفتن ترکستان نمود واوعرض والتماس کرد که سردار عبدالله خان پسر اورا باجنرال نصیر خان وعبدالرحیم خان وافواجیکه خانه دار ترکستانند وبیست وچهار ضرب توپ‌کسیل آنجافرمایند تاخودش برای تمشیت امور بحضور باشد وامیرمحمداعظم‌خان ازین عرض وخواهش اورضا نبودنش را برفتن ترکستان فهمیده بتدبیر در احسان برویش گشود که برفتن ترکستانش راضی سازد چنانچـه هردفعه که امر رفتن آن مملـکت میکرد واو اهمال می‌نمود یك‌لك ودولك روپیه عطامیفرمود تا که برفتن ترکستان راضیش ساخت وعیال ومنسوبان خودرا درکابل گذاشته عازم آنولاشد .

(۱) دم‌رددانسته نشداز کتاب پندنامهٔ دنیا ودین نقـل شده

ذکر توجه سردار عبدالرحمن خان جانب ترکستان

(وفرار کردن امیرشیرعلیخان)

ذکر توجه سردار عبد الرحمن خان جانب ترکستان

چون سردار عبدالرحمن خان باسپاه شایان از کابل روی بسوی ترکستان نهاد امیر شیرعلیخان ازتوجه اواگاه گشته وجه نقدیرا که ازبهای مملـکت ترکستان واتواب آنجا فراهم کرده بود باعیال واطفال سردار فیض‌محمـد خان ازتخته‌پل باخود برداشته ازراه میمنه جانب هرات گریخت وسردار عبدالرحمن خان ازکثرت برف وشـدت سرما بصعوبت وزحمت بسیار وارد منزل باجگاه شده قریب سه‌صدتن ازاردویش را از دست وپا ازسرما بیکار گشت وهمدرین اوقات سردار محمدیوسف خان بفرمان طلب ازنجشیر بکابل مراجعت کرد ودرمنزل باجگاه سردار محمد

اسمعیل خان از بامیان بپذیره آمده باسهراب خان که در آنجا بود شرف ملاقات حاصل کرد واو هم دو تن را تکلیف همراهی کرد که باتفاق ایشان مردم اوزبکیهٔ بلخ را که پس ازفرار کردن امیر شیر علیخان افاغنهٔ مقیم آنجارا خرید کی خویش پنداشته اذیت وآزارمی دادند سرزنش باید نمود بعد ایشان بقرارکاه خود آیند چنانچه هردوتن را باسواره وپیاده که باخود داشتند همراه برداشت ومقارن انحال منشوری ازامیر محمد اعظم خان بسهراب خان رسید که اگر بتواند برخصت والا ازنزد سردار عبدالرحمن خان بفرار خودرا کنار کرده رهسپار کابل شود واوازنزدوی فرار کرده بکابل آمد وپس ازوی عریضهٔ ازحاکم هزارهٔ بهسود که یکی از نوکران سردار عبدالرحمن خان بود بوی رسید که اورا باسم حساب دادن درکابل خواسته دیکری رابعوض اومأمور حکومت آنجا نموده اند واو ارقام فرمود که نیکو کرده اند بعداز فیصلهٔ حساب خویش راه ترکستان پیش کیرد وانجواب را فرستاده واردآی بیك شد ودرانجا میرسلطان مراد ازقطغن بشرف رکاب بوس رسیده هزار سراسپ وچهار صدنفراشترباد یکراشیاء برسم تحفه پیش کشیده مورد نوازش کشت وازانجا راه برکرفته واردتاشقرغان شدوچون میرانیکه وجه داده ترکستان واتواب سلطنتی رامتصرف شده دست تعدی برمردم افغان کشوده قلعه مملك را استحکام داده خودشان درآنچه وشبرغان وسرپل واندخود ومیمنه جهت تهیهٔ اسباب کارزار رفته بودند سردار عبدالرحمن خان وارد مزار کردیده ازانجادرتخته پل برتوزول افکنده رحل اقامت کشود ومقارن انحال افسران سپاه سردار محمد اسمعیل خان بعزعرض سردار عبدالرحمن خان رسانیدند که وی خیال فتنه دردل وهوای مفسده درسردارد میخواهیم کهازورو برتافته درتحت رایت عالی طریق خدمت سپاریم واوازخود جواب نفرموده چون امیر محمد اعظم خان ایشانرادرزیرلوای سردار محمد اسمعیل خان جای داده بود عرض پرداز پایهٔ سریرسلطنت شده آگهی داد واوتوقیع منیع صادر فرمود که درباب نورچشمی سردار محمد اسمعیل خان هرچه دفته‌اند بهتان ودروغست واوحکم عمش را بافسرانیکه عرض کرده بودند نشان داده ایشانرا ساکت ساخت وسردار محمد اسمعیل خان بنور چشمی زبانزد روزکار شد

(ذکر فتح کردن سردار عبدالرحمن خان قلعهٔ مملك را)

ذکر فتح قلعهٔ مملك

پس ازان سردار عبدالرحمن خان از تخته پل حرکت کرده راه تسخیر مملك برکرفته وارد آنجاشد ونخست کس فرستاده قلعه کیانرا دعوت اطاعت کرد وایشان سرباز زده دوباره قرآن روانه کرده پاس قرآن نیز ندانسته از جهالت وضلالت نکذشتند بعدسردار والا تبار مواضع توپ نهادنرا معین فرموده روزدیکر دیوار حصار را هدف کلولهٔ توپ ساخته بقلعه کشائی پرداخت وبچهار ساعت دروازهٔ قلعه را بادوبرج هردوطرف آن از ضرب کلولهٔ توپ پست نموده قرب یك لك جوال پرکاه درخندق انداخته راه یورش آماده ساخت ولشکررا امر یورش کرده قلعه کیان بارهای نی را آتش زده برسریورشیان همی انداختند وایشان ازآتش باك نکرده داخل قلعه شدند ودست بقتل عام دراز کرده تا که فتح میسر کردید هفتصد تن ازدلیران سپاه مقتول ومجروح شده هزارتن ازقلعهٔ کیان عرضهٔ تیغ هلاك ودمار کشت وازجمله یکتن درچاهی پناه کزیده زنده دستکیرشد واز شرارت میران فتنه جوی مفسده خوی داستانی نزد سردار عبدالرحمن خان بپای برد که ازورود لشکر پادشاهی میران حال خودرا درتباهی دیده دست ازآزار افاغنه باز کشیده ازراه بیم وهراس بایازده هزار سوار وپیاده درین قلعه آمده دوهزارو پنجصدتن را باستحکام قلعه کذاشته خودبابقیه سواران جانب میمنه واندخود وسرپل وآنچه وشبرغان راه برداشتند که تهیهٔ کارنموده اسباب کارزار آماده کنند وهنوز توفیق رفیق ایشان نکشته بود که انحادثه رخ نموده قراخان بن ایشان صدور که سالار قلعه کیان بود بااین جمع راه آخرت پیمود وسردار عبدالرحمن خان مکتوبی بدست اوداده نزدمیرانش فرستاد که راه غوایت فروهشته طریق اطاعت اختیار نمایند والا کرفتار خسارت واد بارشده سودی وبهبودی نمی بینند وآن مرد مکتوب را رسانیده قصهٔ ازشجاعت دلیران افاغنه نیزبپای برده میرانرا دل ازجای بکند وسردار والاتبار محافظ درقلعهٔ مفتوحهٔ مملك کماشته باسپاه منصوررایت حرکت افراشته وارد آنچه شد ومردم آنجا پذیره اش کرده مورد الطاف بیکرانه کردیده عذرشرارت واغوای شانرا خودسردار عبدالرحمن خان حواله بخطای امیرشیرعلیخان نموده فرمود که اکر اومملکت را بااتواب دولتی بمیران نمیسپرد ووجه نمیکرفت ایشان هرکز سلسله

چنبان شور وفغان نمیشدند وتمام رعیا ازین تقریر دلپذیر او از تقصیر خویش آسوده خاطر شدند ومیران که نظر به کردار خود هراسان بودند جانب میمنه طریق فرار پیمودند الا میر حکیم خان شبرغانی که برهنمونی بخت شرفیاب حضور سردار رفیع مقدار گردیده عفو شده بحکومت شبرغان سرافراز گشت و میر محمد خان سرپلی نیز تحفه وهدیه فرستاده چون خودش نیامد ارمغانش را نپذیرفته احکام فرمود که سرپل را فروگذاشته ازولایت بیرون شود وانحکم را مصحوب حاکم جدید روانه کرده امر نمود که اورا کشیده بکار حکومت پردازد وپس ازان از آنچه راه برگرفته درشبرغان شرف نزول افکند وازانجا یکی ازخدامش را بحکومت اندخود مأمور کرد

ذکر نامزد شدن دختر میرحکیم خان باسردار عبد الرحمن خان

﴿ ذکر نامزد فرمودن سردار عبدالرحمن خان ﴾

(دختر میر حکیم خانرا بخواهش پدرش)

وپس ازورود سردار عبدالرحمن خان درشبرغان میرحکیم خان بازای احسان او که عفو تقصیرش کرده حکومت آنجا را تفویض او فرمود نزد عبدالرحیم خان شده اظهار واستدعا کرد که دخترش را سردار عبدالرحمن خان بزنی قبول کرده منت برعهده اش گذارد و او بعرض رسانیده نخست پذیرفته نگشت وبعد از الحاح بنکاح دخترش سرافراز شده شرف صهریت سردار والا تبار را ازین فرخنده شادی ومبارك نامزدی وخجسته دامادی حاصل کرده بمراد خویش واصل گشت ومقارن انحال نیکوفال بازچندی ازرجال فوج ماتحت سردار محمد اسمعیل خان بعرض سردار عبدالرحمن خان رسانیدند که وی بدخواه ومحرك شور وغوغاست که آخرالامر مصدر کینه وعناد خواهد شد واو از اظهار ایشان عریضهٔ بمهر خود ایشان گرفته وعریضهٔ ازجانب خود نیزنگاشته بپایهٔ سریر سلطنت ارسال داشت وامیر محمد اعظم خان عرایض ایشانرا حمل برغرض وبهتان کرده نکار فرمود که همهٔ این سخنان نسبت بنور چشمی سردار محمد اسمعیل خان ازمزخرفات است وهم حکم دیگر بنام سردار عبدالرحمن خان اصدار فرمود که راه تسخیر جانب میمنه بر گیرد

وقائع سنه ۱۲۸۵ هجری

﴿ وقایع سال هزار ودو صد وهشتاد وپنج هجری ﴾

چون نامهٔ امیر محمد اعظم خان درباب لشکر کشیدن جانب میمنه بسردار عبدالرحمن خان رسید وی سرباز زده عرض پرداز پایهٔ سریرسلطنت شد که لشکر هنوز اززحمت سفر وقتال بغاة این بوم وبرنیارامیده و امور مملکت چنانچه باید نظام نگرفته است چگونه جانب میمنه رهسپر شوم و کاری را انجام نکرده باهتمام امر دیگر پردازم وازپیشگاه حضور درجواب عرض او شرف صدور یافت که اگربالشکر جانب میمنه رهسپر نشود هرآینه امیر شیرعلیخان ازطرف ترکستان مطمئن خاطر شده ازهرات قصد قندهار خواهد کرد وخلل بکار سردار محمد عزیزخان وسردار عبدالرسول خان وسردار محمد سرور خان حاکمان فراه وپشترود وقندهار خواهد انداخت واین خلل ازنارفتن جانب میمنه ولیت ولعل شما خواهد بود واوهرچند عذر معقول آورده معروض داشت که دروقت عازم شدن امیرشیرعلیخان جانب قندهار چون تخته پل نزدیکست زودتر بسروقت حاکمان مذکوره خواهم رسید واگر درمیمنه رفته گرفتار محاربه ومحاصره شوم امیر شیر علیخان از گرفتار شدن من درمیمنه زیاده تر آسوده خاطر گشته راه قندهار پیش خواهد گرفت وامیر محمد اعظم خان که طبیعتش بواسطهٔ اهل غرض از سردار عبدالرحمن خان منحرف گشته بود سخنان اورا نشنود وپیاپی فرمان اصدار فرمود که بهر صورت که باشد راه میمنه بر گیرد

ذکر توجه سردار عبد الرحمن خان جانب میمنه

(ذکر توجه سردار عبدالرحمن خان جانب میمنه وحرکت سردار محمد یعقوب خان)

(جانب قندهار ودست گیرشدن سردار محمد عمرخان وسردار محمد عزیزخان)

خلاصه سردار عبدالرحمن خان ازکثرت فرمان فرستادن امیر محمد اعظم خان ناچار راه تسخیر میمنه برگرفت ومقارن انحال سردار محمد یعقوب خان باپدرش امیر شیرعلیخان بالشکر شایان ازهرات روبجانب قندهار نهاد وامیر محمد اعظم خان آگاه گشته سردار محمد عزیزخان را فرمان کرد که ازنهر هیرمند بدینسوی عبور کرده اقامه

گزیند زیرا که تا آب بسیار است گذشتن سردار محمد یعقوب خان از نهر مذکور دشوار و تا هنگامیکه آب کم شود لشکر از کابل بمعاونت او خواهد رسید و فرمان دیگر بنام سردار عبدالرحمن خان اصدار فرموده از حرکت سردار محمد یعقوب خانش آگهی داده امر کرد که نیم لشکررا نزد خود نگاهداشته نصف دیگررا باسردار محمد اسمعیل خان و فوج خود او روانه کابل نماید وازانسو سردار محمدعزیز خان عمل بحکم پدرش نکرده ازرودهیرمند عبور نکرد تا که سردار محمد یعقوب خان دررسیده باهم در آویختند ودرعین گیرودار سردار محمد عمر خان وسردار محمد عزیز خان دست گیر سپاه سردار محمد یعقوب خان شده اوهردوتن را برپشت پیل برنشانیده نزدقبلهٔ امجدش درهرات فرستاد واو سردار محمدعزیز خان را محبوس کرده سردار محمد عمر خان را از راه برادری عفو کرده باسردار محمد اسلم خان مقرر فرمود ودرخلال این احوال منشور مذکور امیر محمد اعظم خان بیك منزلی میمنه نزد سردار عبدالرحمن خان رسیده وی درجواب معروض داشت که ازپیش بصدوراینواقعه آگاهی داده بودم حسن قبول نپذیرفت اکنون نمیتوانم که نصف لشکررا فرستاده بانصف دیگر قلعهٔ میمنه را محاصره نمایم و انجواب را ارسال داشته بعد لشکرش را کوچ داده بمقابل میمنه فرود آمد وجای سنگر افراشتن واقامه گزیدن را معین کرده در شب اطراف قلعه را گرفته بمحاصره انداخت وخیمهٔ خویش برتل عاشقان افراخته قلعه گیان را از تشدید محاصره بغایت مضطر ساخت ودرینوقت فرمان دیگر امیر محمد اعظم خان بسردار عبدالرحمن خان رسید که سردار محمد یعقوب خان سردار محمد عزیز خان رادستگیر کرده درهرات فرستاده است میباید که نور چشمی سردار محمد اسمعیل خان بانصف لشکر روانه کابل شود واو در جواب عریضه فرستاد که کار ازین گذشته که محاصرهٔ میمنه را گذاشته لشکر بکابل گاشته آید زیراکه تمامت سپاه شب وروز مشغول محاصره اند بجز اینکه جانبین از حال یکدیگر آگاه بوده در مخاطره نباشیم دیگر امری را اختیار نمیتوان کرد واینرا فرستاده زیاده تر بمحاصرهٔ میمنه مواظب گشت وسردار محمد یعقوبخان پس ازفرستادن هردو سردار در هرات سردار فتح محمد خان را از نهر هیرمند امر عبور وتسخیر قندهار کرده سردار محمد سرور خان حاکم قندهار از گرفتار شدن برادرش سردار محمد عزیز خان وتوجه سردار فتح محمد خان جانب قندهار آگاه شده از راه فرار رو بجانب کابل نهاده چون وارد غزنین شد ازبیم عتاب پدرش امیر محمد اعظم خان نزد سردار محمد حسن خان بن سردار خوشدل خان حاکم آنجا توقف کرد وسردار فتح محمد خان بیمانعی داخل قندهار شده از قفای او سردار محمد یعقوب خان نیز بقندهار وارد گردیده مژدهٔ فتح قندهاررا خدمت والد ماجدش نگار داد واو شاد خاطر شده عزم سفر قندهار جزم کرد

﴿ ذکر توجه امیر شیرعلیخان از هرات جانب قندهار ﴾

ذکر توجه امیرشیر علی خان جانب قندهار

چون امیر شیر علیخان ازعرض سردار محمد یعقوبخان برفتح قندهار آگهی حاصل کرد سردار محمد ابراهیم خان فرزند ارجمند خویش را بحکومت هرات گاشته خود باسردار محمد اسلم خان وسردار محمد حسین خان وسردار محمد عمر خان وسردار شیر علیخان قندهاری وغیره ولشکر آراسته راه قندهار پیش گرفت ومقارن انخال امیر محمد اعظم خان ازدست رفتن قندهار وفرار کردن سردار محمد سرور خان آگاه گردیده سردار محمد شریف خان برادر اعیانی امیر شیرعلیخانرا محبوس فرموده بعد از سه روز محبوساً روانهٔ ترکستانش نمود که سردار عبدالرحمن خان حفاظتش نماید ومقارن انخال قاضی عبدالرحمن خان خانعلوم بعرض امیر محمد اعظم خان رسانیده از راه دولت خواهی اظهار کرد که میباید پنجاه تن مرد هوشمند از راه جاسوسی در قندهار رفته از خیال امیر شیرعلیخان عرض پرداز پایهٔ سریر سلطنت شوند تابرطبق عزم وارادهٔ او تهیهٔ کار شود ولشکریکه در کابل است جهت انسدادراه او ومدافعه اش باقامهٔ سرچشمهٔ مقر مامور گردد ونیز سردار عبد الرحمن خان بفرمان طلب جریده ازمیمنه راه کابل برگیرد که شکست امیر شیر علیخان برقبضهٔ تیغ اوبسته است واو جاسوس گاشتن رابگوش قبول شنیده از فرستادن لشکر بسبب عدم تکمیل اسباب وآلات حرب عذر آورده فرمود که تاکی بشجاعت سردار عبدالرحمن خان امارت کنم اینرا گفته خواستن اورا نیزنپذیرفت و سردار محمد یوسف خانرا بادوفوج پیاده و پنجصد سوار مامور غزنین کرد وپس ازورود او در آنجا چون سردار شیر علیخان جاغوری بامردم

ایلجاری قوم خویش‌ازراه هوا خواهی امیرشیر علیخان وارد قراباغ شده سیف‌الله خان وجلندر خان بارکزائی عمر خان زائی را که از غزنین بادو بیرق خاصه دار جهت قراولی درانجا رفته بقلعهٔ سفید خواجه حسین خان هزاره جای گزیده بودند محاصره کرده بود سردار محمد یوسف خان وسردار محمد حسن خان حاکم غزنین آگاه گشته ایشان وسردار محمد سرور خان بادوفوج پیاده وچهار صد سوار نظامی و پنجصد سوار کشاده وهفت بیرق خاصه دار و چهار ضرب توپ نصف شبی از غزنین براه واغذ روی بسوی قراباغ نهادند وایلغار نموده هنکام ظهرازجیل معروف بکیچهٔ غلامان که مشرف بنوده کلستان خان است بدشت قراباغ فرود شدند وازقلاع کلستان خان سوارهٔ نظام را امر تاختن کرده هرسه تن سردار باتوپها وفوج پیادهٔ نظام ودسته های خاصه دار ازقفای سوار بسرعت راه برکرفتند ونزدیك قلعهٔ سفید خواجه رسیده باهم در آویختند وبیك حمله مردم جاغوری را ازپیش برداشته دست بقتل ایشان کشودند وازجانب دیگر مردم ناصری کوچی که باتمام هزاره معاند واینوقت قبائل شان در قراباغ بودند درقتل هزاره شریك لشکر پادشاهی شده بسیار تن از مردم قراباغ را نیز بامردم جاغوری بکشتند ودوصدتن ازکشتکانرا سربریده سرهای ایشانرا بکابل فرستادند وانیسال تاکنون بسال سربریده نامزد وزبان زدانام است وپس از انجام کار هزاره علوفه وآزوقهٔ سیف الله خان و جلندر خان را آماده نموده درقلعهٔ مذکوره کذاشته خود شان ازراه موشکی بغزنین مراجعت کردند ودرخلال احوال مذکوره امیر شیر علیخان که ازهرات روی بسوی قندهار نهاده و حکومت فراه را بسردار میرافضل خان داده وارد قندهار شده بود آهنك کابل کرد

﴿ ذکر توجه امیرشیر علیخان ﴾

(ازقندهار جانب کابل)

ذکر توجه امیر شیرعلی خان‌ازقندهار جانب کابل

چون امیر شیر علیخان وارد قندهار کردیده مکنت واقتدارش را استوار مشاهده کرد سردار محمد هاشم خان‌را بحکومت قندهار کماشته خود باسپاه آراسته راه کابل برکرفت وامیر محمد اعظم خان ازتوجه اوآکاه کشته سردارشمس‌الدینخان‌بن‌سردار امیرمحمدخان مرحوم رابحکومت کابل‌مأمورفرموده منشوری‌بنام سردارمحمداسمعیل خان اصدار نمود که پنج طغرافرمان بنامشما اصدار یافته که ره‌نوردکابل شوید وتاکنون احوالیکی ظاهرنکشت حالا میباید که بلادرنك آهنك کابل نمائی وپس ازارسال این فرمان مستوفی عبدالرزاق خان را که ازسبب هوا خواه بودنش بامیر شیر علیخان محبوس کرده وپنجاه هزار روپیه ازوجریمه کرفته بود بزندانش هلاك ساخته بعد باسپاهیکه درکابل بود بعزم دفع امیرشیرعلیخان راه غزنین برکرفت وفرمانی‌بنام سردارعبدالرحمن خان‌اصدار فرمود که کارمیمنه را فرو کذاشته بتعجیل هرچه تمامتر جانب غزنین رهسپر شود وسردار محمداسمعیل خان را ازخود پیشتر روانه دارد واحکام او درهنکامیکه میرمحمد حسین خان والی میمنه اطاعت کرده بود بسردار عبدالرحمن خان رسید ومیرمذکور که قرآن فرستاده طالب امان شده وچهل هزار مثقال طلای مسکوك بزمه کرفته بودکه درهرسال مبلغ مزبوررا بکارکذاران پادشاهی برساند چنانچه یکساله را بادیکر تحف وهدایا رسانیده وپیش کشیده بود که منشور مستور امیر محمد اعظم خان پرتو وصول افکنده سردار عبدالرحمن خان بشفاعت والی میمنه ازتقصیرات میران ترکستان که درانجا پناه کزیده بودند درکذشته شش‌عراده اتواپ والی میمنه رانیز برکرفت ومقارن انجال منشور مذکور ازپایهٔ سریر سلطنت بسردار محمداسمعیل خان رسیده ازملاحظهٔ سردار عبدالرحمن‌خان‌کذارش‌داده‌چون‌فرامین سابقه‌راباو نشان نداده وامیرمحمد اعظم خان چنانچه کذشت مرقوم فرموده بود ازسردار عبدالرحمن خان کله کرده راه کابل برکرفت وازقفای او سردار عبدالرحمن خان نیز بامر امیرمحمد اعظم‌خان ازمیمنه دربلخ مراجعت کرد وسردارمحمد اسمعیل خان بارادهٔ اینکه دست بردی بمنال رعایای‌ترکستان نماید دومنزل یکی راه‌بریده خواست که خودرا ازسردارعبدالرحمن خان دور کند امااوبفراست‌عزم اورا دانسته ازدنبال اوعنان سرعت باز نکشید تا که هردوتن باهم وارد شبرغان شدند ودرنجا عریضهٔ کرنیل سهراب خان وفرمانیکه امیرمحمد اعظم خان باسردارمحمد شریف خان که محبوس‌نموده بترکستان فرستاده بود ازتخته پل بسردار

عبدالرحمن خان رسید واوچون سردار محمد شریف خان را درانجا بحفاظت نکاهداشته فرمان وعریضهٔ خودرا فرستاده بوه درحال دوفوج پیاده وشش عراده توپ ازسپاهیکه همراه داشت پنهان ازسردار محمد اسمعیل خان جانب تخته پل کماشت که درشب راه نوردیده وارد تخته پل شوند تاسردار محمد اسمعیل خان دروقت ورودش بدانجا سردار محمدشریف خان عمو یش را اززندان کشیده فتنهٔ نانکیزد بعد درشبرغان ازهم جدا کشته سردار محمداسمعیل خان راه تخته پل برکرفت وسردارعبدالرحمن خان که ازفرستادن لشکر درتخته پل چنانچه انفام قوم کشت مطمئن خاطر بود ازقفای اوبتانی رهسپرشد وسردار محمداسمعیل خان بقرب تخته پل رسیده کس دراندرون شهرفرستاد که بخودمعلوم نماید که اکر فوج نباشد سردار محمد شریف خانرا اززندان کشیده باخود درکابل ببرد وچون هردو فوج پیاده وتوپخانهٔ که سردار عبد الرحمن خان فرستاده وپیشتر رسیده درتخته پل جای کزیده بودند بر مقصدش کامیاب نکردیده داخل مزار شریف شد وسی هزار تنکه بستم ازحاکم آنجا کرفته روی بسوی تاشقرغان نهاد که درانجانیز همین معامله کند امامردم انجادر برویش بربسته بشهر راهش ندادند چنانچه ازانجا مایوسانه راه برکرفته رعایای عرض طریق را تاخته وتاراج کرده وارد بامیان کردید ودرانجا فرمان امیر محمداعظم خان بوی رسید که همچنان ازبامیان رهسپار غزنین شود که موکب پادشاهی نیز بعزم مدافعهٔ امیر شیر علیخان که وارد قلات شده مرحله پیمای آنسو بست واوعذرخواسته پیام داد که افواج نظامی وسواران کشاده ازهمراهی من عنان باز کشیده خواهان یکساله تنخواهند که بدون آن بامن رهنورد نشوند وامیر محمد اعظم خان ازین امر سردار عبد الرحمن خان را بذریعهٔ فرمان خبر داده مرقوم نمود که عرائض شما درباب حیله وری اواز در صدق بوده چنانچه ثمره‌اش بروز کرد وچون ازبامیان وارد غوربند شد کرنیل سهراب خان را که سردار عبدالرحمن خان از تخته پل باپنجصد راس اسپ وغیره تحف وهدایا روانه پایه سریر سلطنت نموده واو درجنب اردوی سردار محمد اسمعیل خان فرودشده بود کرنیل سهراب خانرا دستکیر کرده اسپان وهدایا را که باو بودند متصرف شده اورا محبوس کرد و مقارن انحال سردارذوالفقارخان وسردار صالح محمد خان برادران کوچك سردار محمداسمعیل خان که بحکومت چاریکار و کوهستان مأمور بودند روی ازدولت امیرمحمد اعظم خان برتافته ببرادرایشان پیوستند وسردار عبدالرحمن خان بمجرد مطالعهٔ فرمان مذکورامیرمحمد اعظم خان دوهزار سوار بسالاری غلام محمد خان ازراه امداد عمش بایلغار فرستاده پیام داد که صداقت نور چشمی خوبتر ظاهر خواهد شد ومیباید که تا وصول من وارد غزنین نشوید وچون امیر شیرعلیخان نزدیك رسیده بود امیرمحمد اعظم خان قبل از رسیدن سوار وپیام سردار عبدالرحمن خان وارد غزنین کشت وازانجا درموضع چهل دختران وازانجا درمنزل اسپین ده فرودشد وامیرشیر علیخان ازمنزل موشکی راه منحرف ازسپاه وفرود کاه امیرمحمد اعظم خان اختیار کرده درکیچهٔ مرسل فروکش کرد وامیر محمد اعظم خان نیز باسپاه خویش وسواران ایلجاری طوائف اندری وهزاره و وردك وتاجکیهٔ غزنین ازراه موضع ارزو ومنکر روبجانب کیچهٔ مرسل نهاده بمقابل اردوی امیرشیر علیخان فرودکاه قرارداد وبیست روزهرکدام بمقام خویش بسر برده یکی مزاحم دیکری نشد

﴿ذ کر تصرف نمودن سردار محمد اسمعیل خان کابل را﴾

ذ کر تصرف نمودن سردار محمداسمعیل خان کابل را

وسردار محمداسمعیل خان در خلال احوال مذ کوره از غوربند داخل کوهستان کابل شده مردم هنکامه جوی مفسده خوی آنجا نزداوانجمن کشته باایشان واردکابل شد وسردار شمس الدینخان را که بااندکی ازسپاه دربالاحصار بود بمحاصره انداخت وپس ازشش روز مردم سکنهٔ بالاحصار باب مسالمت بروی سردار محمد اسمعیل خان کشوده سردار شمس الدینخان وجنرال امرالله خان وعلی عسکرخان قرت که بامر امیر محمداعظم خان بحفاظت کابل قیام داشتند ازمدافعت سردار محمداسمعیل خان وممانعت بزرکان بالاحصار عاجزشده دست وپائی میزدند تاکه شبی میر اعظم شاه خان کوهستانی بادیکر کوهستانیان برج عقابین معروف بیك لاغورا که حفاظتش برعهدهٔ محمدرحیم خان بابکرخیل بودیورش نموده اورا باخاصه دارانش بقهر وغلبه ازبرج فرود آورده متصرف شد وازین امر سردار شمس الدینخان وجنرال امرالله خان وعلی عسکر خان واله وحیران شده دست ازجنك کشیده تن بحبس دردادند چنانچه سردار

محمداسمعیل خان باسپاهش داخل بالاحصار شده ایشان را بزندان فرستاد وعیال واطفال امیر محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان را بیرون کشیده سکه وخطبه‌را دوباره بنام‌اعلیحضرت امیرشیر علیخان رواج‌دادو بنظم ونسق امو رمهمهٔ کابل پرداخت

ذکر قاصد فرستادن مادر سردار عبدالرحمن خان نزدپسرش وشکست امیرمحمداعظم خان

ذکر قاصد فرستادن مادرسردار عبد الرحمن خان

ووالدهٔ ماجدهٔ سردار عبدالرحمن خان حاجبش را که ربقهٔ بندکی بکردن داشت‌ازراه اطلاع‌دهی واخفا نزدپسرش فرستاد که اورا ازقصهٔ سردار محمداسمعیل خان وازدست رفتن کابل آکاه کند ومقارن‌انحال سپاه‌امیرمحمداعظم خان ازواقعهٔ کابل خبریافته دسته دسته روی ازوبرتافته راه شتافتن جانب‌امیرشیر علیخان برکرفته باردوی اوهمی پیوستند وامیر محمد اعظم‌خان مضطرب وهراسان کشته باسران‌سپاه وبرادران خویش کنکاش کرده صلاح‌کارجست وازعدم علوفه که زیاده برچهار روزه دربنه چیزی نداشت بصوابدید ایشان پنج‌فوج پیاده نظام رااز‌جملهٔ‌هشت فوج که همراه داشت ازلشکر کاه بعزم درآمدن بغزنین بیرون کشید که درانجا تاورود سردار عبدالرحمن خان خودداری کند وبقیهٔ سپاهش ازبیرون شدن افواج مذ کوره اندیشه ناك کشته باهم کفتندکه ازسبب رفتن‌بعضی سپاهیان نزد امیرشیر علیخان امیرصاحب مارا مخالف وازراه خدمتش منحرف پنداشته درینجا کذاشته‌راه هزیمت پیش‌خواهدکرفت‌پس درساعت هشت شب‌بیست‌و هشتم‌ماه جمادی‌الثانی سال۱۲۸۵هزارودوصدوهشتادوپنج‌هجری که‌یکسال وچندروز ازامارتش کذشته‌بود دفعةً ازتصوریکه کرده‌بودند توپ‌وتفنك‌کشاددادن آغازکردندونوای شوروغوغای مخالف سازنمودند وامیرمحمداعظم‌خان سراسیمه ازخیمه‌بیرون‌شده براسپ فرارسوار کشت‌ودرچنین حالت سردار محمد یوسف خان که اسپش نرسیده بود خواهش اسپ سواری کرده امیرش یکی از اسپان یدك خویش مرحمت فرموده باهم از اردو بیرون کردیده روبفرار نهادند و از تمامت سپاه قرب هزار سوار باایشان همراه شده وارد دشت تلخك زار کشتند واز انجا طریق مغالطه اختیار کرده دربید مشك وازانجاراه کردن مسجد داخل خوات وردك کردیدند واز قلاع کوده عبور کرده بعلاقهٔ هزاره بورجکی وجرغی ومرك درآمده ازانجا وارد ورث هزارهٔ دای‌زنکی شدند ومیرناصربیك مقدم ایشانرا کرامی داشته‌چند راس‌اسپ برسم هدیه پیش کشیده رقم صداقت واخلاص حاصل کرد بعد ازانجا دراخضرات رفته وازکرمان وسرجنکل وقوم آبه وبلخاب عبور کرده درمزار شریف عنان‌باز کشیدند وتا که وارد آنجا شدنداز همه‌همراهان ایشان سردار محمد یوسف خان وسردار محمد اسحق خان وجنرال صالح محمد خان وکرنیل محراب خان وایشیك آقا سی محمد اکبر خان وبرکت‌الله خان کمیدان سوارهٔ نظام‌ومیر زا عبدالخالق خان مستوفی ومیر زا عبدالصمد خان وغیره سپاهیان نظام وخدمهٔ حضور که مجموع یکصد وسی‌تن سوار بودند همرکابی کرده دیکران همه‌از ملازمتش روی برتافته رفته بودند وپس ازفرار کردن امیر محمد اعظم خان اردویش بنه‌وآغروق را تاراج کرده بسیار تن از دست هم‌دیکر کشته وزخمدارشدند وازجمله محمد افضل خان‌بن‌علی عسکر خان قرت دست کیرمردم قریهٔ رامك شده نزد امیر شیر علیخانش بردند واونخست امربقتلش نموده ثانیاً بشفاعت سردار محمد علیخان بن سردار پیرمحمد خان مرحوم ازقتل خلاصی یافته بیرق ونقاره وسوار از وی باز داشته موقوف خدمتش ساخت وسردار فتح محمد خان که راه تعاقب امیر محمد اعظم خان برکرفته بود باهاو دوچار نشده غلام محمد خان را از همراهانش درعلاقهٔ سوختهٔ علاوالدینی هزاره‌دستکیرنموده بقتل رسانید دیکر برمرام فائز نکشته مراجعت کرده سردار احمد خان وسردارمحمد زمانخان‌را که از همعنانی امیر محمد اعظم خان در قلعهٔ شاه علی‌اکبربازمانده بودند باخود برداشته شرفیاب حضور امیر شیر علیخان کرد واوایشانرا عفو نموده دیکر چیزی نفرمود وپس‌از اطفای نائرهٔ شور وغو غابقیهٔ سپاه امیر محمد اعظم خان را از طریق تسلی داخل لشکر خویش فرموده راه غزنین پیش کرفت وازانجا روانه شده بامکنت وحشمت پادشاهی وارد کابل کردید

ذکر خبریافتن سردار عبد الرحمن خان از فتح کابل و شکست امیر محمد اعظم خان

﴿ ذکر خبر یافتن سردار عبد الرحمن خان از فتح کابل ﴾
(و شکست امیر محمد اعظم خان)

چون سردار عبد الرحمن خن ناظرحیدررا درتخته‌پل وناظر جهاندادرا بمزارشریف ونائب‌هند وزرا بحکومت تاشقرغان مأمور فرموده ازقفای سردار محمد اسمعیل خان چنانچه ازپیش رقم کشت بفرمان امیر محمد اعظم خان راه غزنین بر کرفته ودر عرض راه بیمار شده ازحرکت بازمانده بود وپس ازبیست روز صحت‌یافته رهنورد منزل مقصود شده در عرض راه آی‌بیك فتح کابل را ازقاصدیکه مادرش فرستاده‌بود شنیده در آی‌بیك از نامهٔ سردار محمدسرورخان که‌ازراه‌فراروارد‌غوری کردیده نامه‌فرستاده‌بود‌برشکست‌امیرمحمداعظم‌خان ومعلوم‌نبودن اوکه کدام‌جا رفته‌است آکاه کشته مهموم‌شد وبذریعهٔ نامهٔ ناظرحیدر خان حاکم تخته‌پل‌را اعلام فرمود که‌تفرس حال وتجسس احوال امیر هزیمت یافته را نموده باو اطلاع دهد واو ازورودش بمزار شریف خبرداده دوباره سردار والا تبار حاکم مزبوررا فرمان کردکه یك‌لك تنکه باوبدهد وهم هرچه از اسپ واسلحه نقص داشته‌باشد‌آماده وتمام نماید وخود سردار نیکواطوار از جانب کابل وغزنین صرف عنان کرده وارد غوری شده با سردار محمد سرور خان بابدامن صبوری پیچید وجنرال نصیر خانرا که بادوهزار سوارهٔ‌نظام مقدمة‌الجیش قرارداده واینوقت درقره کتل رسیده‌بود نامه فرستاده از کماهی حال آکاهی داده امرفرمود که ازانجا که وارد کردیده‌است تاباجکاه وزیر کتل دندان شکن همه‌را درزیر حفاظت داشته مترصد احوال بوده اقامه کزینند ومقارن اینحال میرمحمود شاه که سردار فیض محمد خان مرحومش پس‌از کریختن میرجهاندارشاه وآمدنش بکابل بحکومت بدخشان مأمورکرده بودتحف وهدایای شایان نزد سردار عبدالرحمن خان فرستاده پذیرفته نکشت وبپاس خاطر میر جهاندار شاه که همراهش بود وهم دختراورا کرفته بود هدایای میرمحمود شاه‌را رد کرده فرمان فرستاد که‌حکومت بدخشانرا بمیر جهاندار شاه فرو کذاشته ازراه اطاعت حاضر درکاه‌شود والا هرطرف که خواهد برود وشهاب‌الدینخان‌را‌بادوصد سوار همراه میرجهاندار شاه روانهٔ بدخشان فرموده بنظم ونسق محال قطغن پرداخت و نامهٔ بخدمت امیر محمد اعظم خان ارسال داشته استدعای آمدنش را درغوری کرده مرقوم نمود که پس از ملاقات به‌تخته‌پل‌مراجعت فرماید واوعازم غوری نشده سردار عبد الرحمن خانرا طلب تخته‌پل فرمود اونیز ازسبب امیرشیرعلیخان که‌مبادا آهنك ترکستان کند ازرفتن تخته‌پل اباکرد بعد امیرمحمد اعظم خان سردار محمد اسحق خانرا در تخته‌پل کذاشته خود بادیکر سرداران راه غوری بر کرفته باردوی سردار عبدالرحمن خان پیوست

ذکر کنکاش کردن امیر محمد اعظم خان‌وسردار عبدالرحمن خان

﴿ ذکر کنکاش کردن امیر محمد اعظم خان ﴾
(وسردار عبدالرحمن خان وتوجه ایشان جانب غزنین)

چون امیرمحمد اعظم‌خان وارد غوری‌شده استراحت حاصل کرد باسردار عبدالرحمن‌خان مشورت کرده‌صلاح کاردران دید که جانب کابل جیش درجنبش آورده باامیر شیرعلیخان در آویزند وسردار عبد الرحمن خان شدت سرمای‌زمستانرا عذرنهاده رای‌عمش‌را نپسندیده بهتری‌ایام‌بهاررا برای‌پیکار اظهارکردواوالزامش باین‌نمود که‌هرکاه (۱) مماطلت درحرکت شود هرآینه سرخویش کیرم وراه بخارا پیش وسردار عبدالرحمن‌خان ازین کفتهٔ او ناچار سفر زمستان اختیار نمود بجنرال نصیرخان که بادو هزار سوار بحفاظت قره کتل وباجکاه اقامت داشت برنکاشت که راهٔ کهمرد وسیقان برکیرد وخود باامیرمحمد اعظم خان ولشکریکه همراه داشت از غوری راه بامیان برداشت واز منازل شلوکتو وبادقاق عبور کرده در کهمرد وسیقان باجنرال نصیر خان و سوارانش یکجا شده همکنان وارد بامیان کردیدند وهجده روز در انجا درنك کرده بعد از انجا رهسپار کشته وارد کردن دیوار شدند و امیر شیر علیخان سه هزارسوار هراتی را مأمور باقامهٔ منزل مذکورفرموده بود که سد راه باشند امااینشان از نزدیك شدن سردار عبدالرحمن خان تاب اقامت وتوان مدافعت را درخود ندیده قبل از ورود سردار بااقتدار راه فرار برکرفته بکتل اونی عنان باز کشیده اقامت کزیدند و مقارن اینحال امیر شیر علیخان مضطرب احوال کردیده

(۱) مماطلت دفع الوقت و فرصت نمودن وپس افگندن کار

سردار محمد اسلم خانرا بالشکر شایان مأمور غوربند فرموده خود باسپاه آراسته از کابل بیرون شده درقلعهٔ قاضی عسکرگاه ساخت وامیر محمد اعظم خان فرزندش سردار محمد سرور خان را ازکردن دیوار بادوصد سوار درتیزین نزد سرفرازخان غلجائی خالش فرستاد که باتفاق اومردم غلجائی نواحی کابل وجلال آباد را بعناد امیرشیر علیخان برانگیزد و خود باسردار عبدالرحمن خان محاربه را درکابل باامیر شیر علیخان بنیروی بازویش ندیده از راه سر تالاب وباد آسیاب وقرغه وارد ناهور شدند واز انجا راه آبدره وسوخته اسپ رانده دربید مشك غزنین فرود کشتند وخدای نظر خان وردك حاکم غزنین دروازهای شهررا بربسته بعزم قلعه داری استوارنشست وسردار عبدالرحمن خان باعمش از بید مشك کوچیده درروضهٔ سلطان محمود انارالله برهانه فروکش کردند وسردار محمد سرور خان که ازکردن دیوارره نورد تیزین شده بود ازطریق خفا وارد بیکتوت کشته ازانجاراه کتل خرس خانه حال موسوم بخیرخانه وارد دهسبز شده ازانجا درتیزین رفت وامیرشیر علیخان ازورود اودر آنجا اکاه کشته سردار محمد اسلم خانرا که مأمورغوربند کرده واینوقت هنوز درکوهستان کابل بود فرمان کرد که باچهار فوج پیاده وسه فوج سوارهٔ نظام و توپخانه وسوارهٔ کشاده که همراه دارد راه تعاقب سردار محمد سرور خان بردارد تااکر بتواند اورا بدست آرد که فتنهٔ حادث نکند واو وارد تیزین شده سردار محمد سرور خانرا در قلعهٔ سرفراز خان محاصره نمود وسرفراز خان ازراه حیله طریق صلح برکرفته با سردار محمد اسلم خان قرار داد که سردار محمد سرور خانرا از قلعهٔ خویش بیرون کشد بشرط آنکه او یکمنزل پس کوچ دهد آنکاه اورا ازقلعه خارج نماید تاسالماً هرطرف که خواهد راه پیماید واواین قرار دادسر فراز خانرا بفراست آلوده بحیلت دانسته ظاهراً قبول کرده یکمنزل مراجعت نمود وباطنا ازین کوچیدنش سردار محمد سرور خان وسرفراز خانرا غافل ساخته درعقب هر سواری یکتن ازپیادهٔ نظام ردیف سوار نموده شباشب باچند ضرب توپ قاطری برقلاع تیزین تاخته بامدادان ازکرد راه در رسیدند ودست بقتل وتاراج کشوده سردار محمد سرور خان وسرفرازخان ازبیم آنکه مبادا دستگیرشوند بکریختند وسردار محمد اسلم خان مال ومنال مردم تیزین را غارت کرده از راهیکه رفته بود بکوهستان مراجعت نمود وازانجا چون امیر محمد اعظم خان و سردارعبد الرحمن خان وارد غزنین شده بودند از جانب ترکستان آسوده خاطر کشته راه قلعهٔ قاضی برکرفته باردوی امیر شیر علیخان پیوسته معاضدش شد واینوقت امیرشیر علیخان نائب محمد علم خان نوکراورا باقلیلی ازسپاه وغیره خدام کارآکاه مأمور بامیان کرد که درآنجا رفته نوای شور وآوای مخالف ساز کرده درترکستان شورش اندازد تاامیرمحمد اعظم خان وسردارعبدالرحمن خان را ازانصوب دل ازجای شده پای حیرت درکل شوندوازقتال وجدال بازمانند واو دربامیان رفته نخست مردم هزاره را مستمال ساخته بعد باتفاق میران هزاره درخلل انداختن کار ترکستان پرداخت

ذکر توجه امیرشیر علی خان جانب غزنین ومحاربهٔ منزل شش کاو

(ذکر توجه امیرشیر علیخان جانب غزنین)

(ومحاربه منزل شش کاو)

وامیر شیر علیخان پس ازفرستادن نائب محمد علمخان دربامیان ازقلعهٔ قاضی باسپاه کینه خواه جاده پیمای غزنین شده چون رونق افزای منزل لوره کشت یکذرع برف درانوادی از آسمان ریخته کوه وکمررا خفتان(۱) یخ دربرنموده خیل (۲) صحرا را برکستوان(۳) زمهریر(٤) برسر انداخت که کویا ازدم سردی هوا زنده راجان ومرده را استخوان زحمت میشد ودر چنین حالت امیرشیرعلیخان قرب ده هزار سوار جهت تاراج نمودن مال ومواشی اردوی امیر محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان که بادوفوج پیاده وشش ضرب توپ قاطری درقلاع مردم وردك برای علوفه رفته وآزوقه بارکرده روی مراجعت بلشکرکاه نهاده بودند کماشت چنانچه بدیشان نزدیك شده دراینوقت سردار عبد الرحمن خان بفراز کوهیکه جانب شمال شهر غزنین واقع ومشرف بروضه است نشسته آنسر زمین را بدوربین میدید که سواران امیرشیر علیخان راه نزدیك نمودند پس دوهزار سوار که نزدش حاضر بود ازطریق ایلغار بمعاونت حاملین علوفه کماشت چنانچه ایشان بسرعت وشتاب اسب رانده درمقابل سواران امیرشیرعلیخان

(۱) خفتان نوعی ازجامهٔ سپاهیان (۲) خیل سواران وکروه مردم وکله اسپان (۳) برکستوان قسمی ازلحاف که برسراسپ اندازند (٤) زمهریر سرمای سخت

رسیده استوار ایستادند وسوارهٔ امیرمذکور باچهار ضرب توپ قاطری که همراه داشتند ایشانرا آماج نمودهٔ توپ ساخته جانبین بکشاد دادن توپ پرداختند وفوج پیاده ازپهلوی باز کیرهای خود فیر کرده جمعی سواران امیر شیرعلیخان‌را درحدود منزل شش‌دو پراکنده ساختند ودراثنای گیرودار وکشاد دادن عسکر واتواب آتشبار دوهزار سواریکه سردار عبدالرحمن خان کمك فرستاده بود باشمشیر های آخته بتاختند وبسیاری را از حصهٔ هلاك انداخته بسیار سراسپ بغنیمت گرفتند وبقیه السیف‌را مغلوب نموده بسانرا دست گیر کرده مظفر ومنصور ازراه مراجعت‌داخل لشکرگاه‌خویش شدند وسردار عبدالرحمن خان اسیرانرا درسرائی‌جوار روضهٔ سلطان محمود اطاب الله‌ثراه محبوس فرمود ودوروزپس‌ازواقعهٔ مذکوره سردار فتح محمدخان ازحضور امیرشیر علیخان‌مأمور ترکستان گشته بایازده هزار سوار ازمنزل شش دو درشب راه برگرفته ازراه خداداد‌که لشکرگاه امیر محمد اعظم‌خان وسردار عبدالرحمن‌خان گذشته در نواحی اسپین‌ده ونانی‌کمین گزیدند. وسردار‌عبد الرحمن خان آگاه گشته چند تن‌را ازراه جاسوسی بفرستادوکمین گاه‌ایشان‌را بخودمعلوم نموده دوهزار ازسوران نظام باشش‌عراده توپ جلوی وشش ضرب توپ قاطری ودوفوج پیاده نظام وپنج بیرق خاصه دار تعیین فرمود چنانچه بوقت سپیده صبح راه بکمین گاه نزدیك کرده بخبرحمله نمودند وسردار فتح محمدخان ازهیاهوی دلیران سراسیمه ازخواب غفلت بیدار شده خودرا دوچار تیغ آبدار وتوپ وتفنك آتشبار دیده باهمراهانش بعضی پیاده وبرخی سواره‌روبوادی فرار نهاد وچون قدری ازدم تیغ دورشد بادوصد سوار ازطریق ادبار وارد مقر گردیده مأمن گزید وسواران سردار عبدالرحمن خان مظفر ومنصور جانب عسکر گاه خویش باز گشته مورد تحسین وآفرین شدند

(ذکر نامه‌فرستادن سردار عبدالرحمن خان بلشکر امیرشیرعلیخان)

(وفتح نائب محمد علم خان ترکستان متعلقهٔ افغانستان را)

ذکر نامه فرستادن سردار عبد الرحمن خان برای لشکریان امیر شیر علی خان

پس از گریختن سردار فتح محمد خان سردار عبدالرحمن خان تدبیری اندیشیده خواست که نفاق در میان لشکر امیر شیر علیخان اندازد پس نامهٔ نگار داده بلشکریان امیر شیر علیخان فرستاد که روی ازو برتافته سوی اردوی اوشتابند تاهر کدام بقدر مقام خویش جائزه ورتبهٔ یابند وایشان مرقوماً پیام دادند که ماازامیرمحمداعظم خان ناخوشنودیم که راه خدمت باامیر شیر علیخان می‌پیمائیم اگراوباشمانمی‌بود هرآینه رهسپار خدمت شمامیشدیم واونوشتهٔ آنانرا بامیر محمد اعظم خان نشان داده برسلوکش متنبه ساخت ویازده روز دیگر پس از امر مذکور هریك‌ازجانبین درلشکرگاه خویش بسر برده مزاحم‌یکدیگر نشدند ودر خلال سوانح وحوادث‌مذکوره نائب‌محمد علم خان که وارد بامیان‌شده چنانچه از پیش رقم گشت باختلال کارترکستان پرداخته بود بامردم ایلجاری ومیران هزاره از بامیان برخاسته واردغوری گشت ومردم آنجارا مطیع ومنقاد ساخته راه بلخ برگرفت وسردار محمد اسحق خان با ناظر حیدر خان ازتوجه او آگاه گشته لشکر بدفعش گماشت ودر حدود تاشقرغان باهم ملاقی شده جنك در پیوست ودر اثنای اشتعال نائرهٔ پیکار سپاه سردار محمد اسحق خان خودرا تسلیم نائب محمد علم خان نموده سربیرق فرود کرده بلشکر او ملحق شدند وازمشاهدهٔ اینحالت سردار محمد اسحق خان ازراه هزیمت داخل تخته‌پل گردید وازانجا نیز تاب‌اقامت درخود ندیده‌در بخارا رفت‌وپسران خدای نظرخان‌وردك که ایشانرا سردار عبد الرحمن خان در زندان تخته‌پل انداخته مقید ساخته بود از گریختن سردار مذکورفرصت یافته از زندان بیرون شتافتند وداخل خانهٔ ناظر حیدر گشته بقتلش رسانیدند وناظر جانداد خان ازین کار واقف شده وارد تخته‌پل گشت وپسران خدای نظر خان را بمکافات قتل ناظر حیدر خان بکشت وبعد ازآنکه نائب محمد علم خان شهر تخته پل‌را متصرف شد جانداد خان را بازنجیر روانه‌کابل نموده کارترکستان را یکسره ساخته بتمشیت امور مملکت پرداخت

ذکر محاربهٔ زنه خان وهزیمت یافتن امیر محمد اعظم خان وسردار عبد الرحمن خان

﴿ ذکر محاربهٔ زنه خان وهزیمت یافتن امیر محمد اعظم خان ﴾
﴿ وسردار عبدالرحمن خان ﴾

ومقارن مسخر نمودن نائب محمد علم خان ترکستان را امیر محمد اعظم خان که بالشکر درروضهٔ اعلیحضرت سلطان محمود نور الله مضجعه اقامت داشت باسردار عبدالرحمن خان سخن ازمحاربه درمیان آورده فرمود که میباید قلعهٔ زنه خانرا که خاصه داران امیرشیرعلیخان دران اقامه دارند غارت نمود تاخلل درکار امیرشیرعلیخان افتاده متزلزل شود وسردار عبد الرحمن خان ازسبب کثرت برف وشدت سرما وبعد مسافت وقرب اردوی امیر شیرعلیخان نخست رای عمش را نپسندیده بعدازاصرار وترغیب اوراه برگرفته هنگام عصر نزدیك قلعه رسیده خاصه دارانرا بمحاصره انداخت و هرچند ازجهالت بسوی اطاعتشان هدایت کرد قلعه کیان نپذیرفته قلعه را هدف گلولهٔ توپ ساخته بقلعه کشائی پرداخت وتا که شب شده جهان تاریك گشت کاری ازپیش نبرده شب را همچنان درمیان برف بدون آتش بسر برده جنرال نصیر خانرا باپنج فوج پیاده وبیست وچهار ضرب توپ وبیست بیرق خاصه دار وچهار هزار سوارهٔ نظام بشعب (۱) جبل ومواضع مستعده بپاسداری کماشت وجاهای جنك فردا را بلوح خاطر نقش بسته کس درلشکر گاه فرستاده امیرمحمد اعظم خانرا باهزار سوارهٔ نظام وپنجصد سوار کشاده ازسواران قطغن که سالار ایشان میر سلطان مراد خان بود وسه فوج پیاده وهجده ضرب توپ جلوی ازلشکر گاه بمعاونت طلبیده پیام داد که بتعجیل وشتاب خودرا تاطلوع آفتاب بزنه خان برساند واو ازشدت سرما درشب حرکت نکرده تصمیم عزم نمود که در وقت طلوع آفتاب راه معاضدت برگیرد وجنرال نصیرخان نیز در تکاپوی حفاظت وپاسداری طریقهٔ نااستواری اختیار کرده مواضع نهادن اتواپ را که سردار عبدالرحمن خان معین فرموده بود ترك کرده از کماهی حفاظت وهوشداری ننمود چنانچه بامدادان که امیر شیرعلیخان باهنك جنك ازمنزل شش گاو روی بسوی زنه خان نهاد هنوز جنرال نصیر خان ازخواب غفلت بیدار وازبادهٔ بیخبری هوشیار نشده بود که سپاه امیرشیرعلیخان راه نزدیك کرده آگاه گشت وسواری نزد سردار عبدالرحمن خان فرستاده آگاهش کرد واوباچهل سواریکه حاضر رکابش بود بسرعت راه فراز شدن بر گرفته بکوه برشد واتواپ وجباخانه را بدون محافظ واسپ وتوپچی برویهم ریخته مشاهده کرده ازجنرال نصیرخان جویای حال شد وجواب شنید که آحاد وافراد پیادهٔ نظام وتوپچیانرا از شدت سرما رخصت لشکر گاه داده است وهردو باهم سرگرم این گفتگو بودند وهنوز اتواپ را آماده نساخته ملازمان آنها تکاپوی مینمودند که بروی کار آرند که سپاه امیر شیرعلیخان دررسیده سرهای کوه را تمام فرا گرفته سه هزار سواران نظام را که دردامنهٔ کوه قیام داشتند هدف گلولهٔ توپ وتفنك ساخته تمام سپاه سردار عبدالرحمن خانرا درتزلزل واضطراب انداخت وازکثرت گلوله باری توپ وتفنك سواران مذکوره تاب درنك نیاورده راه هزیمت برگرفتند وازمشاهدهٔ انخذال سوارانیکه حاضر رکاب سردار عبدالرحمن خان بودند نیز فرار اختیار کرده بجز ده سوار دیگران همه رفتند وسه صد سوار ازسپاه امیرشیرعلیخان راه تعاقب برگرفته بتاختن ازسردار عبدالرحمن خان درگذشته اونیز باایشان همعنان شد وایشان که سرگرم تاخت وتاز بودند امتیاز ان نکردند که سردار عبدالرحمن خان همعنان ایشانست یاسالار خود ایشان وسردار مذکور همچنان اسپ میراند تا که ازسواران متعاقبین امیر شیرعلیخان جدا گشته بسواران هزیمت یافتهٔ خویش که یکجا شده درجستجوی او بودند پیوست وپس از ملحق شدن او سواران شکست خورده اش ازهر گوشه وکنار فراهم گردیده جمی زیاد شده سواران امیرشیرعلیخان ازجرأت وجسارت بازمانده مراجعت کردند وسردار والانبار پس ازباز گشتن سواران امیرشیرعلیخان باهمراهانش بتانی ره نورد گشته باامیرمحمد اعظم خان که ازینواقعه بیخبر بود پیوسته آگاهش کرد وازسرگشتن انخبر سوارانیکه دررکاب امیرمحمد اعظم خان بودنیز فرار کرده ازتمامت سپاه سه صد سوار باایشان همراه مانده دیگران همه سرخویش وطریق هزیمت پیش گرفتند وسردار عبدالرحمن خان درچنین حالت از عمش ازچهل صندوق طلای مسکوك که در بنه داشت پرسیده جواب واقف نبودنش را ازو شنیده ساکت شد ومقارن انخذال سوار بسیاری نمودار گشت که ازعقب ایشان راه برگرفته بودند پس امیرمحمداعظم خان باسوارانیکه حاضر بودند طریق فرار اختیار

(۱) شعب بکسر شین راهیکه در کوه رفته

کرده سردار عبدالرحمن خان باچهارسوار ازنهرخ بستهٔ گذشته بآرامی رهسپر گردید وسواران امیرشیرعلیخان
ازعقب امیرمحمداعظم‌خان وغیره هزیمتیان که چپ وراست راه‌فرار برگرفته بودند تاخته وبسیارتن رابخاک هلاک انداخته
خودرا ازمال واسباب اردوی امیر محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان گران بارساختند وبعضی ازهزیمتیان
که ازدم تیغ جسته وازقتل رسته بود سردارعبدالرحمن خان رادیده ازهرکنار برکاب اوفراهم شده امیرمحمداعظم
خان نیزباو درپیوست وهردوتن باپنجصد سوارنظام وسوارکشاده وغیره خدمه وعبدالرحیم‌خان رودربادیهٔ گمنامی
نهاده‌ازراه‌زرمت واردسرروضه شدندومردم آنجا ایشانراخصم خویش پنداشته ازراه‌مدافعه پیش آمدند وپس‌ازانکه
ایشانرا شناختند عذرخواسته طعام ویکعدد آفتابهٔ مسین ویکعدد جام را یکان بایشان داده یکعدد قلیان نیزبه بیع
فروختند ونقدوجنسیکه ازایشان بازمانده درتصرف امیرشیرعلیخان در آمدهشتادهزارمثقال طلای سکهٔ بخاراوبیست
هزارطلای راتسکه وبیست هزار مثقال طلای بی‌سکه ویازده لک روپیهٔ کابلی وپنج لک روپیهٔ قندزی که معادل روپیه
کله دار انکلیس است وده هزار دست خلعت ازاقسام اقمشهٔ نفیسه وهزار نفراشتر وخیام وغیره اسباب واسلحه
واتواپ وتفنگ بسیار وچند هزار سراسپ وقاطر وقور خانه بحساب آمد وغیراز انکه تحویل دیوان سلطنت شد
بتاراج نیزرفته بحساب درنیامد وازاحاد وافراد سپاه ایشان بسیارتن مقتول ومجروح ودستکیر کشته دراواخرماه
رمضان سال ۱۲۸۵ هزاروودوصد وهشتادوپنج هجری فتح برای امیرشیرعلیخان حاصل وکارش برمراددلشده اسیرانرا
که یکی ازایشان میرزاعبدالرحمن خان طبیب ومجروح بودنزد امیرشیر علیخان حاضر کرده دیکرانرا محبوس ومیرزا
عبدالرحمن خانرا امرمعالجه نمودوازسرداران سردار محمدیوسف خان تا کیچهٔ مرسل‌ازانرامیرمحمداعظم‌خان وسردار
عبدالرحمن‌خان رفته ایشانرا نیافته باجنرال نصیرخان دوچار کشت وازعزم وارادهٔ اوپرسیده جواب شنید که ازراه
نمک خوارکی طریق مواصلت می‌پیایم که بآقای خودرسیده درغربت سفرخدمتش نمایم واکرازرفتن عنان بازکشم
هرآینه مقتول دست امیرشیرعلیخان آیم وشما که بااورشته اخوت درمیان داریدازچه بیم‌زیانداریدکه ازقفای کرفتار
ان‌وادی حرمان راه‌ناکامی سپاریدواوباین کفتهٔ جنرال‌نصیرخان اعتنانکرده ازخان‌جلال زائی‌خواهش سواری‌برای
راه نمائی کرد که تاکتواز ازقفای امیر محمداعظم خان وسردار عبدالرحمن خان رهسپار شده شاید که ایشان را
دریافته همراهی کند واو ازبیم امیر شیرعلیخان عذر خواسته سوار همراهش نکرد و سردار محمد یوسف خان
ازعدم توشه وراه نما ناچار راه قریه کندر برکرفت ودرخانه آخوند مشکین معروف بمشک عالم اندری فرود
شده عرض‌پردازحضور امیرشیرعلیخان کردیده‌عفو تقصیر خواست‌واو عصمت‌الله خان خالویش‌را مامور نمود که
اورا تسلی داده ازراه اطمینان خاطر بحضور حاضر کند وخود درروز سوم فتح رایات عالیات فیروزی سمات
را جانب کابل شقه کشا فرموده ازمنزل شش کاوراه مراجعت برکرفت وسردار محمدیوسف‌خان ازعقب‌عریضه‌اش
آخند مذکور را جهت شفاعت باخود همراه کرفته بلا درنک آهنک اردوی امیر شیرعلیخان کرد واز دشت
تلخک زار اورا ازسبب ضعف پیری باز کردانیده بدون شفیع رهسپار ودر دهنهٔ شیرباعصمت الله خان که امیر
شیرعلیخانش نزد اومامور کرده بود دوچار شده آسوده خاطر کشت ودرمنزل حیدر خیل شرف بار حاصل
نموده تسلی یافت وامیر شیرعلیخان بامکنت وحشمت شاهی داخل کابل شده نمازعید فطر را بدارالسلطنه اداکرد
واعیان واشراف شهر واطراف را نیك نواخته ناظر جهانداد خانرا که ازسبب قتل پسران خدای نظر خان
چنانچه ازپیش رقم کشت نائب محمدعلم خانش محبوس واز ترکستان روانهٔ کابل نموده‌بود بخدای نظرخانش‌سپرد
واو بقصاص خون فرزندانش اورا بکشت .

ذکر سر گذشت امیر محمداعظم خان وسردار عبد الرحمن خان

﴿ ذکر سر کذشت امیر محمداعظم خان ﴾

وسردارعبدالرحمن خان درعرض راه سر روضه وداور

وامیر محمداعظم‌خان وسردار عبدالرحمن‌خان ازسر روضه امیرمحمد نامیرا راه شناس برداشته واردفرمل شدند
ومردم آنجا بطمع اسپان واسلحهٔ ایشان بکشاد دادن‌تفنک پرداخته همه‌را بهزیمت رهسپر ساختند وازجمله‌سردار
عبدالرحمن‌خان که ازدود قلیان فتوری دراعضایش روی‌داده بود ازهمراهانش بازمانده‌چون بخود آمد دیکرانرا

ندیده متحیرانه سوار اسب شد و بدیشان پیوسته همکنان درمغا کی فرود شدند وآتش افروخته خواستند که دست وپا واعضای خودرا گرم کنند ومردم آنجا که مشغول کشاددادن تفنك بودند ازدیدن شعله آتش آرام گشته دست ازتفنك زدن باز داشتند ودرینوقت چهل تن ازمردم خروتی سرروضه که ازآواز تفنك فرمدیان برخواسته راه برگرفته بودند بروشنی آتش نزد ایشان وارد گردیده درقلاع خود بردند واز شیوهٔ مهمان نوازی آنان شب را نیك بسربرده بامدادان راه نمائی ازایشان گرفته بقلعهٔ موسوم بهرکتی فردو گشتندوچای آشامیده رهسپار شدند واز بسیاری راههای باریك که بایکدیگر تقاطع کرده بهرجانب رفته طریق مستقیمی معین نبود متحیرانه راه می پیمودند تا که شخصی از کوهی فرود گشته بدیشان پیوسته معلوم گشت که در وقتی خادم والد ماجد سردار عبد الرحمن خان بوده است وآنمرد بپاس حقوق نمك خوار گی سابقه‌راه نمائی ایشان را اختیار کرد ودر بین راه سه‌تن از بازماند کان خدمه ایشان از طریق شتاب اسب رانده بدیشان پیوستند وابنرا گفته بتاخت از ایشان در گذشتند که لشکر از قفا در رسید وازین گفتهٔ آنان امیر محمد اعظم خان و دیگران را دل ازجای شده روبفرار نهادند وسردار عبد الرحمن خان باچندتن چون عبد الرحیم خان وپروانه خان وسردار عبدالله خان وجان محمد خان وفرامرز خان وسید مؤمن خان ومحمد بشیر خان واحمد خان رساله دار ومحمدالله خان رساله‌دار وحیدر خان توپچی ومیر علم خان جماعه دار ونجیب الله خان کمیدان نواده سردار جهان خان وناصر علی خان ومحراب خان کرنیل وبیست وشش‌تن از سپاهیان که مجموع چهل سوار میشدند عنان از فرار باز کشیده آسوده خاطر راه همی پیمود تا که ده‌تن پیاده بطمع گرفتن چیزی در رسیده ایشان عطف عنان کرده هرده تن راهدف کلوله‌تفنك ساختند وتجنفررا بخاك‌هلاك‌انداخته‌تجنفر دیگر ازراه فراربکوه برشدندوایشان قدری‌درنگ کرده‌دیگر کسی‌را درقفاندیده‌رهسپار گشتند وبدیگران که‌فرار نموده‌در آبکاهی‌فرودشده‌بودندرسیده ماجرابازداشتندوپس‌ازان برفراز کوهی برشده دوصد تن ازکسان پنج نفر مقتولین سرراه برایشان تنك گرفته سردار عبدالرحمن خان باسه صدتن ازهمراهانش ازاسپ فرود گشته بمدافعه گرائید ودویست‌تن را ازدوجانب کوه امر فرازشدن کرده خود باصد تن دیگر راه مقابل برگرفته ازسه طرف بکشاد دادن تفنك پرداختند وایشانرا هزیمت داده‌راه خویش پیش گرفتند وقدری اسپ رانده قلاع مردم وزیری واقع مرغه‌را دیده امیر محمداعظم خان که باملکان آنجا از پیش معرفت وشناسائی داشت چند نامه نوشته بصحابت آن مرد راه‌نما فرستاده ازوررودش در آنجا خبرداد وبزرکان علاقه مرغه باصد سوار ازراه پذیره پیش آمده مراسم اعزاز واکرام بجای اوردند وازقفای‌پذیرکیان هزارتن دیگر پیاده دهل زنان وخیر مقدم گویان بشرف ملاقات مشرف گردیده بعد باهم وارد علاقهٔ‌مرغه‌شدند ودو روزرا درانجا بمهمانی بسربرده نظر بشفقت آنان ازدوصد دانه طلائیکه عبداللّه‌خان باخود داشت خواستند که بایشان دربهای علوفه چیزی بدهند وایشان که خرج بمهمانی داده بودند هیچ نگرفته ازانجا وارد منزل دیگرشدندوازطلاهای مذکوره که جزازان چیزی وپشیزی‌باخود نداشتند چنددانه‌داده ازمردم آن‌منزل‌خواهش علوفه کردند وایشان ازعدم معرفت طلارا ردکرده روپیه بهای علوفه خواستند وچون روپیه نداشتند دیری معطل ماندند تا که دانستند که هزار روپیه نزد شیرجان نامی ازسپاهیان میباشد بعدسردار عبدالرحمن خان اورا تکلیف مبادله طلا بروپیه کرده اواباء نموده کفت که درچنین جائیکه طلا راپول نستانند هرگز روپیه‌را داده طلا نستانم واو برآشفته جبراً هزار روپیهٔ اورا گرفته صددانه طلاعوض داد وآزوقه خریده شبرا بسر برده ازآنجا در خانهٔ آدم خان‌وزیری فرود شدند واو اعزاز واکرام بشان‌نموده ازانجا خود نیزباایشان همراه گشته درخانهٔ کد خدای قومیکه باآدم خان بودند نزول کردند واو نیز مقدم ایشانرا گرامی داشته بپاس خاطر ایشان آدم خانرا نیز چیزی نگفتند وازانجا براه افتاده ازبین راه هردو تن میزبان راکه نقیض هم بودند رخصت مراجعت داده‌وارد علاقهٔ داورکه درسرحد افغانستان واقع است شدندودرانجا که قریب اضلاع بنوودامان است بقلعه‌جای گزیده چند روز توقف کردند وسردار محمد سرور خان که ازتیزین چنانچه سابقاً مذکور گشت فرار کرده بود بدیشان پیوست .

این وقت لقب‌سرداری نداشته‌است

ذکر آدم فرستادن سردار عبدالرحمن خان در بنو و دامان

ذکر آدم فرستادن سردار عبدالرحمن خان

دربنوودامان برای خریدن بعضی اشیاء ضروریه

چون سردار محمدسرور خان باجنرال علی عسکر خان ومعاذالله خان بارک زائی وچهل سوار بدیشان پیوست عید سعید فطررا کذرانیده وبمردم آنجا شیرینی روز عیدولنکی خلعت داده بعد سردار عبدالرحمن خان صددانه طلارا که بجز ازان هیچ نداشتند بمحراب خان کرنیل ونجیب‌الله خان کمیدان سپرده برای خریداری بعض‌اشیای ضروریه دربنو ودامان فرستاد ومقارن اینحال هردو تن سردار وامیر که ششصد سوار همراه داشتند واز توشه هیچ باقی نکذاشته پشیزی نداشتند ازاتفاقات‌حسنه رضا کل‌نام نوکر عبدالرحیم خان که‌دوهزار دانه طلای‌مسکوك ازاندوختهٔ آقایش برداشته از کابل راه‌خدمت برکرفته‌بود پیاده وپای‌پرآبله دررسیده طلاهابسپرد واسپ‌سواری قبول نکرده همچنان پیاده راه خدمت خانهٔ آقایش جانب کابل کرفته مراجعت کرد و سردار عبدالرحمن خان طلارا دربازار داور فروخته بیست‌هزار روپیه بکرفت وسامان رهسپردن ساز کرد ودرنحال دونامه از حاکمان پشاور وبنو بایشان رسید که‌ازجائیکه وارد شده‌اند روانهٔ بنو پشاور شوند وامیر محمد اعظم خان بجواب هردو مکتوب فرمود که‌اکرمارا ازآب‌سند مجبور نموده عبوردهند البته خواهیم آمد والا نتوانیم که‌روی بدانسوی نهیم ومهر کرده سردار عبدالرحمن خانرا نیز تکلیف کرد که‌خاتم برنهد واوسرباززده ازاستخفاف وبیمهری دولت انکلیس که درسال ۱۲۸۱ هزار ودویست وهشتاد ویك هجری مطابق سنه ۱۸۶۵ هزار وهشتصد وشصت‌وپنج میلادی که نسبت بخود امیر محمد اعظم خان نموده بودند بیاد آورده کفت بنویسد که چون مارا امیدی‌بدولت شما نیست نبایست آمد وعمش بمهرنهادن اصرار کرده آخرالامر برآشفته نکین خاتم خودرا برشکسته زبانی پیام فرستاد که دولت برطانیه عظمی ازسبب دوست بودنش بادشمن‌ما دشمن ماست زیرا که‌دوست دشمن دشمن‌است فقط و پس از فرستادن این‌نامه وپیام هشت روز درنك کرده از داور آهنك کان کورم نمودند ودرانجا هردو تنیکه‌دربنو ودامان جهت‌خرید اشیای ضروریه‌رفته‌بودند مراجعت کرده بدیشان پیوستند وپس‌ازتوقف پنج‌روز درموضع‌مذکور سردار عبدالرحمن خان راتب شدید عارض کشته هفده روز دیکر ازراه پیمودن بازماندند وپس ازان همچنان تبدار رهسپار شده وارد وانه کردیدند ودرانجا سردار والاتبار را نعمت صحت حاصل کشته پس ازتوقف سه‌روز ازآب کومل عبور کرده بکنار آب برای آشامیدن چای فرود شدند ودرانجا دوشیزهٔ ازقوم ترکی متوطنهٔ مقر که درصغارتش مردم وزیری باسیری برده بودند بعزم همراهی نزد ایشان رسیده حکایت اسیر شدنش را بسربرد وسردار سعادت اطوارش اطمینان خاطر برسانیدن قوم ودیارش داده باخود برداشته داخل علاقهٔ قوم‌سریانی شدند ودرکوه کانسی نزول کرده تاانجا ازهمهٔ همراهان شان سه‌صدتن بازمانده دیکران‌هر کدام ازمقامی رخصت حاصل‌کرده جانب‌بنو ودامان‌رفتند ودرنجا یکراس کوسپند وچهارسیرز وسه‌قطعه مرغ‌باقدری برنج ازدو خانهٔ که متوطن آنجا بودند خریده شب‌را بعسرت وزحمت بروز رسانیدند —

ذکر سر کذشت امیر محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان در علاقهٔ کاکر

﴿ ذکر سر کذشت امیرمحمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان ﴾

(در میان قوم کاکر)

وبامدادان از کوه کانسی راه برکرفته در علاقهٔ کاکر بموضع ژوب فرود شدند واز سبب عسرت و سختی منزل کذشته نان‌روغنین بسیار بخته باخود واجب شمردند که‌همیشه دوروزه‌نان‌بخته همراه‌داشته باشند وازانجا وارد علاقهٔ بریخشده مردم آنجا بقسم سیورسات علوفه حاضر آوردند وچون‌ایشان بر کیرنداشتند چیزی نخریده صاحبان علوفه بار هـای خود را بنظر نشانی کرده شب درخانه های خویش رفتند وسردار عبد الرحمن خان همهٔ همـرا هانش را قدغن‌فرمود که‌بارهای انان دست‌نزنند که‌مبادا مناقشهٔ روی دهد وبامدادان صاحبان آزوقه حاضر کشته بار های خود را سالم‌دیده سقط کفته مراجعت کردند وعلوفهٔ خود را باز پس بردند واز انجا راه

بر گرفته بقدر فرسنگی راه رفته دو هزار تن مشاهده کردند که سر راه تنگ گرفته نشسته اند و از جمله یکتن عنان اسپ امیر محمد اعظم خان را چنگ زده از رفتن باز داشت و سردار عبدالرحمن خان دهن تفنگ بر سینهٔ او نهاده وی از خوف جان عنان فرو گذاشت و چون سبب راه گرفتن پرسیدند مکشوف گشت که برسم خویش از هر یکی بیست روپیه انگلیزی خراج میخواهند و با ایشان طریق مقاتله پیش گرفته هرچند امیر محمداعظم خان بدادن هزار روپیه راضی شد که بدهد سردار عبدالرحمن خان از جهت آنکه اینخبر سمر گشته در هر منزل چنین معامله روی خواهد داد مانع گردیده آهنگ جنگ کرد و آنان کار را دیگر گون دیده از راه کناره گزیدند و ایشان سالماً گذشته نزول نمودند و درین منزل شیخی بالباس اهل صلاح کشکول بدست حاضر آمده بادو زانوی ادب نزد امیر محمد اعظم خان بنشست و دو تن از همراهانش که بنام بزرگ قوم بیشتر وارد شده و در مجلس نشسته بودند اورا تعظیم کردند و ده تن دیگر از پیروانش بکنار مجلس بپا ایستادند و پس از پرسش بازداشتند که مشار الیه سید است و امیر محمد اعظم خان اسم سیادت را شنیده دست اورا بوسیده در پهلوی خویش جای نشستن داد و سردار عبدالرحمن خان که در هر منزل یکی از مردم فرودگاه را ازیك تاده روپیه داده از حالت مردم منزل ازو پرسیده خودرا آگاه میکرد در تجا نیز بعادت مستمره یکی را روپیه عطا کرده از احوال شیخ جویا شده مکشوف نمود که او دزدیست معروف و دوصدتن ازدزدان زیردست دارد که ازجمله چهل تن را همراه آورده است و سردار هوشیار این امررا بعمش اظهار کرده و یرا باور نیامد چنانچه سردار محمد سرور خان پسرخودرا امر کرد که شیخ را گرامی داشته درشب مهمان نموده اعزاز واحترامش کند و هنگام شام که اسپان را بآب دادن درسرچاه بردند همراهان شیخ جمع گشته از آب کشیدن مانع آمدند و نوکران سردار عبدالرحمن خان صد راس اسپ را که از خود ایشان بود بحیله سیرآب کرده بقدر کفاف خود شان نیز آب برداشته بفرود گاه باز گشتند و پنجاه راس اسپ امیر محمد اعظم خان و پسرش از آب آشامیدن باز ماندند تا که خود شیخ بر خواسته از امیر اجازت آب دادن اسپانش را حاصل کرد و بانوکران او هریك دوراس اسپ را عنان بر گرفته سرچاه شد و ایشان بعضی عنان اسپانرا گرفته ایستادند و برخی مشغول آب کشیدن شده شیخ فرصت یافته باهمراهانش حمله کرده پنج تن از نوکران امیر را زخمدار ساختند و صی راس اسپ را بر گرفته از راه غارت بیردند و سردار عبدالرحمن خان از گفتهٔ خویش دربارهٔ شیخ ونپذیرفتن عمش اورا متنبه ساخته شب را بسر بردند و بامدادان هردوتن از نوکران امیر محمد اعظم خان که اسپان ایشان را برده بودند بریك اسپ سوار شده رهسپار گشتند و پس از ده روز بقلعهٔ ازقلاع مردم فرود گردیده بیست راس گوسفند و علوفه خریده برهٔ فربهی را سردار عبدالرحمن خان از صاحبش بده روپیه خریداری نموده امر ذبحش کرد و چون نوکرانش آن بره را بسوی مسلخ کشیدند صاحبش بازگشته بهائیکه گرفته بود بسردار عبد الرحمن خان رد کرده رفت که بره را باز پس ستاند اما قبل از رسیدن اودرذبح گاه بره را کشته بودند پس نزد سردار شده بتندی ودرشتی ازوی خواستار گشت که بره را زنده کند و اودر جوابش گفت که بجز قادر دانا کسی بجان دادن توانا نیست که بره ات را زنده کند وبهای آنرا داده فرمود که برهٔ خودرا نیز ببرد واو ازجهالتش باز نگردیده بگفتهٔ خویش محکم شد و سردار عبد الرحمن خان خواست که خود را از چنگ نادان خلاص نماید پس حیلت انگیخته گفت که گفتگو بامن داری آخند را چراخش و ناسزا میگوئی وملائی از مردم ده که دران نزدیکی نشسته بود این را شنیده اورا دشنام داده باهم در آویختند و بمشت وسلی بسر وروی یکدیگر زدن آغاز کردند ومردم ده آگاه گردیده نیمی جانبدار آخندونیمی مددکار صاحب بره شده کار به پیکار انجامید تا که موسفیدان ده باصلاح برخواسته جانبین را ازهم کنار ساختند وسردار عبد الرحمن خان در اثنای قیل وقال وپرخاش وجدال مردم ده فرصت یافته بانوکرانش بره وبهای آنرا که بزمین انداخته بود برداشته در گوشهٔ مشغول کار خویش گشت بعد صاحب بره گوسفندی بادو ظرف ماست ودو سفره نان ویك برهٔ بریان نزد سردار عبدالرحمن خان آورده از کاریکه کرده بود عفو تقصیرخواست

وبعرض رسانید که باعث این تجاهل (١) آزار واذیتیکه ازسردار محمد سرور خان دروقت حکومتش بقندهار ازوی دیده بودم بود اگر نه اینقدر لایعقل وجاهل نیستم که بندهٔ را تکلیف کارخدائی کنم خلاصه روز دیگر ازانجا رهسپر گشته درعرض راه ازوزیدن باد زحمت زیاددیدند وبنزدیك منزل رسیده شخصی ازجانب شاهجهان ودوست محمد نامان که رئیس قوم وباهم پسر عم بودند حاضر رکاب ایشان شده خبر داد که سردار امیر خان ملقب بشاهجهان ازراه پذیره پیش می آید میباید که دروقت رسیدن اوازاسپ فرود گشته باهم مصافحه نمائید وپس ازخبر دادن فرستادهٔ مذکور خود شاهجهان بشکل عجیب وهیکل غریبی برمادیانی سوار دررسید واز آواز درای که برزانوهای مادیانش بسته بود اسپ امیرمحمد اعظم خان رمیده درچموشی (٢) افتاده بسردارعبدالرحمن خان گفت که کاری کند که اسپ او ازچموشی بازماند واوبمزاح جوابداد که دربین دوامیر قدرت سخن گفتنم نیست باری اگر انعامی عطا شود کاری خواهم کرد واو شمشیری باوبخشیده بعد سردار والا تبار ببهانهٔ اینکه باوپیشتر رفته غذا وطعامی آماده نمایند شاهجهانرا ازعمش کنار کرده جانب قلعه بااو رهسپار شد وقدری اورا دور کرده جانب خانه‌اش فرستاده بوی گفت که من برگشته چیزی اسباب وقند گرفته ازقفا دررسم وشاهجهان نام قند را شنیده مشعوفانه تنها راه برگرفت وسردار عبدالرحمن خان باعمش باهستگی از عقب اووارد قلعه شده ازاسپ فرود گشت واورا جستجو کرده درخانهٔ خس پوشی یافته گفت از چه نزد امیر حاضر گردیده تهیهٔ مهمانی نمیکنی او درجواب گفت که اسباب مهمانی را آماده کرده گفته ام که بزی را از صحرا آورده ظرفی برای پختن آن ازدیهی گرفته هیزم از کوه فرود آرند وفردا نصف روزحاضرخواهند شد پس ایشان علوفه از دیگر قلعه خریده شب را بسر بردند واز حال شاهجهان جویا گردیده مکشوف داشتند که اوپادشاه وصاحب اختیار آنمردم است ودر وقت کوچیدن شاهجهان حاضرشده ایشانرا تسلی واطمینان خاطر داد که درمنزل دیگر دوست محمد نام پسرعم اوست نزداو فرود شوند وایشان راه خانهٔ دوست محمد را فروگذاشته طریق دیگراختیارکردند وشاهجهان را راه نما باخود برداشتند ویکمنزل درمیان بدامنهٔ کوهی رسیده روزدیگر داخل درهٔ آن کوهشدند وبخرابهٔ نزول کردند ودرنجا دوست محمد مذکور بادوهزار تن بعزم آزار شان بدهن دره‌رسیده اقامه گزید وکس نزد ایشان فرستاده پیام داد که چرا دشمن اورا راه نما باخود همراه گرفته اند میباید اورا بدست‌دهید و بخانه‌ام بروید والا هرچه خواهم بکنم ونیز چند تن را امرکرد که هرقدر بتوانند ازمال و اسباب ایشان بدزدند چنانچه دست سرقت دراز کرده دوتن از ضرب کلولهٔ تفنك هلاك شدند و مابقی گریخته شاهجهان ازبیم آنکه مبادا اورا بدست دوست محمد بدهند گریخته بکوه بالاشد وایشان که علوفهٔ زیاده برکفاف همین شب را باخود نداشتند وآنراهم تمام کردند خواستند که شب درآنجا نبوده راه برگیرند پس شاهجهان را ازکوه فرود آورده برهنمائی او رهسپار گردیده بامدادان بقلهٔ کوه رسیده از آنجا بدون توقف باوجود شدت سرما عنان بازنکشیده عصر دردیهی خالی ازمقیم نزول کردند وشاهجهان را که بامردم ده که اینوقت بقشلامیشی رفته بودند معاندت ودشمنی درمیان بود بخواهش خودش که مبادا کشته شود رخصت مراجعت داده روبقشلاق اهل ده نهادند وهنگام غروب آفتاب راه نزدیك کرده مردم قشلاق بخیال اینکه خصم ایشانند دوهزارتن ازراه مدافعه درهای کوه را گرفته استوار بسرراه ایستادند وتفنك جانب ایشان کشاد دادند وچون بعد از رسیدن ایشانرا بشناختند وازراه پذیره‌پیش آمده باعزاز واکرام درقشلاق خود بردندودوروزدرآنجابمهمانی بسربرده‌واردفوشنج شدندودرانجاشنیدندکه‌حاکم‌فوشنج چهل هزار روپیه‌ازوجوه‌مالیات تحصیل کرده‌وهنوزدرقندهارنفرستاده‌وبجزپنج‌نفر نوکردیگرکسی باخود ندارد پس سردار عبد الرحمن خان بصوابدید عمش بعزم تاراج رو بمحکمهٔ حاکم نهاد واو از چند تن نوکران امیرمحمداعظم خان که گریخته نزد حاکم مذکور رفتند برعزم سردار عبدالرحمن خان آگاه شده درشب چهار صدتن ازمردم آنجا نزد خود خواسته بمحافظت وخود داری پرداخت وسردار والا تبار بی‌نیل مرام بازگشت وازآنجاوارد کاریز وزیر گردیده دوروز درنگ نموده سادات فوشنج از راه سلام حاضر شده ایشانرا ملاقات کرده بخانهای خود رفتند وایشان راه برگرفته در منزل اغبرك وازانجا دو منزل قطع نموده

(١) تجاهل خودرا نادان وانمودن

(٢) چموشی اسب واستر لگدزدن

درنوشکی واقع سرحد بلوچستان فرود شدند ودرین منازل ازکثرت باران زحمت بسیار کشیدند چنانچه ازتری لباس وسردی هوازبان ایشان کلالت یافته دستهای همکنان ازحس رفته بودو آتش افروخته خودرا بحال آورده بعد ازدوروز سه صدنفر اشتر برای برداشتن علوفه و آب کرایه کرفته آهنك ره نوردیدن کردند

﴿ ذکر سر کذشت امیر محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان ﴾

(درنوشکی وچاه کی وسیستان)

ذکر سر کذشت امیر محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان در عرض راه نوشکی وسیستان

وروز سوم ازنوشکی راه ریك روبسوی چاه گی نهاده پس ازطی ده منزل راه بچه گی نزدیك کردندودرمنازل ریکستان ازسبب بسیار باریدن باران همه جا آب شیرین آشامیده محتاج بآب نشدند ودرمنزل آخرین چون سیل راه را ازکل آکنده بود ازاسپ فرود شده تازانو درکل فرورفته قطع مسافت کرده زحمت بسیارکشیدندچنانچه درفرودکاه بعد ازدریکه اسپانرا کاه بینداختند بجز ازاسپ سواری سردار عبدالرحمن خان که عربی واز اسپان خانه زاد امیر کبیر بود دیکران همه خوابیده کاه میخوردند ودر چنین خستکی سر دارر فیع مقدار بدشواری قدری کباب نموده چیزی بسه تن از همراهانش داده اندکی خود خورد ودو روز ازعدم توانائی بحرکت درآنجا درنك کرده آب بوناك سیل که در آب کیر ایستاده بود آشامیده روزسوم واردچاه کی شدند وبخانهای خس پوش مردم آنجا فرود کشته تاپانزده روزرئیس آن علاقه ازسبب آنکه بجز پنج نفر کسی نزدش نبوده همه دریبلاق بودند نزد ایشان نیامده بعد ایشانرا برآمدنش آکهی داده پانجصدتن که ازیبلاق خواسته نزدش فراهم شده بودند ودوپسر رقاص ویکدست ساز مروجهٔ آنسرزمین حاضر آمده ملاقات وحشیانه بجای آوردند وپس ازان ده روز دیکر نیز از جهت توانا شدن اسپان که آنجا علف خوب داشت توقف نموده بعد دویست نفراشتر جهت برداشتن آردوجو کرایه کرفته راه پلالك برداشتند وشش روز بکنار رودهیرمند قطع مسافت کرده درقبیلهٔ سردار شاه کل خان بلوچ فرود کشتند ومردم او ازبیم آنکه ایشان ازسواران امیرعلم خان قاینی اند که اودرینوقت بترکتاز مأمور کرده وایشان خبرشده بودند تمام کریخته درجای ایمنی رفته پنهان شدند وایشان دوتن پیرضعیف را که باز مانده بودند درمأوای کریخته کان یافته بواسطهٔ آن دوتن در پناه کاه مردم شاه کل خان رفته واو بذیره کرده از ایشان تسلی معاونت یافته مطمئن خاطر کشت و بمراسم مهمان نوازی و کمك پروری پرداخته نصف شب دوتن از جاسوسان او که برای معلوم کردن سواران کاشتهٔ امیر قاین فرستاده بود خبرآوردند که سواران سیستان راه نزدیك کرده فردا وارد اینجا خواهند شد وازشنیدن این خبر شاه کل خان نزد امیر محمد اعظم خان اظهار کرده صلاح رفتن ازانجا درمأمن دیکر جست واو بسردار عبدالرحمن خان کفته وی صلاح داد و کفت که هر کس بکار خویش داناتر است پس شاه کل خان بامال ومواشی ومردم خویش دروقت سپیده صبح راه ملجای دیکرپیش کرفته راه شناسی نزد سردار عبدالرحمن خان بخواهش خودش کذاشت وایشان هنکام عشای شب آینده برهنمائی آن مرد که شاه کل خانش بازداشته بود ازقفای او رهنورد شدند ودروقت پیوستن بشاه کل خان ومردمش کرد سواران امیرقاین نمودار کردیده امیر محمد اعظم خان بانو کرانش نزد شاه کل خان فرود شده سردار عبدالرحمن خان باهمراهانش راه مدافعه بر کرفت وبمسافت کلوله رس توپ نزدیك سیستانیان شده استواربایستاد تا که هزار سوار بیشتر وازقفای آن ششصد سوار دیکر دررسیده چون میدانستند که مردم شاه کل خان سوارندارند سواران سردار رفیع مکانرا دیده عنان باز کشیدند و کس فرستاده چون بخود معلوم کردند که سواران افغانست سر کردهٔ ایشان پیش آمده باسردار والاتبار ازاسپ فرود شده پس ازمصافحه بروی فرشی که ازفتراك کشوده بکستردنشستند وامیر محمد اعظم خان نیز باشارهٔ برادر زاده اش پیش آمده جلیس ایشان شد وپس از ملاقات سواران سیستان بخواهش ایندو تن مهمان عطف عنان کرده امیر محمد اعظم خان نیز باایشان همراه کشته در جائیکه شب کذشته منزل داشت باایشان فرود کشت و سردار عبدالرحمن خان معاودت کرده ازمردم قبیلهٔ شاه کل خان علوفه برای ایشان فرستاده شب را هر کدام بمقامیکه بودند بسر بردند

ذکر سرگذشت سردار عبد الرحمن خان وعمش در سیستان

﴿ ذکر سرگذشت امیر محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان ﴾

(درسیستان وورود ایشان دربرجند)

وروز دیگر سالار سواران کس نزد سردار عبدالرحمن خان فرستاده پیام داد که چون شاه گل خان ومردمش بسعادت ومیمنت مقدم شما ازتاراج ایمن شدند وماجانب دو کوهه که فرود گاه ماست مراجعت میکنیم میباید که شاه گل خان تاآنجا باما رفته بعد مراجعت کند تاعذر تهی دست باز گشتن ما درنزد امیر قاین و سردار محمد شریف خان شود و او قبول اینمعنی کرده خواست که شاه گل خان را روان کند خواهرش گریه وندبه (۱) آغاز کرده برفتن او نزد سیستانیان رضا نمیداد تا که سردار عبدالرحمن خان ضامن باز گشت او شده نزد مردم قبیله بضمانت بنشست آنگاه شاه گل خان را بضمانت پنجروزه در دو کوهه فرستاده بامیر محمد اعظم خان پیام داد که پس از موعد مذکور اورا نزد خواهر ومردمش معاودت دهد واو هفت روز نزد سیستانیان متوقف گردیده خواهر ومردمش سراسیمه شدند واز سردار عبدالرحمن خان که ضامن شده بود خواهش حاضر آوردن اورا نمودند واوهر چند گفت که مرا وا گذارید تارفته شاه گل خانرا آورده بشما بسپارم نپذیرفتند تا کار منجر به پیکار گشت وسردار عبدالرحمن خان دویست سواریرا که همراه داشت نیمی را بگشاد دادن تفنگ امر کرده نصف دیگر را حکم تاختن نمود واز مردم قبیله نیز سه صد تن آهنگ جنگ نموده از مشاهدهٔ این حال زنان ایشان مواشی واموال را فرو گذاشته بااطفال روی فرار جانب کهسار نهادند ومردان نیز تاب درنگ نیاورده از قفای ایشان بگریختند وسردار عبدالرحمن خان دوصد نفر اشتررا ازان مردم زیر بار خویش آورده رهسپار گردید ومردم قبیله ازدیدن اینحالت بپای خجالت پیش آمده عذر وعفو تقصیر خواستند وبرعهده گرفتند که احمال سردار ستوده خصال را تاسیستان رسانیده بعد اشتران خود را باز ستانند چنانچه سردار خجسته اطوار باچند تن از صاحبان اشتران راه برگرفته دردو کوهه وارد فرود گاه سیستانیان شد واز حال شاه گل خان پرسیده بخود معلوم کرد که نزد خان بابا خان بن ملا یوسف خان سرتیپ هزاره سالار سواران قاین وسوارهٔ هزاره مقید ومحبوس است پس از راه ننگ افغانی نزد او شده وی از خیمه بیرون گشته مراسم پذیره بجای آورد وسردار نیکو کردار همچنان سواره مصافحه کرده شاه گل خانرا از وی جویاشده شنید که درخیمه است بعد اورا بیرون طلبیده خان بابا خانرا مخاطب ساخته ازسبب حبس او پرسیده جواب شنید که نزد امیر علم خانش می برم پس سردار سعادت دثار برآشفته فرمود که اوبضمانت من نزد شما آمده است نه اینکه بزور بازوی خویش اسیر کرده اید دیگر اینکه او از رعایای متعلقه افغانستانست نه مال ده وخراج گذار دولت ایران که بنام یغیش منسوب ومأخوذ نموده ازراه تنبیه وتهدید نزد امیرقاینش برید وباین سخنان خان بابا خان را الزام کرده واوبپاس خاطر سردار باوقار که مهمانش می پنداشت هیچ نگفته شاه گل خان رازها داد وسردار بلندمقدار اورادرهنگام عصر باده تن از سواران خویش نزد خواهر ومردمش فرستاده حق ضمانت ادا کرد وهرده تن سوار مذکور پس ازسه روز مراجعت کرده برکاب سعادت انتساب سردار خجسته کردار پیوست بعد باسواران سیستان رهسپار گشته روز دوم حرکت ازانجا بکنار رود هیرمند فرود آمدند ودر وقت حرکت از دو کوهه خان بابا خان هفتصد سوار ازراه خفا ماموز غارت قوم بریچی متعلقه قندهار که متوطن پالنگ بودند کرد چنانچه بوقت سپیده صبح درقلعه که یازده خانه وارد ران مسکن داشتند ریخته قلعه گیان بمدافعه برخواسته پنجاه تن را مقتول وزیاده ازصدتن را مجروح ساختند ودرنحالت دیگر مردم بریچی که چهار هزار خانه واردر کنار رودهیرمند سکنی وقرار دارند از آواز تفنگ علم بجنگ رسانیده راه محاربه پیش گرفتند ودرین اثنا سردار عبدالرحمن خان که ازتمامت سواران درعقب مانده آهسته راه می برید واز همه پستر وارد فرود گاه شده سواران سیستان را مشاهده کرد که دسته دسته نشسته باهم بطریق مشورت سخن میرانند وخیام خودرا نیز نیفراشته اند وازنحالت متفکر گشته رأی همیزد تا که امیرمحمد اعظم خانش نزد خود طلبیده چون وارد مجلس شد بزرگان سیستانرا که درمجلس نشسته بودند مهموم ومغموم دیده سبب حزن واندوه شان را پرسیده واقعهٔ مذکوره را

(۱) ندبه بمعنی ماتم

بشنید وآشفته کشته خان بابا خان را که بانی آن‌فتنه بودوهم ازسبب محبوس کردن شاه‌کل‌خان ازوی دل آزرده بود امرزدن کرده نوکرانش ازپای اوکرفته ازمجلس بیرونش کشیدند بعد خود سردار والا تبار رفته کشتکان وزخمداران را دیده بقیة‌السیف را که دل ازجان بریده بودند تسلی بانتقام کرفتن داده هنکام عصر بانوکران خویش وتمامت سواران سیستان پیاده وبی‌توپ ونردبان روی انتقام بقلعه مذکوره نهاد و چون بقرب قلعه رسیده خندق عمیق وشکرفی (١) دیده درشکفت (٢) ماند وازراه چاره جوئی نخست کس نزد قلعه کیان فرستاده دعوت اطاعت کرد وایشان چون دانستند که فرستادهٔ سردار عبدالرحمن خانست اورا در اندرون قلعه برده بخود معلوم نمودند که این سانحه (٣) ازسؤ تدبیر خان بابا خان بروی کار آمده دیکر حادثه نیست پس سه تن از قلعه بیرون کشته نزد سردار عبدالرحمن خان شدند واز آمدن آن سه تن عذر لشکر سیستان خواسته شده باستصواب رای و اشارهٔ صواب نمای سردار عبدالرحمن خان قلعه وقلعه کیان را بحالش کذاشته باز کشتند وازآنجا راه برکرفته دردومنزلیکه ازمیان آنقوم عبور کردند سواران سیستان را که نزدیك آبادانی میشدند بضرب کلولهٔ تفنك میراندند وعلوفه نیز نمیدادند تاکه امیر محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان بنام خود علوفه خریده مهم سازی می نمودند وچون وارد منزل نجار شدند بدون از سواران رکابی امیر علم خان سواران کشادهٔ ملکی همه جانب خانهای خود رفته پراکنده کشتند وسواران رکابی که جزایشان دیکر سوارهٔ نزد امیر علم خان نبود در ناصر آباد رفته امیر مذکور باهمین سواران مراسم پذیره بجای آورد واز عرض راه سردار محمد شریف خان امیر محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان را از باب مهمانی درخانه خود بشریف آباد فرود کرده دوروز باعزاز هرچه‌تمامتر احترام شان نمود وازانجا درناصر آباد شده‌امیرعلم‌خان‌ایشانرا در خیمه های بزرکیکه برای ایشان افراشته بود جای داده خدمهٔ ایشانرا بخیام کوچك فرود کرد ودوازده روز بمهمانی نکاهداشته بعد باهم وداع کرده هر چند استدعای برداشتن خیام بزرك را نمود ایشان نپذیرفته سه باب خیمه کوچك را باپنجهزار روپیه از همهٔ نقد وجنسیکه امیر علم خان تعارف کرد برداشته دیکر چیزی نکرفتند و این راهم ازسبب آنکه زیاده بردوصد دانه طلا که نزد سردار عبدالرحمن خان مانده بود دیکر هیچ‌نداشتند که برای مصارف راه برجند برکرفتند اکر نه پشیزرا نمی پذیرفتند خلاصه در روز بیست ونهم ماه ذیحجهٔ سال هزارو دوصدو هشتاد وپنج هجری ازناصر آباد راه برکرفته روز پنجم ماه محرم سنه ١٢٨٦ وارد برجند شدند

(١) شکرف بزرك وعجیب (٢) شکفت حیرت وتفکر (٣) سانحه واقعه‌ظهور یافته

﴿وقائع سال هزارو دویست وهشتادو شش هجری﴾

وقائع سنه ١٢٨٦ هجری

ودرخلال احوال سرکذشت مذکور امیرمحمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان دوازده لك‌رو پیهٔ کلدار و دوازده هزار میل تفنك که درهنکام توجه اعلیحضرت امیرشیر علیخان جانب غزنین دولت انکلیس از راه تمنای دوستی برای امیر معظم الیه فرستاده ودروقت محاربهٔ غزنین درجلال آباد واصل کشته بود در کابل رسیده تحویل میکزین وقور خانهٔ سلطنت شد وچون دولت موصوف اینوجه وتفنك را بدون خواهش امیرشیرعلیخان فرستاده دراوایل سلطنتش که از هرات وارد کابل شده خواهش اسلحه کرده ونداده بود امر کرد که امانت نکاهدارند ــ

﴿ذکر تشریف بردن اعلیحضرت امیرشیر علیخان﴾

﴿در انباله بخواهش امنای دولت انکلیس﴾

ذکر تشریف‌بردن اعلیحضرت امیر شیرعلی خان‌درانباله

ومقارن اینحال نامهٔ از ویسرای کشور هند از راه التماس تجدید دوستی وتوثیق رشتهٔ اتحاد بپایهٔ سریر سلطنت رسیده چون مبنی بتشریف بردن اعلیحضرت والا درانباله بود پذیرفته آمد چنانچه سامان سفرساز کرده سردار محمد یعقوب خان را بامردار ولی محمد خان وسردار محمد اسلم خان وسردار محمد یوسف خان و سردار فتح محمد خان وغیره خدمتکاران درکابل کذاشته خود باشهزاده عبدالله جان که قدم بمرحلهٔ هفت سالکی نهاده بود وسید نور محمد شاه خان وناظر حسین علیخان وصفدر علیخان سپاه منصور وایشیك آقاسی شیر دل خان

ومیرزا محمد حسن خان دبیر وسردار خان سرعسکر وخوشدل خان بن ایشیك آقاسی شیردل خان وغیره بزرگان وپنج هزار سواره و پیادهٔ نظام و یکهزار سوار گشاده وارمغان شاهانه راه پشاور برگرفته در منزل جمرود افسران نظام مقیمهٔ پشاور باکمشنر آنجا و تمامت افواج نظام پذیره‌اش کرده بیست و یکضرب توپ برای تبریك ورود مسعودش کشاد دادند ومراسم پذیرهٔ شاهانه بجای آورده درپشاور فرودش کردند خلاصه سپاه نظام را در آنجا گذاشته خود با یکصدو یك سوار راه برگرفته باعزاز و اکرام هرچه تمامتر درانباله شرف نزول افگند ودر روزورود مسعودش بدانجا تمامت راجگان ونوابان وبزرگان کشورهندوسند ونجباب باصاحب منصبان وحکام و ضباط و لایات از راه استقبال پیش آمده ملاقات رسمی بجای آوردند ودر منزلیکه فراخور شان اعلیحضرتش ترتیب داده بودند فرود آوردند وبعد از ان محفل مکالمه را زیب و آرایش داده اعلیحضرت امیر شیر علیخان را تکلیف بتشریف بردن مجلس کرده باهم بکرسی گفتگو نشستند وقبل از آنکه باب مکالمه بازشود وسخن آغاز گردد لارد ارل میو حکمران کشور هند از اعلیحضرت امیر شیر علیخان رخصت واجازت حاضر شدن لارد نپیر کماندرجیف ولارد مکلوت وستین کارت ترجمان را خواسته باجازت وامر اعلیحضرت او هرسه تن حاضر مجلس شده بعد امیرشیر علیخان زبان مقصد بیان گشوده فرمود که هرگاه سخن بلباس وملوس بوسواس گفته شود بسیاراست اما کلامیکه خالی از کذب وریب وعاری ازعیب باشداینست که ازراه تجدید معاهده وتوثیق مواضعه (۱) وارد اینولا نگشته ام که پیمانی را که والد ماجدم امیر کبیر باجانس لارنس درجمرود درمیان نهاده وشروط وقیود چند درعهد نامه نگارداده‌اند که یکی از آنجمله اینست که هر که حکمران افغانستان باشد بادوست دولت برطانیه متحد وبادشمنش معاند بوده دولت برطانیه بمخالفت و موالفت داخلهٔ مملکت افغانستان که افاغنه دربین خود داشته باشند در معاونت ومدافعت هیچیك مداخلت نماید وباهر که جالس سریر امارت افغانستان شود وازبزرگان افغان باشد طریق دوستی وموالات پیماید وباخصمش از راه وداد واتحاد نگراید فقط وازنجاست که بسا کسانرا هوای سلطنت افغانستان درسرافتاده مرتکب فتنه وشر شده مفسدهٔ بزرگ برمی انگیزند زیرا که میدانند که اگر خاتم امرت بنگشت و کلید فتح مملکت درمشت آرند دولت برطانیه دوست شان گردد وازیمعنی خوورا مستظهردانند چنانچه ازهنگام انعقاد عهدنامهٔ مذکوره تاکنون تخم نفاق در مزرعهٔ قلوب فرزندان امیرکبیر کشته نائرهٔ قتال وجدال برپاست ونیزدراختلال حوادث روزگار که کارپیکار استوار بود آلات وادوات حرب ووجه نقد برای مصارف جنگ خانگی ازدولت برطانیه خواهش کردم نظر بقرار داد پدر نیکو سیرم ولارد جانس لارنس داده نشد تا که درمحاربات سیدآباد وقلات وغیره هزیمت یافته سر خویش گرفتم وحال آنکه جای نشین پدر بودم وبرامارتم تصدیق کرده بودید چون محاربات خانگی بود بهمان پیمان معاونتم نکردید وهنوز معاهدهٔ مذکوره باقیست پس چگونه تجدید عهد نمایم وعهدیرا که باعث شوروآشوب دائمی‌در افغانستان باشد ازنوموثق دارم واینك که ازلطف خداوندیمانند وزور بازوی ظفر پیوند خویش جالس سریر امارت شده‌ام درنجا آمدم که قطع آن‌معاهده کنم ووجه نقد وتفنگ که بدون خواهش من طوعاً فرستاده‌اید امانت نگاهداشته شده که مسترد شود وازانجمله دولك روپیه رادرمحاربهٔ زنه خان بمصرف رسانیده و یك لك دیگر را تحفه وار مغان خریده جهته شما آورده‌ام که این سه لك روپیه را می توانم که ادانمایم فقط ولارد میوزبان پاسخ گشوده گفت که ازسخن گذشته باید درگذشته عهد جدید موثق منعقد کرده شود وامیر شیر علیخان درجواب او فرمود که اگر دولت برطانیه دوستی امیر و مردم افغانستان را مکفی و بسنده بده وبیست لك ویك کرور روپیه وبیست و سی هزار تفنگ دانسته باشد که بدان دفع خصم بیرونی کرده شود بسی دشوار بلکه نا اعتبار است زیرا که باینقدر وجه وسلاح از عدم استطاعت مردم افغانستان با کسی مخاصمت نتوانند کرد تا مالیات پنجساله از ایشان معاف وبقدر مالیات پنجساله واندازهٔ کفایت نظام و حفاظت سرحدات ازدولت برطانیه داده نشود مردم افغانستان توان مقاتلت ومدافعت خصم خارجه را هرگز ندارند وهرگاه دولت برطانیه‌بقدر کفایت امور مذکوره اعانت وامداد نمایدالبته مردم افغانستان معاونت

(۱) مواضعه باهم قرارداد وقرارنهادن

دولت برطانیه را در مهمات خود مکفی و بسنده دیده بتوسط من که بادشاه ایشانم دولت برطانیه را دوست دانسته بجان ودل دردفع خصم بیرونی خواهند کوشید وچشم ازحقوق دوستی نخواهند پوشید وا کر اعانت وامدادرا وعده بوقت حرکت دولت روس بجانب کشور هند کذارد بکار یکی از جانبین انکلیس وافغان نخواهد آمد زیرا که خیال دولت برطانیه در دوستی باسلطنت افغانستان در مدافعت دولت روس است که در وقت توجه او جانب هند مردم افغانستان سد راه شده دولت روس را مانع کردد واین امر بدون اینکه از امروز بحساله مالیات عفو شود وبقدر آن واندازهٔ مواجب نظام وکفایهٔ سرحدات وثغور وجه نقد واسلحه ازدولت برطانیه داده شود که تاوقت اقدام دولت روس تمام اسباب وآلات مدافعه آماده کردد صورت پذیر نیست ولارد میوخواهش امیرشیرعلیخان راازامورشاقه ومهمات فوق الطاقه دانسته وعدهٔ جواب خواست که درموقع کفته میشود اما حال امنای دولت برطانیه دوستی را منوط بدان داشته اند که وثیقهٔ عهد جدید نکارش یافته دوازده لك روپیه چهره شاهی همه ساله برسبیل استمرار ودوازده هزار میل تفنك بالفعل باشش ضرب اتواپ قاطری وشش ضرب اتواپ پیلی مکمل اسباب باقور خانه از دولت اعانهٔ قبول فرموده شود وزیاده برین سه تن را از کماشتکان دولت برطانیه که ازمردم مسلمان باشند ودرکابل وقندهار وهرات جای اقامت ازجانب امیر افغانستان داده آید ومحافظت ایشانرا نیز نماید تا ایشان از احوال دول خارجه آکاهی حاصل کرده بکار کذاران دولت برطانیه خبر دهند البته برطبق آکاهی دادن انان امنای دولت برطانیه بتهیهٔ کار پرداخته وجه نقد واسلحه وجباخانه بقدر کفایت داده ابا نخواهند کرد وامیر شیر علیخان از وعده که لارد میو درباب سررشتهٔ کلیه چنانچه مرقوم کشت داده و کفت که در موقع کفته میشود واین را نیز کفت مطمئن خاطر کشت که کار پردازان دولت برطانیه ازکذب سخن نکنند قبول کرده اقامت دائمی سه تن را از خدمهٔ دولت مذکوره در افغانستان نپذیرفته فرمود کهاین امررا بدون استرضا واستصواب مردم نظامی وملکی طوائف افغان نمی توان برعهده کرفت زیراکه پاس داشتن ومحافظت کردن نوکران دولت برطانیه را میباید بمردم قومی افغان کرد وایشان از سبب مغائرت درمات وعدم مشاورت ازقرار دادواقف نبوده آدمان دولتی را ضایع خواهند کرد واکر از حقیقت آکاه کردند هم بتحریك زر کان که از ایشان نارسیده متعهد این امر شوم آسیبی رسانیده حمل بربیخبری خود کنند وآنوقت ملوم همهٔ دول من بشوم اما آدمیرا که اقامت نکزیند وباسم مهمان داخل افغانستان شده پس از چندی مراجعت کند میتوان حفاظت نمود فقط ولارد میوسخن اخیررا پذیرفته وثیقهٔ عهد را برطبق فصول وشروط مذکوره که در بین جانبین کفته وشنفته شد نکار داده ولیعهدی شهزاده عبد الله جانرا نیز درج عهد نامه کرده جانبین مهربر نهاده بیکدیکر سپردند ودرنحال زنان بزر کان وافسران انکلیسان که دران مجمع حاضر بودند اجازت خواسته شهزاده عبدالله جان ولیعهد را در کنار کرفته ویکی بعزت از دیکری ربوده وبوسه داده باخود بردند وهرکدام ساعت وچاقو وآئینه وغیره بوی داده چون پدر والا کهرش فرموده بود که نکیرد از هیچیك را قبول نکرد تا که همهٔ زنان عرض پرداز شده از اعلیحضرت امیر شیر علیخان استدعای پذیرفتن کردند واو شهزاده را امر کرد که تحفه وهدیهٔ ایشانرا بپذیرد بعد شهزاده هرچه راکه دادند رد نکرد بعدها در منزل تشریف برد وروز دیکر وجه نقد وتفنك واتواپیرا که بشرح رفت با هجده زنجیر پیل مکمل اسباب وقور خانه پیش کشیده روز دیکر بیست ودوفوج پیادهٔ مقیم انباله راباسوارهٔ نظام وتوپخانه صفها بربسته امیر شیر علیخانرا بنظارهٔ سپاه در لشکر کاه بردند ودر وقت تشریف بردنش در عسکر کاه اسب سواری پیش کشیدند واو سوار اسب نشده پیل خواهش کرد وانکلیسان پیل خاصه حکمران کشور هند را حاضر آوردند وبدان برنشسته چون نزدیك لشکر کاه شد تمامت سپاه دوحصه کشته راه عبور برای مرور اعلیحضرت امیرشیرعلیخان کشودند واو داخل فوج شده افسر وسپاهی مراسم تعظیم وتکریم بتقدیم رسانیدند ولارد میو که دراخیر صفوف سپاه ایستاده بود تکریم کرده بعدمراجعت کرد ودوازده هزار میل تفنك دیکرباسه لك روپیه برسم هدیه که باتفنك های قراردادی بیست وچهار هزار میل شود ودیکر تحف وهدایا پیش کشیده وداع کردند و امیر شیر علیخان آهنك مراجعت کرده

درحین حرکتش جانب پشاورشاهمرد خان رابفرمان طلب از جلال آباد در پشاور خواسته پس از رسیدن او ونزول موکب والا در پشاورعقد نکاح دختر محمد عثمان خان وزیر باذات اقدس والا انعقاد یافته حرم محترمش را به حفاظت شاهمردخان در جلال آباد فرستاد وآنکاه که اعلیحضرت والا از پشاور وارد جلال آباد شده راه کابل برکرفت حرم محترم از قفای اردوی معلی رهسپار کابل کشت وخود او وارد کابل شده بنظم ونسق مملکت وترتیب سپاه وتربیت رعیت پرداخته بلشکر کرفتن نظام مواظب کشت

﴿ ذکر مأمور شدن سردار فتح محمد خان ﴾

(بالتماس سردار محمد یعقوب خان بحکومت هرات)

ذکر مأمور شدن سردار فتح محمد خان بحکومت هرات

و مقارن ایتحال که امیر شیر علیخان بکرفتن فوج نظام ورعایت انام اشتغال داشت سردار محمد یعقوب خان که هرات و سردار فتح محمد خان را از خود وسردار محمد ابراهیم خان حاکم آنجا را اکرچه برادرش بود بیکانه می پنداشت عرض پرداز حضور قبلهٔ امجدش شده استدعا نمود که سردار محمد ابراهیم خان ازحکومت هرات معزول وسردار فتح محمد خان منصوب فرموده شود وعرض اورتبهٔ منظوری یافته سردار محمد ابراهیم خان بفرمان طلب درکابل آمده سردارفتح محمد خان ازراه حکومت درهرات رفت وباوجود اینکونه ملاطفات که هیچ خواهش سردار محمد یعقوب خان ردنمیشد وی باغوای اهل غرض بل بهواجس (۱) نفسانی ووسواس شیطانی ازسبب ولیعهدی شهزاده عبدالله جان باپدر سرکران شده تخم زوال نعمت در مزرعهٔ دل کاشته از آب حسد درنشوونما همی آورد وظاهراً ازهیبت‌سلطنت چیزی‌نکفته باطناً بمثقب (۲) فکر نکوهیده دانهٔ نفاق می‌سفت ومترصد فرصت مخالفت پدر روز بسر می‌برد تا که امیر شیر علیخان از خلاف جوئی وهرزه کوئی اونسبت بخود آکاه کشته دفعةً از اوج اعتبارش فرود آورده اسبابیکه باعث مکنت وحشمت ورفعت او بودند همه ضبط وازوی بامر پدرش بازداشته شد وبجز از چهارصد سوار نظام که درزیر امر کرنیل فقیر احمد خان زیکا و تنخواه خوار خود او بودند درنزدش مانده دیگر چیزی از آلات تجمل وجلال برایش نکذاشت‌واو از مشاهدهٔ ایتحال زیاده تر مضطرب احوال کشته از افعال واعمال خویش که نسبت بپدرش دردل داشت هیچ درخاطر نیاورده پدررا دربارهٔ خود بدسکال می‌پنداشت وجویای فرصت کریزبوده روز بسر می‌برد

(۱) هواجس خطرات (۲) مثقب برمه

﴿ ذکر بغی سردار محمد اسمعیل خان ﴾

(واخراج شدنش جانب هندوستان)

ذکر بغی سردار محمد اسمعیل خان واخراج او

ودرخلال احوال‌مذکوره‌سردارمحمد اسمعیل‌خان پسرسردار محمد امین خان که ازسبب فتح کابل که ذکرش درتضاعیف (۳) وقائع سال هزار ودوصد وهشتاد وپنج هجری کذشت وباعث هزیمت امیرمحمداعظم‌خان واستقلال سلطنت امیرشیرعلیخان همین‌تسخیر کابل‌شد خودرا درامارت شریک‌امیرشیرعلیخان می‌پنداشت وامیرشیرعلیخانش نخست بحکومت ترکستان نامزد فرموده درثانی باندیشهٔ اینکه مبادا مصدر فتنه‌شود ازرفتن ترکستانش باز داشت واو ازینمعنی آزرده کشته ازشهر درقلعهٔ مادر وزیر واقع چهار دهی رفته سواره وپیاده‌را نمک خوار خویش‌را باخود برده با امیر شیرعلیخان هنکامه آرای قتال کشت وامیر شیرعلیخانش هرچند هدایت واستمالت نمود نشنود تاکه منشی بختیار خان سفیردولت انکلیس مأمور استمالت اوشده بدلاسائی ووعده نوازش درچند اولش آورد وچون اکثرازنوکران‌اوازقزلباشیهٔ چنداول بودند دروازهای‌چنداول را بربسته آهنک‌جنک کرد وامیرشیرعلی خان ازبالا حصار افواج نظام را با اتواب آتشبار بردامنهٔ کوه شیر دروازه که مشرف برچنداول است فرستاده امر کرد که اکر مردم چنداول طریق‌معاونت سردار محمداسمعیل خان برکرفته اورابیرون نکنند مردم‌سکنهٔ آنرا باعماراتش هدف کلولهٔ توپ وتفنک ساخته باخاك یکسان نمایند و خوانین قزلباشیهٔ مراد خانی ووزیر آباد وافشار وغیره ازین امر پادشاهی آکاه کشته ازهرجانب نزد امیرشیرعلیخان شده تنبیه‌وتهدید سردار محمد اسمعیل خانرا بعهده کرفتند که بدون مقاتله ومحاربهٔ سپاه پادشاهی او را بادست بسته حاضر بارکاه سلطنت کنند اما قبل

(۳) تضاعیف قاتها ومیانه‌ها

ازدیکران ناظر حسین علیخان باصفدر علیخان برادرش که ازپدر نجشیری وازطرف مادر ازمردم سپاه منصور چنداول وخادم اخلاص کیش ونمک خوار صداقت اندیش امیر شیرعلیخان بودند باندیشهٔ اینکه قوم شان کرفتار عتاب پادشاهی نشوند وخراب وبیاب (۱) نکردند داخل چنداول شده سردار محمد اسمعیل خانرا کشیده باخود در بالا حصار بردند وشب اورا بقسم محبوس نکاهداشته بامدادان امر اخراج او وسردار صالح محمد خان وسردار ذوالفقار خان برادرانش ازحضور امیر شیرعلیخان صادر کردیده ایشیك آقاسی شیردلخان مأمور کشت که ایشانرا جانب هندبرده بسرحد داران دولت انکلیس سپرده مراجعت کند واوهرسه تن را بعد از توقف نوزده شب در چنداول ویکشب دربالاحصار برداشته بسرحد هند رسانیده برکشت وسردار محمد اسمعیل خان ازانجا کریخته براه صوات داخل ولایت بدخشان شد وازانجا در کولاب رفته ازانجا وارد بلخ شد ودرانجا ازتهی دستی روزکارش تلخ کشته ازطریق انابه شرفیاب حضور امیرشیرعلیخان کردید واو دوباره از کابلش اخراج هند کرده در لاهورش فرستاد ودر آنجامی بود تا که از اجل موعود فوت نمود

(۱) بیاب بروزن شتاب بمعنی خراب

﴿ ذکر احداث شهر جدید موسوم بشیر پور ﴾

ذکر احداث شیرپور

وپس از اخراج فرمودن سردار محمد اسمعیل خان سردار شیر علیخان را بایالت قندهار سرافرازی داده شهر جدید بزرکی در جنب شمالی شهر کابل بدور پشتهٔ بی بی ماهرو بنا نهاده موسوم بشیر پورش کرده بتعمیر آن پرداخت وموازیٔ نجاه قلبه زمین که مساوی از دو هزار جریب باشد برای عمارات سکنهٔ شهر برکزیده پشتهٔ مذکوره را محل عمارات پادشاهی قرار داد ونخست صرف خیرات وصدقات فرموده اساس حائط شهر را آغاز نهاد ودیوار سطبری که توپ وفوج برفراز آن کردش کند مشتمل بربروج متعدده ودروب وسیعه مرتفعه امر افراشتن کرد ودرطرف اندرون دیوار حصار بفاصلهٔ کردش فوج وتوپخانه دیوار جدا کانه و جای اقامهٔ افواج متضمن بربیوت کثیره معین فرموده ناظر حسین علیخانرا مهتمم این کار مقرر کرد وچندتن ازافسران نظامی وبزرکان ملکی را برای تهیهٔ اسباب تعمیر از قبیل سنك وچوب وخشت خام وپخته وآهك وآهن وغیره بزیر دست او کماشت وتمامت سپاه نظام را بزیر دست بنایان ومعماران ونجاران وغیره مأمور کار کرده در ماه نجروپیه اضافه از تنخواه ماهوارهٔ سپاهیان که هفت روپیهٔ کابلی بود اجوره قرار داد وتا نجسال هزاران معمار ونجار و کلکار وآهنکر واجوره کار دیوار سمت جنوب شهر ونصف از ضلع مغربی وقدری از ضلع مشرقی افراخته کشت وچاه بزرکی بفراز تلیکه برای عمارات شاهی اختیار کرده جهت آبدادن عمارات وباغ وبوستان حفر کرده وهنوز به آب نرسیده بود که باز ماند

﴿ ذکر سرکذشت امیر محمد اعظم خان ﴾

(وسردار عبدالرحمن خان در عرض راه برجند و مشهد)

ذکر سرکذشت امیر محمد اعظم خان وسردار عبد الرحمن خان درعرض راه برجند ومشهد

ودر خلال احوال مذکوره چنانچه از پیش بشرح رفت امیر محمد اعظم خان و سردار عبد الرحمن خان از راه غربت وجلای وطن درروز پنجم ماه محرم سنه ۱۲۸۶ هزار ودوصد وهشتاد شش هجری وارد برجند شدند ودرانجا پسران امیر علم خان مقدم ایشانرا کرامی داشته اقصی الغایت مهمان نوازی کردند وروز دوم ورود ایشان مادر امیرعلم خان ایشانرا ازراه مهمانی دعوت کرده مراسم اعزاز واکرام بتقدیم رسانید درروزدوازده ماه محرم از برجند راه برکرفته چون وارد شهر مخروبه سرایان شده آثار عمارات عظیمه دیده ازناپایداری وبی ثباتی دنیا متأسف کشته ازانجا در موضع یونسی که منزل بدهوائیست فرود شدند ومردم آنجا ازرداءت وشوری آب وهوا هریك ذخیرهٔ (۲) جدا کانه ازآجر وکچ وآهك برای خود ساخته آب باران دران فراهم شده آشامیدن شان ازان است وقبل از نزول کردن درین منزل امیر محمد اعظم خان را تب عارض کردیده یکماه ازراه سپردن باز ماندند تا که افاقه یافته عزم راه نوردیدن کردند وهنکام شام رهسپار کشته وچند منزل در شب قطع مسافت وروز استراحت کرده وارد کاریز شهزاده شده در عمارتیکه شهزاده مخصوص خویش پرداخته بود فرود کشتند

(۲) ذخیره درنجا بمعنی حوض انبار است

وسردار عبدالرحمن خان که درد واوغذ او تیمار داری بیمار مهارت تامه داشت باعدم التفات عمش نسبت بدو او عمش را دوست میداشت چنانچه دوا وغذای اورا بدست خود ترتیب داده بدیگری وا نمیگذاشت وسردار محمد سرور خان که نسبت فرزندی بامیر محمد اعظم خان داشت در همهٔ ایام بیماری او ده بار بعیادتش رفته دیگردر جائیکه فرود می شد مشغول کار خود می بود ودرین منزل یکی ازخدمه قدری زرد آلو حاضر کرده امیر محمداعظم خان میل خوردن ان نمودچون چهار روز بودکه تب اورا فروهشته بودسردارعبدالرحمن خان باطبیبیکه همراه شان بود هر چند منعش نمود نپذیرفته چند دانه فروبرد و سردار عبدالرحمن خان از ناپذیرفتن گفتهٔ خویش آشفته گشته نزد نوکران خودرفت وازتهی دستی اسلحه خودرافروخته صرف می‌نمود ودرهنگام عصر این روز باوجود آشفتکی از راه عیادت نزد عمش شده اجازت رفتن تربت عیسی خان حاصل کرد وبراه افتاده عمش باوی قرار داد که پس ازنجروز ازقفاره نورد شوم واو که ازمصارف دویست سوار وعدم درهم ودینار متعسروناچار شده بود وارد تربت عیسی خان گشته درباغیکه حاکم آنجا ساخته وازیکسال عزل گردیده بطهران رفته بودنزول کرد وعمارت جانب دیگرباغ‌رابرای عمش بپرداخته خود درعمارت جانب دیگر جای گزید

﴿ذکر اعزاز واکرام کردن حاجی حسن علی تاجر﴾

(ووجه دادن بامیر وسردار)

ذکر احسان حاجی حسن علی بامیر محمد اعظم خان وسردار عبد الرحمن خان

ودرباغ مذکورحاجی حسن علی نام تاجر داخل شده سردار عبد الرحمن خانرا ملاقات کرده ازحقیقت حال وعسرت وپریشانی احوالش بخود معلوم نموده عرض پرداز شد که هر قدر وجه برای مصارف خویش بکار دارد پیش کشیده میشود واو که از ادای احسان آن مرد کریم بواسطهٔ تهی دستی عاجز بود بجز ازعلوفهٔ آدم واسپ دیکر چیزی خواهش ننمود تا که روز ششم امیرمحمد اعظم خان نیز رسیده درباغ فرود شد ومخارج او وپسرش را نیز برعهده گرفته درهیچ چیز ازالبسهٔ انسانی وجل وافسار وتوبرهٔ حیوانی وزین وبراق مضائقه نکرد وآنقدر مهربانی وزر افشانی ومهمان نوازی نمود که از تاجران دیگر بلاد امکان بجای آوردن نبود چنانچه خود سردار موصوف درروزنامهٔ خویش می نکارد که‌تازنده باشم منت باراحسان اوبوده نمیدانم که‌چه طور ادای آن خواهم کرد که شخص تاجر ناشناس ازرزر خویش در گذشتن وبه بیگانه از وطن انفاق کردن مقدور کسی نیست خلاصه دهروز درانجا بسر برده امیر محمد اعظم خانرا ازراه نکس (۱) مرض فواق (۲) عارض کشت وده روز دیگر ازراه پیمودن بازمانده تا که اوشفا یافت وپسر حمزه میرزای حکمران خراسان که پدرش بغارت کردن ایل ترکمان رفته بودازورود ایشان درتربت عیسی خان وبیمار وناتوان بودن امیر محمد اعظم خان آکاه گشته بذریعهٔ تلکراف بپایهٔ سریر سلطنت خبر داده بعد بامر اعلیحضرت ناصرالدین شاه یك تخت روان وبیست وچهار راس استرجهت سواری امیرمعزی‌الیه ازمشهد فرستاده یکماه دیگرنیزدرتربت عیسی خان توقف کردند ودر وقت حرکت ازآنجا مخارج ایشان را باحاجی حسن علی‌خان محاسبه کردهسی‌وپنجهزار روپیه که معادلست باهفت هزار تومان ایران بمیزان رفت وپس از قطع حساب حاجی موصوف را باخود همراه گرفته جانب مشهد ره نورد شدند وروز ششم وارد تپه سلام شده تعظیم قبهٔ منورهٔ امام رضا رضی‌الله عنه را بتقدیم رسانیده چون‌نزدیك شهر مشهد رسیدندصد سوار زرین‌کمرازفراشان‌حضرت امام‌رضا (رض) باشش رأس اسپ عربی زین ویراق مرصع ودوکالسکه که یکی خاصهٔ جلال‌الدوله پسر ناصرالدین شاه ودیگری مال حشمة‌الدوله حمزه میرزای حکمران‌خراسان بودازراه مهمان نوازی وپذیره‌پیش آمده باعزازواکرام تام بشهر درآوردند وبقرب شهرپسر حشمة الدوله باهزارسوار باستقبال بیرون‌شده مراسم‌پذیره بجای آورد وچون داخل‌شهر گردیدندیکدسته فوج پیادهٔ نظام بادوموزیك خانه در خیابان مقابل ارك دولتی سلام رسمی ادا کردند وداخل ارگ گشته سه روز مهمان حضرتی بوده بعد ازطرف دولتی مخارج شاهانه برای ایشان میدادند وپس ازده روز حمزه میرزای حشمة‌الدوله عم ناصرالدین شاه از ترکتاز ترکمان بازگشته امیر محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان وسردار محمد سرورخان وچند تن ازبزرگان همراهان ایشانرا بمهمانی درجای خویش دعوت کرده بعد ازصحبت دوستانه

(۱) نکس بضم میم عود کردن مرض بار دوم

(۲) فواق [illegible]دی که از قعر معده وسینه‌بیرون آیدوبفارسی هك هك گویند

وصرف طعام بمنزل خود بازگشتند وروز دیگرحمزه میرزای حشمةالملك ببازدید ایشان آمده وملاقات مشفقانه کرده مراجعت نمود وسردار عبدالرحمن خان که ازروزورودش درمشهد یومیه بزیارت امام رضا (رض) مشرف میشد امروز پس ازمعاودت حشمة الملك بزیارت رفته چون بازگشت دبیرالملك که متولی بانی روضهٔ مقدسه بود اورا درخانهٔ خود بمهمانی برده مراسم احترام بجای آورد وبعد ازتوقف پانزده روز درمشهد سردار عبدالرحمن خان را تب عارض شده بعد ازسه روز شفایافت وازراه بازدید نزد حشمة الدوله شتافت وباوا مشورهٔ اظهار کرد که عزم دارم براه درهٔ گزوطژن واورکنج جانب بخاراشوم واوجوابش را موقوف بامرواجازهٔ ناصرالدین شاه داشته بذریعهٔ تلگراف ازحضور اواجازت طلبید وپس ازمراجعت ازنزد حشمة الدوله وگذشتن سه روز حشمةالدوله اورا نزد خود خواسته ازامر ناصرالدین شاه آگاهش کرد که میباید درطهران رفته پس ازملاقات ودیدار شاه اگر خواسته باشید رهسپار ترکستان شوید واو درجواب گفت که ازمشهد جنب بخارا رفتنم نیکوتراست زیرا که اگر از طهران رهسپار مملکت ترکستان شوم روشن میگردد که از چنان پادشاه بزرگ مرادش حاصل نشد که راه مملکت دیگر برگرفت واگر ازدیگر بلاد امیدم برنیاید وازراه التجا روی بطهران نهم ومقصد نرسم نام دولت ایران پست نشود زیراکه درافواه سمر گردد که دولت ایران نیز مثل دیگران اعانت نکردواین کلمات را گفته بمنزل خویش مراجعت نمود وپس ازدو روز دیگر باز حشمةالدوله اش خواسته ازامر شاهش آگاه کرد که اگر وارد طهران شوند یانشوندواورا بمنزلهٔ فرزند خویش میدانم وهروقت‌که بیایند دولت ایران خانهٔ خود ایشانست وسردار عبدالرحمن خان سفارش عذر خواستن خودرا ازناصرالدین شاه بحشمةالدوله کرده یکتن راه بلدازنزد اوباخود گرفته باعمش امیر محمد اعظم خان وداع نمود

﴿ ذکر سرگذشت سردار عبدالرحمن خان ﴾

(درعرض راه مشهد وبخارا)

ذکر سرگذشت سردار عبد الرحمن خان درراه بخارا

چون سردار والاتبار از مشهد بیرون شده بعد از شش روز وارد درهٔ گز گشت اللهیار خان دره گزی باهزارسوارپذیره اش کرده مقدمش را بغایت گرامی داشته نیك بنواخت ونامهٔ حشمةالدوله را که جهت سفارش او بآن شخص راه شناس داده بود باللهیار خان سپرد واو پس از مطالعهٔ نامهٔ مذکوره سردار رفیع مقدار را بیرون قلعهٔ دره گز درباغ خوش آب وهوائی فرود آورد وازآدمیت خویش وسفارش حشمةالدوله بسیارا کرام واحترامش نموده یکماه بمهمانی اورا نگاهداشته هرقدر زحمتیکه ازدست عمش امیر شیر علیخان وپیمودن کوهها وبیابان کشیده بود عوض آن ازوی عزت وراحت دید وبعد ازانکه قافلهٔ تاجران ترکمانیه که درسالی دودفعه مال التجاره آورده بدرهٔ گز میفروختند وازانجا متاع ایرانی بار کرده می بردند وارد شدند سردار عبدالرحمن خان که درمدت مذکوره ازهمین سبب نگاهداشته بودکه باایشان همراه کند تاازسارقین ترکمان آزار واذیت نه‌بیند با تاجران همراه کرده اوزبك سردار و عنزسردار و آرتق سردار را از تاجران طژن سفارش نمود که اورا دراورکنج برسانند وخودنیز باهزاروپانصد سوارتامنزل ابیورد باسردارعبدالرحمن‌خان همراهی‌نموده ازراه‌لطف آبادوقلعهٔ خسرووارد ابیوردش کردودرشالی زارهای مردم آنجا که همه را آفت رسیده مرغهای بسیار فراهم شده‌بودندصیدزیادی افگنده چون ازابیوردگذشتند باالله یارخان‌وداع کرده‌پنج سوار‌بخواهش‌خوداوازهمراهانش تاطژن باخود گرفته ره‌نورد شد وتمام شب باهم قطع مسافت کرده بامدادان بجنگل کنار رودخانهٔ طژن رسیده فرود شدند. وچون مردم آنجا در موسم خربزه وهندوانه بفالیزها سکونت اختیار کرده بجز خربزه وهندوانه چیزی دیگر ندارند که بخورند واینوقت موسم رسیدن فالیز بودکه ایشان وارد گشته مانند همان مردم گذرانی کرده روز دیگر بطژن نزول کردند ونجروز از سبب آنکه اسپ بپای سردار عبد الرحمن خان لگد زده بود درانجا توقف نمودند ودر ایام درنك برای مصارف راه ریگستان گندم از جاهای دور خریده روز ششم طریق اورکنج برگرفت و ارتق‌سردار ترکمان از جملهٔ سه‌تن سرداراینکه الله یار خان باداو همراه کرده بود در خانهٔ

خود رفته دو تن دیگر بهمراهی او بازماندند وشب را تا ظهر روز دیگر راه سپرده بسر چاهیکه آبش تلخ وناگوار بود وارد گشتند ودو روز درانجا مکث کرده ظهر روز سوم براه افتاده وهنگام شام اسپان خودرا گندم داده رهسپار شدند وبرسم ایلغار اسپ رانده طلوع آفتاب بسر چاه بدبو وتلخ آب دیگر رسیدندواز سبب خسته وستوهیده شدن اسپان ایشان شش روز بدانجا درنگ کرده ظهر روز اخیر رو براه نهادند وبایوار وشبگیر اسپ رانده نصف شب یکتن از نوکران سردار والا تبار که بستر خواب واسباب چای وچراغ نزدش بود بازمانده گرفتار ورطهٔ حیرت وسرگردانی شد وخود سردار ستوده کردار بادیگر همراهانش بقافلهٔ از مردم ترکمان که ششصد تن اسیر ازمرد وزن مردم ایران باخود داشت دوچار گشته از ایشان تفحص چاه آب کرد وترکمانان باندیشهٔ اینکه ایشان سوار قزاق ایرانند بمغالطه جواب دادند که باینقسم رفتار وقت سحر باب خواهید رسید پس بگفتهٔ آنان بسرعت وشتاب اسپ رانده تا که آفتاب بلند گشت باب نرسیدند واز عطش بیتاب شده سردار عبدالرحمن خان زبان اسپیرا سه چهار چاك زده خون بیرون نشد واز جوهر لیمو که باخود داشت در دهن اسپ وقدری بکام خود بریخت واز ترشی آن نیز اثر تری پدید نگشت ناچار دل بمرگ نهاده پراگنده وسراسیمه هنگام شام بچاهی واصل شدند وبعضی از عطش براه ماندند وسردار عبدالرحمن خان از آشامیدن آب قدری بحال آمده چند قرابه که همراه داشت پرآب نموده براسپیکه در ابیورد بدو هزار روپیه خریده ونیرو مند بود بار کرده بصحابت یکی ازنوکرانش برای باز ماندگان فرستاده قطب نمائی نیز بوی داد که اگر سرگردان شود بواسطهٔ آن راه جوید واو بفاصلهٔ گروهی رفته بباز ماندگان که از عطش غشی کرده افتاده بودند رسید واندك اندك آب بحلق ایشان ریخته بعد از دیری بحال آورده باهم وارد سر چاه شدند ویکتن دیگر که بااسباب چای وچراغ در اول مرحله باز مانده بود نیز بهمان قافلهٔ ترکمان که جمعی از اسیران ایرانرا باخود داشتند دو چار گشته چون پسر ازمعرفی او را بشناختند که نوکر سردار عبدالرحمن خان است آب ونانش داده بارش را براشتران خود نهاده تاسف بسیار نمودند که سردار نکو کردار را باهمراهانش بخیال اینکه سواران ایرانیانند واز عقب اسیران خود آمده اند که باز بگردانند ببادیهٔ هلاکت رهنمونی کردیم خلاصه قافلهٔ مذکور در روز چهارم ورود سردار باوقار که در سرچاه توقف وقرار داشت وارد گردیده سه روز دیگر باهم درنگ کردند وچهار شبه علوفه اهل قافله بسردار عبدالرحمن خان وهمراهانش بمهمانی داده سه شبهٔ دیگر را خودش از آنها خریده ازآنجا راه خیوه بر گرفت وروز پنجم وارد آنجا شده درزیر درختان خارج شهر فرود گشته چند تن از نوکرانش بامر اوجهت خرید بعضی اشیاء داخل شهر خیوه شدند وشهریان از ایشان پژوهش حال وپرسش احوال کرده چون دانستند که نوکران سردار عبدالرحمن خان نوادهٔ امیر کبیر خلد آشیانند بخان خیوه آگهی دادند واو یکی ازندیمانش رانزد سردار رفیع مقدار فرستاده اززیردرختان باهمراهانش دراندرون برده در عمارات عالیه جای داده مقدمش را گرامی داشته روز سوم شخصی از جانب خان وارد منزل سردار خجسته اطوار گردیده پیام رسانید که خان از راه ملاقات وارد میگردد واو نظر باوضاع خویش خودرا مسافر دانسته قبل از آمدن خان سوار اسپ شده ازراه ملاقات طریق ارك بر گرفت وبنزدیك دروازهٔ ارك رسیده شصت ضرب توپ مکمل اسباب باتوپچیان حبشی نژاد آماده وبرعراده مشاهده کرد وپنجاه ضرب توپ تبریك گشاد داده خود خان بدروازهٔ ارك پذیره نموده از محبت دست هم را گرفته داخل دیوانخانه شدند وچون سخن یکدیگر را نمیدانستند ترجمانی بامر خان پیش آمده ترکی وپارسی جانبین را ترجمه میکرد ودو ساعت باهم صحبت نموده دربین مذاکره خان سردار را خطاب کرده گفت که شما بمنزلهٔ برادر بزرك منید زیرا که پدرم محمد امین خان باامیر محمد افضل خان مرحوم درحین حکومتش بترکستان اقصی الغایت مراوده ودوستی ومکاتبه داشت واکنون بسی شکر گذارم که مشغول ملاقات وصحبت وديدارم واینك دوشهر از جملهٔ هفت شهریکه در تحت حکومت دارم برای زیست خود قبول کرده در حکومت بامن شراکت کنید وهر وقت که عزم تسخیر بلخ نمائید یك لك سوار وپیاده که از ایل والوس خود در زیر فرمان دارم ملازم رکاب سازم که بلخ را متصرف شده بایکدیگر جوار ومدد کار شویم

وسردارعبدالرحمن خان وعدهٔ جواب این ملاطفت خانرا باگفتن چندسخن دیگر ازخود بروز سوم گذاشته ازجای برخواست وخانش تادربار گاه همراهی نموده بازگشت وسردار عبدالرحمن خان جانب منزل خودشده ازعرض راه یکی ازنوکران خان اورا برگردانیده اظهار کرد که خان درباغ شاهی جای برای شما تعین فرموده وهمهٔ همراهان شما درآنجا رفته اند ومن جهت راه بلدی مأمورشده ام که شمارا درباغ مذکور برسانم چنانچه باهم بقدردوصدگام ازشهر بیرون گردیده داخل باغ شدند وسردار والا تبار دران باغ شاهانه منزل گزیده رحل استراحت انداخت وبعد ازدوساعت خزانه دار خان نزداو آمده مژده داد که خان مرا امر کرده است که تادولك طلا اگر بکار باشد بشما بدهم ومقارن اینحال فرستادهٔ ازجانب وزیر حاضر آمده همین نوید داد وسردار عبدالرحمن خان تشکر وامتنان کرده گفت که درروزی پانزده روپیه کفایت مؤنتم کند زیاده برآنرا کار ندارم وخزانه دار بافرستادهٔ وزیر گفتهٔ اورا نزد خان تقریر کردند وخان درروزی هزار دانه طلا مقرر فرموده امر کرد که هرروزه درنزد او گذارند چنانچه روزدیگر خزانه دار هزاردانه طلای مسکوك آورده پیش سردار سعادت اطوار نهاد وهرچند گرفتن آن درطبیعتش ناگوار بود اما از کثرت الحاح خزانه دارکه اظهارواصرار کرد کهاگر این طلاپذیرفته نشود خان آزرده گردد پس ناچار یکی ازخدام را امرنموده برداشت وهمچنین یومیه هزار دانه طلا بهمان خادم می سپرد وچون سردار باوقار درباب ملاقات دویمین سه روز وعده داده وتاانجروز بملاقات نرفت وزیر خان حاضر آمده ازسخنانیکه بخان بعد ازسه روز وعدهٔ گفتن داده بود بخاطرش آورد وسردار عبدالرحمن خان لب بگفتار گشوده گفت که آنچه رامن اندیشیده ام اینست کهباچندتن ازبزرگان اینمملکت ازراه صوابدید خان ومعتمدانش درپطرز بورغ نزد امپراطور روس رفته دیوارمواضعه ومعاهدهٔ سدید برافرازم زیرا که امور حکومت شما مغائر انتظامات سلطنتی اند وبرسوم الوسی اجرای کاررا منوط داشته اید میشود که بعد ازیك یادوسال دولت روس عزم تسخیر این مملکت جزم کند وملك را متصرف شود واورفته همهٔ این کلمات را بانتایجش نزدخان بیان کرد واواعیان وبزرگانرا طلبیده اظهارایندعا نمودوایشان که ازخود بزرگتری را ندیده بودند گفتند کهدولت روس را باما کاری نیست و اگر چنانچه سردار افغان بیان کرده است آهنگ این ملك کند آلات جنك آماده اند ومردان نام وننك ایستاده دولت روس را زبون واز ملك بیرون کنند وروز دیگر وزیر رضای خان وخودرا باستبعاد واباى دیگران نزد سردار عبدالرحمن خان بازداشته اینرانیز ابراز (۱) داد که خانرا عزم آن درضمیراست که خواهرش را باشما عقدمزاوجت بسته ودوشهررا ازهفت شهریکه دارد بشما سپارد بعدباًهستگی امریرا که شما اندیشیده اید بادولت روس بروی کار آرد واو جوابداد کهازین ارادهٔ خان میباید تیرهای حسدبزرگان این ملك را نشان شوم اینرا گفته نیزبرزبان راند کهحال ناچارم که ازین مملکت بیرون شده دربخارا روم زیرا که بدانسو امور ضروریهٔ بسیاردارم ووزیر درجواب اینکلام او گفت که ابن عم شما سردار محمد اسحق خان که دربخارا رفته نظربند گشته است ونیز جمعی ازخدمهٔ شما که ازدست نائب محمدعلم خان ازبلخ دربخارا پناه برده اند نان خشکی نمیابند پس شما چرا آهنك آنجا کنید میباید خدمهٔ خودراازانجا دریتولا بطلبید واو کهفسخ عزم درنهادش نبود لب بتکلم گشوده درجواب وزیر گفت که بهر عنوان که بتوانید رخصت حرکتم حاصل کنید و خان بکراهت پذیرفتار گفتار سردار والا تبارشده یکصد وپنجاه اشتر مایهرا آرد وجو ونان روغنین وخیمه وفرش وظرف وچهل تخته قالین برای توشهٔ راه وتحفه بار کرده بیست تن بندهٔ جهت خدمت بسردار رفیع مقدار بخشید ودوصد رأس گوسپند باپرنج و روغن زیاد همراهش مقرر فرموده بعد باهم وداع کرده راه بخارا برگرفت

(۱) ابراز یعنی اظهار

ذکر ورود سردار عبد الرحمن خان دربخارا

﴿ ذکر ورود سردار عبدالرحمن خان دربخارا ﴾

(و سرگذشت او در آنجا)

وازخیوه بعد ازطی پنجمنزل وارد کنار رود جیحون شده عبور کرد ودرمنزلغور وشور آب خان فرود گشته ازآنجا بهفت روز درمنزل قره کول نزول نموده درآنجا تبریك نامه های وصولش از جانب سردار محمد اسحق خان وخادمان خودش که دربخارا بودند بمطالعه اش پیوسته ازآنجا روز سوم وارد بخارا گشت وچون

درینوقت امیربخارا باشارهٔ کورنر دولت روس رایت سرزنش میرصره بیك خان جانب حصار وکولاب بر افراشته
بود از ورود خویش دربخارا بذریعهٔ مکتوب امیر را آگاه کرده اجازت خواست که تامراجعت رایات عالیات
در بخارا درنك کند ویا از راه ملاقات آهنك شرفیابی حضور نماید واو در کولابش نزد خویش دعوت نموده
سردار والاتبار بعزم رفتن آنجا از طلاهائیکه خان خیوه عطا کرده بود اسب و یراق ولباس آماده نمود واشتر
نیرا که خان مزبور داده بود نیز فروخته عبیدیرا که از مواهب اونزد خود داشت همه را آزاد فرموده تابیست
روز اسباب سفر کولاب را ساز کرد وباپنجصد سوار لزبخارا روجانب حصار نهاد ودرین راه موضع بلندی‌را
که ازخاك جهت خیمه وبارگاه پادشاه برافراشته بودند مشاهده کرده در حوالی آن خون بسیار ریخته دیدواز
مردم آنجا جویا شده کفت کهاین خونها از کاوانیکه برای تبریك فتح حصار کشته‌اند خواهندبود ایشان آه‌جکر
سوز حزن اندوز ازنهاد بر کشیده کفتند که این خون اسیران حصاراست که‌پانزده‌روز پیش ازین بارکاه پادشاه
بر زبر این تل خاك افراخته بود که حصار را فتح کرده هزار تن اسیر حاضر حضور کردند واو همه را بقرب
بارکاهش امر سر بریدن کرد وسردار استفها مافرمود که مکرتقصیر زیاد داشته اند وکرنه اسیر را کسی‌نکشته
است وایشان کریه‌کنان کفتند که این پادشاه هزاران‌تن‌را بدون تقصیر کوسپند آسا ازدم‌شمشیر کذرانیده‌است
چه جای آنکه درجنك دستکیر شود واسیرش کفته نکشد وسردار والاتبار ستم و کشتار پادشاه بخارا را حمل
براستیلا وتغلب دولت روس نموده بدل کفت که بزرکان این‌مملکت بامید جاه روی ازحق برتافته وشرع‌شریف
را خوار شمرده اند که نه‌از علماء پرسش راه‌وچاه کنند ونه‌ایشان بامر معروف ونهی‌منکر مردم راآکاه‌نمایند
وخواص وعوام‌شب وروز کرفتار کبروحسد وبخل وعداوتندچنانچه خودسردار نیکو کفتار در روزنامهٔ خویش
نکار داده است که در بخارا باوجودیکه اهالی آن دراقامهٔ اوامر ونواهی شرع شریف طاق ودردینداری شهرهٔ
آفاقند آنقدر ارتکاب منهیات دیدم که‌درهیچ مملکتی ندیدم خلاصه خادمانش‌را امرکرده خاك بروی خونهاریخته
صورت چند قبری آراستند وازانجا رهسپار کشته روز یازدهم حرکت از بخارا وارد حصار شد و چند تن
ازافسران سپاه باهزارسوار پذیرداش کرده بامرپادشاه درسرائیکه‌تعیین‌فرموده‌بود فرودش آوردند وروزچهارم
ورود پادشاه بملاقات خویش دعوتش نمود وپس ازادای مراسم ملاقات خادمان پادشاه ده‌هزار تنکه وشش توپ
کمخواب برسم هدیه آورده پیش‌سردار سعادت شعار نهادند ودیکر اعتنائی نکردند بنابران سردارعبدالرحمن‌خان
ازپادشاه‌بخارا ناامیدشده باپنجصدسواریکه همراه‌داشت‌ازشهربیرون‌شده درکناری جای کزید وباوجودیکه‌زمستان‌بود
داخل‌شهرنشده دربیرون‌بخیمه روزبسر میبرد تا که‌پادشاه بخاراازعدم‌علوفه راه‌مراجعت برکرفت‌وسردارعبدالرحمن
خان نیز ازقفای اورهسپار شده چون‌وارد بخارا کشت پس‌ازده روز بذریعهٔ مکتوب ازپادشاه‌بخارا اجازت رفتن
سمرقندخواست‌ونوشت که درچهارماه چهل‌هزارطلا که‌باخودداشتم تمام‌بمصرف‌پنجصدسواریکه‌بامن کرفتارخدمت‌عالی
بودند رسیده دیکر هیچ ندارم که مایهٔ صرف خویش کذارم واو دراقامت بخارا ورفتن سمر قندش مخیر ساخته
اینقدر پیام داد که اکر نرود بهتراست وسردار والا تبار رفتن سمرقند اختیار کرده رو براه‌نهاد وروزچهارم
وارد کته قرغان شده چون چیزی نداشت اسباب نخبه وعمده اش را قبل از ورود درشهر فرستاده که فروخته
علوفه آماده کند وبکتن کرنیل دولت روس که در اندرون شهر بود آکاه کشته از فروختن اسباب مانع آمده
مأکول ومشروب از جانب دولت آماده کرده قاضی شهر را بامیر شب وصد سوار از راه پذیره بیرون فرستاده
سردار والا تباررا باعزاز واکرام بشهردر آوردند وبجائیکه برایش قرار داده وخوردنی وآشامیدنی مخصوص
اودران نهاده بودند فرودش آوردند و کرنیل مذکور که درآنجا منتظرورود نشسته بود از جابرخواسته پس
از پرسش رسمی وپژوهش احوال جنرال وکبورنارتاشکند وسمرقند که از کرنیل نمود بصرف طعام مشغول
کشته وچون طعام برداشته شد کرنیل بمنزلکاه خویش رفته بعد ازساعتی هزار تنکه نقد بااشیای خوردنی
وآشامیدنی برای همراهان سردار باوقار فرستاد وروز دیکر سردار نیکو اطوار از طریقه باز دید نزد
کرنیل شده باهم صحبتی نموده باز کشت وسه روز برسبیل مهمانی وجه نقد وخوردنی وآشامیدنی

بیك منوال از جانب دولت صرف شده روز چهارم با کرنیل وداع کرده ازانجا روی بسوی سمرقند نهاد ودر سه منزلیکه ازانجا تاسمرقند بود همان هزار تنکه باعلوفه از دولت داده میشد ودر روز ورودش حاکم وقاضی شهر سمرقند باصد سوار نظامی وبزرگان ملکی پذیره کرده در سرای قاضی که برای او وسرای دیگر در پهلوی آن جهت نوکرانش معین کرده بودند فرود آوردندومخارج شب وروز ایشان ازطرف دولت بمهمانی میدادند وروز سوم جنرال ابراموف ترجمانش را نزد سردار عبدالرحمن خان فرستاده در جای خویش دعوتش کرد واوباسردار محمد اسحق خان عمزاده اش نزد اورفته واو تادرب نشیمن گاه خویش که مسجدی بود وچند خانهٔ دیگر از همسایگان آن عبادت گاه حی داوررا نیز غصباً در تصرف داشت پذیره نموده باایشان در اندرون مسجد بازگشت وباهم بکرسیها نشسته ویکساعت صحبتی کرده هر دوتن سردار بمنزلگاه خویش معاودت نمودند واز قفای ایشان سه دست لباس سراپا برسم هدیه خادمان جنرال ابراموف آورده نزد سردار عبد الرحمن خان گذاشتند وروز دیگر جنرال مذکور از راه بازدید نزدسردار عبدالرحمن خان شده بعد ازصحبت یکساعت مراجعت کرد وروز یازدهم ملاقات انجنرال دونامه از کوفمان کبور ناتر مقیم تاشکند بسردارعبد الرحمن خان وجنرال ابراموف رسیده نگاشته بود که اشتیاق شمارا دارم وجنرال رافرمایش تهیهٔ سامان سفرکرده مرقوم داشته بود که باعزاز واکرام رهسپار تاشکندش سازد چنانچه تاچهار روز اسباب سفر اورا آماده کرده بعد باصد سوار روانهٔ تاشکند شده خود سردار والاتبار در کالسکهٔ شاهانه برنشسته رهسپار گشت ومنزل بمنزل کالسکه اش را تبدیل نموده چهل سوارهٔ نظام که مأمور همراهی اوشده بودند نیز عوض میشدند تاکه در تاشکند نزول کرد

﴿ ذکر سرگذشت سردار عبدالرحمن خان در تاشکند ﴾

(وملاقاتش باکبور ناتر)

سرگذشت سردار عبد الرحمن خان درتاشکند

ودرروز ورودش بتاشکند کلوچوف نام سپهسالار ترکستان باچهار صدتن ازسواران نظام پذیره اش کرده بعزت واحترام در عمارتیکه برایش معین کرده بود فرود آورد وروز سوم سکرتر کبور ناتر کالسکهٔ خاصهٔ اورا نزد سردار عبدالرحمن خان حاضر آورده خبر ملاقات کبور ناتررا داده وی درکالسکه نشسته راه جای کبورناتر برگرفت وبقرب منزل او یکفوج هزاری ازپیادهٔ نظام ویکدست موزیکخانه باهمهٔ منصبدارانیکه ازدرجهٔ کرنیلی پست تربودند پذیره نموده دردالان اول جنرالها استقبالش کرده بعد باهم داخل ازول یعنی تالار بزرگی شدند ویاکبور ناتر وندیمان او ملاقی شده دست هم را گرفته سردار والاتبار وکبورناتر داخل خانهٔ دیگر که کرسی ومیز بسیار دران چیده بود شده هر دوتن باهم بریك کرسی نشستند وپس از صرف چای کبور ناتر سردار عبدالرحمن خان را تکلیف آن نمود که اکنون که مهمان دولت میباشید ابواب مکاتبه را بامردم افغانستان مسدود نمائید واواین امر را پذیرفته قرار داد که هرگاه نامهٔ بخط خودش از عرض راه افغانستان بدست کارگذاران روس افتد ملزم بوده درالزامش تن دردهد ونامهٔ که بمهراو وخط دیگری باشد دولت اورا ملزم نداند زیرا که دشمنانش مهرسازی کرده اورا ملوم امنای دولت خواهند نمود واین مواضعه را نوشته برمیز کبورناتر نهادتادروقت مقابلهٔ خطوط جعلی معیار امتحان باشد بعد بمنزل خویش مراجعت کرد ودرشب بازش کبورناتر بمهمانی دعوت نمود ودرین مجلس زن کبورناتر باهمهٔ زنان افسران حاضر بودند و چون سردار عبدالرحمن خان داخل بزم مهمانی شد باجه نوازان باموزیك دستی حاضر آمده بودند چنانچه دروقت ورودش کبور ناتر تادالان سوم پذیره کرده ودست سردار سعادت اطوار را گرفته ورفته درپهلوی خود جای نشستن دادباجه نوازان برسم سلامی سرگرم نواختن بودندو آنگاه که نشستندخاموش گشته کبورناترتمامت افسرانرا که برکرسیها نشسته بودند بسردار معرفی کرده بعدبساط چای آورده چون صرف شدباجه نواختن پرداخته سازخوشنودی با آواز آوردندوما کول ومشروب را باقسام حلویات وفواکه درخانه دیگرچیده بودند وهرکه میل میکردبی قیدداخل آن خانه شده خورده و آشامیده وباز گشته بجای خود مینشست وتاسحر بساز وطرب بسر برده بعدهرکدام بمقام خویش رفته سردارعبدالرحمن خان نیزمراجعت کرد وهنگام ظهرروز دیگر کبورناترازراه بازدید نزد سرداروالاتبار شده اودوراس اسپ عربی بازین ویراق طلا

ونقره ویکقبضه شمشیر مرصع وپنج توپ پارهٔ کشمیری ودو تخته رضائی ودو توپ کمخواب برسم ارمغان پیش کبورناتر نهاده واو پس از صرف چای بجای خود باز گشته روز دیکر جنرال کاوچوف سردار را بمهمانی دعوت کرده احترامش نمود واو وقت عصر بمنزل خویش معاودت کرده همچنین تمامت جنرالانش دعوت مهمانی کرده اعزاز واکرامش مینمودند وپس از گذشتن عید نصرانیان کبورناتر سردار نیکو کردار را بقواعد که سپاه نظام طلبیده شلك توپ وتفنك وقواعد جنك رانشان داده باهم باز گشتند وپس از معاودت تمامت لشکر نقبی را که بزیر تپهٔ زده بودند آتش زده پرانیدند واین صنعت ایشان خیلی مطبوع وپسند سردار راست رفتار افتاد وروز دیکر نیز کبورناترش طلبیده اظهار کرد که امپراطور بزرك تلکرافاً پرسش حال وپژوهش احوال کرده وفرموده است که در پطرز بورغ آمده تلطفات امپراطورانه را مشافهةً دیده وشنیده خود را [illegible] ایشانست وسردار عبد الرحمن خان امتنان نموده پاسخ داد که البته زحمت قطع مسافت را کشیده ایندولت را خانهٔ خود دیده پناه کزیدم ورفتنش را درپایتخت وعدهٔ جواب کفتن بفردا داده مراجعت کرد وباخدمه وهمراهان مشورت کرده صلاح کار جست وایشان رفتنش را در پطرز بورغ رأی نداده کفتند که در غیاب شما حیرت بمارخ داده در کار وبار خویش مضطر وسرکردان شویم واو هرچند حجت آورده کفت که دعوت چنین پادشاه بزرك را نپذیرفتن چونمنیکه هزاران مهمان مثل من در مهمان خانه‌اش افتاده باشد نزد عقـل مستحسن نیست ایشان رضا ندادند پس روز دیکر بنا بوعدهٔ که داده بود نزد کبورناتر شده ازرأی ندادن نوکران وهمراهانش اظهاری نکرده ازخیال خود در باب رفتنش در پطرز بورغ کفت که چون نووارد شده وپنجصد سوار باخود دارم وسامان درستی میسرم نیست مدتی میباید که سامان سفر پایتخت آماده شود تا آنوقت اکر فراباد خاطرامپراطور اعظم آمده طلب فرمایند رهسپارشوم نیکو خواهد بود و کبورناتر این کفتهٔ سردار عبد الرحمن خان را پذیرفته رخصت مراجعت منزلش داده وعده خواست که تلکرافاً بامپراطور اعظم خبر داده هر امریکه صادر کردد اجرا خواهدشد چنانچه بواسطهٔ وزیر اعظم بپادشاه خبر داده عذر سردار باوقار پذیرفتهٔ خاطراعلیحضرت امپراطوری نیز کشته این امر بنام کبورناتر شرف نفاذ یافت که سردارعبدالرحمن خان سخن معقول کفته است اما در هریك ازتاشکند وسمرقند که اقامت اختیار کند ومقامیرا که بپسندد از طرف دولت خریده تفویضش کند ودر ماهی یکهزار ودوصد وپنجاه سم که معادلست باسه هزار وهفتصد وپنجاه روپیهٔ کابل برای مصارفش مستمراً داده عکس او وهمراهان بزرکش را کرفته ارسال پایتخت بدارد و کبورناتر سردار عبدالرحمن خان را نزدخود خواسته ازامر اعلیحضرت امپراطور آکاهش کرد واو خرسند کشته وعدهٔ عکس کرفتن را بروز دیکر کذاشت چنانچه روز دیکر نوکرانش را تکلیف رفتن بعکاس خانه کرده ایشان سرباز زده بعکس کرفتن خودها رضا ندادند پس سرداروالاتبار تنها بعکاسخانه رفته سکرتر ازحاضر نشدن همراهانش پرسیده او پاسخ داد که اشخاص صاحب قوم نیستند واعتباریکه یافته اند از خدمت است وکرنه هر کدام ازمقامی‌اند که قوم ونام ندارند لهذا باخود نیاوردم وسکرتر کفت که خوب کردید زیرا که اکر امپراطور عکس ایشانرا دیده از اقوام وقبائل ایشان جویا میشد که بزرکان کدام طوائفند انفعال روی میداد خلاصه داخل عکاس خانه‌شده وعکسش را کرفته بمنزلش مراجعت کرد وچند روز دیکر ازتأسف اینکه نوکران وهمراهانش از رفتن در پایتخت مانع کردیده وازعکس کرفتن ابا نموده بودندقرین حزن واندوه بسرهمی برد بعد ازچندی ملاقات وداعی کبورناتررا کرده رخصت مراجعت سمرقند خواست وباجازت‌او ازتاشکند راه بر کرفته وارد سمرقندشد وجنرال ابراموف مقیم سمرقند خواست که بقرار امر امپراطور تامبلغ یك‌لاك روپیه را جای‌اقامت برایش خریده تفویض کند اماسردار عبدالرحمن خان نپذیرفته سرائی را برای سردار محمد اسحق خان کرو کرفته خودش درباغ واقع دروازهٔ قلندرخانه که مال رعیتی وضبط پادشاهی بود جای کزید وبرای نوکرانش دراطراف باغ چندجارا ازمردم رعایا عاریت کرفته رحل اقامت انداخت ودرهنکام توقف جستن سمرقند اکثر نوکرانش برخصت وبیرخصت از وی روی برتافته هر کدام راه مقامی بر کرفت مکر کسانیکه سپاه‌پیشه بودند روی‌دل برنتافته مردانه‌وار بدون اندیشه استقامت کردند وهمدرین سال امیرمحمداعظم خان ازمشهد روی‌امید بسوی‌طهران نهاده بقرب‌شاهرود بسطام از کسوت حیات عاری ودرمزار بندهٔ مقبول بارکاه ایزد باری حضرت بایزید بسطامی بعمر پنجاه سالکی درزیرنقاب تیرهٔ تراب متواری کشت

وقائع سنه ۱۲۸۷

﴿ وقایع سال هزار ودوصد وهشتاد وهفت هجری ﴾

درین سال سردار محمد یعقوبخان که از سبب ولیعهدی شهزاده عبدالله جان و بی مهری اعلیحضرت امیرشیرعلیخان چنانچه در تضاعیف سوانح سال هزار و دویست و هشتاد و شش بشرح رفت آتش حسد در کانون دلش افروخته گشته بود و مترصد فرصت روز بسر میبرد اسباب فرار وادوات روی برتافتن از پدر تاجدارش آماده کرده و از رازیکه در خاطر داشت هیچکس را آگاه نموده روزی ببهانهٔ تفرج سواران نظام رکابی خود در ابا کارخانهٔ طباخی از شهر در باغیکه مقبرهٔ بارشاه مرحوم است فرستاده خود سوار شده ازراه مغالطه درقلعهٔ مادر وزیر رفت وازانجا براه غزنین روی جانب قلات وقندهار نهاده امیرشیرعلیخان آگاه گشته ازروی آشفتگی خواست که خود تعاقبش نماید اماقبل ازان عریضهٔ سردار محمد یعقوب خان که از عرض راه مصحوب ملا لاحیدر فرستاده بود بشرف مطالعهٔ کارکنان پایهٔ سریر سلطنت پیوسته مرقوم داشته بود که مردم کابل همه بامن یکدل ویکجهت بودند اگر اعلیحضرت والا را گرفتار میساختم میتوانستم لکن حق پدری وحیای فرزندی حائل ومانع گشته مرتکب آن نشدم وخدارا که دست ازمن بدار ید و بحال خودم گذارید اگر نه ازگشته پشتهٔ خواهم ساخت وامیر شیر علیخان ازین عرض جسورانهٔ اوزیاده تر عتاب ناك شده سردار یحیی خان خسر اورا باسردار ز کریاخان وشاه مردخان وجمعی ازسواران بتعاقب او گماشته میرآخور اختر محمد خان وشاه محمد خان پیشخدمت را بچاپاری وایلغار جانب هرات وقندهار رهسپار فرمود که حاکمان هردوبلده را آگاه کنند تااورا بشهر نگذارند ودر بر ویش ببندند وسرداران متعاقب تامیدان اسپ ازقفای اوتاخته واورا نیافته معاودت نمودند وخدای نظر خان وردك حاکم غزنین درروی سردار محمد یعقوب خان بربسته بضرب گلولهٔ تفنك ازپیش براند واو چندرأس ازاسپان سرکاری را ازبیرون شهر بتاراج گرفته رهسپار شد وهمچنین حاکم قلاتش نیز ازدرآمدن قلعه بازداشت وسردار شیر علیخان حاکم قندهار باصفدر علیخان قزلباش افسر نظام ازوصول اختر محمد خان وشاه محمد خان که بچاپاری رهسپر شده بودند برگاهی حال آگاهی یافته اسباب قلعه داری آماده واستوار کرده مترصد رسیدن سردار محمد یعقوبخان نشستند تا که مشارالیه ازدرآمدن بقلعهٔ قلات مایوس گشته یکفوج پیادهٔ نظام قندهاری که مقیم آنجا و کرنیل محمد کبیر خان اچکزائی افسر آن طلب کابل شده بود سردار موصوف را پذیره کرده بااو رهسپار قند هار شد و سردار محمد یعقوب خان باجمعی از فتنه جویان چون ایشیك آقاسی عطاء الله خان وعبدالظاهر خان بارك زائی انگیزائی و آخند زاده شهاب الدینخان و سردار شاه پسند خان ملك دین زائی وایشیك آقاسی عطامحمدخن برادرزادهٔ ایشیك آقاسی شیردلخان ومیرآخور آقاجن خن قزلباش وبهادرخان خواهرزادهٔ ناظر نعیم خان وغیره وارد نواحی قند هار شده بواسطهٔ خوانین مذکوره تمامت طوائف درانی را اغوا کرده باخود در تسخیر قند هار یکدل ویکجهت ساخت وهم سردار محمد هاشم خان بن سردار محمد شریف خان بدو گرائیده سامان ضروریه اش را ازوجه نقد وخیمه وفرش وظرف ازخود داده اسباب مکنتش را راست نمود بعد باهم روی تسخیر جانب شهر قند هار نهاده سردار شیر علیخان وصفدر علیخان را بمحاصره انداخت وامیر شیر علیخان از التهاب این آتش مشوش گردیده سپهسالار فرامرز خان را که ازراه استحکام سرحد وثغور وعلم آوردن باحوال مردم نزدیك ودور وانسداد راه دخول سردار عبدالرحمن خان در ترکستان فرستاده بود طلب کابل فرمود وهمچنین سردار محمد اسلم خان را ازخوست خواست وسپهسالار فرامرزخان شرفیاب حضور گشته قرب چهارلك روپیه ازطرائف تحائف که بزرکان ترکستان برسم هدیه بوی داده بودند پیش کشیده همه مطبوع طبع مملکت آرا گشت

﴿ ذ کر مأمور شدن سپهسالار فرامرز خان ﴾

(به تنبیه وتهدید سردار محمد یعقوب خان)

ذ کر مامور شدن سپهسالار فرامرزخان جانب قندهار

واعلیحضرت امیرشیر علیخان پس از پذیرفتن تحف و هدایای سپهسالار فرامرز خان اورا باهمدد فوج پیاده وده فوج سوارهٔ نظام وچهل ضرب توپ وسه هزار سوار رکابی ازکابل برای تنبیه وتهدید سردار محمد یعقوب خان

خان جانب قندهار گسیل فرمود واز قفای او سردار محمد اسلم خان را نیز که از خوست رسیده بود بالشکر دیگر رهسپر ساخت وچون سپهسالار فرامرز خان دومنزل از قلات گذشته فروکش کرد سردار محمد یعقوب خان بامردم طوائف درانی که چهل هزارتن بودندتاب مقابلت باسپاه نظام وتوپخانه درخود ندیده دست ازمحاصرهٔ قندهار بازداشته راه مواطن ومساکن خویش برگرفته پراکنده شدند و سردار محمد یعقوب خان باخوانینیکه محرکش بودند وهفت هزار تن روی بسوی گرشك نهاد وحاکم گرشك ازدرآمدنش درآنجامانع گردیده بضرب کلوله تفنك راند بنابران ازکنار رود هیرمند ره نورد گشته داخل قبائل قوم بارکزائی شده ازمیان طائفهٔ نور زائی عبور کرده بعلاقهٔ گرمسیر درآمد وازآنجا براه ملخان از خاك افغانستان بیرون گردیده داخل سیستان متعلقهٔ دولت ایران شد وازآنجا بعزم ترکتاز وارد انار دره گشته دست بتاراج مال ومواشی مردم آنجاکشود وازینسوی سپهسالار فرامرزخان وارد قندهار شده بلاتوقف راه تعاقب سردار محمد یعقوب خان برگرفته چون وارد گرشك گردید ازرسیدن اودراناردره واقف گشته درپشت رود بازگردیده سردار میرافضل خان حکمران فراه ازراه اندرز ونصیحت درانار دره نزد سردار محمد یعقوب خان شده موعظت وهدایتش نمود واز ستیزهٔ باپدرش بازداشته باوی قرار داد که زمستان درپشت رود بسربرده بمالیات آنجا قناعت ورزد تادربهار اوازراه شفاعت درکابل رفته ازپدر والاگهرش عفو تقصیر خواسته حکومت هرات را برای او حاصل نماید وسردار محمد یعقوب خان سخنان سردار میر افضل خان را بگوش قبول جاداده التماس کرد که اوپیشتر رفته سپهسالار فرامرز خان را بالشکرش ازجائیکه فرود شده باشد جانب قندهار مراجعت دهد وخودش ازقفای اووارد پشت رود شود و سردار میر افضل خان ازراه قبولیت التماس اوبعزم معاودت دادن سپهسالار فرامرز خان پیشتر روان شده سردار محمد یعقوب خان ازعقب اوراه پشت رود برگرفت و مقارن انحال سپهسالار فرامرز خان از پشت رود روی بسوی اناردره نهاده درمنزل بیابانك باسردار میرافضل خان ملاقی گشت وازقرار دادیکه او باسردار محمد یعقوب خان کرده بود سرباز زده سوار بسیار تعیین کرد که بایلغار رفته درهرجا که رسیده باشد گرفتارش سازند وسردار میر افضل خان قرار داد خودرا بهدر دیده شاطر خودرا پیشتر از سواران مأمورهٔ سپهسالار نزد سردار محمد یعقوب خان فرستاده ازعزم سپهسالارش خبرداد که ابنای زمانش منسوب بدان نکنند که او بحیله سردار محمد یعقوب خانرا از انار دره آورده دستگیر ساخت وشاطراو درمنزل واشیر بسردار محمد یعقوب خان رسیده ازسواران گماشتهٔ سپهسالار آگاهش کردواو ازراه فرار دوباره داخل سیستان شده همراهانش پراکنده گشتند وزیاده ازدوهزار سوار برکابش باقی نماندند وسواران سپهسالار بی نیل مرام دراردو بازگشته بعد سپهسالار بقندهار مراجعت نموده رحل اقامت انداخت تاکه سردار محمدیعقوب خان ازسیستان براه قائنات روی امید بعزم تسخیر هرات جانب ایالات ترا که که دروقت حکومت هرات راه مولات باایشان سپرده بودنهاد وچون وارد کهسان شد به وابدیدهمراهانش ازدرامدن بقبائل ترکمان عطف عنان کرده روی تاراج بسوی غوریان آورده آنسر زمین را متصرف گشت و سپهسالار فرامرز خان ازترك تازاو آگاه گشته از قندهار رهسپارهرات شد ودر منزل اسفزار بفرمان امیرشیر علیخان که مرقوم فرموده بود که درهرجا رسیده باشد تا وصول موکب همایونی که عنقریب رایات عالیات شقه کشای آنصوب خواهند شد توقف کند شرف وصول یافته بمنزل مذکور درنك کرده عنان باز کشید

(ذکر محاصره هرات)

ذکر محاصره هرات

(وکشته شدن سردار فتح محمد خان)

وازآنسوی سردارفتح محمدخان حاکم هرات ازورودسردار محمدیعقوب خان درغوریان خبریافته سردار محمدعزیز خان پسرخودرا باچهارفوج پیاده نظام وچندضرب توپ وسواران کشاده هرات بغوریان فرستادوایشان وارد آنجا شده باسردار محمدیعقوب خان هنکامه آرای پیکار گردیدند ودرحین تسویهٔ صفوف جنك افواج پیادهٔ نظام سردار محمدعزیزخان

خان نظر باحسان وسلوك سابقهٔ سردار محمد یعقوب خان که بایشان کرده بود بیرق فرود کرده خود دراوی تسلیم نمودند وسردار محمد عزیز خان ازمشاهدهٔ اینحالت روبهزیمت نهاده ازراه فرار باسواران کشاده داخل هرات شد وسردار محمد یعقوب خان مالك افواج واتواب وقورخانهٔ اوشده مکنتی بدست آورد وازغوریان بعزم تسخیر شهر هرات راه بر کرفته سردار فتح محمد خان باسه فوج پیادهٔ نظام وسوارانیکه درتحت رایتش مقام داشتند بقلعه داری پرداخته حصاری کشت وسردار محمد یعقوب خان از کرد راه دررسیده هرات را بمحاصره انداخت وشهر یاران که درهنکام حکومتش ازوی حمایت ومروت واحسان دیده بودند باب اطاعت برروی وی کشوده پیام دادند که بی اندیشه ممانعت روی یورش بشهر نهد تا کلید فتح را شهر یان بمشتش دهند چنانچه بتحریك مردم شهر حمله کرده فتحیاب کشت وسردار فتح محمد خان از کاولهٔ تفنك زخمدار کردیده پس ازدوسه ساعت بدرود جهان کرد وهمچنین سردار محمد عزیز خان نیز بدروازهٔ کشك معروف بخشك زخم برداشته پس از نه روز فوت شد وهرات بتصرف سردار محمد یعقوب خان در آمده بخلاف پدرش بکار حکومت پرداخت

ذکر محاربهٔ قراول جانبین

﴿ذکر محاربهٔ قراولان سردار محمد یعقوب خان﴾
(باقراولان سپه سالار فرامرز خان)

وسردار محمداسلم خان که از کابل بقفای سپه سالار فرامرز خان رهسپار شده بود روز چهارشنبه بیست وششم ماه صفر سال هزار ودوصد وهشتاد وهفت هجری درمنزل اسفزار بافرمان درنك نمودن سپه سالار درانجا تاورود موکب همایونی باردوی سپهسالار پیوسته وی درمنزل مذکور توقف کرده جنرال خواجه فقیر خان بادیکرسپاه آراسته نیزروز پنجشنبه بیست وهفتم ماه مذکور باردوی او ملحق کشت وسردار محمد یعقوب خان بعزم دفع سپه سالار ازهرات بالشکر بسیاری بیرون شده درپل مالان لشکرکاه قرارداد وسه هزار سواررا ازراه قراولی درمنزل میرداؤد فرستاده امر کرد که ازانجا تامنزل شاهبید ومنزل ادرس کن درتحت حفاظت داشته باشند وازاین سوی سپه سالار فرامرز خان نیز سردار خان سرعسکررا باجنرال فتحعلی شاه خان یمقانی بمسافت دوکروه دورتراز معسکر مامور قراولی کرد وهردوتن باسواران همراه خود ازموضع مقرره تجاوز کرده بمسافت سیزده کروه از لشکر دور رفته درنواحی ادرس کن باسواران سردار محمد یعقوب خان دوچار شدند وباهم درآویخته هردوتن بضرب کلوله ازپا در امدند ونعش هردو تن را همراهان ایشان برداشته بلشکر کاه مراجعت کردند وروز سه شنبه سوم ماه ربیع الاول سال مذبور نامهٔ سردار محمد یعقوب خان مورخهٔ روز جمعه بیست وهشتم ماه صفر بصحابت سید آقا وسید احمد نامان هراتی بمطالعهٔ سپه سالار فرامرز خان رسید که تاصدور امر اشرف اعلی دراسفزار درنك نموده آهنك هرات نکنند زیرا که هرات را که متصرف شده ام تغییر خطبه وسکه را ننموده ام همچنان بنام قبله ارفع امجدم برحال است چنانچه سردار عبدالله خان ناصر را بامیر کازرکاه وچندتن ازعلماء وسادات باکلام مجید ازراه هزاره جات بشفاعت ارسال پایهٔ سریر سلطنت داشته یکی ازسه امر را ازحضور اقدس خواهش کرده ام که عفو تقصیرم فرموده طلب حضور نمایند یاآوارهٔ مملکت وجلای ولایتم فرمایند یااکر بشفاعت سادات وعلماء ورعایت قرآن عفو شوم ازلطف پدرانه ومرحمت شاهانه ام بایالت هرات برقرار دارند فقط و سردار محمد اسلم خان باسپه سالار فرامرز خان نامهٔ او را باعریضهٔ ازخود ارسال حضور امیر شیر علیخان نمودند وبرطبق عرض ایشان نامهٔ برای سردار محمد یعقوب خان فرستادند که اکر بواقعی از کردار خود نادم شده اید وباپدر مخالفت ندارید سردار محمدایوب خان را درهرات کذاشته خودراه اطاعت برداشته وارد لشکرکاه پادشاهی شده بعدرهسپار کابل شوید ویاسردار محمدایوب خانرا فرستاده خودجهت تهیهٔ مهام خویش چندی توقف کرده بعدراه کابل برکیرید ویا اردوی پادشاهی را مانع نشوید که درنواحی هرات فرو کش کرده شما بجائی وما بجائی اقامت نموده بخاطر کلام مجید که در کابل فرستاده اید تاصدور امر اعلیحضرت والا دست بمحاربت درازنکنیم فقط وسردار محمد یعقوب خان تاروز سه شنبه بیست وچهارم ربیع الاول بیهانه آمدن بکابل روز کذرانیده بلیت ولعل کاررامعطل داشت

تا که امیرشیرعلیخان برآشفته تصمیم عزم کرد که خود جیش جانب هرات درجنبش آرد و درخلال این احوال سردار محمدسرور خان که پس ازفوت پدرش امیر محمداعظم خان درمملکت ایران چندی بذلت وخواری بسر برده آخر الامر ازراه ناچاری روی امید بسوی هرات نهاد که سردار محمدیعقوب خان ازسبب مخالفت ومعاندت باپدر خویش اورا کرامی خواهد داشت وچون وارد هرات شد سردار محمدیعقوب خانش محبوس کرده فرستادن اورا در کابل خدمتی بپدر خویش پنداشته محبوساً روانهٔ کابلش نمود که شایدامیرشیرعلیخان اورافرزند وفرمانبردار داند وعفوش کرده لشکر را بکابل طلبیده هرات رااباو وا کذارد .

ذکر قتال سپهسالار فرامرز خان

﴿ ذکر قتل سپهسالار فرامرز خان ﴾

(و محبوس شدن سردار محمد اسلم خان)

پس ازنامه فرستادن سپهسالار فرامرز خان وسردار محمد اسلم خان بسردار محمد یعقوب خان چنانچه مذکور شد در وقت خفتن شب جمعه بیست وهفتم ماه ربیع الاول سپه سالار موصوف جای نمازی در پیش روی خیمه سردار محمد اسلم خان کسترده نماز عشاء وسنت ووتر واجب ادا کرده مشغول تعقیب (۱) نشسته بود که نا کهان خاجی نام ایرانی نوکر سردار محمد اسلم خان باعبد الغفور خان خاله زادهٔ او که در اندرون خیمه بایمای سردار مزبور کمین کزیده بودند بضرب کلولهٔ تفنك سپه سالار را ازپا در آوردند وسردار محمد اسلم خان که درینوقت باچندتن قدری دورتر ازنماز کاه او مشغول بازی نرد بود چون خبر داشت باواز تفنك سراسیمه از جای برجسته سپه سالار را غرق خون دیده فریاد زد واز فریاد او تمامت اعیان وبزرکان سپاه حاضر کشته تاسف کنان بجستجوی قاتل افتادند وسردار محمد اسلم خان که باعث این امر بود بی تابانه برزبان همیراند که این کار را برای خجالت وشرمساری من کردند وسپه سالاررا باتن زخمدار درخیمه برده حاضران برسبیل وصیت اینقدر ازوی شنیدند که سردار محمد اسلم خان را کرفتار سازند واکر من نبودم غلامی ازعبید شهریار والا کومباش وشما که خوانین اخلاص شعار وآدمان کار میباشید راه خدمت وصداقت فرو مکذارید این را کفته ودیعت حیات سپرد وحاضران سردار محمد اسلم خان وسردار محمد قاسم خان برادرش را کرفتار وبازنجیر برپشت یابو سوار کرده از راه قندهار بکابل فرستادند وسردار محمد علم خان بن سردار سعید محمد خان را بجای او وجنرال فقیر خانرا بجای سپه سالار لشکرکش وسپه دار مقرر داشتند وخیمه واسباب سردار محمد اسلم خان را بطریق ضبط محافظ کماشتند واین خبر بتوسط سوار چاپار در میدان ده مزنك بامیر شیر علیخان که بعزم هرات از شهر بیرون شده درانجا خیمه زده بود رسیده از سوار چاپار شنید که فاعل این کار سردار محمد اسلم خان است وامیر شیر علیخان از کفتهٔ سوار چاپار انکار آورده فرمود که مباشر این امر اونخواهد بود زیرا که بجز احسان چیزی از پادشاهی در بارهٔ او صدور نیافته که مرتکب قتل سپه سالار شده طریق مخالفت پوید وسردار محمد حسن خان برادر اعیانی سردار محمد اسلم خان که شرفیاب محفل حضور بود تصدیق کفتار چاپار رانموده بعرض رسانید که مصدر این فعل غیراز سردار محمد اسلم خان دیکر کسی نیست اما چه چاره وسود که ببدی کردار او مانیز کرفتاریم ودر وقت احسان پادشاهی ازوی بیکانه وبکنار بودیم وبجواب این کفتهٔ او سردار محمد حسین خان برادر دیکرش پاسخ داد که هرکز برادرم مرتکب این امر نخواهد بود دیکری از حسد اورا تهمت کرده خواهد بود چنانچه اکر بپایهٔ تحقیق برسد دامن او از آلایش خون سپه سالار پاك ظاهر خواهد کشت وسردار محمد عمر خان بن سردار محمد عظیم خان سردار محمد اسلم خان را قاتل دانسته بعرض رسانید که ازینقدر تصدیق وتکذیب یکدیکر سر کار والا در کذشته هرچه رأی صواب نما اقتضا فرماید عمل نماید ودرین مکالمه بودند که دیکر سوار چاپار رسیده بصدق انجامید که باعث قتل سپه سالار سردار محمد اسلم خان بوده وبس چون سخن بدینجا رسیده قطع شد امیرشیر علیخان جنرال داؤد شاه خان را عوض سپهٔ سالار از حضور روانهٔ اسفزار فرموده از رفتن هرات صرف توجه کرد زیرا که حرف اطاعت وخبر آمد آمد سردار محمد یعقوب خان درافواه سمر بود ومقارن انحال حسین علیخان

(۱) تعقیب اوراد یکه در عقب نماز خوانده میشود

نائب سالار را در خانهٔ سردار محمد حسین خان فرستاده او را محبوس فرمود و آنگاه که سردار محمد اسلم خان رسیده تحویل زندان بنشد سردار محمد حسن خان برادرش عرض پرداز گردیده خواستار قتل برادرانش گشت که شاید از کشتن آنان امیر شیر علیخان‌را نسبت بخود مطمئن خاطر سازد وامیر شیر علیخان اگرچه عرض او را جواب لا ونعم نفرمود اما او سکوت امیر را عین رضا پنداشته داخل زندان شد وسردار محمد قاسم خان را که نیز محبوس بود باخود یار ساخته سردار محمد اسلم خان را بعمرسی ونه‌سالگی وسردار محمد حسین خان را بعمر سی وسه سالگی بقتل رسانیده در باغ شاه که حالا در پیش روی چهاونی نظام واقعند دفن کردند واز بهر دنیا خود را قاتل برادران خویش ساختند

﴿ ذکر آمدن سردار محمد یعقوب خان ﴾
(ازراه ندامت وانابت در کابل)

ذکر آمدن سردار محمد یعقوب خان در کابل

پس از حادثات مذکوره سردار محمد یعقوب خان که از مطالبهٔ حقوق خدمت آنانیکه اورا بدشمنی پدرش برانگیخته واز راه غوایت در هرات برده بودند وهرروزه در خواست خدمت ازوی مینمودند دلتنگ گشته بخود اندیشید که از چه بایدم در آویزم وخاك ندامت دنیا وعقبی بر تارك آمال خویش بریزم پس باین اندیشهٔ صواب عزم اطاعت کرده هرچند آنانیکه بسوی بادیه غوایتش رهنمونی کرده بودند حیلت انگیختند که ازراه انقیاد پدرش باز دارند او نپذیرفته عرض‌پرداز پایهٔ سریرسلطنت شده مصحوب چاپار ارسال‌داشت‌واز شرفیاب شدن حضورش آگهی داد وامیر شیر علیخان عرض اورا ملوث بغرض دانسته فرمود که مارا از راه احتیال بارسال عرایض فارغ بال ساخته‌خود اسباب قتال آماده میسازد چنانچه بهمین مضمون عریضهٔ درروز جمعه سیزدهم‌ماه ربیع الاول مصحوب شیر محمد خان پیش خدمت خود ارسال حضور نموده تا کنون از آمدنش اثری بظهور نه پیوست اما او بخلاف پندار پدر تاج دارش سردار محمد ایوب خان برادر کوچك خود را باکسانیکه معتمدش بودند در هرات گذاشته باایشان قرار داد که هرگاه سپاه پادشاهی ازاسفزار آهنك هرات کند از آنجا که تمامت شما خادم دولت وسالك طریقهٔ خدمت سلطنت والد ماجدم هستید زنهارمانع نگردیده سد راه نشوید وخودش ازراه ندامت روی انابت بسوی پایه سریر سلطنت نهاده شرف دست بوس حاصل کرد ومعفو گشته پایه عزت ورفعت اولش برحال شده تادوماه هر روزه شرف باروعن دیدار پدر بزرگوارش را درمیافت بعد مورد الطاف پدرانه و اعطاف پادشاهانه گردیده حکومت هرات بوی مفوض گشت مشروط باینکه ایشیك آقاسی عطا محمد خان وسردار شاه پسند خان بارکزائی ملك دین زائی وایشیك آقاسی عطاءالله خان وبهادر خان وغیره را که محرك فتنه ومرتکب کینه وباعث عناد فرزند وپدر ومورث راندن لشکر اند درهرات نهشته روانهٔ کابل نماید تادیگر آتش فساد نیفروزند و سردار محمد یعقوب خان این شرط را مسلم داشته در حین وداع التماس دعا کرد وپدر نیکوسیرش مخاطب ساخته فرمود که دعا موقوف است باعمال شایسته وافعال خجسته که رضامندی من بآن بسته است چه اگر رشتهٔ مباشرت مدایح مذکوره گسسته نگردد بدون دعابندهٔ‌پرستش کنندهٔ خدا خواهی بود والا دعا سود وبهبودی نخواهد بخشود بعد زمین ادب بوسیده بامیر اخور احمد خان که بنیابتش ماموز شداز کابل راه هرات برگرفته چون وارد انجا شد خوانین مذکوره را روانهٔ پایتخت نموده از جمله ایشیك آقاسی عطامحمدخان رانفرستاده‌بذریعه عریضه استدعای بودن اورا درهرات‌کرده پذیرفته آمد ودر وقت رهسپار شدن سردار محمدیعقوب خان ازهرات جانب‌کابل که بشرح رفت سپاه متوقفه اسفزارداخل هرات شده همچنان درانجا مقیم گشت ودر اینوقت فوج پیادهٔ نظام از پسران کوچك‌که ازنه تاپانزده سال عمرداشتند بنام ولی عهد خجسته مهد مرتب ومنتظم گشت

﴿ ذکر سرگذشت سردار عبدالرحمن خان درسمرقند ﴾

ذکر سرگذشت سردار عبد الرحمن خان در سمرقند

بقراریکه ازپیش مسطور گشت سردار عبدالرحمن خان ازتاشکند مراجعت نموده درسمر قند اقامت ورزید

وازسبب غربت ومسافرتش بشکار چرغ وباز وباشق (۱) مواظب گشته چون میل سواری وشکار بسیار داشت بیست رأس اسب ختلی نژاد برگزیده برای خود برای سواری وبار برداری خویش بیاورده میان تفنگ دنباله پر دولوله ویك لولهٔ شکاری برگزیده ازهمان هزارو دویست وپنجاه سم نقدینهٔ که درهرماه ازدولت روس باوداده میشد نوکران کهترش رادرماهی پنج روپیه وبزرگ ومهتررا بقدر شان هریك زیاده تعیین فرمود واگرچه از عهده کفایت ماهوارهٔ مذکوره بعسرت می‌زیست هیچ اندوهی بجزفراق فرزندش سردار عبد الله جان وپردگیان حرم محترم خویش که در افغانستان بودند بخاطر نداشت چنانچه خودش درروز نامهٔ خود نکار داده است که جنرال ابراموف بامن بوضع رفاقت رفتار میکرد ودرعید ها ومهمانیها دعوتم می‌نمودودروقت حاجت وضرورتی عبدالله خان بن عبدالرحیم خان توحی خزانه دار خودرا نزد او میفرستادم واو وقت را معین کرده نزدش میرفتم ومقصدم را حاصل کرده اعزاز واکرام ازوی میدیدم ودرآمد ورفت دربارایالتی تکلیفی برمن نبود ومخیربودم که دررفتن ونارفتن ممانعت ومعارضتم نبود وبعزت واطمینان خاطر روز بسر میبردم وغیر ازغم افغانستان والم عیال ووالدهٔ ماجدهٔ وفرزندم که محبوس بودند دیکر اکراه واجباری ازدولت روس برمن نبود.

(۱) باشق باشه را گویند

وقائع سنه ۱۲۸۸ هجری

﴿ وقائع سال هزارو دویست وهشتادو هشت هجری ﴾

دراوایل اینسال فرخ‌فال سردارعبدالرحمن‌خانرا خیال‌مزاوجت دردل وهوای‌مناکحت‌عالم غربت‌درسر افتاده یکی‌ازدوشیزگان بزرگی ازاعیان بدخشانرا عقدنکاح بربسته بارعیال‌داری بردوش‌نهاده با آن‌گوهر بحرعفت وحیا هم آغوش کشت ومطابق این‌ایام امیرشیرعلیخان که‌اعلان ولیعهدی فرزند برومندش شهزاده عبدالله‌جانرا مدنظرداشت همت براتمام آن‌کاشته‌وهنوزدرانجام‌ان‌نپرداخته بود که‌سیدنور محمدشاه‌خان فوشنجی‌را باپالك‌انکلیس ازراه‌تحدید حدود وتعیین ثغور مأمورسیستان کرده خودش‌بعزم ییلاق ازشهردرپغمان تشریف‌برد ودرانجا سخت‌بیمار کشته‌باز کشت فرمود وسه‌ماه بر وی بستر ناتوانی خفته تا که ازلطف یزدانی شفایافت ودرخلال اینحال سید نور محمد شاه خان تعیین حدود سیستان وبلوچستان را بادولت ایران کرده وجهت نکارش توثیق آن در طهران رفته ازانجا براه آب وارد بمبئی کشته خبربیماری بلکه مرگ امیر شیرعلیخانرا شنیده بسرعت وشتاب ازانجا راه بر گرفته چون وارد کابل‌شد باسردار شیرعلیخان قندهاری وعصمت‌الله‌خان وارسلاح‌خان غلجائی ومستوفی حبیب‌الله خان‌وردك وحسین علیخان نائب سالارسپاه منصور ومیرزامحمدحسن خان دبیر وغیره‌بزرکان واعیان پایهٔ سریرسلطنت درباب اشتهار ولیعهدی شهزاده عبدالله جان کنکاش ومشورت کرده باتفاق عرض پرداز حضور اعلیحضرت امیر شیر علیخان شده استدعای اعلان ولایت عهدش کردند واو باوجودیکه شهزاده عبدالله جانرا از پیش ولیعهد قرار داده روی دل جانب اوداشت تعیین هریك ازفرزندانش را بصوابدید آنان وبزرکان قوم کذاشت وایشان‌پانزده روز وعدهٔ جواب صلاح وصواب خواسته چون میل خاطر امیر شیر علیخانرا جانب عبدالله جان دیده ودانسته بودند ممضی داشته بعرض رسانیدند که شایان این‌رتبهٔ‌علیا ودرجهٔ عظمی اوست وبس بعدامیر شیرعلیخان بجمیع بلدان وتمامت بزرکان اعلان فرموده مشتهر ساخت که درشب دوم ماه شوال سال ۱۲۸۸ هزار ودوصدوهشتاد وهشت هجری همهٔ‌شهرهای مملکت‌افغانستانرا آئین بربندند وبکمال‌زیب وآرایش مراسم‌چراغان ولوازم‌جشن بزرك ولیعهدی‌بپای‌برند وبزرکان‌ولایت غزنین‌را تامقرواعیان جلال آباد را تالعل‌پوره وهمچنین‌اشراف‌مضافات‌هرولایت را دعوت دارالسلطنهٔ کابل فرمود وادوات وآلات‌جشن‌شاهانهٔ بزرك مرتب‌ساخته تپهٔ‌مرنجانراجشن‌کاه سپاه‌قرار داد ودر روز عید سعید فطرشهررا آئین بربسته قرب چهارلك‌تن که دردارالسلطنه انجمن شده‌بودند دروقت‌نماز کذاردن عید ازتنکی‌جا چهل‌و شش‌فوج‌پیادهٔ‌نظام مقیم‌کابل‌را باشصت‌ضرب‌توپ جهت شال برتل‌مرنجان امرصعود فرموده شانزده فوج سوارهٔ نظام را بکنار چمن هندو سوزان حال موسوم بچمن حضوری تانصف تل مذکور حکم ایستادن کرد وانکاه خطیب درخطبه نماز عید نام سردار عبدالله جان را تالی نام پدرش خوانده چون‌نماز کذارده شد امیر شیرعلیخان فرزند ارجمندش‌را درآغوش کشیده مردم ایستاده پزرا آکاه کرد که اینك‌شهزاده عبدالله را ولیعهد خود قرار داده شمارا خبرداده ومیدهم که بعدازمن بشرط حیات وبقای سلطنت واستقلال

دولت اریکهٔ امارت افغانستان ازان او ومفوض بدوست که اطاعتش کنید واز امر ونهیش که مطابق امرونهی خدا ورسول باشد سر نه پیچید وبعد از ختم کلام توپ وتفنك شاد مانه بشلك در آورده تا که دربالا حصاروارد بار گاه شد تمامت آن سرزمین ازدود توپ وتفنك چون ظلمت شب سیاه بود ودرین روز تمامت مردم رااز بزرك و کوچك واداني واقاصی طعام وشربت وشیرینی داده هیچیك محروم نیامد وتاهفت روز اسباب طرب وسرور برپای داشته درشب دوم شوال شش فوج پیاده را که چهار هزار وهشتصد تن بودند چراغها بکف دست نهاده باچراغ در ظلمت شب امر قواعد کرده نظارهٔ عجیب وتماشای غریبی بروی کار آورد واز جملهٔ حکمرانان بلدان سردار محمد یعقوب خان که خودرافرزند بزرك امیر شیر علیخان وباعث سلطنت او از فتح فراه وقندهارچنانچه در ضمن وقائع سال ۱۲۸۵ هزار ودو صد وهشتاد وپنج مذ کور شد و شایان ولیعهدی می پنداشت از رشك در هرات چراغان نکرده بزم سرور نیاراست وامیر شیر علیخان ازین امر بذریعهٔ عرایض نیکخواهانش آگاه گشته نسبت بسردار محمد یعقوب خان آزرده دل و گرفته خاطر شد وهم از قفای جشن ولیعهدی شهزاده عبدالله جان نائب سالار حسین علیخان‌را بمنصب سپه سالاری سرافراز فرموده جشن وچراغان دیگر بپای برده سید نور محمد خان را بخطاب صدر اعظمی ومیرزا محمد حسن خان بلقب دبیری مخاطب وممتاز گردانیده همچنین اکثر خدام دولت را بارتقای جاه ومنصب نواخته اعزاز نمود وهمه را از کثرت نوازش مواظب به نیایش خویش ساخت

(ذکر وقائع سال هزار ودوصد وهشتاد ونه هجری صلعم)

وقائع سنه ۱۲۸۹

در ابتدای این سال امیر شیر علیخان بنا برنقار خاطریکه از سردار محمد یعقوب خان بسبب ترك چراغان ولیعهدی شهزاده عبدالله جان داشت ایشیك آقاسی شیردل خان‌را از حضور مأمور هرات فرمود که سردار محمدیعقوب خان‌را ازراه تنبیه وتهدید باخود در کابل آرد واواعتماد بایشیك آقاسی شیردل خان نکرده جوابش داد کهچون از باعث عطاءالله خان برادر وعطامحمد خان برادر زادهٔ خود که بامن فراری بودند روی شفاعت نزد پدرم نداری آسوده خاطر نیستم که باتورهسپار کابل شوم واگرعصمت‌الله خان یاارسلاح خان آمده مرامطمئن سازد در کابل خواهم رفت وایشیك آقاسی شیردل خان بی‌نیل مقصود ازهرات در کابل مراجعت نمودو گفته سردار محمدیعقوب خان‌را بسمع فیض مجمع امیرشیرعلیخان رسانید واوعصمت‌الله خان وارسلاح خان هردوتن‌را بروفق خواهش سردار محمدیعقوب خان درهرات فرستاد وایشان وارد آنجاشده تسلی واطمینان خاطر بسردار مذ کوردادند که شرفیاب حضور والد ماجدش شده بعد بضمانت وشفاعت ایشان در هرات مراجعت کند واو معاودتش‌را برعهده آن دوتن نهاده بذیرای آمدن کابل شد

(ذکر آمدن سردار محمد یعقوب‌خان)

از هرات بکابل ومحبوس شدنش

ذکر آمدن سردار محمد یعقوب خان در کابل و محبوس‌شدن او

چون سردار محمد یعقوب خان بسو گند های مؤ کدهٔ عصمت الله خان وارسلاح خان ووعدهٔ باز گشت خود جانب هرات ازهر دوتن اطمینان خاطر حاصل کرد مبلغ یك لك روپیه را از اقمشهٔ نفیسه برای تحفه وهدیهٔ حضور پدر والا گهرش خریده بایکصد رأس‌اسپ از خود ودو صد رأس از متعلقانش بطریق ارمغان فراهم وآماده کرده از هرات راه کابل بر گرفت وچون بنزدیك کابل رسید امیر شیر علیخان سردار محمد یوسف خان‌را امربذیره کرد اوراه استقبال بر گرفته درقلعهٔ سردارولی‌محمدخان حال معروف بماهتاب قلعه‌باسردار محمد یعقوب خان ملاقی شده مراسم بذیره بجای آورده باهم داخل کابل شدند ودر وقت شرف بار یافتنش نیز امیر شیر علی خان سوارهٔ نظام را که برسم مستمره بحضورش صف آراسته ایستاده بودند از سلامی گرفتنیکه قانون خدام نظام است منع فرموده کسی بوی اعتنا والتفات نکرد واز زیر دیوار بار گاه همچنان ایستاده‌با شرف دست بوس حاصل نمود وامیرشیرعلی خان پژوهش احوال فرموده بس ازان‌پرسید که اسپان از

مغانات کجا ایند چون همهٔ اسپان بادیگر تحف وهدایا وارمغان حاضر بودند پیش کشیده همه مقبول گردیده مطبوع افتاد وپس ازان هرروزه حاضر حضور پدر نیکو سیرش شده وسلامی کرده بمنزلش باز میگشت تا که روز عید سعید فطر سال هزار ودویست وهشتاد ونه هجری پیش آمده سردار محمد یعقوب خان حاضر بزم گاه عید گشته از بیرون محفل بزم سلام گفته امیر شیرعلیخانش فرمود که چون شما در هرات میروید در اندرون بارگاه آمده وسخن چند شنیده بعد رهسپار هرات شوید ودر وقت در آمدن او بعضی از حضار چون سردار محمد یوسف خان وسردار محمدعمر خان وغیره بخیال اینکه امیرشیر علیخان بااو ازدر خفا سخن خواهد راند برخواستند که ازمجلس بیرون شوند امیرشیرعلیخان امر نشستن کرده فرمود که بمواجههٔ شما بااومکالمه کنم چنانچه سردار محمدیعقوب خان داخل بار گاه شده بدوزانوی ادب نشست آنگاه امیرشیرعلیخانش معاتب ساخته فرمود که اکنون حق پدری ورتبهٔ فرزندی من و تو ساقط شد زیرا که بمن اعتماد نکرده عصمت الله خان وارسلاح خانرا معتمد دانسته بتوسط ایشان راه اطاعت پیمودی و گرنه همچنان رهسپار بادیهٔ جهالت بودی وبمصداق این گفتهٔ حوالتی عریضهٔ اورا که درهنگام گریختن خود ازعرض راه فرستاده بود ازمیرزا محمدحسن خان دبیرخواسته بجهر قرائت کرده سردار محمد یعقوب خانرا ملزم ساخته لب بدشنامش کشوده فرمود که خدام خودرا که نزدت فرستاده ام وترا بعهد وسوگند ازهرات آورده اند ناکث عهد وحانث سوگند نمیسازم برخیز وامروز روانهٔ هرات شو الشکر گاشته آنولایت را قهراً بتصرف آرم واگر بخواهش خود درهرات روی تحویست نگاه میدارم ازین دو امر یکی را اختیار کن واو بجز از گفتن اینکه اختیار بحضرت والاست چیزی عرض نمی کرد تا که بهادرخان ازجای برخواسته دیگرانرا ترغیب کرد که برخیزید ودربین پدر وپسر صلحی برانگیزید وامیر شیر علیخان روی عتاب بدو نموده فرمود که اورا اغوا کرده ازراه راست منحرف ساختید بازمیخواهید که دام حیله دراز کنید هرگز بخلاف یکی ازین دو امر که او بپذیرد دیگرچیزی نپذیرم که یادرحال جانب هرات شود ویاراه زندان برگیرد چون سخن بدینجا رسید عبدالظاهر خان بارکزائی انگیزائی قدم جسارت پیشنهاده زبان عرض بکشاد که یکشب مهلت حرکتش جانب هرات مرحمت گردد فردا رهسپار شود ویازندان وغل وزنجیر را یار گردد اونیز معاتب گشت پس سردار محمد یعقوب خان راه چاره را مسدود دیده قبول زندان نمود وامیر شیر علیخان سپهسالار حسین علیخانرا امر برحبس او کرده او ازمجلس حضورش بیرون کشیده بدست کرنیل یارمحمد خان هزاره که کرنیل سواران اردل بود سپرد واو درسراچهٔ حضور برده بمحافظتش پرداخت وروز دیگر امیر شیر علیخان عبدالظاهر خانرا که مهلت یکشبه برای سردار محمدیعقوب خان خواسته ومعاتب گشته بود پیش خوانده بنواخت ودل بجای آورده دین محمد خان پسراورا مأمور هرات ساخت که در آنجارفته سردارمحمد ایوب خان را ازطرف پدر دادگسترش تسلیت داده مطمئن خاطر سازد ومنشوری نیز مصحوب او بسردار محمد ایوب خان ارسال نمود که خاطرما ازتو آزرده نیست زیرا که محدث فتنه وموزث مفسده سردار محمد یعقوب خان بود که گرفتار کردار خویش گشت و ناصیهٔ حال و دامن احوال شما از آلایش فساد پاك بوده واگر مرتکب امر خلافی شده باشی باغوا والقای او بوده است واکنون خود را حاکم هرات دانسته دین محمد خانرا بحکومت غوریان مامور نمائی فقط واز قفای او میرزا حبیب الله خان مستوفی وسردار محمد عمر خان بن سردار محمد عظیم خان مرحوم را باسردار عطاءالله خان برادر زادهٔ اووحفیظ الله خان نائب سالار وجنرال داؤدشاه خان ودوازده فوج پیادهٔ هشت صدی وهشت فوج سوارهٔ چهار صدی وچهل وهشت ضرب توپ ازراه حزم ودوربینی گسیل هرات فرمود وهم ایشیك آقاسی شیردلخان ومیراخور احمد خان اسحق زائی را بچاپاری ازراه هزاره جات روانهٔ آنجا نمود که مبادا سردار محمد ایوب خان ازراه طغیان مرتکب مخالفت گردد واگر طریق غوایت برگیرد تنبیه وتهدیدش نمایند

﴿ ذکر سرکشیدن وبغی ورزیدن سردار محمد ایوب خان از پدرش ﴾

ذکر بغاوت سردار محمد ایوب خان

وسردار محمد ایوب خان نامه وپیام پدر نیکو سیرش را که دین محمد خان بوی رسانیده واندرزش نموده درغوریان رفت درزاویهٔ نسیان گذاشته لوای طغیان افراشت ودین محمد خان را ازحکومت غوریان عزل کرده

بعد از حکم معزول او سوار تعیین کرد که اورا با عیالش که از دیرباز در غوریان بود اسیروار بازنجیر در هرات آرند واو بپاس حرز ناموسش باسواران سردار محمد ایوب خان در آویخته خود او کشته وعیالش اسیر گشت وامیر شیر علیخان از قتل او آگاه شده سپهسالار حسین علیخان را نیز بادوفوج پیادهٔ اردل وشش ضرب توپ دنباله بر ویك فوج سواره از عقب دیگر سپاه مامورهٔ هرات که ذکر شد از کابل بدانسو رهسپار ساخت وامر کرد که بسرعت وشتاب خود را بجلو رفتکان برساند چنانچه درگرشك باردوی اولین پیوست وایشیك آقاسی شیردل خان که از راه هزاره جات رهسپار شده بود ازحدود خواجهٔ چشت از میر اخور احمد خان پیش شده او بازماند وچون ایشیك آقاسی شیردل خان وارد سیاووشان شد سردار محمد ایوب خان آگاه کشته سردار محمد حسن خان و عبدالسلام خان برادر زادهٔ سردار میرافضل خان را باسوار بسیاری فرستاده اورا ازسیاووشان دستگیر کرده محبوساً در هرات برده وتوقف نداده همچنان بامر سردار محمد ایوب خانش محبوساً در کوهسان فرستادند ومیر اخور احمد خان که باز مانده بود ازحال رفیقش آگاه کردیده روی جانب غورات نهاد وازآنجا راه برگرفته درنواحی فراه وپشت زود باردوی پادشاهی ملحق گشت وسردار محمد ایوب خان باافواج سواره وپیادهٔ مقیمه هرات وتوپخانه وسوار کشاده روبراه مخالفت بدروالا کهرش نهاده کنار پل مالان را لشکر گاه قرارداده بعزم دفع سپاهیکه از کابل مرحله پیمای انصوب شده بود استوار نشست وسردار محمد حسن خان نوادهٔ وزیر فتح خان مرحوم را باسه هزار سوار مامور تر کتاز محالات فراه واناردره واسفزار نموده امر کرد که خود را پیش رو سپاه نیز دانسته ازحال لشکر کابل آگاه باشد چنانچه او مواضع مذکوره را غارت کرده مال ومواشی ایشانرا ازچرا گاه بتاراج برده ومردم آن نواحی ابواب قلاع خود را بربسته ازراه دفاع زدوخوردی همیکردند تا که افواج کابل وارد فراه شده دست تاراج او کوتاه گشت وازاسفزار مراجعت کرده ازراه فرار درپل مالان داخل اردوی سردار محمد ایوب خان شد واوپس از ورود لشکر پادشاهی دراسفزار توان پیکار را درخود ندیده باسردار محمد حسن [illegible] مذکور وغیره مفسده جویان وپنجصد سوار ازپل مزبور روی فرار جانب مشهد نهاد ورکن الدوله حاکم [illegible] مقدمش را گرامی داشته ازورود او درمشهد ببرادر خود اعلیحضرت ناصرالدین شاه بذریعهٔ تلگراف خبرداد و وهفتاد هزار روپیه نقد که معادلست باچهارده هزار تومان ایران وهفتصد خروار غله جهت مصارف سردار عالی تبار معین ومقرر نموده در پاسخ پیام داد که دولت ایران خانهٔ خود شهزادهٔ افغانست وتا که باقامهٔ خراسان وولایات دیگر ایران خرسند باشد شاه اورا بمنزلهٔ فرزند خویش دانسته سد ابواب ملاطفت دربارهٔ او نخواهند فرمود وپس ازفرار کردن ورفتن سردار محمد ایوب خان درمشهد هواخواهان او که بازمانده بودند قصد قتل ایشیك آقاسی شیردلخان نمودند که اورا درزندان غوریان کس فرستاده هلاك سازند تاازحال کسانیکه سردار محمد ایوب خانرا اغوا نمودند واو همه را می شناسد امیر شیرعلیخانرا آگاه کرده تمام را تباه نسازد امامهدی قلیخان معروف بخان آقای جمشیدی ازعزم واراده ایشان خبریافته الله قلیخان برادر ویلنك توشخان پسر خود را باهفتصد سوار در کوهسان فرستاده ایشیك آقاسی شیردلخان وهمراهانش را که محبوس بودند از زندان کشیده در کشك بردو از آنجا باایل والوس مردم جمشیدی درتحت رایت او فراهم گشته روی تسخیر بهرات نهادند وقبل ازرسیدن سپهسالار حسین علیخان هرات را ایشیك آقاسی شیردلخان بمعاونت خان آقای جمشیدی ومردمش متصرف شده بعد سپهسالار باافواج قاهره داخل شهر کردیده رحل اقامت انداخت ودرمرمت شکست وریخت مملکت وتربیت سپاه ورعیت پرداخت وبعد از چندی ایشیك آقاسی شیردلخان بفرمان طلب در کابل آمده بخدمتیکه داشت مواظب گشت

﴿ ذکر ولادت باسعادت اعلیحضرت سراج الملة والدین ﴾

ذکر ولادت اعلیحضرت سراج الملت والدین

درین سال فرخ فال مهین اختر برج کمال وبهین کوهر درج جلال پادشاه معارف آگاه اعلیحضرت سراج الملة والدین امیرحبیب الله خان که حال جالس سریر سلطنت مستقلهٔ افغانستان وترکستان متعلقهٔ آن وبانی اینفرخنده کتاب ومؤسس این خجسته خطابست از کتم عدم بعرصهٔ وجود قدم نهاده ولادت باسعادتش درروز دو شنبه بیست وپنجم ماه ربیع الثانی سال مذکور هزار ودویست وهشتادونه هجری دربلدهٔ ارم مانند سمرقند اتفاق افتاده

ازین بعدتاروز جلوس میمنت مانوسش باسم شهزاده یاسردار درج کتاب شده می آید انشاءالله تعالی ومقارن اینحال امیر شیر علیخان بتوسط نائب محمد علم خان ابواب مکاتبه را بادولت روس کشوده درباب مقید ساختن سردار عبدالرحمن خان ازین هم نامها فرستاده بنوید ومژده انعقاد رشتهٔ دوستی واتحاد دولت افغانستان بادولت روس خواستار آنشد که سردار عبدالرحمن خانرا ازراه تحقیر واخفاف مقید سازند واین مکتوبات او بذریعهٔ قاصد بامیر مظفر بادشاه بخارا میرسید واو بجنرال ابراموف وکبور نار حکم ران تاشکند وسمرقند فرستاده جواب آنان را بنائب محمدعلم خان روانه میکرد واو ارسال پایهٔ سریر سلطنت میداشت تا که ازاخفا بابر ازانجا میده دراخبارات باسمه ونشرشد وباآن کار پردازان دولت روس سردارعبدالرحمن خان را که مهمانش بود بایماواشارهٔ امیرشیر علیخان عمل نکرده اورا باعزاز واحترام بچشم مهمانی میدیدند

وقایع سنهٔ ١٢٩٠ هجری

﴿ وقایع سال هزار ودویست ونود هجری ﴾

درین سال ازحضور اعلیحضرت امیر شیر علیخان منشور تسخیر میمنه بنام نائب محمدعلم خان شرف صدور یافته سپهسالار حسین علیخان ومستوفی حبیب‌الله خانرا نیز فرمان شد که سردار عبدالله خان ناصری را بالشکر وتوپخانه از هرات جانب میمنه رهسپار سازند تااو ونائب محمدعلم خان ازدوسو روبمیمنه نهاده مسخرش کنند چنانچه نائب مذکور بعداز وصول این‌منشور ازمزار شریف باپانزده فوج پیاده وهفت فوج سوارهٔ نظام‌وسوار کشادهٔ اوزبکیه وغیره واتواپ باانتظام راه میمنه برکرفت و همچنین سردار عبدالله خان از هرات باچهار فوج پیاده وچهار فوج سوارهٔ نظام وشش ضرب توپ وسوار کشادهٔ هرات روبمیمنه نهاد واز دوجانب وارد میمنه شده شهر را بمحاصره انداختند وپس ازسه‌ماه یورش برده بقهر وغلبه فتحیاب کردیده میرحسین خان والی را باعیال واطفال ومنسوبانش کرفتار ساخته همه را تحت‌الحفظ بدارالسلطنهٔ کابل فرستادند ونائب محمدعلم خان نظم ونسق بامور نزدیك ودور آنولایت نهاده میرآخور غلام رضا خان بن میرآخور باباخان مراد خانی را بحکومت آنجا کماشته وباندازهٔ کفایت فوج درمیمنه کذاشته سردار عبدالله خانرا باسپاه‌هرات رخصت مراجعت دادوخود بابقیهٔ لشکر وحاصل نقد وجنس آن بوم وبرلوای باز کشت افراشته وارد مزار شریف شد وچون دریکسال ویا دوسالی یك‌مرتبه باهزار راس اسپ وچهل هزار دانه طلای یك‌مثقالهٔ مسکوك ودیکر تحف وهدایا از ترکستان باخود برداشته‌احرام بندعتبهٔ‌علیا میشد وشرف‌بار وعزدیدار شهریار تاجدار حاصل کرده‌وهمه‌تحف‌وهدایارا پیش‌کشیده وچندی بحضور درنك کرده بعدرخصت یافته درترکستان میرفت وبحکومت آنجامی‌پرداخت ودرهردفعه میرحکیم خان شبرغانی وغضنفر خان اندخودی ومحمد خان بیکلربیکی سرپلی ومیر سلطان مراد خان قطغنی را که همکنان ازطرف پادشاهی برزدستی او دربلدان وولایات مذکوره حکومت کرده مالیات دیوانی ولایات ومحالاتش را بو میسپردند باخود درکابل آورده شرفیاب بار وکامیاب دیدار پادشاه باوقار میساخت ودرغیاب ایشان ازهمه درنزد امیر شیر علیخان‌شکایت کرده استدعای عزل ایشانرا می‌نمود واقامت ایشان را درکابل ازحضور خواهش میکرد که شاید عرض واستدعایش منظوری یافته معاندین دولت شریك حکومت نبوده مملکت ترکستان مستقلاً درزیر امرونهی اوباشد اما امیرشیرعلیخان تمناو آرزوی اورا بکوش قبول نمی‌شنود تاکه درهنکام محاصرهٔ میمنه‌خطوط ایشان که ازروی دوستی بسوی میرحسین خان والی میمنه فرستاده واو را ترغیب باستواری وتحریض باستحکام قلعه داری کرده نوید یاری ومددکاری ازخود باوداده بودند بدست نائب محمدعلم خان افتاده پس از مراجعت و ورود در مزار شریف میران مذکوره را بانقد وجنس مستمره وتحائف مقرره باخود برداشته شرف اندوز تقبیل‌عتبهٔ علیا کشت ومکتوبات میران ترکستانرا ازحضور امیر شیر علیخان کذارش داده سخنان خود را که درباب آنها بارها بعرض رسانیده عزمنظوری نمی‌یافت بکرسی‌ثبوت برنشاندچنانچه امیرشیرعلیخان‌میران‌مزبورهٔ ترکستانرا بخطوط خود ایشان ملزم ساخته همه را بدون ضبط کردن مال ومنال ایشان امر اقامت کابل فرمود

وعیال واطفال همه‌را طلب کابل نموده باندازهٔ کفاف وشایان حال هر کدام تنخواه ومقام زیست معین کرد ونائب محمد علم خان این سال را در کابل بسر برده همه روزه درك سعادت محفل حضور حاصل می‌نمود

(وقایع سال هزار ودوصد ونود ویك هجری)

وقایع سنه ۱۲۹۱ هجری وفوت نائب محمد علم خان

(وفوت نائب محمد علم خان)

دربن سال نائب محمد علم خان سامان مراجعت ترکستان ساز کرده هنوز رخصت راه پیمودن واجازت روی بسوی ترکستان نهادن حاصل نکرده بود وبومیه باراده رخصت گرفتن حاضر بارشده موقع عرض نمی‌یافت تاکه روزی بعزمیکه داشت ازخانهٔ خویش سواراسپ شده‌راه‌دربار پیش گرفت‌واسپ ترکش (۱) را که امیرشیرعلیخان بخشیده‌بود شاطرش پیش همیکشید چون بقرب دردروازهٔ بار گاه رسید اسپ ترکش جموشی کرده ازضرب لگد استخوان پای اورا درهم شکسته از آنجا بخانهٔ خویش باز گشت وبیست روز بر بستر ناتوانی خفته هنوز پای شکسته اش درست نگشته بود که تب محرقه عارض حالش گردیده ایام عمرش را سپری ساخت و کسانش جسد اورا بمقابل دروازهٔ خونی بالا حصار دفن کرده حایطی ازخشت خام بردور تربتش برافراشته امروز قبرش بزیر خاك دیوار آن حائط نامعلوم است واز نظرها معدوم

(۱) ترك مشهور است

﴿ ذ کر مأمور شدن ایشیك آقاسی شیر دل خان ﴾

ذکر مامور شدن ایشیك آقاسی شیردل خان بحکومت ترکستان

(بحکومت ترکستان)

وپس ازفوت نائب محمد علم خان ایشیك آقاسی شیردل خان ازحضور امیرشیر علیخان بلقب لوی‌ناب وپسرش خوشدل خان بلقب کمکی ناب ومیرزا محمد حسن خان دبیر بلقب کمناب ملقب وسرافراز گشته هر سه تن مأمور ترکستان شدند که لوی ناب شیردل خان بکار حکومت پرداخته پسرش خوشدل خان بزیر دستی او ساخته‌خدمت بوده میرزا محمد حسن خان امور دیوان را راست بدارد و کاریکه بحضور در عهدهٔ شیر دل خان لوی ناب بود به محمد یوسف خان دویمین فرزند خودش سپرده شده میرزا محمد نبی خان بجای میرزا محمد حسن خان کمناب منصوب وبعد ازچندی بمنصب دبیرالملك مفتخر گشت ومقارن انحال سردار شیرعلی‌خان هزاره که طریق خدمت دولت وامارت امیر شیر علیخان میسپرد بدرود جهان کرد وچون در سال هزار ودوصد ونود ودوی هجری بدون ازرفه حال سپاه ورعیت و آرامی ومعموری مملکت دیگر امری حادث نشد که رقم میگشت مگردر سمرقند از طلوع اختر سعادت مند سردار فطانت پیوند سردار نصرالله خان که از افق سپهر جلال طالع گردیده دیده‌ودل دوستانرا روشن وخرسند گردانید زیرا که ولادت ذی میمنت آن سلالهٔ دودمان طایفهٔ عظیمهٔ درانی ونقاوهٔ فرقهٔ جلیلهٔ محمد زائی ونور (۲) حدیقهٔ پاینده خانی ونورحدقهٔ سلطنت افغانی که اکنون بخطاب نائب‌السلطنه ازپیشگاه حضوروافرالسروراعلیحضرت سراج‌الملة والدین شرف امتیاز دارد درروزچهار شنبه سلخ‌ماه صفرسال‌مذکور هزار ودویست ونود ودوی هجری اتفاق افتاده قدم بصفحهٔ وجودنهاد ودرروز ششم ماه رمضان اینسال زلزلهٔ شدید در کابل واطراف آن اتفاق افتاده اکثر باغات وقریجات کوهستان‌تبدیل یافته یکی بجای‌دیگری قرار گرفتند

(۲) نور شکوفه را گویند

﴿ وقایع سال هزار ودویست ونود وسه هجری صلم ﴾

وقایع سنه ۱۲۹۳ هجری

چون اوراق دیوان ودفتر از حیف ومیل نویسندکان دزد باطن ظاهر الصلاح پرا کنده ومنتشر گشته کار مملکت ازدست عمال ناشایست خلل پزیر شده در وجوه مالیات وغیره کسر ونقصان پدید آمد ناچار امیر شیر علیخان متوجه بدرستی کار شده دربن سال میرزا حبیب الله خان مستوفی را از هرات جهت باز پرسیدن حساب عمال وضباط وانتظام دادن دفتر وارتباط آن طلب کابل فرمود وبجای او سردار محمد عمر خان بن سردار محمدعظیم خان مبرورزا مامور حکومت آنجا نمود وپس از وصول میرزا حبیب الله خان بکابل مکتوب لارد لیتین حکمران کشور هندبپایهٔ سریرسلطنت رسیده ازمطالعهٔ اعلیحضرت امیر شیرعلیخان گذارش یافت که بنابرانعقاد رشتهٔ دوستی دولتین بهتین انگلیس وافغانستان میباید کسان دولت انگلیس بمثابه کابل‌درترکستان وهرات وقندهار

نیز باشند تا ازعزم وارادهٔ دولت روس که از راه افغانستان جانب کشور هند دارد ایشان در [illegible] دولت برطانیه را ازروی دانستکی آکاه کنند تابرطبق آنچه بروی کاراید کار کرده بتخیر جانبین اسباب مدافعه آماده شود و ازین مکتوب نواب عطا محمد خان مقیم کابل را که سفیر دولت متبوعهٔ او بود خبر داده مرقوم نموده بود که جواب رقیمهٔ ورا از امیر شیر علیخان حاصل نموده ارسال دارد چنانچه امیر موصوف دروقت عرض واستدعای سفیر مذکور که خواهش جواب نامهٔ لارد لیستین کرد نکارش فرمود که هنکام ملاقات بالارد ارل میو درانباله ذکراین مقاله بپای رفته است که تابا اقوام افغان مشورت کرده به صواب دید ایشان مطمئن خاطرنشوم نمی‌توانم پذیرای این امر شوم زیرا که اکرآدمان دولت برطانیه رابدون رضای قوم درداخلهٔ مملکت راه دهم وآسیبی بدیشان برسد البته موالات بمعادات کرایدوهم خودم بنقض میثاق شهرهٔ آفاق کردم وپس از وصول این جواب امیر شیر علیخان عطا محمد خان سفیر را درهند طلبیده دلایل وبراهین خواهش خود وثمرهٔ آنرا باو تعلیم وتلقین کرده دوباره ازراه تمنای مزبور بکابلش فرستاد وامیر شیر علیخان بروفق جواب اولش پاسخ داده اولارد لیستین را آکاه کرد واوسفیرمذکور را درخفیه مکتوب نمود که ببهانهٔ امری راه هند برکرفته بامیرشیرعلیخان وعدهٔ مراجعت خود را داده رهسپارشود چنانچه ببهانهٔ اینکه اسباب خویش را درکابل کذاشته دردرهٔ اسمعیل خان رفته سررشتهٔ زمینداری و کشت کاری خود را نموده بکابل باز کردم رخصت خواست وچون اجازت رفتن یافت تمامت اسبابش را برداشته در کابل هیچ نکذاشته رهسپار شد وامیر شیر علیخان پس ازوی برکاهی حال آکاه کشته بخود اندیشید که کارکنان دولت انکلیس ازسبب انتشار اخبار نمودن دولت روس که بواسطهٔ اقامت سردار عبدالرحمن خان در سمرقند اخبار اتحاد خودرا باافغانستان نشرکرده ومیکنند آزرده کشته سفیرایشانرا ازراه ترك موالات طلب هند کرده خواهندبود الحق که چنین بود که امیر شیر علیخان تصور فرمود چنانچه از لشکر کشیدن دولت مذکوره که مرقوم شده می آید معلوم میکردد خلاصه امیر شیر علیخان سراسیمه کشته سید نور محمد شاه خان صدر اعظم را بامیرآخور احمد خان و میرزا محمد باقر خان بن میرزا علی اکبر خان ازراه رسالت روانهٔ پشاور ساخت که با انکلیسان ازعهد دوستی واتحاد جانبین که دربین موثق ومرتبط است درمیان آورده وبیاد داده رشتهٔ میثاق را بیش از پیش وثوق دهند وایشان وارد پشاور شده نخست باانکلیسان ازامور ماضیه سخن رانده هنوز زبان ردوقبول باز ورشتهٔ کفتکودرشروط عهد سابقه دراز بود که صدر اعظم بدرود جهان کفته کوهر مراد جانبین ناسفته ماند وهمراهان اوجسدش را ازراه مراجعت جانب کابل نقل داده درکتل یکلنکه شهزاده عبدالله جان ولیعهد باتمامت اعیان وبزرکان بامرپدروالا کهرخویش طریق مشایعت پیش کرفته مراسم پذیرهٔ جنازهٔ اورا بجای آورده درقبرستان موضع موسوم بهجیه مدفونش ساخت وباز ماندکانش را بصبر وشکیبائی تسلی داده بنواخت

﴿ ذکر مامور شدن میرزا حبیب الله خان برسالت جانب پشاور ﴾

[illegible] رسالت میرزا حبیب الله خان مستوفی

وپس ازچیدن بساط سوك سید نور محمد شاه خان صدر اعظم مرحوم امیر شیر علیخان میرزا حبیب‌الله‌خان مستوفی را برسالت‌نامزد فرموده ملاشاه محمد خان وتاج محمد خان فوفل زائی ومیرزا محمد طاهر خان بن میرزا محمد زمان خان را بااو همراه نموده جانب پشاوررهسپارساخت واین ملاشاه محمد درزمان قضاوت ملاعبدالسلام خان بقندهار جلده ودره احتساب دردست داشت وانکاه که ملا عبدالسلام خان بامر پادشاهی از قندهار درهرات رفته بضبط وربط مالیات ووجوهات آنجا پرداخت ملاشاه محمد را ازجانب خود بکار وجوهات کماشت وپس ازآنکه قاضی عبدالسلام خان درسال ۱۲۸۰ هزار و دویست وهشتاد هجری همرکاب امیر شیر علیخان وارد کابل شده بمنصب قاضی القضاتی مفتخر کشت ملا شاه محمد را کاتب دیوان قضا مقرر نمود و آخرالامر ازسبب آنکه اوبامردم دربار مراوده ورابطهٔ تامه حاصل کرد قاضی عبدالسلام خان ازحسد ورشك باو معاند کشت چنانچه درهنکام فرار کردن سردار محمد یعقوب خان از کابل ومحاصره نمودن قندهار وفرار کردنش

جانب سیستان قاضی عبد السلام خان ملا شاه محمد را بنوشته جعلی از اغوا کنندگان سردار مذکور قرارداده بتوسط نیاز محمد خان بارك زائی بمطالعه کارکنان حضور امیر شیر علیخان رسانیده محبوس ساخت وبعد از تحقیق چون بتهمت مغلول شده بود رها شده نزدارسلاح خان غلجائی قرار گرفت ودرین وقت باميرزاحبيب الله خان چنانچه مذکور شد برسالت مأمور پشاور گشت وآخرالامر بوزارت دول خارجه سرافرازی یافت چنانکه بیاید انشاء الله تعالی القصه چون میرزا حبیب الله خان با همراهانش از راه رسالت وارد منزل جمرود گردید انگلیسان که ازرابطهٔ موهومی امیرشیر علیخان بادولت روس هراسان شده بودند کس درجمرودفرستاده بدیشان پیام دادند که اگر اموریرا که خواهش دولت برطانیه دراجرای آنست وگفته ونوشته فرستاده است میپذیرند وارد پشاور شوند والا ازراهیکه آمده‌اند جانب کابل روند وایشان پیام انگلیسان را مشعر برنقض پیمان دیده بدون مذاکره ومکالمه ازجمرود بکابل مراجعت کرده ماجرا بامیر شیرعلیخان باز داشتند

ذکرطلبیدن امیرشیر علی خان بزرگان کوهستانات را درکابل

﴿ ذکر طلبیدن امیر شیر علی خان ﴾

(بزرگان کوهستانات را وخلعت وانعام دادن بایشان)

وامیر شیر علی خان از شنیدن گذارش مذکوره بربهانه جوئی ونقض عهد نمودن انگلیسان متیقن گشته تمامت اعیان وبزرگان باجاور ومردم مهمند وغیره کوهستانات را بفرمان طلب از راه ایلیت وقومی واتحاد ملت اسلامی دعوت کابل فرموده مردم باجاور را که از دیگران پیشتر حاضر آمده شرف بار یافتند هریك از بزرگان ایشان را بمناصب عالیه ومراتب رفیعه ازقبیل خطاب سرداری ونوابی سرافرازی داده بمواجب وافره از بیست الی سی هزار روپیه بی‌نیازی بخشیده روی دل همه را سوی خودکردوایشان بازای‌این‌احسان‌برعهده نهادند که دروقت حاجت وهنگام محاربت هریك ازدول خارجه جواربه بمعاونت بر خواسته بمقاتلت ومدافعت گرایند ودر صرف مال وجان دریغ ومضایقه ننمایند وهمچنین دیگر طوایف کوهستانات را از عطای مواجب واسلحهٔ وخلاع فاخره سرافراز وبی نیاز گردانیده همه را معاضد دولت ساخت

ذکر سر گذشت سنه ۱۲۹۳ سردار عبد الرحمن خان در سمرقند

﴿ ذکر سر گذشت سال هزارو دویست ونودو سه هجری ﴾

(سردار عبدالرحمن خان در سمرقند)

وهمدرین سال دولت روس رایت تسخیر شهر سبز برافراشته جنرال ابراموف سردار عبدالرحمن خان را تکلیف همعنانی وهمراهی کرد واو سرباز زده گفت که از پیش اظهار نموده‌ام که عهده برارخدمتی نشوم واگر مأمور شوم مردم شهر سبزرا بدون محاربه ازراه اطاعت حاضر میسازم که خواهشهای دولت را هر چه باشد پذیرا شوند وچون کار به پیکارانجامیده بود این ادعای اوبهدر رفته از جنرال ابراموف خواهش اسلحه نمود که سه صد تن همراه دارم اگرمردم سمرقند مرتکب شورش شوند ازقورخانه آلات حرب‌بدیشان داده شود که باطفای نائرهٔ بلوا گرایند واواین امر را بذیرفته سه صد میل تفنگ وپانزده‌لك کارطوس‌یعنی فشنك اورا بنام قورباشی حواله داده خودش بالشکر رو بشهر سبز نهاده بمحاصره‌اش انداخت وپادشاه بخارا نیزبامردولت‌روس لشکر جانب شهر سبز کشیده پیش ازرسیدن‌او چهارمرتبه سپاه روس یورش‌کرده کاری ازپیش نبردند وجنرال ابراموف زخم برداشته هزارتن ازفوج پیاده اش نیزمجروح ومقتول شدند تا که شش روزترك پیکاررا باشهریان قرارداده ایشانرا ازپاسداری‌واستواری بفریب غافل ساخت چنانچه ازدوازده هزارتن مردکارزارکه درشهراقامه وقرار داشتند هزارتن که عیالشان درشهر بودند بحفاظت باره وبروج حصار پرداخته یازده هزار دیگرکه عیال واطفال خودرا کشیده درجای ایمن برده بودند وپادشاه بخارا لشکر بتاراج آنها گماشته بود از بزرگان خویش بخبروزه رخصت حاصل کرده ازشهر بیرون شدند که ازعیال خود خبری گرفته روزششم که لشکر روس وعدهٔ جنك قرار داده است بشهر مراجعت کنند وپس ازبیرون‌شدن یازده هزارمرد جنگی لشکرروس بفسون وفسوس خود کامیاب شده وحمله کرده شهررا متصرف شدند وبکارگذارن پادشاه بخارا سپرده میران سکنهٔ شهر باسه

صد سوار از راه فراز در خوقند رفتند وجنرال ابراموف بسمرقند باز کشته سردار عبدالرحمن خان بپرسیدن زخمیکه بدو رسیده بود نزدش شده پس ازتبریك فتح شهر سبز وپرسش جراحت اووی یکمدد نصوار دان میناکار طلا ویك میل تفنك دولوله ویك میل دوربین بزرك اعلی ازمال تاراجی شهر سبز برسم ارمغان نزد سردار والاتبار نهاده او مال غارت شدهٔ مسلمان را حرام دانسته نپذیرفت ویك ساعت صحبت کرده بمنزل خویش مراجعت نمود ودرخلال احوال مذکوره فراریان شهر سبز ازراه امید وپناه وارد خوقند شده خدایار خان رئیس آنجا همه را بطمع جاه محبوس کرده در تاشکند نزد کبورناتر فرستاده خدمه واموال ایشان راخود متصرف شد وکبورناتر همه را مدتی درزندان انداخته بعد رها داده برای هریك تنخواهی معین کرد وعیال واطفال ایشانرا که پادشاه بخارا اسیر کرده بود بامر کبورناتر درتاشکند نزد شوهران ومحرمان ایشان فرستاد وازطرف دولت روس قدغن شد که در تاشکند اقامهٔ عمری کزیده باوطان خود مراجعت نکنند

وقائع سنه ۱۲۹۴ هجری

﴿ وقائع سال هزارو دویست و نودوچهار هجری صلم ﴾

درین سال امیرشیرعلیخان سردار محمد علم خان حاکم پشت رود را ازعرض رعایا که بغایت ستم میکرد معزول فرمود واو باوجود عزلش بفرمان طلب درکابل نیامده احکام پادشاهی را درزاویهٔ نسیان کذاشت تا که امیر شیر علیخان بر آشفته سلطان محمد خان قزلباش حاکم وجوهات قندهار را فرمان کرد که باسوارهٔ نظام درپشت رود رفته اورا محبوساً روانهٔ کابل نماید واو وطبق امر پادشاهی محبوسش کرده روانهٔ حضور نمود وعوض او سردار محمد یوسف خان بن امیرکبیر مأمور حکومت پشت رود شده ازکابل در آنجا رفت ومقارن انجال ارسلاح خان غلجائی ازمرض استسقا اجابت حق را لبیك کفته بدرود جهان فانی کرد وبجای او ملا شاه محمد خان کتی خیل که ذکرحالش ازپیش مذکورشد بمنصب جلیلهٔ وزیردول خارجه سرافرازوممتاز کشت وهمدرین وقت فرستادهٔ دولت علیهٔ عثمانیه ازجانب سلطان معظم اعلیحضرت عبدالحمید خان تحریك دولت انکلیس بانامه وتحفهٔ سلطانی وارد کابل کشته شرف باریافت وداستانی از نتائج و منافع دوستی واتحاد دولت انکلیس و افغانستان بپای برده نقائص واضراردولت روس را نسبت بدولت افغانستان یکیك برشمرد که ازدوستی دولت برطانیه اعراض نکرده فریفتهٔ اغراض دولت روس نشود بعد برخصت مراجعت حاصل کرده درقسطنطنیه رفت

ذکر ورود فرستادهٔ دولت روس

﴿ ذکر ورود استلاتوف فرستادهٔ دولت روس در کابل ﴾

چون بواسطهٔ نشر اخبارات ازتوقف سردار عبدالرحمن خان درسمرقند که موالات واتحاد امیرشیرعلیخان را بادولت روس انتشار داده کفتکوی نزاع انکیزرا دربین امیرشیرعلیخان ودولت انکریز درانداخته هنوز بستیز وآویز نیانجامیده بود که استلاتوف روسی با یکتن نائب ویکتن داکتر وپنجاه سوارهٔ نظام ازراه رسالت وارد کابل شده رشتهٔ مودت وموالات را با امیرشیرعلیخان انعقاد داده خود استلاتوف مراجعت کرده نائبش را بادیکران که همراه او آمده بودند بصوابدید امیرشیرعلیخان درکابل کذاشت که دولت انکلیس خائف کشته ازپیمان کذشته که باآو درانباله موثق داشته ابت عدول نکند وبصلح راضی شده ازخواهشیکه مدنظردارد درکذرد اما بسیاق (التقدیر یضحك علی التدبیر) نتیجه منعکس کردید چنانچه مرقوم شده می آید انشاءالله تعالی وامیر شیرعلیخان بتهیهٔ اسباب استواری پرداخته جهت مصارف افواج نظام وانجام آلات حرب برهرواحدی ازمردان سکنهٔ تمام مملکت افغانستان وترکستان متعلقهٔ آن چهارروپیهٔ کابلی بنام معاونت ملت حوالت فرمودورعایا که بیرون ازوجه مالیات اراضی وعقار ایشان که بکار کنان دیوان سلطنت میرسانیدند وهرکز اینکونه تکالیف را ندیده ونکشیده بودند این حواله را شاق دانسته در ظاهر از بیم سیاست سلطنت ازین امر سرباز زده درباطن دست تضرع بدرکاه پادشاه علی الاطلاق برداشته استدعای زوال سلطنت اورانموده صباح ومساء نفرینش همیکردند

ذکر سر گذشت سنه ۱۲۹٤ سردار عبد الرحمن خان

﴿ ذکر سر گذشت سال هزار و دویست و نود و چهار ﴾

(سردار عبد الرحمن خان در سمرقند)

ومقارن احوال مذکوره دولت روس اعلان تسخیر اورکنج کرده حکمران تاشکند را امر نمود که باسپاه کینه خواه راه مملکت مذکور برگیرد چنانچه او بالشکر آراسته وارد موضع جزق گردیده سردار عبد الرحمن خانرا ازسمرقند برای ملاقات نزد خود طلبیده تکلیف همراهی سفراورگنجش نیزکرد اما او بی اوضاعی نوکران خودرا عذرنهاده ازهمعنانی اوابا کرد ونیز گفت که معاونت غیرملت اسلام درمحاربت بامسلمانان دردین محمدی صلی الله علیه و آله وسلم حرامست بعد سردار عبدالرحمن خان درخرگاهیکه بفاصلهٔ سی کام از خرگاه خواهرزادهٔ پادشاه روس وچهل کام ازخرگاه حمکران تاشکند برای اوافراشته بودند رفته کمراستراحت کشود وتاهفت روز ازسبب سرما وباریدن برف درجزق درنگ کرده بعد افواج روس راه اورکنج برگرفت وسردار عبد الرحمن خان وداع کرده در سمرقند بازگشت وبعد از فتح اورکنج ومراجعت روسیان از آنجا ووارد شدن ایشان درموضع جزق که مسافت چهار منزل ازسمرقند دور است سردار عبدالرحمن خان ازراه بذیره درآنجا رفته وتبریك فتح گفته بسمرقند مراجعت کردودرخلال انجال خبرمنازعهٔ دولت عظیمهٔ عثمانیه بادولت روس درافواه سمر گشته موجب هراس روسیان گردید زیرا که گمان کردندکه ازسبب مواحدت باافغانستان سلطان معظم تحریك انگلیسان ازراه محاربت جانب دولت روس بیقین لشکر خواهد کشید تاگرفتارش ساخته ازحرکت کردن راه افغانستان جانب هند بازدارد وروسیان مقیمه سمرقند که ازغصه چون نی‌قند ازین امرگرهها درکاردولت خود میدیدند ازسردار عبدالرحمن خان حالت مردم سمرقند را می پرسیدند که باهم چه میگویند وچه عزم دارند که یعنی مبادا ازسبب حرکت سپاه دولت ترك عثمانی جانب دولت روس مردم سمرقند ازراه اتحاد ملت مرتکب شور وغوغا شده لوای بلوا برافرازند وسردار عبدالرحمن خان ایشانرا خیریت گفته تسکین میداد تاکه لشکر دولت روس ازدریای نیوه عبورکرده کاردولتین بصلح انجام یافت انگاه روسیانرا اطمینان خاطرروی داده ازاضطراب بازماندند وباآن دراثنای انتشارخبرمنازعه دولتین روزی سردار عبدالرحمن خان بعزم سیروشکار از شهر بیرون شده درروزجمعه سیرکنان وارد موضع وارکت واقع دوارده کروهی سمرقند شده مسموع گشت که مردم‌موضع مذکور شورش آغازکرده حاکم وقاضی خودرا کشته اندیس‌باسی تن سواریکه همراه داشت داخل حصاروارکت شده مشاهده کرد که‌قرب سه هزارتن مردمسلح درکنار بازار ودریا خشمناك نشسته واو سواره ازایشان در گذشته بدروازهٔ خانهٔ قاضی که بااو طریق آشنائی داشت رفته ازپرسش شنید که قاضی را در مدرسه کشته اند وسردار عبدالرحمن خان مردم وارکت را بر کردار شان تشنیع کرده پرسید که چرا مباشر چنین فعل شدید ایشان‌پاسخ دادند که افواه همه مردم گویا اند که مردم سمرقند فتنه انگیخته وبرسر روسیان ریخته اند مانیز آتش شورش بر افروختیم واو همه را برانجبر دروغ الزام کرده پنج تن از نوکران خودرا درمدرسه فرستاد که نعش قاضی را بیرون کشند وایشان قاضی را زنده و گرفتار شکنجهٔ عذاب چندتن دیدند که بستم وضرب چوب‌ازوی طلا میخواهند واورا ازچنك آن جور پیشه کان خلاص نموده نزد سردار عبدالرحمن خان آوردند وبتعلیم اوصورت ماجرا را نکار داده سردار باوقار بتصدیق سر گذشت قاضی خاتم برنهاده ومردم وارکت از کردار خود نادم وپشیمان شده از سردار والاتبار علاج وچارهٔ کار جستند واو صلاح داد که اشخاص فتنه انگیز را که خود میشناسید گرفتار ساخته همه را نزد قاضی حاضر کنید که باز پرس حکومتی از آنان شده دیگران ایمن شوند وایشان بفرمودهٔ سردار نیکو کردار مردم فتنه جوی مفسده خوی را محبوساً نزد قاضی حاضر کردند بعد سردار والاتبار بسمرقند باز گشته روسیان بعد از تحقیقات بطبق گواهی او بامردم وارکت رفتار کرد

ذکر آوازهٔ لشکر کشیدن روس

﴿ ذکر آوازهٔ لشکر کشیدن ﴾

(دولت روس جانب افغانستان)

وچون شرائط صلح در بین دولت عثمانی وروس قرار گرفته جانبین از همدیگر آسوده خاطر گشتنددولت

روس از طریق پلتیکلی مشتهر ساخته در افواه انداخت که سپاه روس را سفر افغانستان در پیش است چنانچه مطابق این آوازه سامان لشکر کشی ساز کرده کبورناتر کوف مان باسپاه مقیم تاشکند با آوازهٔ افغانستان وارد سمرقند شده سردار عبد الرحمن خانش مقدار دو میل از شهر بیرون در کنار دریا پذیره کرده بمنزل خویش باز گشت و همچنین از هر بلده وقصبهٔ افواج دولت روس پیهم وارد سمرقند همی شدند تا که هنگام تموز پیش آمده هوا بسیار گرم گشت وهنوز وقت حرکت سپاه ازسمرقند جانب افغانستان معین نبود که روزی کبورناتر سردار عبدالرحمن خان را نزد خود طلبیده باوی اظهار کرد که افواج دولت ما جانب افغانستان رهنوردمیشوند میباید که شما نیزهمراه باشید اوپاسخ داد که اگر پیش نهاد خاطر کارکنان دولت تسخیر آن مملکت باشدحاجت رفتن من نیست واگر ملحوظ استردادش بمن است که تفویضم مینمائید احتیاج بسپاه دولت نیست هزارتن سواره وهزارتن پیاده خودم نوکر گرفته وسلاح آنرا باشش عراده توپ دولت عنایت کند تارفته افغانستان رامتصرف شوم واگر عزم دولت بچیزی دیگر مصمم باشد توقف سمرقند را مایلم که بسیر وشکار روز بسر برم واینرا هم نمیدانم که بمصلحت امری اینگونه اظهارات را کرده در اخبارات نشر میدهید یابواقعی جانب افغانستان میروید واگر رفتنی باشید با این سپاه اندك تسخیر افغانستان صعب و دشوار است زیرا که مردمش همه دلیر وجنگجو وخون خوارند نه بمثل مردم اورکنج میباشند که بده هزارتن فتح حاصل کرد دو کبورناتر بجواب این گفتار سردار والا تبار اظهار کرد که لشکر بسیار مأمورند که جانب افغانستان رهسپار شوند وبعد ازین گفت وشنود سردار عبدالرحمن خان بمنزل خود باز گشته تاهنگام خریف خبرحرکت لشکرروس جانب افغانستان سمر بود تا که مرض اسهال درلشکرایشان حادث گشته سمرقندرافروگذاشته راه‌را کنده شدن جانب تاشکند برگرفتندوهزارودوصدتن از گرفتار شدگان مرض اسهال رابرعرادها حمل ونقل دادند وبسیاری ازسپاه بمرض مذکور هلاك شدند ودروقت مراجعت ووداع سردار عبدالرحمن خان از گفته خویش که درباب لشکر نکشیدن دولت روس جانب افغانستان وبرای مصلحتی آوازه انداختن ایشان با کبورناتر اظهار کرده بود بخاطرش آورد واو گفتهٔ سردار با وقار را تسلیم کرده راه تاشکند برگرفت ومقارن اینحال ایشیك آقاسی شیر دلخان لوی ناب را ایام زندگانی طی شده راه جنت النعیم جاودانی پیش گرفت وبصحن قبهٔ منورهٔ مزار فیض آثار حضرت امیرالمؤمنین علی کرم‌الله وجهه مدفون گشت وپس ازوی خوشدلخان کتاب بمنصب لوی نابی پدر مرحومش ازجانب امیرشیرعلیخان سرافراز وممتاز گشت

﴿ وقایع سال هزار ودوصدونودوپنج هجری ﴾

وقایع سنه ۱۲۹۵ هجری

درین سال طریق مودت وموالات امیر شیر علیخان ازسبب تکالیف شاقهٔ دولت انگلیس که امیر موصوف چنانچه ازپیش مذکور گشت نپذیرفت مبدل بمخالفت ومعادات شد چنانچه بادولت روس رشتهٔ دوستی را انعقاد داده شرائط ذیل را دربین جانبین نهاد که لشکر دولت روس را ازمیان مملکت افغانستان بجانب هند راه عبور داده تلگرافش را حفاظت نماید وسه راه آهن که از مملکت افغانستان بسوی هند بکشندمانع نیاید وبا دولت روس متفق شده بادولت انگلیس محاربه کند ومصارف سپاه افغانستان را از شروع مقاتله تاوقت فیصلهٔ مجادله با سلاح دولت روس بدهد وعلوفه و آذوقه از مملکت خود حمل ونقل داده از مردم افغانستان چیزی مطالبه نکنند واگر عسرت بلشکر روس روی دهد مردم افغانستان در فروختن ونا فروختن علوفه بایشان وافزونی وکمی نرخ مختار بوده روسیان بجبر واکراه مطالبه علوفه نکنند ودر قیمت آن که مردم افغانستان معین نمایند پول نقد داده بخرند وبعد از فتح هند ممالك جنوبی وشرقی افغانستان را که در عهد احمد شاه وتیمور شاه سدوزائی ضمیمه افغانستان بوده اند چون کشمیر وپنجاب وسند وبلوچستان همه را بامیر شیر علیخان سپرده در امور ممالك مذکوره ومملکت افغانستان وترکستان تارود جیحون هیچ مداخلت روا ندارد فقط وانگلیسان ازشروط وقرار داد ومعاهدهٔ امیرشیر علیخان بادولت روس آگاه گشته نامهٔ اعلان جنك باعلیحضرت امیر شیر علیخان فرستادند که افواج جنگی ایشان باصفوف آراسته بعزم افغانستان استوار ایستاده اند که اگر تافلان تاریخ جواب کافی که استحکام دوستی را باخواهشات مجدده شامل ووافی باشد از کابل برسد فهو المطلوب والاّ از

راه قندهار وکرم ودرهٔ خیبر رهسپر افغانستان شوند تا از تسخیر مملکت افغانان سد راه دولت روس شوند ودرینوقت امیر شیرعلیخان سردار محمد عزیز خانرا که درمحاربهٔ گرشک گرفتار دست سردار محمد یعقوب خان شده محبوس گشته بود بعد از حبس ده‌سال باسردار محمد سرور خان برادرش که او را نیز سردار محمد یعقوب خان درسال ۱۲۸۷ هزارو دوصدو هشتادو هفت چنانچه مرقوم شد از هرات محبوساً درکابل فرستاده بود پس از هفت سال محمد محسن خان برادر او شان را از زندان کشیده از راه اخراج در سمرقند نزد سردار عبد الرحمن خان گسیل فرمود وخودرا از ایشان آسوده خاطر ساخت

ذکر فوت ولیعهد امیر شیر علیخان

﴿ ذکر فوت شهزاده عبدالله‌جان ولیعهد ﴾

(وداخل شدن‌سپاه انکلیس درافغانستان)

ودر خلال احوال مذکوره امیر شیر علیخان شهزاده عبدالله جان ولیعهدش را که گرفتار تب مزمن شده بود ازراه‌تفریح مزاج وتبدیل‌هوا بعزم ییلاق‌از کابل دراستالف فرستاد ودرانجا تبش‌شدید گشته بشهر مراجعت کرد ودرشب هفدهم ماه شعبان سال هزار ودویست ونودوپنج هجری بعمر شانزده سالگی بدرود جهان کرده درباغ امیر شیر علیخان پدرش حال موسوم بحرم باغ مدفون گشت و نامهٔ مذکورهٔ انکلیسان در روز فوت او رسیدهٔ ازسبب‌سوك وعزای‌او کارداران حضور بتقدیم آن جرات نتوانستند اما چون ضرور ووعدهٔ جنك را نزدیك نکار داده بودند ناچار میرزاحبیب الله خان مستو فی قدم جسارت پیش‌نهاده حضار مجلس فاتحه را بیهانهٔ کاری کنار کرده نامهٔ انکلیسانرا ازملاحظهٔ امیرشیر علیخان گذرانیده جواب حاصل نمود که خوداو بادیگر امنای دولت از طرف خود بنویسند که اکنون قضیهٔ مکروبهٔ رحلت و لیعهد رخ داده انشاءالله تعالی پس از پیچیدن بساط ماتم اوخود امیر جواب باصواب نوشته ملتمسات دولت برطانیه راروا دانسته اجرا خواهند فرمود وایشان برطبق امر امیرشیر علیخان صحیفهٔ نکار داده وخاتم برنهاده مصحوب محمد عثمان خان قابوچی در پشاور فرستادند و چون اووارد لعل بورهشد تاریخ وعدهٔ انکلیسان بسر رسیده جنرال شام بورن بالشکر بسیاری از راه درهٔ خیبر وجنرال سر فریدرك رابرتس باسپاه جراری از جادهٔ کرم و خوست وجنرال دانلد استوارت باعسکر استواری ازراه شالکوت روی بسوی قندهاروکابل نهادند وافواج مقیمهٔ سرحد افغانستان بمدافعه برخواسته درعرض راه منزل دکه والوارك واقع درهٔ خیبروکتل پیوارمعروف باشترکردن باسپاه‌انکلیس درآویختند وبیك حمله درهردوجا ازهردو راه هزیمت یافته پشت بجنك داده روبکریز نهادند وشکستیان درهٔ خیبر درلعل بوره به محمد عثمانخان قابوچی حامل‌نامهٔ بزرکان پایهٔ‌سریر سلطنت ملاقی‌گشته نامهٔ مزبوره رانزد انکلیسان فرستادند وچون کارازدست رفته بود ازنامهٔ مذکورسود وبهبودی‌حاصل نگشت وامیرشیر علیخان را ازشکست یافتن سپاهش وداخل شدن افواج انکلیس دل ازجای شده بامید دوستی دولت روس ونوید وعده‌وقراریکه باو داده ونهاده بود سراسیمه سان والدهٔ ماجدهٔ ولیعهد مرحوم را باهمه پردگیان حرم محترم وسران و سرداران طایفهٔ جلیلهٔ محمد زائی بهمراهی سه فوج پیاده ویك فوج سواره بترکستان فرستاد وسرداد میرافضل خان حاکم قندهار وسردارمحمد یوسف خان حاکم پشت رود را فرمان کرد که سپاه دولت انکلیس ازراه کرم وجلال آباد درمملکت افغانستان پانهاد عناد شده از راه قندهار نیز وارد خواهند کردید ورایات عالیات جانب ترکستان‌شقه کشا وجاده پیما خواهد کشت شمارا حکم است که دروقت ورود افواج انکلیس در قندهار از مدافعه وپیکار برکنار بوده دست بجنك نیازید (۱) واگر ازقندهار نیز تجاوز کنند وروی بسوی فراه وپشت رودآرندشماراه هرات برگرفته درانجا رفته اقامت کنید وپس از صدور این امر سردار محمد یعقوب خان پسر بزرك خود را که از سال ۱۲۸۹ هزار ودوصد وهشتاد ونه هجری تاانیوقت بزندان عتاب انداخته محبوس سخت نگاهداشته بود از محبس بصوابدید ارکان سلطنت برآورده بحکومت کابلش سربلند ساخت

(۱) یازیدن بمعنی دست دراز کردن

وقایع سنه ۱۲۹۶ هجری

﴿ وقایع سال هزار ودو صد ونود وشش هجری صلعم ﴾

درین سال امیر شیر علیخان سردار محمد یعقوب خان را بحکومت کابل کماشته خودش در ماه محرم بایکفوج پیاده ویك فوج سواره رایت مقصود جانب بلخ شقه کشا فرمود که بمعاونت دولت روس دولت انکلیس را از حرکتش قرین حسرت وافسوس کند وپس از پرتو وصول در مزار شریف عزم رفتن سمرقند جزم کرده سامان سفر ساز نمود وجنرال فیض محمد خان آکاه کشته از رفتن سمرقندش مانع آمده عرض نمود که مردم سپاه نمیکذارند که راه سمرقند بر کیرید ومیکویند که لوای غزا برافراشته ازراه جهاد بادولت انکلیس در آویزیم وامیر شیرعلیخان ازین عرض واظهار او اکرچه غصه ناك کشت امانظر بعاقبت کار که مبادا افواج نظام ترکستان وقت را نازك دیده فتنهٔ بروی کار آرند فسخ عزم رفتن سمرقند فرمود وخود در مزار شریف تقاعد ورزیده سردار شیر علیخان قندهاری وقاضی ملا عبد القادر پشاوری وملا شاه محمد وزیر دول خارجه ومیرزا محمد حسن خان کمناب و کرنیل غلام حسن خان را باغیره بزر کان از راه رسالت مأمور سمرقند کرد که لشکر دولت روس بنا بمواعد واظهاراتیکه داده و کرده وقرار نهاده اند واورا بحیله از دولت انکلیس رو کردان ساخته بمجادله ومقاتله انداخته اند در افغانستان بیاورند و کار کنان دولت روس بخیال اینکه خود امیر شیر علیخان بنا بر خبریکه درافواه سمر کشته بود وارد سمرقند خواهند شد قبل ازوصول فرستاد کان مذکوره اش باغهای باخضارت بنضارت را جهت فرود کاه او ازاسباب و آلات شاهانه بیاراستند ومترصد پرتو نزولش نشستند

ذکر تصرف کردن لشکر انکلیس جلال آباد وکرم را ومحاربهٔ عرض راه تخته پل

﴿ ذکر تصرف کردن لشکر انکلیس ﴾

(جلال آباد و کرم را ومحاربهٔ عرض راه میل وتخته پل)

وافواج دولت انکلیس پس از کسسته شدن انتظام سپاه نظام امیر شیر علیخان در کتل پیوار ودهن درهٔ خیبر چنانچه از پیش رقم کشت بیمانعی داخل جلال آباد وعلاقهٔ کرم شده درهردو جا رحل تصرف غاصبانه انداخت ومقارن بل مطابق روز مقابلهٔ سپاه انکلیس باسپاه سرحدیهٔ امیر شیر علیخان در دهن خیبر وکتل پیوار سپاه مأمورهٔ قندهار دولت مزبوره از جبال کوژك عبور کرده وارد منزل کدنی شد وسردار میر افضل خان حاکم قندهار بنامهٔ طلب سردار محمد یوسف خان حاکم پشت رودرا دعوت قندهار نمود که بامردم الومی فراه وپشت رود ونواحی قندهار باتفاق رایت جهاد افرازند واو بنا بمنشوریکه امیر شیر علیخان قبل از حرکتش بجانب ترکستان فرستاده چنانچه مذکور شد از مقاتله باسپاه دولت انکلیس منع فرموده بود نخست از نوشتهٔ سردار میر افضل خان سرباز زده ثانیاً از اصرار و کثرت تحریض وترغیب و کفتار او از پشت رود باهفت صد سوار وارد قندهار شد بعد سردار میر افضل خان خواست که سردار عبد الوهاب خان پسر خود را باچهار صد سوار از راه شبیخون وترکتاز مال ومواشی اردوی انکلیس مامور کدنی نماید اماسردار محمد یوسف خانش مانع کردیده کفت که از کرائیدن بچنین امور کاری برنیاید بلکه نشاید زیرا که جز ازبیدار وهوشیار ساختن خصم ثمری حاصل نکردد واو کفتهٔ سردار محمد یوسف خان را نپذیرفته از عزمش باز نکشته ناچار سردار محمد یوسف خان نیز تنها رفتن سردار عبد الوهاب خان را ننك وعار شمرده همراهی او را اختیار کرد که مبادا او را بجبن وبد دلی منسوب کند چنانچه باسردار عبد الوهاب خان ودو هزار سوار از نظامی ور کابی جانب لشکر کاه انکلیس رهسپار کشت ووارد منزل تخته پل کردیده چون مردم آنجا از بیم سپاه انکلیس که مبادا پامال شوند مساکن خود را فرو کذاشته جای کناره کزیده بودند سردار محمد یوسف خان نور محمد خان بن محمد ناصر خان اچکزائی بزرک مردم آنجارا نزد خود طلبیده سه روزه علوفه از قبیل آردوجو وروغن وغیره ازوی کرفته وسه وقته نان پخته باخود برداشته چهارصد سوار را ازراه رباط وچهارصد دیکررا ازجادهٔ غلو کتل (۱) بسر کردکی عبدالمجید خان علی زائی امر رهسپردن کرد وخود باسردار عبدالوهاب خان وسلطان محمد خان وبقیه سوار درمنزل تخته پل توقف نمود و آنکاه که سواران ماموره دربین جبال واقعهٔ عرض راه تخته پل ومیل رسیدند جنرال دانلد استوارت آکاه کشته توپخانه را بجلو انداخته بکشاد دادن توپ

(۱) غلو کتل بلفظ افغانی کتل دزدان را کویند

پرداخته از کثرت گلوله اندازی سواران اسلام را منهزم ساخت وچند تن شربت شهادت چشیده مابقی از راه هزیمت درتخته‌پل مراجعت کرده سواران مأمورهٔ راه رباط نیز معاودت نموده ازجادهٔ کنار وارد قندهارشدند وسردار محمد یوسف خان پس از وصول هزیمتیان ازمنزل تخته‌پل راه مراجعت جانب قندهار بر گرفته شب را درده‌حاجی بسربرده ازانجا درشوراندام وارد گردیده بسردار میرافضل خان کهباادروی قندهار درانجافروکش کرده بود پیوست وازانجا باهم اسپ رانده درکوه نکار قرار گزید واز تمامت سوارانیکه همراه داشتند هزار ودوصد تن پایداری نموده دیگران پراکنده شدند وازین هزیمت یکفوج پیادهٔ قندهاری که‌درقندهار وازمردم آندبار بود افرادش یکیك ودودو ازراه فرار روبجانب مساکن خویش نهاده سردار محمد یوسف خان از حال ایشان آگاه شده اسلحهٔ پادشاهی را گرفته همه‌را رخصت دادو خودش باسردار میرافضل‌خان اسلحهٔ مذکوره‌را حمل داده از کوه نکار روبجانب کرشك نهادوازانجا وارد فراه گشته هشت روز باهم درانجا درنك کرده بعد بصوابدید سردار میرافضل خان که رعایای آنجا توان کفایت علوفهٔ هردوتن‌را نداشتند سردار محمد یوسف خان با وجودیکه از طرف امیرشیر علیخان مأمور باقامهٔ پشت رود بود از سردار میرافضل خان سندیکه امیر موصوف ازو رنجیده خاطر نشود مکتوباً حاصل کرده درهرات رفت

(ذکر مراجعت سردار محمد ایوب خان)

(از مشهد در هرات)

ذکر مراجعت سردار محمد ایوبخان از مشهد بهرات

در خلال حوادث مذکوره سردار محمد ایوب خان که در مشهد رفته بود از رها شدن ومأمور حکومت کابل گشتن برادرش سردار محمد یعقوب خان و رفتن پدرش امیر شیر علی خان درترکستان وتوجه لشکر انکلیس جانب افغانستان خبر یافته از مشهد مقدس راه هرات بر گرفته شیر محمد خان پیش خدمت سردار محمد یعقوب خان راکه همراهش رفته‌بود پیشتر ازخود نزد سردار محمدعمر خان وسپهسالار حسین علیخان فرستاده از آمدنش درهرات خبر داد و سردار محمد عمر خان خواست که مانع شده از داخل شدن هراتش باز دارد اما سردار محمد یوسف خان منع کرده گفت که پدرش امیر شیرعلی خان برادر بزرگ او را از زندان کشیده بحکومت کابل گماشته خود بترکستان رفت سردار محمد ایوب خان نیز پسر امیر وبرادر همان سردار معفو(۱) از تقصیر استازچه اورا ازدرآمدن بهرات بازمیدارید وسردار محمد عمر خان گفتهٔ اورا پذیرفته باتفاق‌هم مکتوبی متضمن بر تبریك حرکت او از مشهد وتهنیت مقدمش در هرات نکار داده مصحوب شیر محمد خان فرستادهٔ خود او ارسال داشتند واو در عرض راه با سردار محمد ایوب خان ملاقی گشته نامهٔ سردار محمد یوسف خان وسردار محمد عمر خان را گذارش داد سردار محمد یوسف خان با سردار محمد عمر خان وسپهسالار حسین علی خان و تمامت سپاه نظام از قفای او راه پذیره بر گرفته مسافت دو کروه رفته باسردار محمد ایوب خان ملاقی گشته مراسم استقبال بتقدیم رسانیدند وباهم داخل هرات شده بعد سردار محمد ایوب خان تحائفیکه از مشهد مقدس با خود آورده بود همه را با عریضهٔ مشتمل بر استدعای عفو تقصیر خویش مصحوب یارگل خان بن میر آخور مدد خان ریکا بترکستان نزد پدرش امیر شیر علیخان فرستاد

(۱) معفو عفو کرده شده

ذکر فوت اعلیحضرت امیرشیر علیخان خلد آشیان

ذکر فوت اعلیحضرت امیرشیر علی خان

چون لشکر انکلیس از قفای سردار محمد یوسف خان وسردار میر افضل خان بمانی داخل قندهار شده متصرف گشت مقارن این حال امیر شیر علیخان از مرض نقرس بدرد پا گرفتار گشته از ناصیهٔ حالش اثرمرك ظاهر شد وسردار محمد ابراهیم خان پسرش باسردار احمد علیخان بن سردار محمد علیخان مرحوم احوال‌اورا منقلب دیده بهوای بزرگی از مزار شریف راه تخته پل بر گرفتند که مردم سکنهٔ شهر وسپاه نظام مقیم آنجارا باخود یار ومددکار ساخته پس از فوت پدرش بر مسند امارت مقر جوید اما لشکر تخته پل اول بر خلاف پندار اوبشوریدند واورا ازدرآمدن بشهرمانع شده براندند بعد جنرال فیض محمد خان وبرکد عطا محمد خان

لهو کردی و بزکه یوسف علیخان عرب را گرفتار ساخته خانهای ایشان را تاختند و بعد از آن [illegible] نظامی را از راه ندامت نزد سردار محمد ابراهیم خان فرستادند که اورا در تخته پل مراجعت داده مطیع امر ومنقاد نهی او شوند اما او از دست رفته مهر علی نام غلام بچه اش را که باز مانده بود ازعرض راه گرفته درتخته پل برده بمنصب جنرالی برافراشتند وسردار محمد ابراهیم خان که ازدرآمدن تخته پل مأیوس گشته راه کابل برگرفته از جادهٔ درهٔ صوف وارد هزاره جات شده از راه پیمودن باز ایستاده در آنجا متوقف گشت ودرین وقت امیرشیر علیخان اجابت حق را لبیك گفته درروز پنجشنبه بیست ونهم ماه صفرسال ۱۲۹۶هزارو دویست ونود وشش هجری پدرود سلطنت کرده رخت ازتخت بتخته کشید ودر روضهٔ مزار حضرت شاه اولیاء بجنب قبر وزیر محمد اکبر خان برادر مرحومش بعمر پنجاه وهشت سالگی مدفون گشت

ذکر وقایع وقت فوت امیر شیرعلی خان مرحوم

(ذکر وقائع وقت فوت امیرشیر علیخان خلد آشیان)

پس از دفن آن پادشاه بهشت آرامگاه میرزا حبیب الله خان مستوفی افسران سپاه مقیم مزار شریف رانزد خود طلبیده درباب نائب استلاتوف وبکتن داکتر روسی که از کابل با امیر شیر علیخان رفته ودر مزار بودند مشورت نموده ازایشان خواستار شد که کدام یك از افسران همدوتن روسی را باهمرا هان ایشان میتواند که بسلامت ازرود جیحون عبور داده بکارکنان دولت روس رساند که دولت افغانستان ازرسیدن گزند بآنها بدنام نگردد دیگران سکوت کرده ازمیان محمد محسن خان قزلباش که منصب اجیدنی داشت این امررا برعهدهٔ خود گذاشت وبادوصد سوارهٔ نظام ازقوم خود وچندی دیگر که سردار نیك محمد خان بااوهمراه کرد درشب سوم فوت امیر خلد مسیر روسیان را از شهر مزار بیرون کشیده صحیح وسالم درنزد کارکنان روس بمملکت خود ایشان رسانیده وسپرده سند رسیدن آنان را حاصل نموده مراجعت کرد ودرخلال اینحال افواج مقیمه تخته پل که شورش آغاز کرده بودند خانهٔ خوشدل خانرا که پس از فوت پدرش بمنصب لوی نایبی سر افراز گشته بود تاراج کرده خودش را باایشیك آقاسی محمد شاه خان محبوس کردند ومیرزا حبیب الله خان مستوفی بعزم اطفای نائرهٔ شورش افواج تخته پل خواهر کوچك عبدالله جان ولیعهد مبرور را که تخمیناً ده ساله بود برپشت پیل نشانیده ازمزار شریف اورا باچندتن ازبزرگان درتخته پل بردند وافواج مقیمهٔ تخته پل دربرویش بربسته وسقط وناسزا گفته ازپیش براندند بعد میرزا حبیب الله خان مستوفی باخواهر ولیعهد درمزارمراجعت کرده بصوابدید سردار نیك محمد خان بن امیرکبیر خلد مسیر وافسران فوج مقیم مزار شریف محمد موسی خان بن سردار محمد یعقوب خان را ولیعهد خوانده وبرزبر پیل نشانده باسپاه نظام وازدحام جمعی ازخواص وعوام رهسپارتخته پل شده چون راه بدانجا نزدیك کردند افواج مقیمهٔ تخته پل که لوای شورش افراشته ومهرعلیخان غلام بچه سردار محمد ابراهیم خان را بجنرالی برداشته بودند ازتوجه سردار محمد موسی خان آگاه گشته ازدرپذیره بیرون شدند ودروقت ملاقات برسم نظامی شلیك توپ سلامی بپای برده بعزت واحترام بشهرش در آوردند ولقب ولیعهدی اورا تهنیت وتبریك گفته هر یك از بزرگان شهر وافسران فوج بقدر استطاعت خویش تحفهٔ پیش کشیده دو شب اورا با تمامت همراهانش مهمان کرده روز سوم صد تن پیاده از فوج تخته پل جهت اردلی او منتخب کرده از راه اتفاق باهم وارد مزار شریف شده آتش فتنه خاموش گشت

ذکر آگاهی دادن بزرگان دربار اعیان مملکت را ازفوت امیر تاجدار

(ذکر آگاهی دادن بزرگان دربار سردار محمد یعقوبخان)

(وغیره را از فوت امیر شیر علیخان وشورش سپاه مقیم هرات)

چون نائرهٔ شورش افواج مقیمهٔ تخته پل افسرده گشت سردار محمدهاشم خان وسردار نیك محمدخان وسردار زکریا خان ومیرزاحبیب الله خان وغیره دولتخواهان بذریعهٔ عریضه ازفوت امیرشیرعلیخان مغفور وماجرای مذکورسردار محمدیعقوبخانرا آگاهی داده همچنین نامهٔ بصحابت میرآخور عبدالواحد بسردار محمدعمرخان وسپهسالار حسین علیخان در هرات فرستادند زیرا که ازورود سردار محمد ایوبخان در آنجا هنوزخبر نداشتند که برای اومی نگاشتند ویارگل خان

فرستادهٔ سردار محمد ایوبخان که مأمور شدنش ازهرات جانب ترکستان ازپیش ذکرشد درمیمنه ازرحلت امیرجنت مصیر (۱) آگاه گردیده بذریعه عریضه بسردار محمدایوبخان خبرداد واوازمکتوب سرداران واقف نشده ازعرض یار گل خان برفوت پدر داد کسترش مطلع شده سردار محمد یوسف خانرا نزدخود طلبیده اوراخبرداده مشورت خواست که در یکی از کتمان وابراز فوت پدرنیکو سیرش بکفتهٔ او عمل نماید واو اختیار کردن یکی ازامرین را موقوف بصوابدید سپهسالار حسین علیخان داشته سردار محمد ایوبخان ازمشاورت باوو سرباز زده اعتراض کرد که مبادا سپهسالار ازخوف کردارش که درزندان باسردار محمد یعقوبخان بپای برده است مرتکب امرخلاف شده بعزم شورش تیغ فتنه ازغلاف کشد وسردار محمد یوسف خان نظربحسن خدمت وصداقت سپهسالار اوراازوی مطمئن خاطر ساخته بعدش درنزدخود طلبیده درخلوت پرده ازروی راز برداشته صلاح کار جستند واومکتوبیرا که ازترکستان برایش فرستاده ازقضیه رحلت امیر شیرعلیخانش خبرداده بودند ظاهر کرده سردار محمد ایوب خانرا ازخود مطمئن خاطر ساخت که یعنی من آگاه شده بودم ولیکن قبل ازفهمیدن شما اظهار نکردم که مبادا امری روی دهد ومن متهم شوم وپس ازان اواعلان فوت امیررا نیکوتر از کتمان کفته ازشورش افواج همچنانکه خودش مطمئن بود هردو سردار آسوده خاطرساخت که هرکز راه خلاف نگیرند وانشاءالله تیغ اعتساف ازغلاف نکشند چنانچه بصوابدید او بساط تعزیه وفرش فاتحه کسترده سه روز مراسم عزاداری وفاتحه خوانی ملوکانه بپای بردند و بعد ازان سردار محمد ایوبخان بدون آنکه نامهٔ ازکابل برایش برسد وبرجلوس برادرش بتخت امارت علم حاصل کند خطبه وسکه را بنام امارت سردار محمد یعقوبخان خوانده ورواج داده سپهسالار حسین علیخان ونائب حفیظالله خان وجنرال تاج محمد خان بن ارسلاخ خان وجنرال میرسعید خان استالفی وپروزشاه خان برکد وجنرال تاج محمدخان بن میراخورعلی محمدخان ومحمد افضلخان ریکا وغیره را بعطای خلاع فاخره نوازش فرموده محمد افضل خان مذکور را بجنرالی توپخانه نیزممتاز نمود ودوروزپس ازنواختن آنان فرمانی بنام میرزا حبیبالله خان مستوفی صادر فرمود که از خزانهٔ ترکستان وجه نقد درهرات بفرستد که اجرای تنخواه سپاه نظام کرده وداده شود وخود باسپهسالار حسین علیخان و سردار محمد یوسف خان درکازرگاه رفته شش فوج پیادهٔ که درآنجا بودند ازطریق تنخواه دادن پیش خواسته شروع بمواجب دادن ملازمان توپخانه نموده یکماهه وجه همیدادند که ناکهان افواج پیاده که صف بسته ایستاده بودند بتحریک خود سردار محمد ایوب خان که فقیراحمد خان ریکا را بزعم سپه سالار حسین علیخان تعلیم کرده بود که سپاه نظام را بفتنه بر انگیزد واوهمه را اغوا کرده بود وتحریض نائب حفیظ الله خان وتاج محمد خان وشهاب الدین خان خواهرزادهٔ داؤد شاه خان که باسپه سالار همچشمی داشتند آواز یاچاریار بلندکرده خانه را که سردار محمدایوب خان وسردار محمدیوسف خان وسپه سالاردران نشسته شروع بطلب دادن کرده بودند هدف سنك وچوب وکلوخ انداختن کردند وایشان از مشاهدهٔ اینحالت سراسیمه کشته سردار محمد ایوب خان که محرك این امر بود از راه ظاهر داری که سردار محمد یوسف خان وسپه سالار از وی ندانند سردار محمد علم خان بن سردار سعید محمد خان را در بیرون نزد سپاه فرستاد که نصیحت وموعظت کرده آتش بلوارا فرو نشاند وسپاهیان که بتعلیم وتلقین خود سردار محمد ایوب خان مرتکب شور وفغان شده بودند فرستاده اش را وقعی نکذاشته فحش و ناسزا کفته بضرب سنك وچوب پس بخانهٔ مذکوره در آوردند بعد خود سردار محمد ایوب خان وسردار محمد یوسف خان در بین شورشیان درآمده کفتند که اکرمدعا از قتل ما باشد اینك بکشید واکر مدعا چیزی دیکر باشد بکوئید تادر انجاح آن بکوشیم وچون ایشان بتعلیم شورش آغاز کرده بودند پاسخ دادند که خدا نکند که بقتل شما اقدام کرده خود را در نزد خالق ومخلوق روسیاه وبدنام سازیم اما شور وغوغای ما از دست سپه سالار است که مدتها در زیر امر او بوده بمرارت وعسرت روز بسر برده ایم بنابران قصد قتل او کرده ایم که جزای کردار ورفتارش را بکنارش نهیم وسردار محمد یوسف خان از راه مصلحت کفتار بلوائیان را تصدیق کرده سپه سالار را دشنام مصلحتی داده رو بسپاه کرده فرموده که نیکو اندیشیده اید لیکن ازدولت وسپاه مبلغ خطیری دردست وتصرف اوست که اکر کشته کردد همه هباوهدر شود پس میباید که اول نقد وجنس دولت وسپاه را ازو باز برسیده وبحصول رسانیده بعد هلاك کرده شود

(۱) مصیر جای بازکشت

وسپه سالار که تمامت افواج نظام را از خود رضامند وبمنزلهٔ فرزند میدانست از شنیدن این سخن در تعجب وحیرت افتاده خویش‌را گرفتار ورطهٔ گزند دیده از غرفهٔ که در عقب خانه بود بیرون شده از راه فرارداخل فوج سوارهٔ نظام شد وبلواثیان از سخنان سردار محمد یوسف خان ساکت گشته وسرها برهنه کرده دعای بقای دولت نموده عفو تقصیر خواستند وبسردار محمد ایوب‌خان عرض کردند که فردا باسردار محمد یوسف خان‌وارد لشکر گاه شوند تا کفارت این جسارت را عذر خواسته بعد بگرفتن تنخواه اقدام کنند واو عرض ایشان را پذیرفته باسردار محمدیوسف‌خان از کازر گاه بشهرمراجعت کرد و کس نزد سپه سالار فرستاده تخویف وتحذیرش نمود که از میان فوج سواره نیز خود را کناره کشد ونزد حضرت صاحب حوض کرباسی رفته پناه گزیند تا افواج پیاده از بودن او در میان فوج سواره خبر یافته فتنه برنینگیزند چنانچه او در حوض کرباس نزد حضرت حاجی صاحب شده پناه گزید وروزدیگرسردار محمد ایوب خان باسردارمحمد یوسف خان درکازرگاه درمیان سپاه رفته وهریك ازهفده فوج پیاده ازپانزده تابیست فردگاو باسم خیرات ذبح‌کرده گوشت همه رابرفقراء ومساکین قسمت نمودند وفردای این روز شروع بدادن تنخواه دوماهه کرده دراواخر ایام مواجب دادن هفده فوج پیاده وچند فوج سواره دولك روپیه از ترکستان که میرزا حبیب‌الله خان مستوفی را فرمان شده بود نیز رسیده بتمامت سپاه دوماهه تنخواه داده شد و دراثنای طلب دادن فوج سپهسالار حسین علیخان را از حوض کرباس محبوساً آورده درصندوقخانهٔ سردار محمد ایوب خان مقیدش فرمودند که مبادا سپاه لوای شورش برافرازندوهمدرخلال احوال مذکوره سه فوج پیاده که ازمردم هرات ودرمیمنه بودند ازشورش افواج‌تخته‌پل وهرات آگاه گشته خود سرانه از میمنه روبجانب هرات نهادند که عیال واطفال ومال ومنال خود را از تاراج سپاه که سر برداشته اند نگاه دارند وسردار محمد ایوب خان باسردارمحمد یوسف خان خبرشده محمود خان هزاره را فرستادند که ایشان را دلالت وهدایت‌نموده جانب میمنه مراجعت دهد واورفته چون افواج تخته‌پل وهرات ساکت شده اطاعت ورزیده بودند همه را ازعرض راه برگردانیده باخود درمیمنه برده ساکت ساخت

ذکر جلوس امیر محمد یعقوب خان

﴿ ذکر جلوس امیر محمد یعقوب خان ﴾

(برتخت امارت افغانستان)

چون نامهٔ فوت امیر شیر علیخان مرحوم بکابل رسیده از عرض خدمهٔ حضور او امیر محمد یعقوب خان وررحلت آن پادشاه خلد مکان علم حاصل کرد پس ازادای مراسم تعزیه داری وفاتحه خوانی درماه ربیع‌الثانی سال۱۲۹۶ هزارودوصدونودوشش هجری براریکهٔ امارت‌وحکمرانی جلوس‌فرموده خطبهٔ‌زبرمنبروسکهٔ زررا بنامش خوانده ورائج نمود وسردار محمد ابراهیم خان برادر اندر خود را باسردار احمد علیخان که از مزار شریف دروقت فوت پدرش چنانچه ازپیش مرقوم شد در هزارهٔ دای زنگی آمده متوقف گردیده وتااین وقت درآنجا بود بکابل طلبیده محبوسش کرد وبسردار محمد حسن خان بن سردار محمد قلی خان که بحکومت غزنین مأمور فرموده بود سپرد واو محبوساً باخود درغزنین برد سید محمد سعید خان فوشنجی که از طرف امیر شیر علیخان بحکومت آنجا قیام داشت ازراه معزولیت درکابل آمده شرف بار حاصل کرد ومقارن این حال جنرال غلام حیدر خان وردك ازسبب شورشیکه سپاه ترکستان کرده وآرام شده بود از حضور امیر محمد یعقوب خان بنائب الحکومگی آنجا مأمور گردیده پس ازرسیدن اودرمزار شریف سردارمحمد هاشم خان وسردارمحمد طاهر خان برادرش وسردار نیك محمد خان ومیرزا محمد نبی‌خان دبیر ومیرزا حبیب‌الله خان مستوفی وخوشدل خان لوی‌ناب که باامیرشیر علیخان بجزازخوشدل خان لوی ناب که ازپیش درترکستان بوددیگران درآنجا رفته بودند بفرمان طلب ازترکستان درکابل آمده هریك بهمان خدمتیکه درزمان حیات امیرشیر علیخان داشت برحال گشت وهرکدام بکار خویش مشغول شد

﴿ ذکر نامه فرستادن امیر محمد یعقوب خان در تاشکند ﴾

ذکر نامه فرستادن امیر محمد یعقوب خان در تاشکند

چون امیر محمد یعقوب خان جالس سریر سلطنت شد ازراه مودت وموالاتیکه پدرش بادولت روس درپیش گرفته بود نامهٔ بحکمران تاشکند نگار فرموده ازفوت پدر وامارت خود آگهی داده همان عهدیرا که پدرش منعقد کرده بود بادولت روس اقرار برقرار نمود ودرخلال اینحال مهرعلیخان غلامبچهٔ سردار محمدابراهیم خانرا که افواج تخته پل دروقت شورش خود بجنرالی برداشته بودند بازنجیر در کابل طلبیده بیاسا رسانید وآنگاه که نامهٔ امیر محمد یعقوب خان بحکمران تاشکند رسید چون درذیل آن مرقوم داشته بود که سردار عبد الرحمن خانرا ازسمرقند که باترکستان متعلقهٔ افغان قرب مسافت دارد دربلدان بعیده اقامتش دهند کهمبادا ازراه فرار وارد ترکستان گشته فتنهٔ برانگیزد واونیز دراینوقت ازسمرقند برای استحضار احوال درتاشکند رفته بود وحکمران آنجا از نامهٔ امیر محمد یعقوب خان که مشعر بر دوستی روس بود مشعوف گشته برطبق نوشتهٔ او راه معاندت باسردار عبدالرحمن خان پیش گرفت چنانچه خود سردار نامدار درروزنامهٔ خویش نگار داده است که بفراست دانستم که روسیان بامن خیال دوستانه ندارند وبخلاف حالتیکه بامن داشتند رفتار میکنند ومن تغافل کرده تفحص کج خیالی ایشان را نمیکردم وچنان زیست ورفتار می‌نمودم که گویا خبر ندارم ومشغول صید وشکارم اما درخفا ازجهت فرستادکان امیر شیرعلیخان که تااین وقت در تاشکند بودند چند تن‌را مامور کرده بودم که از گفتار آنها بمن خبر دهند چنانچه مکشوف گشت که ایشان باحکمران تاشکند معاهده‌کرده وقرار داده اند که بازای امداد دولت روس که دست تصرف دولت انگلیس را ازافغانستان باز داشته خود متصرف شود سردار شیر علیخان قندهاری طوائف درانی را از مجادله بادولت روس بازدارد وقندهار را بکار کنان آن دولت سپارد ومیرزا محمد حسن خان کمناب قزلباشیهٔ کابل وطوایف هزاره را رشتهٔ اطاعت بگردن نهد وملا شاه محمد وزیر دول خارجه قبائل افغان غلجائی را بپذیرای امر ونهی دولت موصوفه سازد وملا عبد القادر معروف بقاضی پشاوری مردم خلیل ومهمند واقوام سرحدیه ونواحی پشاوررا مطیع ومنقاد گرداند انتهی وسردارعبدالرحمن خان پس‌ازین قرارداد آنان بادولت‌روس ازتاشکند بسمرقند مراجعت کرد وحکمران تاشکندباآنکه درعهدیکه باامیر شیرعلیخان درمیان نهاده وقرار داده‌بود که کشمیر وسند وپنجاب را تاسر هند ازراه استرداد سپرد او نمایندفراموش کرده باین اظهارات فرستادکانش خرسند ورجامند گشته ایشان را رخصت مراجعت داده‌ازراه باز گشت وارد سمرقند شدند .

﴿ ذکر سرگذشت سال هزارودویست ونودوشش ﴾

(سردار عبدالرحمن خان در سمرقند)

ذکر سرگذشت سنه ۱۲۹۶ سردار عبد الرحمن خان در سمرقند

چون فرستادکان امیر شیرعلیخان مرحوم وارد سمرقند شدند سردار محمد سرور خان که امیر شیرعلیخانش چنانچه ازپیش رقم گشت بابرادرش سردار محمد عزیز خان از زندان کابل رهاداده نزد سردار عبد الرحمن خان فرستاده بود ملاطفت نامهٔ از طرف او برای سردار شیر علیخان قندهاری نگاشته جهت خاتم نهادن به‌پیشش گذاشت واو از مهر کردن سرباز زده گفت که او با همراهانش در دشمنی وعداوتم بادولت روس عهد بربسته چگونه نامهٔ الفت ختامه برایش روانه کنم وسردار محمد سرور خان پاسخ داد که او از زمان محبوسیتم در کابل بامن حلف (۱) کلام مجید درمیان دارد اینرا گفته واصرار کرده مهر سردار عبد الرحمن خانرا بدان نهاد واو گفت که ازوخامت این نامه در خاتمه بیاد خواهمداد چنانچه سردار شیر علیخان آنرا ازدست حاجی جان محمد حاملش گرفته فوراً بجنرال سپاه روس فرستاده او بکافمان درتاشکند روان کرد وبعد ازپنج روز که حامل‌نامه باز نگشت سردار عبد الرحمن خان سردار محمد سرور خانرا از فرستادن نامه منت خطا کاری برذمت نهاده بعد هردوتن باهم از راه تفرج وسیر بیرون شده سر گرم گردش بودند که یکتن از خدمهٔ سردار عبد الرحمن خان نزدایشان شده ازورود حکمران سمرقند بایکتن ترجمان جنرال ایوانوف بمنزل ایشان ایشانرا خبر دادوسردار

(۱) حلف یعنی سوگند

محمد سرورخان ازباز گشت تقاعد ورزیده سردار عبد الرحمن خان مراجعت کرد. بعد از صرف جای حکمران سمرقندش گفت که حکمران تاشکند شمارا ازراه ملاقات نزد خود طلبیده است که باید فوراً بروی واووعدهٔ حرکتش را بدو ساعت قبل از ظهر فردا گذاشته حکمران سمرقند مراجعت کرد وسردار عبد الرحمن خان پس از باز گشتن او سردار محمد اسحق خان وسردار محمد سرور خان عمزاد گان خود را طلبیده بدیشان گفت که مرا در تاشکند مقید خواهند ساخت میباید شما جانب بلخ فرار اختیار کنید وپس ازورود درانجا بامردم ملکی ونظامی سازش کرده ازراه مراوده باایشان طرح مکاتبه ومذاکره بیندازید تاشاید کاری بروفق مدعا راید ونیز نامهٔ چند برای عموم مردم ترکستان از رعیت وسپاه مرقوم فرموده بایشان سپرد که خدمت کردن ایشان منت نهادن احسان بمن است وایشان امر اورا پذیرفته بعد خاتم خود را نیز بایشان داده امر کرد که در وقت حاجت بمکاتیب برنهند وچهار هزارروپیه باشصت میل تفنگ دنباله‌پر ودوازده هزار دانه فشنگ عنایت کرده فرمود که هروقت فرصت یابند راه فرار جانب بلخ اختیار کنند وخود درحرمسرا شده ببستر خواب درامد ونصف شب حکمران سمرقند بایکتن مترجم وسه صد سوار نظامی ودویست تن پیادهٔ پولیس یعنی کوتوالی بدرب سرا حاضر شده سردار عبد الرحمن خان‌را که حکم فوری برفتن تاشکندش صادر شده واووعدهٔ فردا داده وفورا رفته بود از اندرون حرمسرا که غنوده بود بیرون طلبیده گفت که برخیز وبامن شو واو پاسخ داد که اگر ازاسیر بودنم میدانستم دراول باررهسپار تاشکند شده یکشب را درنگ نمیکردم اینرا گفته کمر بربست وبافرامرز خان وجان محمد خان بردگان خویش وروسیان راه جای جنرال ایوانوف پیش گرفت ودرنزد اوزبان بتکلم کشوده گفت که اگر مراد از رفتن درتاشکند است باعث شب خواستن وتحقیر نمودن چیست وجنرال ایوانوف ازین گفتهٔ او حاکم سمرقند را عتاب کرده گفت که چرا بااودرشتی کردی واو عذر کردار خویش را بدین سخن خواست که چون نوکران این سردار افغان همیشه تن بسلاح آراسته دارند ازراه احتیاط آدم زیاد باخود درطلب اوبردم که اگر از آمدن درنزد شما سرباززند بعنفش بیاورم وجنرال پاسخش دادکه درمجبور آوردنش نیکو نیندیشیدهٔ واو جنرال‌را پاسخ داد که این اندیشهٔ نانیکو ازخود شماست که مرادرنیم شب مأمور بحاضر ساختن او کردید ودرین مقاولهٔ آن دوتن سردارعبدالرحمن خان لب بسخن نکشوده ساکت بودتا که جنرال ایوانوف وعدهٔ حرکت اورا جانب تاشکند بیك ساعت قبل از ظهر فردا قرار داده رخصت باز کشت منزلش نمود واو وارد منزلگاه خود شده عموزادگانش را با همدمان ایشان سرمست بادهٔ خواب دیده متاسف گشت که غم اورا بدل ندارند که بیخبرانه ببستر خوابند و ازتمامت منسوبان عیال و اطفالش را باپروانه خان وقربانعلیخان بیدار وباچشم اشکبار مشاهده کرده دیگرانرا خفته یافته متحسر شد وباخود گفت که ایشان را چون جان پرورش داده وازسالها بارمؤنت ومعیشت همه را برذمت خویش‌نهاده وزحمت ومرارت کشیدام‌اینك همه‌را ازخودم فراموش وباغفلت هم آغوش می‌بینم وقدری ازینگونه فکرها بپای برده بعد عیال واطفالش را تسلی داده وصیت ونصیحت چند فرمود که اگر خودش گرفتار گردد برطبق وصایایش رفتار کنند وپس‌ازان سامان سفرساز کرده بوقت موعود عرادهٔ اسپی حاضر آمده باپروانه خان ونجم‌الدین خان درکالسکه نشسته اول نزد نائب جنرال ایوانوف رفته اورا مشغول نوشتن یافته از بیخوابی شب اجازت استراحت طلبیده باوجود هجوم لشکر خواب از کثرت اندوه زیاده بردونیم ساعت نغنودو برخواسته آهنك راه پیمودن نموده کالسکه اش را از پیش روی منزل سردار شیرعلیخان قندهاری ورفیقانش عبور دادند که بوبنمایند که سردار عبدالرحمن خانرا بروفق قرار داد ایشان محبوس در تاشکند میبرند اما سردار والاتبار از دیدار آنان چنان برآشفته موبر اندامش راست گشت که میخواست حمله کرده همه را ازدم تیغ بکشد ولیکن خود داری نموده نظر بفراز ونشیب جهان حرکت بیجا نکرده خود را تسلی داد که شاید هنگامی بادهٔ مرام بکام وصید آرزو بدام آید وتادو ساعت گرفتار اینگونه افسوس و حسرت ره نورد بود تا که باندیشه های صواب خاطرش را از اضطراب آسوده ساخت وچون وارد تاشکند شد در منزلیکه بیك لك منات تعمیر و پرداخته شده وجای

کالسکه واصطبل نیزداشت ودرسابق برای فرود شـدنش معین کردیده بود فرود کشت وپس از سه روز نائب حاکم تاشکند بمنزلش وارد کشته اورا باخود در کالسکه نشانیده نزد حاکمش برد ودروقت احوال پرسی اینقدر بحاکم کفت که نمیدانم باعث این سفرم چیست واو زهر خندی نموده کفت مردم سمرقند شمارا منسوب بفتنه ومفسده کرده میکویند که مرتکب ومواظب امورشر وضرر انکیز میباشید وسردار والا تبار پاسخ داد که شما مرا بدین امور واداشته اید وحاکم از شنیدن اینسخن متغیر کشته مکتوبی را بسردار رشادت دثار داده بزبان الزام کفت این چیست واو مکتوب را کشوده دید که همان نامه ایست که سردار محمد سرور خان برای سردار شیر علیخان نکار داده وخاتم اورا بران نهاده بود پس کفت خاتم ازمن وخط از دیکریست حاکم کفت چرا مباشر چنین امر شدید وی جواب داد که اکر این مکتوب مخالف قانون دولت باشد البته مورد الزام خواهم بود والا در ارسال و مرسول نامه ورسول مخصوص خویش از چه ممنوع ومسؤل باشم واو قدری خاموش ومتفکر شده بعد کفت میبایست درین مکتوب هم اجازت میخواستید او جواب داد که از سبب بعد مسافت تاحصول اجازت فرستاد کان امیر شیر علیخان از راه مراجعت جانب بلخ میرفتند اینرا کفته نامهٔ مذ کوره را پاره کرد وحاکم نکاهی جانب او کرده رخصت مراجعت سمرقندش داده کفت که بازماند کان شماافسرده خاطرند میباید رهسپار معاودت شوی او جواب داد که چون از سمرقند محبوس آسا درینجا آمدم درانجا باز نروم اکر مسکنی درینجا برایم معین شود سکونت ورزم وحاکم این خواهش او را پذیرفته محل لائقی را بطبق پسند او انتخاب نمود بعد سردار والا تبار بکشب درنک کرده راه سمرقند بر کرفت وعیال ومنسوبانشرا ازانجا برداشته در تاشکند اقامت ورزید تادرجای مستعدی بوده در وقت فرصت روی مراجعت بسهولت جانب افغانستان نهاده برمرام فائز کردد

ذکرباز کشت رسولان امیر شیر علیخان وورود فرستادهٔ انکلیس درکابل

﴿ ذکر باز کشت فرستاد کان امیر شیر علی خان مرحوم ﴾

(ازسمرقند ورسیدن فرستادهٔ دولت انکلیس نزدامیرمحمد یعقوبخان)

ودر خلال حال اقامت کزیدن سردار عبدالرحمن خان درتاشکند رسولان امیرشیرعلیخان مرحوم ازسمرقند راه‌بلخ برکرفته ازانجا بفرمان طلب وارد کابل شدند ومقارن انحال سردار یحیی خان‌خسرامیر محمد یعقوب خان که ازسبب کریختن دامادش که‌ازپیش بشرح رفت ازامیر شیرعلیخان کران خاطرشده فرار کشمیر شده‌بودجنرال شامبرون وغیره سران سپاه انکلیس درباب انعقاد رشتهٔ اتحاد وموالات باامیر محمد یعقوبخان با او مذا کره کرده بصوابدید وی منشی بختیار خانرا باخود او ازجلال آباد نزدامیر محمدیعقوب خان فرستادند وپس ازوصول ایشان در کابل سردار یحیی خان مامور ترکستان کشت که بانوان حرم محترم شاهی را باشهزادکان ازانجا درکابل آرد وهم سردار محمد ایوب خانرا ازپیشکاه سریر سلطنت فرمان رفت که سپهسالار حسین علیخانرا از هرات محبوساً بکابل روانه دارد وخود امیر محمد یعقوب خان بامنشی بختیار خان فرستادهٔ دولت انکلیس درباب توثیق معاهده وکشودن طریق مواحده مذاکره کرده باهم قراردادندکه برطبق‌التماس انکلیسان امیر محمدیعقوب خان از کابل در منزل کند مك رفته وسران سپاه انکلیس از جلال آباد درانجا آمده باهم سخن رانند وقرار دادی بروی کار دوستی و اتحاد دولتین کذارند چنانچه امیر محمد یعقوب خان بتهیه وترتیب سامان سفر کندمك پرداخته کار وبار خویش ساخته کرد ومقارن انحال سپهسالار حسین علیخان بازنجیر ازهرات رسیده بامرا میرمحمد یعقوبخان درمحبس انداخته شده سردار محمد یوسف خان وسردار محمد عمر خان بفرمان پادشاهی ازهرات طلب کابل کشته حکم اعلی اصدار یافت که هردوتن ازپی‌هم جداکانه رهسپار کابل شوند وخود امیرمحمد یعقوبخان داؤدشاه خانرا که پس ازرسیدن حسین علیخان بعوض او منصب سپهسالاری یافت باسردار محمد هاشم خان وسردار محمد طاهر خان وسردار نیك محمد خان ومیرزا محمد نبی خان دبیر ومنشی بختیار وغیره اعیان وبزرکان باخود همرکاب برداشته سردار شیرعلیخان قندهاری را بحکومت کابل کماشته از کابل رهسپار منزل کندمك‌شد وافسران دولت بهیهٔ برطانیه چیزی ازسواره وپیاده‌نظام باتوپخانه ازراه پذیره‌در کندمك فرستاده. دروقت ورود امیر محمدیعقوب

خان بیست ویك ضرب توپ سلامی کشاد داده مراسم پذیره بجای آوردند وپس ازادای لوازم استقبال جنرال شام برون وسر لیوی کیو ناری باچندتن دیگر ازسران وافسران سپاه ازراه ملاقات درخیمهٔ که برای امیر محمد یعقوب خان افراشته بودند فرود شده در مجلس ملاقات اظهار مطلب کردند وباامیر محمد یعقوب خان ازهردر سخن رانده طریق دوستی سابقه وعهد سالفهٔ امیرشیر علیخان مرحوم را استوار داشتند وشروط چندرفصول عهد نامهٔ سابقه که امیر شیر علیخان ازعدم قبول آن رو از دوستی دولت برطانیه برتافته ازراه اتحاد وموالات دولت روس جانب ترکستان شتافت افزودند که ولایت (۱) شالکوت وعلاقهٔ فوشنج تاجبل کوژک وعلاقهٔ کرم تاابتدای اراضی وجبال مردم جاجی ودرهٔ خیبر تابکنارشرقی هفت چاه ولندی کتل که جدید سپاه دولت انکلیس داخل مواضع مذکوره شده‌اند از مملکت افغانستان جدا و ضمیمهٔ ابدی خاك مقبوضهٔ سابقهٔ دولت موصوفه باشد (۲) وعوض مالیات محال مسطوره اضافه ازدوازده لك روپیهٔ متعهدهٔ سابقه سالیانه شش‌لك‌روپیهٔ چهرهٔ شاهی که مجموع هجده لك روپیه شود همه ساله دولت برطانیه بامیر افغانستان بدهد (۳) ودرقند هار وهرات نیز یکیك تن مسلمان از جانب دولت اقامت داده (٤) سیم تلگراف ازراه کرم تادار السلطنه کابل نصب واستوار شود وامیرافغانستان حفاظت ملازم دولتی مقیم کابل وقند هار وهرات را باحراست‌تلکراف مواظب باشد (۵) وراه تجارت دولتین دربین رعایای جانبین همیشه بازبوده مسدود نکردد (۶) ویکتن صاحب منصب ازخود مردم انکلیس بخلاف سابق که مسلمان بود باچند تن همراه وملازمش درکابل مقیم‌باشدواکنون آن شخص سرلیوی کیوناری خواهد بود که درکابل رود (۷) وبزرکان افغان وغیره چون سردار ولی محمد خان که امیر محمد یعقوب خانش باسپاه نظامی وملکی وتوپخانه ازراه مدافعهٔ سپاه انکلیس درلهوکرد فرستاده واو ازانجا فرار کرده در کرم نزد انکلیسان رفته وازآنجا در پشاور وازآنجا در جلال آباد آمده این وقت در اردوی کندمك حاضر بود وغیره برقرار واز سیاست پادشاهی بر کنار بوده تنخواه ومواجب ایشان برحال باشد (۸) ودست دولت‌بضبط مال‌وکسرجاه ایشان دراز نکردد (۹) واکربافغانستان اقامه‌کزینند ویادرهند روند مختارومطاق‌العنان‌باشند (۱۰) وبزرکانیرا که بدون رابطهٔ دولت انکلیس امیرافغانستان‌ازسبب خیانت یادیکر امری ازراه سیاست جانب هند اخراج فرماید واشخاصیکه از طریق مخالفت ومعاندت دولت افغانستان فرار کرده درکشور هند وغیره ولایات متصرفهٔ دولت انکلیس قرار کیرند همه را معاونت درمؤنت ومعیشت نموده بدون ملازمت وخدمت دولت اکر اختیار کنند ومواجب بکیرند دیکرچیزی وپشیزی بایشان ندهند وهمهٔ شروطرا برعهد نامهٔ سابقهٔ امیر افغانستان ودولت انکلیس افزوده وجانبین خاتم برنهاده یك بدیکری نوشته داده ازهم وداع کردند ودروقت مفارقت تمام علوفه وازوقهٔ دولتی را که درچهاونی جلال آباد وعرض راه کند مك بود بامیر محمد یعقوب خان واکذار شدند وهم از منزل کند مك سید محمد سعید خان حاکم سابق غزنین بحکومت آنجا برحال کردیده سردار محمد حسن خان حاکم غزنین بفرمان طلب شرف رکاب بوس حاصل کرده بحکومت جلال آباد مأمور کشت وسردار محمد آصف خان که حال بلقب مصاحب خاص اعلیحضرت سراج الملت والدین شرف اختصاص دارد بحکومت لمقان نامزد شد وخود نهضت فرمای کابل کردیده قبل ازبرتوزول افکندنش سردار محمد یوسف خان بفرمان طلب ازهرات وسردار یحیی خان بابردکیان حرم محترم امیرشیر علیخان مرحوم از ترکستان وارد کابل شدند بعد امیر محمد یعقوب خان شرف وصول بخشیده در روز ورودش تمامت وضیع وشریف شهرواطراف واعیان بازدرمیدان سیاه سنك پذیره اش کرده بوضع وشان شاهان بزرک در بالاحصار بعمارات شاهی فرود کشت وسردار محمد ابراهیم خانرا باسردار احمد علیخان که چندی قبل ازین چنانچه کذشت محبوس نموده بود از غزنین طلبیده رها فرمود وسردار شیر علیخان را بایالت قندهار سر افرازی داده سردار محمد یوسف خان را بحکومت پشت رود مأمور فرموده سردار محمد طاهر خان را در کلات بحکومت کماشت

ذکر تنبیه باز علی خان جاغوری

﴿ ذکر تنبیه وسرزنش بازعلیخان هزارهٔ جاغوری ﴾

چون سرداری چهاردستهٔ هزارهٔ جاغوری پس ازفوت سردار شیرعلیخان ازحضور امیرشیرعلیخان مرحوم بایك توپخانهٔ قاطری وفوج پیادهٔ که در سنگماشه بود بصفدر علیخان پسرش مفوض گشته احمد علیخان پسر دیگرش بمنصب کرنیلی وباز علیخان برادرش بمنصب جنرالی فوج وتوپخانهٔ مذکوره سرافرازی یافت عمو وبرادر زاده مریکدیگررا در بزرگی وریاست قوم اطاعت نکرده بازعلیخان تمرد ورزید وامیرمحمد یعقوبخان ازعرض سردار صفدر علیخان سید محمد سعیدخان حاکم غزنین‌را فرمان کرد که لشکر وتوپخانهٔ غزنین‌را مأمورداشته بازعلیخانرا تنبیه وتهد بدنماید واوچند بیرق پیادهٔ ساخلو مقیم غزنین را باچهار ضرب توپ قاطری وسواره وپیادهٔ طوائف وردك وتاجیك ومحمد خواجه وچهاردسته وجیغتوی غزنین وخوانین طوائف مذکوره بمعز کردگی میرزا احمد علیخان مأمور کرده در کوه میلوز لشکر پادشاهی بباز علیخان وهمراهانش که سد راه شده بود دوچار گشته ویك روزوشب آلات قتال بروی کار بوده چندتن ازجانبین مقتول ومجروح شدند ودرپایان‌کاربازعلیخان باهمراهانش پشت بجنك داده ازراه هزیمت داخل قلعهٔ خودش که باندازهٔ کوله‌رس توپ ازسنگماشه دور بود شده قلعه بند گشت ولشکر پادشاهی اطراف قلعهٔ اورا گرفته پای تردد ودست تمرد اووهمراهانش را بضرب کولهٔ توپ وتفنك ربست تاکه نجفعلیخان برادر بازعلیخان برزبرج از ضرب کوله تفنك کشته گشت نامبرده امان جان خواسته خود را بازنان و فرزندان وبرادر زادگان ونوکران تسلیم میرزا احمد علیخان کرد واو همه را حمل ونقل داده درقلعهٔ جنکلك کاستانخان جاداد وخود بازعلیخانرا درغزنین اورده حاکم آنجا محبوسش نکاهداشت

ذکر ورود کیوناری در کابل وکشته شدنش

﴿ ذکر ورود سرلیوی کیوناری درکابل وکشته شدنش ﴾

ودرخلال احوال مذکوره مرض‌وبا درکابل‌حادث‌شده جم‌غفیری ازبرنا وپیرهلاك گردیده چون‌مرض‌مذکور تخفیف کرد سرلیوی کیوناری بقرار معاهدهٔ که‌درمنزل کندمك توثیق‌یافت ازراه‌کرم درماه‌رجب‌سال۱۲۹۶ هزار ودوصدو نودوشش وارد کابل گشته سردارعبدالله‌خان بن‌سردار سلطان‌احمدخان مرحوم‌بامر امیر محمد یعقوبخان بذیرهاش کرده دربالاحصار بسرای امیرمحمد اعظم خان مرحوم فرود آورده منزل داد واو درانجا اقامت گزیده درروزهای بارعام شرف سلام حاصل‌میکرد ودربقی‌ایام بکردش عادی خویش روزبسرمیبرد تاکه روزشانزدهم‌ماه رمضان سال‌مذکورامیرمحمدیعقوبخان داؤدشاه‌خان سپهسالاررا که درینوقت‌بازپرس‌حساب‌اوبامرپادشاهی حوالهٔ نائب نورمحمد خان ومحمد رحیم‌خان برادر اوبود امرکرد که‌سپاه‌نظام‌را دوماهه‌تنخواه بدهدواوازدرد حسابدادن خویش وبانحریك والدهٔ ماجدهٔ شهزاده عبدالله جان ولیعهد مرحوم که سه هزار طلای مسکوك باوداده وترغیب کرده بود که برغم امیر محمد یعقوب خان سپاه رآ بفتنه بر انگیزد بهر حال افسران سپاه‌را تعلیم برنگرفتن دوماهه تنخواه واستدعای زیادت آنرا از کیوناری القا کرده بدادن مواجب دوماهه پرداخت وچون خود او فوج را اغوا کرده بود سپاهیان نظام از گرفتن تنخواه دوماهه سرباز زده خواهش زیادت کردند وسپه سالار از دادن وجه اضافه بردوماهه انکار نموده سپاهیان باآواز بلند گفتند که از کیوناری برطبق استدعای خود تنخواه‌خواهیم گرفت‌این‌را گفته‌روی بسوی‌منزل کیوناری نهادند واوازولوله وآشوب سپاهیان وروبنهادن‌ایشان بجانب‌منزلش بدون اینکه تحقیق وتفتیش حال نماید خایفانه بکشاده دادن تفنك پرداخته چند تن‌را بضرب کوله هلاك ساخت‌واز مشاهدهٔ این حالت چشم سپاهیان‌را از خشم خون گرفته بیبا کانه بقور خانه پادشاهی ریخته آلات حرب برداشته بمنزل کیوناری تاختند وامیر محمد یعقوب خان آگاه گشته داؤد شاه خان سپه سالار را کس فرستاده امر کرد که رفع فتنه کند واو که محرك این امر بود از راه دفع تهمت ظاهری داخل فوج شده لت و کوب خورده از میان بلوائیان بیرون شد وسپاهیان رو بمنزل کیوناری نهاده میر اخور آقاجانخان از باز نکشتن ویورش بردن ایشان بالای کیوناری امیرمحمد یعقوب خان‌را که در اندرون حرمسرا بود خبر داد واو خواست که برخاسته

شاه‌رشیانرا ازفتنه‌باز دارد اما سردار یحیی‌خان باپسرش سردار محمد یوسف‌خان چون کاررا ازاصلاح گذشته دیدند مانع گشته نگذاشتند که بممانعت فوج گراید تاآسیبی ازبلوائیان نبیند خلاصه کیوناری ازهجوم وازدحام سپاهیان هراسان گردیده بگشاد دادن تفنگ پرداخت وبسیار تن‌را بخاك هلاك انداخته آخرالامر نفت بخانهٔ نشیمنش‌ریخته خود وخانه وهمراهانش را آتش زده بسوخت واز تمامت همراهانش یکتن بحمام آن خانه درامده بسیار تن‌از سپاهیان را بضرب گلولهٔ تفنگ ازپا دراوردتا که دستگیر شده کشته گشت وازین حادثهٔ برهانه جلال‌الدین خان بن سمندر خان توخی در کرم رفته بفرنگیان خبر داد وجنرال سرفرید رك را برتس باافواجیکه در کرم بود بیتابانه راه کابل بر گرفته واردموضع خوشی شد

ذکر رسول فرستادن امیر محمد یعقوب خان از راه عذرخواهی نزدانگلیسان

﴿ ذکر رسول فرستادن امیر محمد یعقوب خان ﴾

(نزد انگلیسان وعذر خواستن ورفتن خود او و گرفتار شدنش)

وامیر محمد یعقوب خان ازصدور این واقعه دل خراش جان گزا مضطرب گشته، داؤد شاه خان سپهسالار را که هنوز خبر نداشت که این آتش افروختهٔ اوست بامیرزا حبیب الله خان مستوفی وملاشاه‌محمد وزیر دول خارجه از راه عذر خواهی در خوشی نزد انگلیسان فرستاده پیام داد که حادثهٔ قتل کیوناری از بلوای فوج بوده که آتش افروختهٔ‌سپاه بسعی امارت و کارپردازان پایهٔ سریر سلطنت منطفی نگردیده شد هرچه شد اکنون بواسطهٔ رشتهٔ دوستی ووثاق معاهدهٔ که در بین است میباید حمل این قضیه را بر دولت نکرده راه نقض میثاق نه پیمایند ودر همانجا توقف نموده بمعادات نگرایند تا بانی فتنه وباعث مفسده معلوم ومحقق گردد بعد برضای جانبین مطابق قانون سیاسی محرك‌را سزا وجزا داده آید وانگلیسان ازین پیام امیرمحمد یعقوب‌خان ازراه پیمودن بسوی کابل عنان باز کشیده درخوشی درنگ کردند تابروفق پیام امیرمحمد یعقوب خان بوجه صواب کاررا انجام دهند که نقصی بروی کار نیاید ومقارن اینحال سردار ولی محمدخان بتمنای امارت جمع کثیری ازسرداران وبزرگان کابل را درقلعهٔ خود که‌حال موسوم بماهتاب باغست انجمن ساخته ازراه پذیرائی اردوی انگلیس وارد خوشی شد که‌قتل کیوناری را منسوب بامیرمحمد یعقوب خان کرده روی دل انگلیسانرا در خصوص امارت افغانستان جانب خود کندچنانچه هرچه خواست بانگلیسان گفته ایشانرا ازامیر محمدیعقوب خان تخویف وتحذیر زیاد کرد وامیر محمد یعقوب خان ازرفتن او درلشکرگاه انگلیس در وسواس افتاده معطل بمراجعت فرستادگانش نگرده ازراه بی‌تأملی بنام‌وبهانه مهمانی درباغ بینی حصار امیرشیرعلی خان‌مرحوم رفته‌ازانجا درشب راه‌عسکرگاه‌انگلیس برگرفته چون نزدیك اردو رسید فرستادگان خودش خبریافته پیام‌دادند که‌ازین آمدن بیرون ازتدبیر گرفتار غل وزنجیر خواهی شد واگر می توانی راه مراجعت برگیر که مبادا گرفتار ادبار شوی واو چون نزدیك رسیده وانگلیسان آگاه شده‌بودند نتوانست که‌باز گردد چنانچه‌سپاه انگلیس بامر جنرال سرفریدرك رابرتس پذیرداش کرده باعزاز واکرام در میان فوج نظام فرود نمودند وچون سردار ولی محمد خان روی دل افسران دولت برطانیه را ازو گردانیده بودفوراً ازپیادگان نظام‌محافظ بدورش گماشته ازخوشی اورا نظربند آساباخود برداشته رایت کوچ جانب کابل افراشتند ومردم کابل واطراف قریبهٔ آن ازگرفتار شدن امیرمحمد یعقوب خان آگاه‌گشته احرام جهاد بربستند .

ذکر محاربهٔ چهار آسیا

﴿ ذکر محاربه چهار آسیا ومغلوب شدن غازیان ﴾

وغازیان فوج‌فوج ودسته‌دسته بیرقهای سرخ‌وسفید بربسته ازپی‌هم‌راه لهوگرد برگرفته ودرتلال جبل‌سنگ نوشته باسپاه انگلیس ملاقی گشته نائرهٔ‌حرب شعله‌ورشده بازارکارزار رواج گرفت ودلیران هردو گروه بنشیب‌وفراز کوه‌یکدیگررا هدف‌گلوله جان‌ستان ساخته‌فراوان تن‌بخاك هلاك انداختند و آخرالامر گروه اسلامرا ازکثرت‌بم باری‌اتواپ انگلیسان‌پای ثبات‌واستواری لغزیده‌ازراه‌هزیمت‌داخل کابل‌شدندوسپاه‌انگلیس منصورانه‌دربینی‌حصار فروکش کرده درین‌رو زجنرال محمد جانخان باسه‌فوج‌پیاده وتوپخانه‌ازچاریکار که‌بامر امیرمحمد یعقوب‌خان جهت‌سدفتنهٔ

اشرار کوهستان در آنجا اقامت وقرار داشت وارد شیرپور کردید وروز دیکر بز کوه آسمائی برشده انکلیسان نیز از راه قلعهٔ هوشمندخان بفراز کوه شیر دروازه برامده جانبین از فراز هردو جبل یکدیکررا هدف کلولهٔ توپ ساخته روز را بکشاد دادن وکلوله انداختن توپ بسر بردند وجنرال محمد جان خان باافواج واتوابیکه درزیر فرمان داشت کوه آسمائی را فرو کذاشته درشب راه غزنین برداشته در موضع مرغ کیران فرود کشت وانکلیسان چیزی از پیادهٔ نظام را باتوپخانه بفراز جبل شیر دروازه که مشرف برعمارات شهر وبالا حصار است کذاشته اوردورا از بینی حصار کوچداده بزیر تل مرنجان فرود کاه قرار دادند وخیمهٔ امیرمحمد یعقوب خانرا دردامنهٔ تل مذکور بکنار هندو سوزان برپای داشته محافظ بدورش کماشتند وصبح روزدیکر نصف سواره وپیادهٔ نظام را بمحافظت لشکر کاه درتل مرنجان کذاشته نیم دیکرراه تعاقب جنرال محمد جان خان را برداشته بدامنهٔ کوه قرق باهم در آویخته ازجانبین خونها ریخته کشت وتاغروب آفتاب هنکامهٔ پیکار برقرار واستوار مانده درپایان کار سپاه انکلیس پشت بجنك داده رو بلشکر کاه خویش نهادند وجنرال محمد جان خان بعزم انجمن کردن غزاة داخل قوم وردك شد ودرینحال بعضی ازدوستان سپهسالار حسین علیخان که امیرمحمد یعقوب خانش در زندان انداخته بود نزد او شده تکلیف بیرون شدن از زندانش کرد واو بدون امر واجازهٔ امیر محمد یعقوب خان از زندان برنیامد تا که اقوام خودش بامر والدهٔ امیر محمد یعقوب خان اورا از محبس بیرون کشیدند وبااو بدرب حرمسرای امیر محمد یعقوب خان رفته بحفاظت وکشك حرم محترم شاهی که درین وقت بجز او که اززندان برامده وبخانهٔ خویش نشده بدروازهٔ سرای اهل بیت شاهی رفت دیکراحدی نبود باقومش بپاسداری پرداخت وبحراست حرم محترم ولینعمش روز بسر می برد تا که امیرمحمد یعقوب خان امر کرده پرد کیان مشکوی سلطنت را از بالاحصار در باغ علیمردان خان بخانهٔ سردار یحیی خان نقل داد بعد ازان نیز ترك خانه وعیال ومال ومنال خویش کرده خیمهٔ خود را بپهلوی خیمهٔ امیر محمد یعقوب خان برپای نموده بااو دریك زورق دریای ابتلا نشست وروزدیکر چندتن ازمساحان انکلیس داخل بالاحصار شده قتلکاه کیوناری را بانشستن کاه امیر محمد یعقوب خان مساحت وپیمایش کرده بلشکر کاه باز کشتند وامیر محمد یعقوبخان را پیام دادند که درفلان روز افسران انکلیسیه داخل بالا حصار میشوند شما نیز درانجا حاضر شوید که در باب بالا حصار چیزی کفته وقرار داده خواهد شد واو ازین امر متوهم کشت که مبادا آسیبی عائد حالش سازند چنانچه یکروز قبل از روز موعود با محمد موسی خان پسرش از کنار هندو سوزان که خیمه وسرا پردهش بود بفراز تل مرنجان نزد انکلیسان شده خود اواز امارت وپسرش ازولایت عهد استعفاء کردند وانکلیسان ازانجا کوچ داده خود اورا باخود برداشته درشیرپور درامده لشکرکاه قراردادند ومحبوس عمری اش ساخته محکم نکاهداشتند وپسرش را ازسبب خوردسالی وا کذاشته باسرادق حرم محترمش درحرمسرا جای زیستن دادند

﴿ ذکر متحد ومتعهد شدن سردار شیرعلیخان باانکلیسان ﴾

ذکر متحد شدن سردار شیرعلیخان باانکلیسان

وسپاه انکلیس که وارد قندهار شده بودند در خلال احوال مذکوره تاحدود شاه جوی تکاپوی نموده افاغنهٔ آن حدود باایشان دراویخته بسیارتن را خون ریخته درپایان کار صاحب جان خان بن میراحمد خان ترکی بایکصدو نود ودو تن دلیران افغان باشمشیر آخته بقلب کاه سپاه انکلیس تاخته جان بتمنای وصال جانان باختند وازآنجمله پیر محمد خان بن معاذالله خان نبیرهٔ مرتضی خان دست راستش ازضرب تیغ سوارهٔ نظام انکلیس قطع کردیده سیزده زخم منکر(۱) نیز برداشت وازلشکرانکلیس نیز بسیارتن کشته کشته جانب قندهار بازکشته ونتوانست که طرف غزنین رهسپار شود وچون وارد قندهار شدند سردار شیرعلیخان قندهاری که ازحضور امیر محمد یعقوبخان مامور حکومت آنجا کردیده بود نیز وارد کشته بااستیوارت وغیره سران سپاه انکلیس طریق مراوده وراه معاهده پیش کرفته باانکلیسان قرار داد که قندهاررا فرو نکذاشته اقامهٔ دائمی ورزند وحکومتش را بمثابهٔ سند وغیره ولایات هند که تفویض نواب هرولایتست باومفوض دارند وانکلیسان اورا بخطاب والی زبان زدنموده

(۱) منکر یعنی نایاب

بصوابدیدش دراجرای کار پرداختند واو بایالت قندهار قناعت نورزیده بطمع پشت رود وفراه نیز افتاد چنانچه عموم سران سپاه انکلیس خصوص استیوارت را ازسردار محمد یوسف خان حاکم پشت رود تخویف وتحذیر کرده بطلبیدن قندهارش تحریض وترغیب نمود که اکر درانجا باشد باتفاق سردار محمد ایوب خان که درهراتست فتنه برانکیزند واو کفتار سردار شیرعلیخان را وقعی نکذاشته خارج ازدرجهٔ اعتبار دانست تا که خودش صحائف ونامهای پی‌درپی برای ملکان وریابای پشت رود فرستاده اغوا نمودن آغاز نهاد که برسردار محمد یوسف خان بشورند وآخرالامر بنامه اکتفا نکرده تاج محمد خان بن یحیی خان فوفل زائی را ازقندهار درپشت رود نزد سردار محمد یوسف خان فرستاده تعلیمش کرد کهاورا تکلیف آمدن قندهار کند وهرکاه سرباززده نیاید مردم آنجا رابحیله بمخالفتش برانکیزد وسردار محمد یوسف خان از کیداو آکاه کشته قبل ازانکه نائرهٔ فساد شعله‌ور کردد ازپشت رود برخواسته وارد قندهار شد واز ورود او چون سردار شیر علیخان انکلیسانرا ازوی بیم وخوف نشان داده‌بود کفتار اورا نسبت بسردار محمد یوسف خان آلوده بغرض دانسته تکلیف مراجعت‌بپشت رودش نمودند واو ازباز کشتن درپشت رود سرباززده کفت که اکرچه سردارشیرعلیخان‌بایلیت وقومی قرابت تامه بخاندان شاهی دارد امادرامور سلطنت اورا حق‌مداخلت ومشارکتی نبوده‌ونیست بلکه‌همیشه خادم دولت ورهسپار ملازمت بوده‌است واکنونکه شمابزرکان سپاه انکلیس اورا بزرك وازخاندان سلطنت پنداشته بایالت قندهار برحال داشته اید وبصلاح وصوابدید او کار مملکت راست میکنید بودن خودرا در قندهار وپشت رود دشوار ونامزا وار میدانم وازین قبیل سخنان کفته انکلیسان را ساکت ساخته باسی سوارازقندهار رهسپار شده وارد دارالسلطنهٔ کابل شد

﴿ ذکر خراب کردن انکلیسان بالاحصار را ﴾

(وفرستادن امیر محمد یعقوب خان‌را درهند)

ذکر خراب کردن انکلیسان بالاحصار کابل را

ودر خلال احوال مذکوره از سبب قتل کیوناری که دربالاحصار وقوع یافته بود انکلیسان عزم خراب نمودن آنرا جزم کرده مردم سکنهٔ آنرا که اکثر از قوم‌عرب بودند جهت حمل‌ونقل مال واسباب‌ومتاع ایشان دو روز مهلت دادند ودر عرصهٔ ایندوروز قلیل وکثیری از اموال منقولی خودرا کشیده واکثرهمچنان برجا مانده بود که انکلیسان دست تخریب کشوده تمام عمارات آنراخراب کرده چوبهایش‌را درشیرپور برده بمصرف چهاونی نظام که جدید دروسط شیرپوراحداث‌کرده بودندرسانیدند وامیرمحمدیعقوب خانرادرماه‌ذیحجه‌سال۱۲۹۶ هزار ودویست ونود وشش هجری بحفاظت هرچه تمامتر از شیرپور کشیده یکفوج پیاده ویکفوج سوارهٔ نظام باو‌ مامورکرده روانهٔ دیره دونش‌نمودند وهردوفوج محافظ اومنزل‌بمنزل تبدیل یافته تا که درپشاورش رسانیده ازانجا درموضع مذکورش برده نظربند نکاهداشتند وهمدرین هنکام بلکه ازروز ورود سپاه انکلیس درشیر پور حکم‌قتل فوج‌پیاده‌اردل‌وغیره‌را که درقتل کیوناری اقدام‌نموده بودند اصدار فرموده قرار دادند که هرکه یکتن ازمردم بلوائیان وقاتلان کیوناری را کرفته نزد بزرکان انکلیس آورد پنجاه روپیهٔ چهره شاهی ازجانب دولت انعام باو عنایت میشود چنانچه بعضی مردم جاهل بطمع پنجاه روپیه بسیار کس را بانکلیسان نشان داده بشهادت رسانیدند واز جمله جنرال خسرو خان کافری الاصل جدید الاسلام ومحمد اسلم خان کوتوال وسلطان عزیز خان بن نواب محمد زمان خان بکشیدن طناب درجهٔ رفیعهٔ شهادت یافتند و مقارن اینحال آتش بقور خانهٔ پادشاهی که در بالاحصار بود افتاده تمام بسوخت ومردم شهر بسیار اسلحهٔ سلطنتی را از قبیل تفنك وتفنکچه وغیره بتاراج مالك شدند وازصدمهٔ آتش افتادن درباروت وفیوز سنکی برجسته به بیرق نشان دولت انکلیس که‌بفراز دروازهٔ شاه شهید نصب کرده بودند رسیده برشکست

﴿ وقایع سال هزار ودویست ونودو هفت هجری ﴾

وقایع سنه ۱۲۹۷ هجری

جنرال محمد جان خان که چندی قبل ازین چنانچه مذکور کشت پس از محاربهٔ موضع مرغ کیران بعزم فرا هم نمودن لشکر الوسی داخل قوم وردك شده بود مردم‌را تحریض وترغیب غزا وجهاد کرده وارد غزنین

شد ودرانجا باتفاق ملادین محمد معروف به محمد مشکین مشك عالم اندری وملاعبدالغفور لنکری وغیره علماء وفضلاء وبزرکان خلق انبوهی ازطوائف وردك واندری وترکی وسلیمان خیل ووزیری وجدران وخواجك وتاجیك انجمن کرده درماه محرم الحرام سنه ۱۲۹۷ ازغزنین احرام جهاد بربسته چون وارد منزل شیخ آباد شدند افسران لشکرانکلیس آکاه کشته سرفریدرك رابرتس نصف سپاه را بسر کردکی جنرال مکفرسن وسردار محمد حسن خان بن امیر کبیر اعلیحضرت امیر دوست محمد خان مرحوم در کاریز میر فرستاد که در وقت داخل شدن غازیان بچاردهی از راه دوده مست وموضع چهل تن برایشان بتازند وپارهٔ از نصف دیکر را بسالاری جنرال بیکر وسردار عبدالله خان بن سردار سلطان احمدخان مغفورمامور چهار آسیا کرد که ازراه آب بازك قفای غازیان راه برکرفته وارد میدان شوند تا در هنکام ورود غازیان در چهار دهی ایشان از قفا وسپاه مأمورهٔ کاریز میر از پهلو وخودش با بقیهٔ سپاه از پیش رو برغازیان تاخته شاهد مقصود بکنار آرند چنانچه خودش باجنرال هلس واندکی از سوارهٔ نظام ودو ضرب توپ درقریهٔ انجی باغبانان رفته ومعدودی از سپاه را در شیرپور بمحافظت بنه ولشکرکاه کذاشت واز انجی باغبانان تادامن کوه قرق ومرغ کیران راه پیموده هریك ازقلهٔ کوه آسمائی وشیر دروازه را بصد تن از پیادهٔ نظام وتوپ امر استحکام کرده در همهٔ مواضع مستعد وآمادهٔ پیکار نشستند تا که جنرال محمد جان خان باجمعیت خویش پیشتر از ملا مشك عالم وارد قلعهٔ قاضی شده بامرفریدرك رابرتس وهمراهانش در آویخت واو بامید افواج مأمورهٔ کاریز میر وچهار آسیا که از راه آب بازك وموضع دوده مست مأمور میدان شده بود دلیرانه درجنك اقدام کرده بازار کار زار را رواج داد ودر عین کیر ودار سپاه مأمورهٔ کاریز میر که میبایست برطبق اندیشه وتدبیر او بسروقتش میرسید از قضا باغزاة فرزه ویمقان که بسر کردکی برادر پرویز شاه خان رهسپار کمك غازیان بودند دوچار کشته و کرفتار پیکار شده از رسیدن بسروقت سرفریدرك را برتس باز ماندند وهمچنین سپاه راه آب بازك نیز از سبب بعد مسافت نتوانست که در وقت کیر ودار رسیده باو یار ومدد کار شود بناران تاب دست غازیان نیاورده پشت بمحاربه نهاده از راه شکست روی بسوی شهر وشیرپور نهاد وغازیان عنان از تعاقبش باز نکشیده بسیاری از همراهانش را از دم تیغ کذرانیدند چنانچه از تمام سوارهٔ نظام که بااو همعنان بودند تاده مزنك چهل سوار باخودش بقیمانده دیکران همه کشته شدند وباهمان چهل سوارهٔ نظام از هیبت غازیان که در عقبش سر کرم تاخت وتاز بودند سراسیمه داخل ده مزنك شد ودرینوقت که دست از جان شسته بود چهار صدتن ازفوج پیاده که از جملهٔ محافظین بنه واغروق ازشیرپور ره نورد معاونت او شده بودند درده مزنك باو رسیده روح بقالبش دمید وپیادکان مذکوره برבامهای خانهای مردم ده مزبور برشده بتفنك غازیانرا ازدر آمدن بده مزنك بازداشتند ومقارن اینحال سردار ولی محمد خان که باجمعی ازسوار وپیادهٔ خاصه دار ودو ضرب توپ بعزم رفتن ترکستان باامر انکلیسان درمیدان کنار ده مزنك خیمه زده بود ازراه یاری انکلیسان غازیانرا ازپشتهٔ کنار شمالی ده مذکور هدف کلولهٔ توپ آتشبار ساخته ازکشت زار وسط ده مزنك وقلعهٔ حاجی یوسف بضرب کلولهٔ توپ براند وخاصه داران خود سردار ولی محمد خان از مشاهدهٔ یاری دادن او انکلیسانرا برآشفته خیمه وسامان سفر ترکستان اورا تاراج کرده بغازیان ملحق شدند وغزنین که ازضرب کلوله اندازی هردو توپ سردار ولی محمد خان روی ازده مزنك برتافته بودند جانب واصل آباد وجنکلك راه برکرفتند وپیادکان فوج نظام ازده مزنك بیرون شده از کنار رود خانه بجانب غازیان تفنك کشاد داده همچنان حرب کنان جانب شهر وشیرپور بازکشتند ودر خلال این قتال وجدال سپاهیکه بادلیران فرزه ویمقان وبرادر پرویز شاه خان کرفتار پیکار شده بودند جنك کنان از چنك غازیان برجسته در حدود قلعهٔ قاضی وقلعهٔ سلطان احمد خان دوچار غازیانیکه باملا(مشك عالم) همراه بودند شده باهم در آویختند وفراوان خونها ریخته دربایان کار انکلیسان پشت بجنك داده ازراه قرغه رو بده مزنك نهادند وبامر سرفریدرك را برتس ازبیم حمله ویورش غازیان یکشبانه روز را درده مزنك بسر برده بعدوارد شیرپور شدند ولشکر مأمورهٔ راه آب بازك نیز واردمیدان کردیده غازیانرا چیره دست دیده ازقفای دیکران شباشب درشیرپور فرود کشتند وملا مشك عالم باغزاة ظفرتوام ازراه قلعهٔ میرغضب

وافشار تپه رهسپار کشته درهندکی جای موسوم بچهل ستون وده دانا وجنکلک وواصل آباد وغیره بجنرال محمد جانخان وهمراهان اوپیوستند وروزدیکر تمامت مردم چاردهی باغازیان شجاعت نشان بکوه تخت شاه برشده انکلیسان دوصد تن ازپیادکان نظام را بادوضرب توپ باقامهٔ بوزهٔ وسط مقبرهٔ بابرشاه وواصل آباد مأمور کردند که اکر بقیهٔ غازیان از راه کذرکاه روی بسوی شهر نهند ایشان سنکر برافراشته بمدافعه کرایند چنانچه ایشان از آنجا ومحافظین اقامه کزین قلهٔ کوه شیردروازه که بادوضرب توپ درینجا جای داشتند از طلوع آفتاب تاوقت عصر غازیان فراز جبل تخت شاه ودامنه آن را هدف کلولهٔ اتواپ ساخته کاری ازپیش نبردند وغزاة را از فراز کوه فرود کردن نتوانستند چنانچه هرآنیکه فرنکیان از راه کردنهٔ مشهور بمزار حضرت خضر علیه السلام روی یورش بسوی تخت شاه می‌نهادند ازضرب کلولهٔ تفنک غازیان یکیک ازپادر آمده مابقی جانب اقامت کاه خود مراجعت میکردند وفردای اینروز غازیان علاقهٔ لهوکرد ازراه موسیٔ وارد بینی حصار کشته تمام کوه راازآنجا تاقلهٔ جبل تخت شاه فرا کرفتند وانکلیسان ازشیرپور باآهنک جنک راه بینی حصار برکرفتند وازکنار چمن قلعهٔ هوشمند خان وقلعهٔ هندو وجنب دیوار بالاحصار تا حد بینی حصار تمام فرو کرفته غازیانرا آماج کلولهٔ تفنک وتوپ وخمپاره ساخته از فراز کوه پراکنده نمودند وسیزده تن از غازیانرا که در قلعهٔ هندو برای امری در شده بودند دستکیر نموده همه را یکجا از دم تیغ کذرانیدند که اکنون درجنب شرقی قلعهٔ هندو ودر زیر یك قبه مدفون وغریق بحر رحمت حی بیچونند

﴿ ذکر محاربهٔ تپهٔ مرنجان وکوه آسمائی ﴾

(وشهید شدن محمد عثمان خان)

ذکر محاربهٔ تپهٔ مرنجان وکوه آسمائی

چون انکلیسان غازیانرا پراکنده ساخته وبر کشتکان هر سیزده تن شهدا خاك ستم انداخته وقلعهٔ هندورا آتش‌زده بسوختند راه مراجعت جانب شیرپور برکرفتند ودر قرب تپهٔ مرنجان جمعی ازمردم تره خیل وغیره که بعزم غزا راه‌برکرفته بفراز تپهٔ مرنجان رسیده بودندبسپاه انکلیس دلیرانه حمله کرده شورش بزرك درتمام لشکر انداخته بسیار تن‌را ازانکلیسان بضرب شمشیر وکلولهٔ تفنک هلاك ساختند ودرپایان کارچون اندك بودند ازراه فرار داخل قلعهٔ احمد خان شدند وسپاه انکلیس وارد شیرپور شده رفع خستکی کردند وروز دیکر محمد عثمانخان قوم صافی بامردم تکاب ونجراب بسرعت وشتاب ازکرد راه وارد کابل شده دروقت طلوع آفتاب روی جهاد بفراز کوه آسمائی نهاده پیادهٔ نظام را که بادوضرب توپ بقلهٔ کوه اقامه داشت ازپیش برداشته پراکنده ساخت وچندتن ازپیادکان نظام‌را که بفراز کوه اقامت داشتند مقتول ومجروح نموده تمامت فراز ونشیب وقلهٔ کوه‌را متصرف کشته مردانه وار واستوار بعزم‌رزم جای کزید و مقارن اینحال درافواه سمر کشت که جنرال غلام حیدرخان چرخی بادلیران رجال محال‌چرخ وخوست وکردیز وغیره‌راه نزدیك کرده است کهوارد کابل شود و انکلیسان ازبیم جان پارهٔ ازسپاه نظام‌را باتوپخانه جهت انسداد راه او که نکذارند داخل‌شهر وشیرپور شود ازحد مرادخانی تاریکاخانه ودروازهٔ لاهوری وزندان بانان وتل مرنجان مأمور کرده باصفوف آراسته ایستادند وهمچنین جمعی دیکررا ازباغ امیرشیر علی خان مرحوم حال موسوم بحرم‌باغ تاباغ محمد عثمانخان وکنار ده افغانان وباغ عالم کنج ودر وازهٔ خرج کیری بدور کوه آسمائی کماشتند وبرخی دیکررا بادو ضرب توپ بقلهٔ‌بلند واقع کلوله پشته که حال قور خانهٔ دولتی در آنجاست امر ایستادن کردند و انکاه که مواضع مستعده را تمام کرفته کار محاربه راست نمودند دست باآلات حرب برده از فراز و قلهٔ کوه شیر دروازه و قلعهٔ بلند محمد عثمانخان و همرا هانش را که‌در کوه آسمائی جای کزیده بودند هدف کلولهٔ توپ ساخته افواج مأمورهٔ اطراف ودامنهٔ کوه‌را امر بالاشدن نمودند چنانچه بازار حرب رواج کرفته شهرو کوه وکمراز دود توپ وتفنک تاریك وسیاه رنك کشت وبسیارتن ازجانبین مقتول ومجروح شده آخرالامر اسلامیان پشت بجنك‌داده روبکریز نهادند وازانجمله خود محمد عثمانخان باهشت‌تن ازغازیان که خوشنودی خدا ورسول را بنقد جان خریدار بودند مردانه بکوشید واز قلهٔ کوه رو برنتافته همچنان استوار ایستاده تاآنوقت که جان درتن ورمق دربدن داشتند

پشت بدشمن نداده بسیارتن رابکشتند تا که کشته گشته درجهٔ رفیعهٔ شهادت یافتند ودرین روزچندتن ازشکست یافتگان ازدست مردم مرادخانی که گرفته سپردانکلیسان می نمودند درجهٔ شهادت یافتندچنانچه موضع شهادت ومدفن ایشان طرف شمالی باغ ارگ مبارکهٔ کابل واقع است وقبهٔ برآن حسب الفرمان حضرت ضیاءالملةوالدین مرحوم بناشده ومقارن انحال که هنوز نائرهٔ قتال وجدال خاموش نگشته ومردان کارگرفتار بیکار بودند جنرال محمد جانخان که با انبوهی ازغازیان درقلاع چهاردهی جای گزیده بود ازصدای توپ وتفنگ جنگ ازراه مدافعه درمیدان میان مزار شاه مردان وقلعهٔ علی آباد انجمن گشته رو بمیدان کارزار نهادند وباآنکه تمامت مواضع مستعده چون قلهٔ کوه آسمائی وفراز چیل شیردروازه وغیره درتصرف سپاه دولت انکلیس بود وقورخانه واساحهٔ دولتی نیزباخود داشت غزاة شجاعت سمات باآنکه آلات حرب چنانچه باید ودرمقابل سپاه دولت بکار آید نداشتند بیاری صاحب دین وتائید حضرت جهان آفرین دلیرانه حمله کرده انکلیسانرا ازپیش برداشتند واتواپ دولتی را متصرف شده الا کوه شیردروازه دیگر همهٔ مواضع را ازوجود ایشان تهی ساخته همه رادا داخل شیرپور نموده محصور ساختند ودرین جنگ زنان سال خوردهٔ اسلام نیز حاضر وبیرق جهاد بدوش بودند و کوششهای مردانه کرده بعضی زخمدار وبرخی کشته شدند وفوجیکه از انکلیسان بقلهٔ کوه شیر دروازه اقامه داشتند درنزدیکی شب احمال وانقال وبار کیر خود را گذاشته از کوه فرود شدند ودرباغ عالم گنج ودامنهٔ کوه آسمائی رسیده ازحملهٔ غازیان که درفراز ونشیب کوه بودند رنج و تعب بسیار دیده ومقتول ومجروح شده اندکی جان بسلامت کشیده در شیرپور بمحصورین پیوستند بعد تمامت سپاه انکلیس در شیرپور گرفتار تنگنای انحصار شده شب را از بیم جان نخفته درختان باغهای را که در قرب وجوار شیرپور بودند قطع کرده جانب شمال آنرا که دیوارنداشت ازچوب وخاک سنگرسدید(۱) افراشتند وبدان نیزا کتفا نکرده تمام اطراف بیرون دیوار حصار وسنگررا از سیم آهنین خاردار بقدردو گز عریض ومشبک بافته نیم ذرع بلندتر ازِزمین استوار ساختند تاا گر غزاة شبیخون زنند پاهای ایشان درشبکهای سیم خاردار رفته گرفتار واز خارهای آهنین زخمدار گردیده کاری ازپیش نبرند

(۱) سدید راست ودرست ومحکم واستوار

(ذکر تاراج کردن غازیان خانهای سرداران کابل را)

ذکر تاراج کردن غازیان خانهای سرداران کابل را

وغازیان باوجود حصول این فتح بزرگ مراوده واتحادبعضی ازسرداران چون سردار ولی محمدخان وسردار محمد حسن خان وغیره بزر کانرا بهانه ساخته ازراه تاراج داخل شهر شده اکثر خانهای سرداران وبزر کانرا غارت کردند ودر هیچ چیز صرفه ننموده حتی لباس زنانرا بیغما بردند ومردم سکنهٔ شهر ازهندو ومسلمان که از خوف تاراج کردن غازیان وبیم اینکه در روز کشته شدن محمد عثمان خان وشکست یافتن غزاة تکاب ونجراب هلس نام انکلیس که حاکم شهربود اعلان کرده بود که هر که احاد وافراد غازیانرادرخانهٔ خود پنهان نماید وظاهر شود ضبط و تاراج و گرفتار زنجیر عتاب میگردد همگنان در چنداول درامده بخانهای مردم قزلباش پناه گزیده بودند ازدست برد وتاراج غازیان ایمن مانده اکثرآنانیکه درشهر بود تاراج شدند وازین امر سپاه انکلیس را آسودگی وفرصت دست داده باجنرال محمد جان خان ابواب مراوده بکشودند وهمدرعصر روز فتح جنرال غلام حیدرخان چرخی باغازیانیکه همراه داشت دررسیده باندرون بالاحصار جای گزید وازغنیمی انکلیسان زیاده تر خائف گشته تجالاکی جنرال محمد جان خانرا فریب داده درشب نهم ماه محرم سال ۱۲۹۷ هزار ودوصد ونود وهفت هجری کماز غرهٔ آن تااین شب بازار قتال رواج داشت شصت هزار روپیهٔ کلدار باوداده قرار دادند که غزیان را ازکابل پراکنده کند واو این امررا ازدیگر بزرگان نهان داشته بامدادان باتفاق همهٔ غازیان روی یورش بشیرپور نهاد ودرظاهر کشش و کوششی کرده درپایان کار راه فرارپیش گرفت واز روبرتافتن او وهمراهانش دیگرغازیان نیز پشت بجنگ داده رو بپرا کنده شدن نهادند وانکلیسان دست یافته بسیاری از باز ماند گان ایشان را دستگیر کرده بقتل رسانیدند وا گر این دوروئی درمیان غزاة واقع نمیشد سپاه انکلیس بمثابهٔ واقعهٔ سال ۱۲۵۷ هزار ودویست وپنجاه وهفت هجری همه هلاک وبرباد ونیست وپست میشدند امااافسوس که واقعهٔ مذکوره بغازیان روی داده لشکر انکلیس فتح یاب گردیده وآسوده خاطرشده سردار ولی محمد خانرا که درمعارک ومهالک باانکلیسان یار ومددکار بود بحکومت کابل گماشته خود ایشان بامور مملکت داری پرداخته کار سرک وخیابانهای اطراف شهر

وشیر پور را جاری ساخته بفراز وقلهٔ کوه شیر دروازه وکوه آسمانی وتل مرنجان قلاع محکم وبمواضع مستعده بروج جدا گانه مستحکم بنیاد نهاده آباد کردند وخزانهٔ امیر شیر علیخان را تمام صرف اینگونه کارها نموده طلای مسکوك یکمثقالهٔ خزانه را عوض پنج وهفت روپیهٔ کابلی وروپیهٔ کابلی را معادل روپیهٔ که دار خود ایشان بمزدوران وکار بگران میدادند

ذکر فتنهٔ غزنین

﴿ ذکر فتنه انگیختن کرنیل ولی الله خان ﴾

(درغزنین بتعلیم انگلیسان)

وانگلیسان دراوایل ورود ایشان بکابل کرنیل ولی الله خان قوم تاجیك را بمژده ونوید عطای زر درغزنین فرستادند که بهرحیلهٔ ووسیلهٔ که بتواند مخالفت وعداوت دربین افغان وهزارهٔ غزنین اندازد تامردم افغان کرفتار پیکار شده ازراه غزا وجهاد وارد کابل نشوند چنانچه او وارد غزنین شده خواست که نخست مردم تاجیکیه را از راه قومی خویش که بانکلیسان نوید اطاعت آن قوم را داده وبذمهٔ خود نهاده بود اغوا کرده بعد باضلال مردم هزاره پردازد اما عبدالقادر خان بن محمود خان بزرك ورئیس قوم تاجیك که پس از آمدن سید محمد سعید خان حاکم در وقت کرفتار شدن امیر محمد یعقوب خان بکابل داخل غزنین شده حکومت میکرد کرنیل ولی الله خان را مانع شده نکذاشت که داخل شهر غزنین شود پس ناچار درقلعهٔ شاه علی اکبر رفته اقامت کزید وسید محمد تقی شده را ازطرف کار کذاران انکلیس نوید بزرکی داده مکتوبی را که از انکلیسان درباب آنچه که او بکند وهر که را تصدیق خدمت بدهد درنزد کارداران دولت انکلیس مربوط ومنظور باشد باو بازداشته اغوا کرد و بتوسط او بزرکان طوائف هزاره چون غلام حسین خان بن کلستان خان قوم محمد خواجه ونور محمد خان برادرزاده اوومرتضی خان بن غلام رضاخان وغلام محمد خان بن رجب علیخان قوم جیغتو و میرفتح خان هزارهٔ بهسود وملك غلام رضاولد ملك عباس قوم علاء الدنی هزاره وسید یعقوب علی ومحمد طاهر پسران سید احمد سرآبی وسید محمد تقی مارقولی وغیره را باالوسات ایشان درقلعهٔ نهرجه شاه علی اکبر انجمن ساخته وازطرف دولت انکلیس مکتوب مذکوررا نشان داده بوعدها ونویدها همه را اغوا کرده روی تسخیر بشهر غزنین نهاد وعبدالقادر خان ایشانرا بضرب کلولهٔ توپ ازپیش رانده نکذاشت که پابه نزدیك حصار کذارند چنانچه ازحدود مغلان وآهنکران قدم نتوانستند پیش کذاشت وهزارکان چندروزچپ وراست تاخت وتاز کرده کاری ازپیش نبرده راه اوطان خویش پیش کرفتند وازجمله غلام حسین خان ونور محمد خان برادر زاده اش که بسواره وپیادهٔ مردم محمد خواجه شب را دروقت محاصرهٔ غزنین بدیهات مردم تاجیکیه وغیره بسرمیبردند قلعهٔ حاجی را غارت کرده آخوند زادهٔ(۱) را که صاحب آن بود کشته تمامت مال ومنالش را برداشته بخانهای خود رفتند ومقارن این حال غازیانیکه از کابل مراجعت کرده وارد غزنین شدند از راه انتقام روی بسوی کل بوری وقیاق نهاده تاقلعهٔ سربید بتاختند ومردم هردوموضع دست عیال واطفال خودرا کرفته بدون مال ومنال واردسراب شدند وغازیان چندتن از مردان وزنان ایشانرا که بازمانده بودند کشته ازمال ومتاع ایشان کران بار معاودت کردند وهمچنین مردم رعناخیل قوم اندری بامردم هزارهٔ شاکی درآویخته فراوان خون یکدیکر بریختند واز بزرکان افغان ارسلاح خان اندری بواسطهٔ ضخامت بدنش دروقت کریختن ازدیکران بازمانده کشته کشت تاکه پس ازقتال وجدال بسیار کل محمد خان معروف بخان آکای جلال زائی قوم اندر از راه صلح خواهی وارد شاکی شده نزاع افغان وهزاره را بصلح فیصله نمود —

(۱) اسم این اخوند زاده معلوم نشد

ذکر فرار کردن سردار عبدالقدوس خان

﴿ ذکر فرار کردن سردار عبدالقدوس خان ﴾

از کابل وتوجه سردار عبدالرحمن خان جانب افغانستان

ودرخلال واقعات مذکورهٔ صدر سردار عبدالقدوس خان بن سردار سلطان محمد خان مرحوم از استیلای دولت انکلیس درکابل شکسته خاطرشده راه فرار جانب سمرقند اختیار کرد وازآنجا بامر سردار عبدالرحمن

خان باسردار محمدسرور خان وسردار محمداسحق خان پسران امیرمحمداعظم خان مرحوم که ذکر فرار اختیار نمودن ایشان جانب بلخ ازپیش بشرح رفت وچنانچه بیاید روی بسوی بلخ نهاد وهمدر اوقات مزبوره سردار عبدالرحمن خان درباب مراجعتش جانب افغانستان باامنای دولت روس گفتگوی زیاد کرده چون امیرمحمدیعقوب خان که بادولت روس عهد بربسته ودرخصوص راه ندادن اوجانب افغانستان قرارنهاده وگرفتار دولت انگلیس شده بود اجازت حاصل کرد بعداز راه خفا نزدتاجری که باو وعده قرض داده بود رفته دوهزار مثقال طلای مسکوک وام گرفته واینرا نیز درخفیه علم حاصل کرد که روسیان ازمراجعت اوجانب افغانستان سرگران نیستند بلکه باجازتیکه داده‌اند مشعوف وخرسندند پس باخاطر شادودلی ازقیدغم آزاد روبمنزل خویش نهاد وخدامش را مشاهده کرد که بحالت ناامیدی گرفتارتفرس وتجسس احوال‌اویند وازجمله عبدالله‌خان توخی را که بدروازهٔ منزل ایستاده بود پیش خوانده طلاها را باو داده داخل حرمسراشد وروز دیگرصد رأس اسپ گزیده خریده عبدالله خان را امر کرد که اسباب سفر ازقبیل زین ویراق واسلحه ساز کند واو درعرصه سه روزتهیهٔ سامان سفر سردار عبدالرحمن خان را نموده اودرروز چهارم بعداز ادای نمازجمعه باتمامت آشنایانش وداع کرده شهزادگان رفیع مکان سردار حبیب‌الله خان وسردار نصرالله خان واهل حرم محترم را باچندی ازخدمتکاران درتاشکند بامان خداوند بمانند گذاشته روبراه‌نهاد ودرکنار رودچلچیك فرودشده شب را بسربرد وبامدادان ازراه شهرنو که جدید دولت روس احداث وآباد کرده است ره نوردشده چون بقرب رودخانهٔ شهرمذکور رسید حاکم شهرش دعوت مهمانی کرده دروقت صرف طعام ازوی پرسید که دولت روس چه قدر وجه نقد برای مصارف راه عنایت کرده است وسردار والا تبار پاسخ داد که از دولت مزبوره باجازت دادن مراجعتم جانب افغانستان بسی خرسندم ودیگر توقعی نداشتم که بوقوع می انجامید وپس ازین مکالمه حاکم موصوف که منصب کرنیلی اعزازی نیز داشت ازمجلس بیرون رفته پنج هزار منات آورده پیش روی سردار رفیع مقدار نهاد واو نهپذیرفته از اصرار کرنیل موصوف یکمیل تفنکچهٔ شش لوله ویك میل تفنك دنباله‌پر برسم تحفه ازوی گرفته بامدادان بااو وبعض رفقائیکه از تاشکند تاانجا همراه‌آمده بودند وداع کرده‌راه برگرفت ودر نصف اخیر شب وارد شهر اراتپه گردیده بعد ازتوقف دوروز ازانجا درپاکت نزول فرمود وپس ازسه روز ازانجا رهسپار گشته چون وارد خجند شد شش روز درخانهٔ یکی ازدوستانش درنك کرده‌سی‌راس اسپ‌ازنزد بزرکان خجند که بسبب استیلای دولت روس ازبزرکی افتاده بدکانداری وحرفهٔ تجارت پرداخته زیست‌می‌نمودند خریده نخست عزم خوقند کرد وازکثرت برف وشدت سرمافسخ عزم نموده بعد راه اورتپه پیش گرفته کس باچهار هزار روبیه نزد خسر زادگانش پسران میرجهاندار شاه خان درخوقند فرستاده‌پیام داد که من‌راه‌اورتپه برگرفته‌ام شماناوصول مرسول دوم من آرام وآسوده بوده حرکت نکنیدوپسران میرمذکور که امیرشیرعلی‌خان اخراجش کرده وایشان اورا کشته محبوس دولت روس شده‌وپس ازحبس سه‌سال بضمانت‌سردار عبدالرحمن‌خان اززندان رها گردیده درخوقند جای گزیده بودند ازنامه‌وفرستادهٔ سردار خجسته اطوار شادخاطر شدندوخود سردار نیکو کردار وارد منزل سیاب شده بدکانی فرودگشته اظهار کرد که‌یکی ازافسران اسلامیه‌ام ودکانداران آنجا ازسخن او انجمن گردیده هرکدام دوتن ازهمراهانش را ازراه مهمانی بمقام خود بردند ویکی ازآن جمله خود سردار والا تبارزرا بمنزل خویش برده بامدادان باهمراهانش ازآنجا رهسپار گشته پس ازطی‌دومنزل‌وارد اورتپه شد وبکاروان سرائی نزول نموده هریك ازمسلمانان وهندوان آنجا که منزل مناسبی داشت پیش آمده تکلیف رفتن‌جای خویش کرد واو خود عذر خواسته بعضی ازهمراهانش را بمنازل آنان فرستاد وآخرالامر شخصی تاجریکه بااورشتهٔ محبت درمیان داشت نزدش حاضر شده ازراه دوستی درمنزل خویشش‌بردوهم ازین‌جا سردار محمدسرورخان وسردار محمداسحق‌خان عم‌زادگان خودرامکتوب فرستاد که راه‌بلخ برگرفته برطبق دستور العملیکه درتاشکند بایشان داده شده است چنانچه ازپیش گذشت رفتار نمایند وخودش پس ازتوقف دوازده روز دراورتپه اجناس خلعتی وغیره اشیای ضروری خریده راه گذرگاه اوچی برگرفت واز

کوه پر برفیکه هرکه از سمرقند ره نورد شود ازین جبل میباید عبور کند عزم قطع مسافت کرد وباوجودیکه آن جبل ازبسیاری برف وسختی سرمای دیماه چون سد یخین بودروی بسوی بدخشان نهاده چون بدامن آن کوه گذاشت تکیه برتائید پادشاه بی انباز کرده شروع بفراز شدن نمود ونزدیك قلهٔ کوه رسیده از وزیدن باد سردی هوا رخ بشدت نهاد وازکثرت برف که اسپ تازا نوفرو میرفت فرودکشته باهمراهانش اسپانرا پیش انداخته وهریك ازدم اسپ خویش کرفته وبقدر فرسنکی برف را بریده اثروحشت ازناصیهٔ حال همراهانش ظاهر کشت واوهمه را دلداری کرده راه می‌سپرد تاکه چندتن ضائع کردیده مؤذن رکاب خویش را امر آذان دادن کرد واو هفت نوبت کلمات اذانرا تکرار کرده ازلطف لطیف بمانند باد از وزیدن بایستاد واز جملهٔ همراهانش که صد تن بودند ده‌تن ازدم اسپ کرفته باخودش که نیزدم اسپ بدست داشت بقلهٔ کوه برشده نود تن دیکر در میان برف بازماند وسردار شجاعت دثار پنج تن ازجملهٔ برشدکانرا پیشتر امرفرود کشتن ازکوه کرده خودش که از حرکت طبیعی بپاعاجز کردیده بود باپنج تن دیکر بروی برف نشسته از قفای آنان خزیده خزیده از کوه فرود کشت واین وقت مردم متوطن دامن کوه که از ورود پیشینکان بحال سردار عبدالرحمن خان علم حاصل کرده بودند سه صدتن باهیزم رسیده ایستاده‌بودند که اوفرودکشته وآتش برافروخته چون‌بحال آمد چند تن او وهمراهانش را برداشته رو بمنزل نهادند و دیکران راه فراز کوه برکرفتند که باز ماندکان را معاونت نموده بمنزل رسانند وسردار والا تبار وقت طلوع آفتاب وارد منزل شده درخانهٔ که مردم ده کرم کرده وبستر خواب کسترده بودندفرود کشته تاهنکام غروب بخوابید وبازماندکانش نیز واردکردیده چون‌او ازخواب بیدار شده تمام‌اعضای خودرا خسته ودردناك یافته وهمراهانش را سالم دید هریکی ازمردم قلعه را یك طلا وبزرکان ایشان راپنج پنج طلا داده همه را خرسند ساخت وده روز درانجا درنك کرده بعد ازرفع خستکی چون درراه حصار که عزم ورود انجارا دردل داشت چهار کوه بزرك دیکر واقع بودند ترك آنجارا کرده ازطرف سمرقند که بجزازجبل تلکار دکر کوهی درمیان نیست رهسپارشد ودرین راه نیز چند جای سخت ودشوار کذر چون قنوار (۱) و (۲) پل خشت (۳) وازری منار (٤) ولقلق (٥) و پسخنده (٦) و مومن (۷) وجنت وغیره بودند وباآنکه این جنت چون پل صراط خوفناك است وفرق وضدیتش بادوزخ بجزانیکه درآنجا آتش عدل ودراین جایخ منجمد ظلم دیکر چیزی نیست خلاصه بیاری حضرت باری از همه جاسالم درکذشته دوشب بدیهات عـلاقهٔ پنج کند بسربرده بعد وارد قره‌داش ومغیان کشته دوروز درنك فرمود وبیرقیرا که ازمزار خواجه احرار برداشته از پیش باخود داشت وآنرا بسبب خوابیکه دیده و درعالم رویا از چند سال شنیده بود که بدو کفته بود که ای فرزند عزیز بیرق بزرك مرا بردار ودروقت مراجعت جانب افغانستان باخود ببر که فتح یاب خواهی شد کرامی میداشت بنابران درین منزل دوراس کوسپند برسم خیرات ذبح کرده وپرچم آن علم محترم را کشوده راه شهر سبز برکرفت ووارد قلعهٔ جوز شده حاکم آنجا پذیره اش نکرد زیرا که پادشاه بخارا قبل از ورود سردار والا تبار درآنجا بذریعهٔ فرمان اورا اعلام فرموده بود که کسی را نکذارد که علوفه بسردار فرخنده اطوار بدهد وچون این امر ازپیام دادن حاکم معلوم ومفهومش کشت پاسخ داد که خداپر وساز کار من است اندیشه ازمن نداشته باشید چنانچه اورا احدی ازمردم آنجاراه نداده درمسجدی فرودشد وهمراهانش را امرکرد که درکنار رودخانه جای کزینند وخودش برف را رفته اسپانش را بربسته فراز بام مسجد شد وبانك زد که ای مردم اکر علوفه ام داده بها بستانید منت پذیر خواهم شد والا بقهر و عنف آزوقه خواهم کرفت‌واکر آهنك جنك کنید درنك وصرفه نخواهم کرد چنانچه قلعه کیان ازدادن علوفه سرباز زده سردار شجاعت دثار خدامش را امر کرد که بقلعه ریخته بجور و دست انداز تحصیل عـلوفه نمایند و ایشـان دست بغارت دراز کرده قلعه کیان از خوف و هراس قرآن مجید را شفیع ساختند واز در ضراعت (۱) بیرون شده استدعا کردند که دست از تاراج باز دارند تاعـلوفه حاضر آورده بفروشـند و اکر حاکم بزجر ما اقـدام نمایدبهانهٔ خوبی‌داریم که بکوئیم که بجبروا کراه‌علوفه ازما کرفتند این‌را کفته علوفه حاضر آورده اظهار کردند

(۱) ضراعت زاری کردن

که ماخیرخواه جد سردار والا تبار یعنی امیردوست محمد خانیم واینک بپاایستاده خدمت عالی را بجان ودل خواهانیم خلاصهٔ شب را در آنجا باسوده حالی بسر برده بامدادان رهسپار شهر سبز شد

ذکر نامه فرستادن سردار عبد الرحمن خان بپادشاه بخارا

﴿ ذکر نامه فرستادن سردار عبدالرحمن خان به پادشاه بخارا ﴾

ومانع شدن اوازدر آمدن سردار رفیع مقدار بشهر سبز

چون سردار سعادت شعار راه شهر سبز بر گرفته وارد مزار خواجه اخانه هادی المؤمنین گردید درنگ فرموده نامهٔ بپادشاه بخارا که این وقت درشهرسبز بود فرستاده اجازت ملاقات ودر آمدن بشهرسبز خواست واو ازسبب آنکه چندتن ازنو کران سردار خجسته کرداردر نزدش ملازمت اختیار کرده بودندازدخولش درشهرسبز مانع گشت که مبادا نو کران سردار عالی تبارترك ملازمت اورا کرده بااورهسپار افغانستان شوند وسردار شایسته رفتار ازمزارمذ کور برخواسته خواست که داخل شهرسبز شود امااوارد یعقوب باغ گشته فسخ عزم کرد که مبادا ازسبب منع پادشاه بخارا حادثهٔ روی دهدپس راه عبور ازدامنهٔ کوه بر گرفته در بین راه قریب دوهزار گاو را که مشغول چرا بودند دیده همراهانش بخیال اینکه سواران پادشاه بخارا اند که مأمور گرفتار ساختن ایشان شده اندروی برتافتند وسردار پسندیده اطواربا وجودیکه ترك در آمدن بشهر کرده بود ازراه دیگر رو بشهر نهاد ویك فرسنگ راه در نوشته دید که گاوان مذ کوره رو بجانب او وهمراهانش می آیند وهم ابواب شهررا که بسبب در آمدن او بسته بودند مسدود مشاهده کرده درین حال یکتن ازنو کران سابقهٔ خودرا ملاقی گشته مکتوبی مصحوب اوبنو کران سابقه اش که دراندرون شهر بودند فرستاده پیام داد که تاوقت نماز عصر بواسطهٔ آمدن شما درنگ دارم که آمده باهم رهسپار افغانستان شویم واونامهٔ سردارمیمنت دثار را بجنرال نصیرخان وحاجی جان محمدخان وغیره رسانیده ایشان حامل نامه را محبوس کرده ازدیگران پنهان کردندوسردار سعادت اطوار تاعصر توقف نموده چون ازنو کرانش خبرواثری معلوم نگشت مایوسانه جانب یارتپه ره نوردشده سه روزدر آنجامکث فرموده دوده تن ازخدامش ازشهرسبزاقتفانموده برکاب سعادت انتسابش پیوستند واز نامهٔ که اوبرای همهٔ ایشان فرستاده بود اظهار بیخبری کرده بعدباهم رهسپارکلته منار شدند وچون پادشاه بخارا صدسوار برای دانستن حرکات سردار والاتبار مأمور نموده بود در کنار رود خانهٔ این منزل بچشم سردار شجاعت دثار افتاده همراهانش را امرکشاد دادن تفنك کرده پانزده تن از اوزبکان را ازضرب کلوله مطروح ومجروح ساختند وباقی روبفرار نهاده سردار والاتباررا ازوقوع این واقعه خوف مستولی گشته باوجود شدت سرمابسرعت هرچه تمامتر جاده پیماشد وهرسه منازل قره چاه وچلك نوراب وپانده را یکی کرده وقت خفتن فرود گشت واز انجا که منتهای خاك حصار است رهسپار گردیده وارد منزل بالیون وازانجا براه سر آسیا ویورچی وریکار اسپ رانده وارد حصار شده مسموع وی گشت که پسر پادشاه بخارا دراین شهر اقامت داشته واین وقت ازتوجه سردار نکو کردار خبر یافته پشت بملاقات او و روبه ییلاق قره داغ نهاده است پس سردار خجسته اطوار درجای پاکیزهٔ که قهوه خانهٔ غمزه کشها وعرق نوشان شهر حصار است فرود شده عکافات کردار نکوهیدهٔ پادشاه بخارا وپسرش که نسبت بدوبتقدیم رسانیدند حیلتی بروی کار آورده شش راس اسپ ازافسران مقیمهٔ آنجارا گرفته روبراه نهاد چنانچه عبدالله خان توخی را تعلیم کرد که نامهٔ بسر کردکان شهرنویسد که امیرشما درنفس الامر باما دوستست واین اخفاف را ازراه توریه (۱) نسبت بما نموده که ازاقدامات دوستانه اش روسیان از وی بدگمان میشدند لهذا سردار مامیخواهد که چند کلمه محرمانه باشما گفته راه خویش پیش گیرد وپس ازفرستادن این نامه عبدالله خان را تعلیم کرد که خودش درپس پرده نشسته چون بزرگان حاضر آیند وبااو مصافحه وملاقات نمایند اورده را برداشته سردار رفیع مقداررا تعظیم نموده بایشان معرفی وبرا کرده بعداسپان ایشان را پیش کشیده بگوید که چون شماشهزاده اید اینان اسپان شان را تعارف نموده اندوبرطبق تعلیم وتعلم فوق اسپان آنانرا گرفته روبرود جیحون نهادونامهٔ مشتمل برامتنان ازپیش کشیدن افسران شهرحصاراسپان

(۱) توریه پنهان داشتن راز وغیره

خودرا نکاردادهبامیر بخارافرستاده پیامداد کههر کاهشمارا بادولت‌روس منازعه‌روی دهدراه‌کابل برگیرید کهادای جزای احسانات شما کرده‌شود ویك‌شب‌درحصار شادمان‌بسر برده شب‌دیکررا درتنکی قاق کذرانیده واردقوزقون تپه‌شدو شش‌روز در آنجا درنك‌کرده بعد درخواجه کلکون فرود کشت ودرین منزل‌صداع عصبانی عارض حال سردار عبدالرحمن خان کردیده پس‌ازسه روز بدون علاج صحت یافت وهمدرنجا معلوم ومفهومش شد کهشهزاده حسن بن‌میرشاه برادر میر جهاندار شاه‌خان خسرش باپسر عموهای خود میرمحمد عمرخان بن میر یوسف علی خان ومیربابه بیك بن‌میرنصرالله خان ولایات رستاق وقطغن وبدخشان‌را دربین خود بالسویه تقسیم کرده شهزاده‌حسن درفیض آباد ومیر محمدعمر خان در رستاق ومیر بابه‌بیك در کشم اقامت حکومتی دارند بنابران نامهٔ از ورودش درخواجه کلکون همدست میرعلم‌نام بشهزاده حسن فرستاده خودش روبمنزل سوچه‌آب که از قلاع واقعهٔ کنار رودجیحون ودرمقابل قصبهٔ رستاق اتفاق افتاده است‌نهاد وروز دوم وارد آنجاشده روز سوم ازنهر جیحون عبور کرد ودرقلعهٔ ازمضافات رستاق فرود کشته درین حال جواب نامناسبی ازشهزاده حسن که مکتوبی ازورود مسعودش درخواجه کلکون باونکار وارسال داشته بود بمطالعهٔ ساطعه اوپیوسته از احساناتیکه نسبت بدو وبرادر وغیره خاندانش فرموده بود متأسف کشت وجواب عتاب آمیز برای اونکار داده بفرستاد وچون شهزادهٔ مذکور درشب اینروز هزار سوار مأمور کنار رود جیحون کرده بود کهسردار عبدالرحمن خان را مانع ازعبور شده نکذارند که پابدینسو کذارد واوبخلاف پندار شهزاده حسن ازنهر کذشته ودرتاریکی شب‌سواران اوازدور نمودار کشته بیست تن ازسواران سردار عبدالرحمن‌خان که بمثابهٔ قراول از پیش راه نورد بودندتفنك جانب آنان کشاد دادندوسواران شهزادهٔ‌بدخشان ازفیرتفنك ایشان‌بخیال اینکه‌جمعیت زیادی دررکاب‌سردارعبدالرحمن خان است فرار اختیارکرده شش تن از ایشان کرفتار کمند ادبار شدند وروز دیکر سردار خجسته سیر که صد سوار مسلح وده سوار جهت برداشتن بیرق‌وغیره باخود داشت بادوازده هزار سوارهٔ خصم مقابل شده مشاهده کرد که دوازده بیرق سوار بیبا کانه روی بسوی او و همراهانش رهسپارند وچون بفاصلهٔ ربع فرسنکی بهم نزدیك شدند سردار شجاعت دثار نظر افکنده دیدکه سواران غنیم بمثابهٔ حادثه رسیدکان اندك اندك پراکنده میشوند وازسبب این‌امر چیزی‌بفکر سردار رفیع‌مقدار نرسید که ازچه منتشرمیکردند تا کهجمعی‌دیکر ازسواران عم‌زادهٔ شهزاده حسن سبك‌عنان وتکبیر کویان راه‌نزدیك کردند آنکاه سردار والاتبار همراهانش را امردرنك کرده خود باچند تن نزدیك بدخشانیان شد که برعزم و آهنك ایشان علم حاصل کند چنانچه بدیشان رسیده بپرسید وپاسخ شنید کهازراه پذیره نزداو آمده‌اند واو ازراه تغافل بدیشان کفت که اکر کردن اطاعت دربند انقیاد او دارید ترك ازدحام نموده دسته دسته وجدا جدا نزد او شوید وایشان پذیرای این کفته کشته چند تن ازبزرکان خودرا برکزیدند کهباو نزدسردار نیکو کردار شوند واین وقت سردار والاتبار پرده از روی راز برداشته خودرا مکشوف نموده فرمود که کسیکه نزدش میروید منم ایشان متعجبانه سلام داده خواستار شدند که ازاثر سواران شهزاده حسن‌تاخته دمار ازروز کار ایشان برآرند وسردار عبدالرحمن خان پذیرای این‌امر نشده فرمود کهبرای خون ریختن اسلام وارد این مقام نشده‌ام اکر چنانچه سواران شهزاده حسن‌که رهسپار وادی فرارند بامن ازراه اطاعت یار ومدد کار شوند باسپاه انکلیس که کابل را متصرف شده ودر میان اسلام سکنهٔ مملکت افغانستان تفرقه‌ونفاق انداخته است در آویزم اینرا کفته باایشان راه رستاق‌بر کرفته درقلعهٔ خارج‌ازشهر رستاق فرود کشت وبزرکان شهرباتحفه وهدیهٔ‌شایستهٔ پیش آمده رشتهٔ اطاعت بکردن نهادند وهمه ازعطای خلعت سر افرازی یافته مأمور شدند که تاچند روز دوهزار سواره ویکهزار پیاده مرتب ساخته بسالاری میربابا بیك جانب فیض‌آباد رهسپارشوند چنانچه‌تهیهٔ پیاده وسوارراکرده روبجانب فیض‌آباد نهادند وسردار عبدالرحمن‌خان نامهٔ‌بردم آنجا نکاشته مصحوب میرعلم‌نامیکه شهزاده‌حسن دروقت نامه بردنش چنانچه ازپیش رقم کشت محبوس کرده واین‌وقت رها کشته بود بالشکر رستاق‌همراه فرستاد که ای‌گروه مسلمانان من بعزم محاربهٔ اسلام درین مقام نیامده بلکه احرام جهاد بسته پانهاد این‌بلاد کشته‌ام که اکر شمایاری نمائید برطبق امرخداورسول مشغول غزا شویم وهمچنین نامهٔ دیکر بنام میران آنجا مرقوم فرموده بمیر بابا بیك سپرد که من بقصد استرداد مملکت

افغانستان ازدست تصرف انکلیسان داخل این ولایت شده‌ام چنانچه ا کر کامیاب شوم فهو المأمول والاضرور است که به محاربه کرایم وشما که بزرك بدخشانید روامدارید که ملك اسلام در تصرف نصاری باشد وا کر شما معاونتم نکنید جهانیان خواهند کفت که میران بدخشان حمایت اسلام ورعایت ملت حضرت خیر الانام را نکردند پس ای میران وبزر کان اندرزمرا بکوش دل شنیده بپذیرید والا برخود لازم ومتحتم نموده ام که باشما محاربهٔ جهاد آسا کنم ومردم آنجا زدشهزاده حسن انجمن شده کفتند که ضرور واهم امور اینست که سردار عبدالرحمن خان را اطاعت کرده ولایت آبائی اورا ازچنك انکلیس بیرون کشیم واوپاسخ داد که باحکمران کشمیر راه دوستی درمیان دارم از اطاعت سردار عبدالرحمن خان رفتن بکشمیرم سزاوارتراست ودیکر مردم بدخشان بجواب او کفتند که ا کر شمارا دوست اهل هنود میدانستیم بحکومت نمی پذیرفتیم وا کنون که در کشمیر میروید زودتر رهسپار شوید ومیر ازتدبیریکه اندیشیده بود باعیال واطفالش ازراه چترار در کشمیر رفته پس ازچندی فوت شد وپس ازوی عموم مردم بدخشان سر درقید اطاعت سردار عبدالرحمن خان نهاده پذیرای امر او شدند

ذکر رسیدن نامهٔ انکلیسان بسردار عبد الرحمن خان

﴿ ذکر وصول نامهٔ افسران فوج برطانیه ﴾

(عظمی که در کابل بودند به سردار عبد الرحمن خان)

ومقارن اینحال نامه از انکلیسان که در کابل بودند بتوسط همشیرهٔ محترمه سردار عبد الرحمن خان مصحوب بابو جان‌نام غلام اواز راه چترار در مشهد بدخشان ببرادر نیکو سیرش سردار عبد الرحمن خان رسیده نوشته بودند که از عزم وارادهٔ خود که وارد آتولا کردیده است بکار کنان انکلیس خبر دهد که چیست واو در جواب ارقام فرمود که باآهنك استرداد مملکت وتخت سلطنت آبائی خویش از تاشکند راه برکرفته‌وارد اینولا شده‌ام هر کاه دولت انکلیس را بامن هوای دوستی واتحاد در سرباشد خواهم که زنست واسطه ورابطهٔ مودت وموالات را نشاید که دربین جانبین رشتهٔ خلت را ارتباط وانعقاد دهد میباید بارسال رسائل وفرستادکان دانا وعاقل این امر بانجام رسد ورضای جانبین وخیر طرفین مقرون بامضا آید وچندروز پس‌ازین نامه فرستادن سردار عبد الرحمن خان برای انکلیسان نامهٔ بمیر سلطان مراد خان بزرك ورئیس ولایت قطغن نیز ارسال داشت که من بارادهٔ آن وارد صفحهٔ بدخشان شده ام که مملکت افغانستان را از تصرف دولت انکلیس کشیده نکذارم که ملت اسلام محکوم نصاری شود پس شما مرا جانب کابل راه داده بپول ومال ودلیران رجال امداد خواهید کرد واو جواب داد که توان مخالفت دولت انکلیس را ندارم که شمارا راه دهم وبا دولت بزرك بستیزم وسردار عبد الرحمن خان ازین جواب دور از صواب او دو باره مکتوب فرستاده پیام داد که چون از نامهٔ شما حمایت نصاری ظاهر میکردد مجبورم که باشما از راه جهاد وعناد پیش آیم خلاصه هرچند از اینکونه پیامات والزامات برای اونوشت نتوانست که روی دلش‌را جانب‌خود کند پس‌ناچار هزار رقعه بیك عبارت مرقوم فرمود که ای مردان ملت اسلام عازم بلخ شده وارد رستاق کشته ام و میر سلطان مرادم نمیکذارد که بشما پیوسته بیاری خداوند ومددکاری دلیران‌نیرومنداسلام سپاه‌ملت‌نصاری‌را ازمملکت‌بیرون کنم ورقعات بشخصی‌سپرده لباس‌درویشیش بپوشانید وتعلیم کرد که‌رقعات‌را درمعابر ومساجدواقامت‌کاه‌عساکر را کنده بیفکند تامسلمانان ازمطالعهٔ آنها مؤثر کشته سلطان مرادرا مکافات‌عمل‌دهند وهمدرین هنکام‌سردار محمدسرور خان وسردار محمداسحق خان پسران امیرمحمد اعظم خان مرحوم وسردار عبدالقدوس خان بن‌سردار سلطان محمد خان مغفور که بنامه وامرسردار عبد الرحمن‌خان چنانچه مذکور کشت ازسمرقند راه‌بلخ بر کرفته بودند وارد خاك بلخ شده جنرال غلام حیدر خان وردك که بامر امیر محمد یعقوب خان بحکومت ترکستان قیام واقدام داشت وازطرف خود قادر خان قزلباش‌را درشبرغان وغلام محی‌الدینخان ناصری‌را درسرپل ومحمدسرور خانرا درآقچه مامور حکومت کرده بود ازورود سرداران مذکور آکاه کشته سه‌هزارتن ازسواران قزلباشیه وغیره‌را امر کرد که مخفیانه رهسپارشده ایشانرا دستکیر کنند اما سرداران والاشان خبریافته قبل‌ازانکه دوچار سواران مامورهٔ جنرال غلام حیدر خان شوند ازبلخ روبرتافته جانب شبرغان شتافتند وازبین راه مکتوبی بقادر

ذکر قتل سردار محمد سرور خان

خان فرستاده ازتوجه خود بوی آگهی دادند واز قفای این نامه اسپ رانده پاسی ازشب گذشته چون بقرب شبرغان رسیدند سردار محمد سرور خان قصد درامدن شهر کرده سردار محمداسحق خان وسردار عبدالقدوس خانش مانع گردیده اوبایمای قضا ملتفت منع آن دوتن نشده بایکتن شربت علی‌نام خادمش راه دخول‌بجانب شهر برگرفته دق‌الباب کرد و درجواب ازسوال دربان گفت نامهٔ ازجنرال غلام حیدر خان برای قادر خان حاکم آورده ام وچون دربان دررا کشوده وی داخل‌شد حاجبش شناخته بگفت کهازچه مغالطه‌نموده بشهردرامدی اومافی‌الضمیر خویش مکشوف داشته دربانش مانع گشته گفت ازنجاکه آمدهٔ برگرد که حاکم محبوست خواهد کرد وهم اگر حال بازگشته فردابیائی من‌ومردم شهر پذیره خواهیم‌نمود وسردار محمدسرور خان که ازورود سردار عبدالرحمن خان درنواحی بدخشان خبرداشت گفتار دربانرا وقعی نگذاشته بعزم ملاقات قادر خان حاکم راه برداشت وچون بنزد او رسید درحال محبوسش کرده بدست یکتن از کرنیلان سواره نظام سپرده امر کرد که باسوارهٔ که درتحت رایت دارد از راه دشت ارژنه بقسمی که کسی نداند درمزار شریفش رساند و کرنیل موصوف ازبین راه کس‌نزد جنرال غلام حیدر خان فرستاده ازین امر آگاهش کرد واو‌ودیگر کارگذاران‌امیر محمد یعقوب خان که درمزار شریف بودند کنکاش کرده قتل آن مظلوم را از اهم امور امضا کردند که مبادا مردم اطراف ازترا که واوزبکیه وغیره ازرسیدن او درشبرغان خبریافته فتنه‌رانگیزند پس‌جنرال غلام‌حیدر خان رضوان نامی ازخدام خود را بایکتن ازندیمان غلام محی‌الدینخان حاکم سرپل مأمور نمود که‌سردار محمد سرور خانرابقتل رسانند وهردوتن رفته سراورابریده‌تنش را درده دادی بزردیواری کرده سرش‌را جهت اثبات اقدام شان بدین کار نامزاوارنزد جنرال غلام حیدر خان حاضرکردند و سردارمحمد اسحق خان باسردار عبد القدوس خان همچنانکه از شبرغان راه برگرفته بودند بی‌آنکه از سردار محمد سرور خان خبری گرفته ازحالش مفهوم شوند روی بسوی میمنه نهادند ودلاور خان والی میمنه آگاه گردیده مردم ترا که را امر کرد که هردو تن سرداررا گرفتار سازند وایشان ازحکم دلاور خان سرباز زده گفتند که ایشان عم زادگان سردار عبدالرحمن خان هستند وشایان نیستند که دستگیر واسیر شوند بلکه تاجان وتوان داشته‌باشیم طریق خدمت پیش گرفته‌رشتهٔ اطاعت ایشانرا برذمت خویش‌نهیم چنانچه مطابق گفتار خود دوهزار خانواربدورهردو سردارجمع آمدند ودلاور خان والی میمنه که خیال دستگیر کردن هردوتن سرداررا دردل داشت ازعزم وارادهٔ خود مأیوس گشته‌ایشانرا برفتن هرات ترغیب وتحریض‌نمود باامید اینکه سردار محمد ایوبخان دستگیر شان کند چنانچه هردوتن جانب‌هرات رهسپار شدند ومقارن اینحال جنرال غلام حیدر خان سربریدهٔ سردار محمد سرور خان مرحوم رادیده بسلطان مراد خان میر قطغن نامه فرستاد که یا سردار عبد الرحمن خانرا بمثابهٔ سردار محمد سرور خان بقتل رساند ویادستگیر ومحبوسش کرده روانهٔ مزار شریف نماید واو پاسخ داد که سردار مذکور دربدخشان واز دست تغلب من بیرون است

ذکر اخراج مستوفی حبیب‌الله خان وفرار کردن سردار محمد هاشم خان

﴿ ذکر فرستادن انگلیسان مستوفی حبیب‌الله خان را ﴾

(درهند وفرار کردن سردار محمد هاشم خان)

درخلال احوال مذکوره میرزا حبیب‌الله خان مستوفی ازقتل سردار محمد سرور خان بدست جنرال غلام حیدر خان ونامهٔ مودت ختامهٔ سردار عبدالرحمن خان که بانگلیسان چنانچه مذکور شد فرستاده بود آگاه‌گشته ومیل انگلیسانرا بدوستی سردار موصوف دیده ودانسته بذریعهٔ مکتوب جنرال محمد جانخان وعبدالقادر خان وردك وتاجيك را خبر داده سفارش وتاکید کرد که میباید برغم سردار عبدالرحمن خان که انگلیسان بااوراه مراوده پیش گرفته اند کمرهمت بربسته سد راه سپاه انگلیس شوید که اگر از قندهار جانب کابل رهسپار شود کامیاب نگردد واین نامه را انگلیسان بصرف بیست هزار روپیه کلدار بدست آورده برای الزام میرزا حبیب‌الله خان ونیز برای اینکه ازین امرخبر دوستی دولت انگلیس باسردار عبدالرحمن خان سمر ومنتشر شده بوی برسد سردار ولی محمد خان وسردار محمد یوسف خان وسردار محمد هاشم خان وسردار محمد ابراهیم

خان وسردار عبدالله خان را در مجلسیکه برای این کار آراسته بودند خواسته مکتوب مذکور میرزا حبیب‌الله خانرا در میان انداختند واو ازنوشتهٔ آن‌انکار وبرمهر خود اقرار کرده بمواجههٔ سرداران که درمجلس حاضر بودند ملزم کشت وانکلیسان پس از الزام اورا محبوس کرده از قفای امیر محمد یعقوب خان درهند فرستادند وشبانه محافظ بدورخانهٔ سردار محمد هاشم خان نیز که بامیرزای مذکور انباز ودر مشورت همراز بود کماشتند واو ازمشاهدهٔ این‌امر وهم ازسبب حکومت سردار ولی محمد خان بکابل که درطبیعتش ناکوار بود اندیشناك شده عزم فرار جزم کرد و بهانهٔ مهمانی که قبل برین نیز چند دفعه افسران سپاه انکلیس را دعوت ضیافت کرده بود فرش وظرف درباغ امیرشیرعلیخان مرحوم که دربینی حصار واقعست فرستاده سران لشکر انکلیس را بوعدهٔ فردا در آنجا بمهمانی دعوت کرد وخودش درینروز ازشهر روبباغ مذکور نهاد ودرراه با کریچی‌نام انکلیس ملاقی کشته اورا نیز وعدهٔ فردا درباغ مزبور خواسته پس از پذیرفتن ووعده دادن او باراده اینکه چیزی ازوی بستاند کفت کرو بدهید که مبادا نیائید واو تفنکچهٔ شش لولهٔ که باخود داشت برسم کروکان بسردارمحمد هاشم خان داده راه خویش پیش کرفت وسردارمحمد هاشم خان داخل باغ شده شب هنکام باسردار عبدالله خان بن سردار سلطان احمد خان مرحوم راه فرارجانب چکری اختیار نمود ودربین مردم احمد زائی در آمده از آنجا بغزنین که هنوز دولت انکلیس تصرفش نکرده بود رفته رحل اقامت انداخت

« ذکر توجه سپاه انکلیس ازقند هار جانب کابل »

ذ کر توجه سپاه‌انکلیس از قندهار جانب کابل

(بسالاری سردانلداستیوارت)

ومقارن وقائع‌مذکوره جنرال‌سردانلداستیوارت بعزم استظهار لشکرانکلیس که درکابل‌واز ازدحام‌غزاةاندیشناك بودازقندهارباسپاه کران‌روی بسوی کابل‌نهادونجصدتن ازغازیان‌مردم قندهارازراه‌کناراردوی‌او بعزم‌نهب‌وغارت مواشی ودواب لشکریان انکلیس‌رهسپارشدند چنانچه درهرمنزل ازکوشه وکناردست‌بردی میکردند وازینسوی طوائف‌افاغنهٔ‌علی‌خیل‌وترکی‌واندری‌ازحرکت‌سپاه‌انکلیس آکاه‌کشته‌قلاع‌ومساکن‌ایشان‌افروهشته‌عیال‌واطفال‌واحمال واثقال خودرا ازراه افواج انکلیس طرف‌زرمت کشیده بیکسوی کردندومردان ایشان باهنك غزا درجلکای ازکتو فراهم شده باتفاق مردم وزیری وسلیمان خیل وغیره سرراه برلشکر انکلیس‌تنك کرفتند ودرحین وصول سپاه‌انکلیس درموضع مدفن ملانوح که هنوز بمنزل‌ثانی نرسیده سرکرم ره نوردی‌بودند که غازیان حمله ور کشتند وباانکلیسان درآو یختند وجنك سخت روی داده بسیار تن ازغازیان درجهٔ شهادت یافته در آخرکار هزیمت یافتند وانکلیسان قدری راه تعاقب کرده باز کشتند وروزدیکر درموضع ارزووشالیج نیز محاربه رخداده بسیاری ازغزاة کشته ورهسپار بهشت جاوید شدند وسپاه انکلیس مظفرومنصور وارد غزنین کردیده بلادرنك آهنك کابل‌کردند ومقارن انحال غلام حیدرخان جنرال چرخی (۱) باحشروازدحام تام ازچرخ دوی جهادجانب کابل‌نهاده وارد چار آسیاب شد وبادوصدتن ازسپاهیان نظام انکلیس که جهت امری‌از کابل در آنجارفته بودند در آویخته وازپیش برداشته درقلعهٔ محمد عمر خان در آور ده بتنکنای محاصره انداخت وجنرال سر فریدرك را برتس آکاه کردیده باسپاه کینه خواه ازلشکر کاه شیرپور بیرون شده ازراه بینی حصار رهسپار چار آسیاب کشت واز شیرپور تا آنجابفاصلهٔ هرمیلی‌ده وبیست تن ازپیادکان نظام‌را امرایستادن کرده خودبابقیهٔ سپاه که ازتقسیم‌راه زیادماند وارد چار آسیاب شد وباغازیان در آویخته ازجانبین فراوان خون‌ریخته کشت ودرپایان کارغزاةرا پای‌ثبات رشکسته پشت بجنك دادند — وسرفریدرك‌را برتس فتحیاب کردیده محصورین را از قلعه محمد عمر خان بیرون کشیده مراجعت کرد وچون وارد شیر پورشد جنرال سر دانلد استیوارت نیز باسپاهیکه همراه داشت وارد کردیده باعث قوت ونیروی انکلیسان مقیم کابل‌شد چنانچه ازاندیشهٔ حمله‌ویورش غازیان که‌دردل داشتند آسوده خاطر کشتند

تحریر ذات دانش سمات خود اعلیحضرت (۱) چرخ طرف‌جنوبی کابل‌بمسافت ۲۵ کروه موضع است چنانچه مولانا یعقوب چرخی ازان موضع بودنداکرچه مدفن‌مبارکه در ختلان حال‌مشهور بکولاب می باشد اما مسقط‌الراس شان‌الحال‌در چرخ‌زیارتکاه مشهور است

❁ ذکر سرگذشت سردار عبدالرحمن خان ❁

(پس ازقتل سردار محمد سرور خان)

ذکر سرگذشت سردار عبد الرحمن خان در بدخشان

درخلال صادرات وواقعاتیکه مذکور شده آمد سردار رفیع مقدار عبدالرحمن خان نامهٔبمیر بابابیك که روانه فیض آبادبدخشانش فرموده بود نکار داده تکلیف مراجعتش درنزد خودنمود که بمعاونت وهمدستی همدیکر بامیر قطغن وسردمش که پاازراه یاری اهل اسلام بازداشته دست باسباب مخالفت کماشته است درآویخته یااورا باخود مددکار سازند ویادمار ازروزکارش برآرند واو درپاسخ معروض داشت که اکر سردار والاتبار رهسپار فیض آبادشده خودرا بمردم نشان داده بعد باهم روی بسوی علاقهٔ قطغن نهاده مرحله پیمای منزل مقصود شوندنیکوتر خواهد بود زیرا که مردم از مشاهده ذات خجسته صفات سرداروالاتبار نیرومند شوند وسردار عبدالرحمن خان برطبق نوشته اومیر محمد عمر خان را که خودش بحکومت رستاق کماشته بود باچندی دیکر از بزرکان ودوهزار سوار همراه کرفته ره نورد فیض آباد شده درموضع ارکو درنك کرد ودر آنجا شبی شخصی نیم برهنهٔ دیوانه نمای حاضر آمده خواست که نزد سردار والاتبار شود اما چون اودر خواب بود دربان اورا منع کرده خودش سردار والامقدار را بیدار کرده حال را مکشوف نمود بعد آن شخص را طابیده مکشوف افتاد که نامهٔازمرد بارزکان افغانی باخود دارد چنانچه نامه را کشوده دید که نوشته است که میر بابابیك بامنشی خویش وبزرکان بدخشان باهم پیمان نهاده وقرار داده اند که سردار نیکو رفتار را دستکیر کرده بکارکنان دولت انکلیس سپارند که شاید ازین ره کذر حکومت بدخشان ورستاق بخود ایشان جاوید وبرقرار ماند وسردار عبد الرحمن خان ازین امر ریشیده (۱) خاطر کشته شب را باندیشه وفکر بسربرده بامدادان میرمحمد عمرخان وبزرکان رستاق را که درلشکر حاضر بودند نزد خود خواسته مشورت طلبید وایشان پس ازمطالعهٔ نامهٔ مذکوره کفتند که الحق میربابا بیك شخص نکوهیده (۲) خصال بدافعالیست شکی نیست که این امر راست باشد اینرا کفته وازجمله میرمحمد عمرخان بنابرعداوتیکی بامیربابابیك داشت ازرفتن فیض آباد سرباز زده سردار عبدالرحمن خانش رخصت مراجعت رستاق داد که آنجا رفته مواظب حفاظت شهر واطراف باشدوعبدالله خانرا باوهمراه کرده درحفاظت نمود که از کردار وکفتار ورفتار اوغافل نبوده آکهی دهد وخودش راه فیض آباد برکرفته درکوه زرکان میربابابیك باششهزار سوار ازراه پذیره نزدیك سردار والاتبار رسیده اوسواران رکابش را امرایستادن فرموده خود براسب مهمیززدوهمراهانش راکفت که اکرمیربابابیك وسوارانش مرتکب امرخصمانه شوند ایشان دلیرانه بمدافعه کرایند اما میر مذکور روش آدمانه بتقدیم رسانیده دوستانه باسردار والاتبار ملاقی شدبعد سردارستوده اطوار مطمئن خاطرکشته سوارانش را که باز داشته بود باشارت پیش خواسته باتفاق میربابابیك وسوارانش ره نورد وادی مقصود کردید وسواران میر موصوف را کفت که شنیده ام که شمابااسلوب وسلیقهٔ مرغوب اسپ می تازیدمیخواهم اسپ تاختن شمارا مشاهده کنم وایشان از کفتهٔ سردارشجاعت دثارمشغول تازیدن شده همراهان سردار ستوده کارباشارهٔ او که بلفظ افغانی فرمود میربابابیك را درمیان کرفته سرکرم راه پیمائی وتماشای اسپ دوانی شدند وچون بقرب فیض آباد رسیدند سواران سردار رفیع مقدار باامراوداخل شهر کردیده سی تن بحفاظت دروازه قیام ورزیدند ودر روز چهارم ورود سردار عبدالرحمن خان بفیض آباد نامهٔ ازجنرال غلام حیدر خان وردك بمیربابابیك رسید که چرااورادستکیر کرده درمزارنفرستادتابمثابهٔ عم زاده اش سردارمحمد سرورخان دست ازجهان میشست وهم نامهٔازامیربخارا باخلعت وچهاراسپ زین وستام (۳) طلا بوی رسید که جنرال غلام حیدرخان ازهواخواهی بامن پیمان کرده است که ولایت بلخرا ضمیمهٔ مملکت سلطنت بخارا کند بنابران میباید که سردارعبدالرحمن خانرادست بسته نزداو بفرستیدونیزچون اوازدولت روس فرار کرده است قتلش موجب قصاص نخواهدشد ومیربابابیك ازین ترغیبات غرض جویان نکوهیده سمات بطمع مال ... مردم بدخشان را بسوی ضلالت اغوا کردن آغاز نمود وروزی سردار عبدالرحمن خان را تکلیف شکار کبك کرده اونخست اظهار نمود که بمن قرار داده اند که لشکرفراهم کرده رهسپار تنبیه وتهدیدسلطان مرادشوید نه اینکه صیادم بنداشته بشکار کاه برید واوکه صندوقهای کارطوس تفنك را باسردار

(۱) ریشیده یعنی پریشان

(۲) نکوهیده یعنی زشت

(۳) ستام جبه و یراق اسب

دیده خیال طلا کرده بود گفت تابیست هزار طلا نباشد مردم فراهم نشوند و سردار که در ینوقت زیاده بر هزار طلا نداشت فرمود که پولیکه باخود دارم برای صرف محاربه بادولت انگلیس نگاه داشته ام و لشکریکه محض همراهی بقسم رشوت پول بخواهد بکار ندارم واینک ده هزار تن از مردم قطغن و ده هزار از رستاق بامن درامر غزا اتفاق کرده و حاضرند و آنگاه که وارد کابل شوم هزاران تن از غزاة افغان معین و یاورم خواهند شد اینرا گفته بعد بتهیهٔ اسباب شکار پرداخت و در نحال بعضی از بدخشانیان باو خبر داد که میربابابیک بامنشی خود و بزرگان دیگر قرار داده است که درشکارگاه بقتلت رساند و سردار عبدالرحمن خان هیچ درخاطر نیاورده باسی تن از همراهانش ومیر بابابیک روبشکارگاه نهاد و همراهان خویش را تعلیم کرد که هروقت دهن تفنگ جانب میربابا بیک کند ایشان نیز بکشودن تفنگ پردازند و آنگاه که بدامنهٔ کوه رسیدند پنجصد تن سوار دیگر نیز بسردار عبدالرحمن خان پیوسته بکوه برشدند وبشکاری دوچار نگشته میربابا بیکرا سردار والا تبار مخاطب نموده فرمود که شنیده ام قصد آن داری که مرا گرفته بانگلیسان سپاری پس موقعی بهتر ازین نیست که آنچه دردل داری بجا آری اینرا گفته دهن تفنگ بر سینهٔ او نهاد و همراهانش نیز بتعلیمیکه کرده بود تفنگها بروی دست گرفته دهنهای آنهارا جانب پیادگان میربابا بیک که آثار جنگ از گونهٔ حال ایشان هویدا بود کردند و پیادگان او فریادزده گفتند دست از قتل ما بازدارید زیرا که میربابا بیکرا بی آنکه خواسته باشیم شما اورا برما تسلط داده اید و سردار والا تبار بهمین قدر فریاد و زاری آنان اکتفا کرده باهم گرگ ومیش آسا مراجعت کردند وبعد از سه روز ایشان عزیز خواجه بامر سردار خجسته کردار میربابا بیک را خبرداد که برای صحبت نزد او شود واو باسه صد تن بمنزل سردار عبدالرحمن خان که درارگ بود آمده دربانش از درآمدن بازداشته گفت که دیگران رارخصت مراجعت داده باسی تن داخل ارگ ومنزل سردار شود واو بر آشفته افغانرا عموماً دشنام گفته همراهانش را امر کرد که ارگ را بتغلب متصرف شوند چنانچه روی ستیز جانب دروازه بانان نهاده دروازه اول را بقهر متصرف شدند و دربانان گریخته دروازهٔ دوم رابربسته یکی از خدام سردار والاتبار اورا ازروداد این امر خبرداد واو که بدون سلاح باللباس استراحت نشسته بود وبدون ازیکمیل تفنگچهٔ شش لوله دیگر چیزی باخود نداشت جانب دروازه شده دید که تقریباً پنجهزار تن مرد مسلح باهنگ نبرد بیرون دروازه استوار ایستاده اند بعد از کثرت رجال قتال را محال دانسته باهمراهان وخادمان خویش فرمود که من بیرون شتافته داخل جمعیت ایشان شوم واگر پیش از آنکه مرا بشناسند میربابابیکرا بجنگ آوردم جان بسلامت خواهیم برد واگر کشته شدم شما مختارید که جنگ کنید و یادرنگ نمائید اینرا گفته بیرون شتافت وهجوم آورندگان میربابابیک اورا نشناخته ازمیان ایشان عبور کرد وبقفای میربابابیک رسیده چنگ زده ازگریبانش بگرفت وتفنگچه را که باخود داشت بشقیقه اش گذاشته گفت که افغانرا که دشنام میدادی اینک حاضر است میباید ازجان خود اندیشیده شمشیررا بیندازی والا ازضرب گلولهٔ تفنگچه درحال هلاک خواهی شد واو فریادزده زبان بلابه کشوده گفت که تفنگچه از شقیقه ام بردار بعد شمشیرم را بیندازم و سردار عبدالرحمن خان زاری والحاح اورا نپذیرفته گریبانش را سخت بپیچید تا که مجبور گشته شمشیر خودرا بینداخت بعد سردارش بزبان عتاب فرمود که پیادگان خودرا ازارگ امر بیرون شدن کند واو اجرای امر سردار والاتبار را نموده سردارش فرمود که شمارا ازراه دوستی بمنزل خود دعوت کردم شما ازچه رفتار مخالفانه نمودید وپس از انجام اینکلام بدخشانیان را مخاطب ساخته فرمود که امدادم میکنید ویاطریق این میر میسپارید ایشان پذیرای ادای خدمت سردار بااقتدار شده رخصت مراجعت یافته جانب مساکن خود شتافتند بعد سردار عالیمقدار میربابا بیکرا برداشته باده سوار برده بعیالهای اوسپرد و شبرا درخانهٔ او بسر برده بامدادان بارگ فیض آباد بازگشت وایشان میر محمد عمر را که بامیربابابیک راه مخالفت میپیمود ازطریق اصلاح طلب فیض آباد فرمود چنانچه مشارالیه باچهار هزار تن وارد فیض آباد گشته درموضع جوزون فرود گردید و بزرگان همراهانش عرض پرداز حضور سردار عبدالرحمن خان شده استدعا کردند که برای ارتباط رشتهٔ دوستی اجازت میخواهیم که بامیربابابیک مجلس آراسته یکدیگررا تحفه وهدیهٔ بگذاریم و سردار والا تبار حاضر آن مجلس باشند و سردار نکو کردار عرض ایشانرا پذیرفته داخل محفل ایشان شده دربین هردو میر بنشست وایشان یک کله قند بزرگ باچند خوانچه حلویات حاضر آورده پیش روی سردار

رفیع مقدار نهادند وپس ازانعقاد عهد وپیمان دوستی واتحاد هردو میریکدیگر را خلعت داده درنحال میربابا بیك سردار عبدالرحمن خانرا خطاب کرده کفت که اکنون مادوتن که دست یکی کرده‌ایم نیروی شکستن اینقند بزرك را داریم که برشکسته قسمت نمائیم وسردار عبدالرحمن خان بفراست دریافت که مراد ازین کنایه میر بابابیك خود اوست پس جواب داد که این امر متعسر بل متعذر است اینرا کفته امر کرد که آن قندرا بردارند ودیری نشسته مضطربانه بیرون شد که مبادا ایشان بمخالفتش برخواسته مصدر ومرتکب امری نسبت باو شوند چنانچه هرچند ایشانرا برحرکت کردن جانب قطغن ترغیب می‌فرمود ایشان عذر آورده اهمال می نمودند ودرین اوقات رقعات

ذ کر نتایج رقعات سردار عبد الرحمن خان

سردار عبدالرحمن خان که ذ کر فرستادن آنها جانب بلخ ازپیش بشرح رفت حامل آنها وارد آنجاشده درخفا بمساجد ومعابر وفرودکاه عساکر پرا کنده ساخت وبمنصبداران لشکرنظام رسیده بجنرال غلام‌حیدرخان وردك خبردادند که ازراه جهاد جانب قطغن ومیرسلطان مراد رهسپار شویم زیرا که اوطریق معاونت دولت انکلیس بر کرفته است وجنرال غلام حیدرخان ازین اظهار افسران فوج نظام سند وبهانهٔ درستی درباب تصرف نمودن ولایت قطغن بدست آورده اینرانیز در اندیشهٔ خویش جای‌داد که‌ازره نورد شدن سپاه‌بلخ جانب قطغن سردار عبد الرحمن خان‌خائف شده مردم بدخشانش دستکیر خواهند کردپس بدین تصورات برادر زادهٔ خودرا باپنج فوج پیاده و هزارو دوصد سوار وسی ضرب توپ ازبلخ جانب قطغن ره‌نورد ساخت ودر کنار دریای قندز بامردم قطغن مصاف داده فتحیاب شدند وسه‌روز بعد ازحصول فتح درینجا نیز رقعات سردار عبد الرحمن خان درمیان لشکرمنتشر کشته میرمحمد حسین‌خان که نائب محمدعلم‌خانش دوسال‌پس ازهزیمت‌یافتن سردارعبدالرحمن‌خان درمحاربهٔ سال‌هزار ودوصد وهشتاد وپنج‌هجری که درغزنین وقوع‌یافت نزدخود طلبیده امین نظام سپاه‌ترکستان مأمور فرمود وتااین‌زمان مشغول ومواظب کار مذکوربود ازمشاهدهٔ نوشتهٔ سردارعبدالرحمن‌خان طریق‌خدمت بر کرفته درمشهد بدخشان فیض رکاب بوس حاصل کرد وسردار نامدار ازعطای قلمدان خویش ووعدهٔ‌منصب استیفای مملکت افغانستانش مفتخر وسرافراز فرمود وافواج بلخ مظفرانه وارد تالقان کردیده اظهارات ایشان این بود که میرسلطان مرادرا باید ازمیان برداشت زیرا که درامر جهاد ترك معاونت سردارعبدالرحمن خانرا کرده خواهش اورا وقعی نکذاشت وباتنبیه وتهدیدش کرده وباخود یارساخته بعد باتفاق‌بعزم جهاد رهسپار کابل‌شویم

(۱)ضراعت تضرع وزاری

ومیرسلطان مراداز‌این‌اظهارو کفتار سپاه‌بلخ خوفناك شده ازراه ضراعت (۱) بمیربابابیك ومیرمحمد عمرنامه‌فرستاد که سردار عبدالرحمن‌خان رانزد خود نکاه ندارند که لشکر بلخ ازعزمیکه دارند زندکی‌را بمن‌وشما تلخ خواهد کرد وهم‌نامهٔ بسردار عبدالرحمن‌خان فرستاده دعوت‌قطغنش نمود وسردار عبدالرحمن‌خان که ازنامه فرستادن او بمیر بابا بیك ومیر محمد عمر بیخبر بود در حیرت وتعجب افتاد که میرسلطان مرادور ودمرادر قطغن رضانمیداد وحالچه باعث خواهد بود که راه دوستی بر کرفته است وفرستادهٔ اوکه حامل‌این نامه بود سردار عبدالرحمن‌خان را متفکر واندیشناك دیده ازنامهٔ میر سلطان مراد که بمیربابابیك ومیر محمد عمر فرستاده بود آکهی‌داده آسوده خاطرش ساخت چنانچه روز دیکر سردار عبدالرحمن خان راه قطغن بر کرفته میر محمد عمر همعنانش کشته میر بابا بیك تقاعد ورزیده کفت از عقب خواهم آمد وسردار عبد الرحمن‌خان درباب همراهی نکردن‌اوچیزی نکفته پنجاه راس اسب بازین وستام وپنجاه میل تفنك ازوی برای افغانانیکه پی هم‌ازشهر سبز آمده بر کاب سعادت انتسابش پیوسته بودند خواستار شد که ازقفا باخود بیاورد وخود سردار والاتبار رهسپار شده در قلعهٔ خرابهٔ جعفر نزول فرمود وهرچندش فرستادهٔ میر سلطان مراد ترغیب بیشرفتن کرد سردار والاتبار از سبب میر بابا بیك که از عقب ره‌نورد کردیده ملحق رکاب ظفر انتسابش شود نپذیرفت ودر همانجا درنك کرده پس ازشش روز مسموع کشت که میرسلطان مراد ازسپاه بلخ هزیمت یافته باعیال واطفالش ومیر سابقهٔ کولاب از راه فرار رو بجانب او رهسپارند وسردار نامدار عبد الله خانرا باچهل سوار باستقبال آنان مأمور فرمود وپس ازورود ایشان هردوتن‌را تسلی داده فرمود که اکر بامن ازدر راستی جاده پیمای خدمت شوید آسیب نخواهیدید وهم بمیرسلطان مراد کفت که هروقت صاحب مکنت واقتدارشوم حکومت قطغن‌راتفویضت

کنم اینرا کفته اورا باعبد الله خان وششصد سوار درتالقان فرستاد که مردمرا ازجنب سردار والاتبار اطمینان خاطر دهند وخودش ازقفای آنها رهسپار شده پس از دوروز وارد تالقان کشت ودرخلال احوال مذکوره جنرال غلام حیدر خان بابقیهٔ لشکر بلخ که ازسبب قتل سردار محمدسرور خان بروی شوریده بودند مقاتله داشت چنانچه بایکهزار پیاده وسه هزار سوار وهجده ضرب توپ آتشبار شور شیانرا درشهر تخته پل انحصار نموده کار را برایشان دشوار ساخت وآخرالامر قلعه کیان ازفراز بارهٔ حصار فریادزده بمحاصرین النجاء کفتند که مابغی نور زیده بلکه برخلاف ورغم جنرال غلام حیدر خان برخواسته ایم که انتقام خون شهزادهٔ خود سردار محمد سرور خانرا ازوی بکیریم وهمراهان غلام حیدر خان ازشنیدن این کلام دست ازمحاصره کشیده روی ستیز جانب غلام حیدرخان نهادندواوازانمعنی فرار اختیار کرده بادوصدتن ازپیروان خویش راه مزار شریف پیش کرفت ولشکریکه باخود او تااینوقت مشغول محاصره بودند تعاقبش نموده نکذاشتند که داخل مزارشود چنانچه ازمعبر آبدو ازنهر جیحونش کذرانیده مراجعت کردند وعیال واطفال واموالش را اسیر وتاراج کردند وخود او در بخارا رفته پس از دیرکاه بدست روسیان کشته وتباه کشت و پس از کریختن او سپاه نظام مزار وتخته پل دو تن از منصب داران افواج متعلقهٔ سابقهٔ سردار عبدالرحمن خان را که تا اینوقت در زندان محبوس بودند بیرون کشیده بافسری خودها برداشتند وهمچنین افواج مقیمهٔ شبرغان وسرپل وآقچه وقطغن ازین ماجرا آکاه کشته افسرانیرا که جنرال غلام حیدر خان کاشته بود تمام اسیر کرده درغل وزنجیر انداخته مال ومنال ایشانرا دستخوش تاراج ساختند و ازجمله افسران افواج قندز کریخته دستکیر نشدند وبرادر غلام حیدر خان خودرا بضرب کلوله هلاک ساخته سپاه واتوابیکه درتحت رایتش بودند ازراه اطاعت بسردار عبدالرحمن خان که باهشت هزار تن مرد پیکار ازمردم رستاق وکشم بدخشان وارد تالقان شده بود پیوستند واوازین امر شکفته خاطر کشته ملاطفت نامهٔ باعبدالله خان نزد سپاه مقیم قندز فرستاد که ایشان را نوید نوازش از جانب والا جوابش داده آسوده خاطر سازد وخود سردار رفیع مقدار جهت تهیهٔ علوفه وپول چندی در تالقان درنك فرمود وافواج قندز ازوصول نامهٔ سردار نامدار خرسند شده خیرات بسیار صرف فقرا کردند وتهنیت نامهٔ عریضه آسا بسردار والا مرتبت فرستاده پیام دادند که بیقین خداوند بمانند یارومددکار اهل اسلام است که روی دل سردار سعادت اطواررا جانب اینولا کرده است که مردم مملکت افغانستان وترکستان متعلقهٔ آنرا ازپایمال نمودن ملت بیکانه ایمن نماید وپس از وصول این عریضه بشرف مطالعهٔ سردار خجسته کردار دوروز دیکر بانتظار ورود میربابابیك که درفیض آباد بازمانده بود توقف در امور نمود و چون اونیامد منشور کرد که ازچه در ورودش باردوی ظفر شکوه مکث روی داده است واو درجواب معروض داشت که اکنون که تمامت سپاه ملتزم رکاب نصرت همراه کردیده‌اند برکاب والا پیوستن من لزومی ندارد و سردار شجاعت دثار برآشفته دوباره نکارداد که اکر اونیاید لاجرم خودبدان سو رهسپار شوم واو بصوابدید ندیمانش که مبادا کرفتار نکبت شده مال ومنالش بغارت رود باشش هزارتن وارد تالقان کردیده ملازم رکاب سردارستوده آداب کشت چنانچه روزدیکر اوومیر محمدعمر ومیر سلطان مرادرا باغیره بزرکان آن بلاد نزدخود طلبیده خواهش معاونت بپول وعلوفه ازایشان کرد وفرمودکه چون ارادهٔ غزادارم میبایدبزرکان این ولایت باندازهٔ توان وطاقت معاونتم کنند وهرخانه یك راس کوسپند بایك جوال کندم یاجو حاضر آورد اینرا کفته وعدهٔ جواب را بفردا نهاده همه‌را رخصت بیرون شدن ازمجلس داد واز سردار محمداسحق خان بذریعهٔ مکتوب کذارش حال پرسید که پس از رهسپار شدنت جانب میمنه وازانجا عزم هرات کردن احوال ندارم که چکونه ودر کجا روز بسر میبرید ودر هرجا که باشید وارد مزار شریف شده مشغول انتظام آن‌مقام شوید واین‌نامه سردار عبدالرحمن‌خان دردشت اندخود بسردار محمداسحق خان که ازنواحی میمنه روی بمزار نهاده بود رسیده سه‌روزپس ازوصول نامهٔ سردار عبدالرحمن‌خان داخل مزار کشته ازورود خودوعدم علوفه آنجا نیز خبرداد ومیران وبزرکان بدخشان که وعدهٔ جواب فردا داده‌شده‌بودند نزدسردار عبدالرحمن‌خان حاضر آمده اظهار کردندکه چون‌شما ازراه‌حمایت ملت‌اسلام وارد اقلیم

گردیده عزم آن دارید که دست تصرف ملت بیگانه را ازما باز دارید سه لك روپیه آماده کرده زیاده بران نیز حتی الوسع والا مکان بمال وجان مضائقه روا نداریم وسردار عبدالرحمن خان ازین اظهار آنان شاد خاطر گشته امر کرد که چیزی ازعلوفه وآذوقه را در خان آباد و چیزی را در دیگر مواضع مستعد فراهم کنند و بسردار محمد اسحق خان نیز نامه فرستاده خبرداد که اگر بتواند دوازده هزار نفر اشترروانه قطغن نماید که علوفه بمزار شریف رسانند و مقارن انحال یار محمد تاجر ساکن تاشقرغان باتحفه وهدیه شایان فیض یاب حضور سردار عبد الرحمن خان شده سردار ولاتبار ازین معامله درحیرت افتاد که از کدام رهگذر ازتمام مردم آن بوم وبراین شخص تحفه آور نزدم حاضر آمده خواهد بود ودرپایان کار دریافت نمود که شیردل خان لوی ناب حاکم سابقه بلخ مبلغی ازخزانهٔ دولتی باین تاجر سپرده بود چنانچه خوداو خبرداده سردار والاتبار فرامرز خان غلام خودرا بااو همراه فرستاده همه مبالغ مذکوره را از تاشقرغان حاضر آورد ودر روز نوروز سال لوی ئیل شش هزارتن ا ززنان و دختران مردم افغان را که اسیر دست ترکمانان بودند امر نمود که رها داده همه را سپرد اقوام شان نمایند وقبل ازصدور این حکم سردار عبد الرحمن خان میر بابا بیك فرستاد کان او را که برای همین کار گسیل داشته بود محبوس کرده باخود اندیشیده در دل قرار داد که هر آینه سرداد عبدالرحمن خان با سپاه دولت انکلیس گرفتار پیکار خواهد گشت وآن وقت اسیران افغان ازخاطرش فراموش شده بیادنخواهد آورد پس اسیران را رها نداده بلکه چندتن ازفرستاد کان سردار ولاتبار را که دراطلاق آنها اصرار کردند بقتل رسانید وازجمله یك تن خودرا برود خانه انداخته بهزار زحمت جان بسلامت کشیده بلباس درویشی نزد سردار عبدالرحمن خان رسیده ماجرا باز داشت واوبر آشفته میربابا بیك را باچندتن ازهمد مانش محبوس فرمود ومیرمحمد عمر را بجای اومأمور حکومت فیض آباد نموده برادرش را بحکومت رستاق کماشت بعدازان مجدداً درباب اطلاق اسراء تاکیداً امر کرد که همه را باپسران میرجهاندار شاه که در زندان شغنان بودند رها نمایند چنانچه همکنان رها گردیده سردار والاتبار ازرها یافتن اسیران افغان خدای راشا کرشده وارد قندز گشت وسپاه مقیم آنجا یکصد ویك توپ برسم تبریك ورود مسعودش کشاد داده پس از ادای مراسم پذیره دوصد تن از افسران سپاه را که باسردار والانژاد دردل عناد داشتند حاضر حضورش کرده خواستار قتل ایشان شدند واوازخون ایشان درگذشته همه را عفو فرمود ودر روز چهارم ماه جمادی الثانی سال ۱۲۹۷ هزار ودوصد ونود وهفت هجری فرامین عدیده بنام بزرکان کابل وغزنین وخوانین اطراف اصدار فرموده ازورود فیض آمودش درقندز همه را اعلام نمود وروز دیگر محمدسرور خان بن ناظر حیدرخان که درسمرقند روی ازخدمت سردار نامدار برتافته اززدش رفته بود وارد قندزشده دروقتیکه سردار رفیع مقدار مشغول عرض دیدن توپ خانه بود خود را بپایش اندا خته شرف پای بوس حاصل کرد وسردارش نشناخته چون سرش را برداشته دید بشناخت واوبزبان ندامت عذرخواسته مورد عفوگشت وبعرض رسانید که نامهٔ از گریفن صاحب انکلیس باخوددارم ونامه را بسردار والاتبارداده چون بگشود نوشته بود که دوست محترما دولت انکلیس ازشنیدن اینکه وارد قطغن شده اید مشعوف است وخر سند خواهد شد که بداند که ازدولت روس چه گونه حرکت کرده وچه اراده دارید فقط

(ذکرمشورت جستن سردار عبدالرحمن خان ازسپاه)

(درباب جواب نوشتن برای گریفن صاحب انکلیس)

ذکرمشورت کردن سردار عبد الرحمن خان باسپاه

وسردار والاتبار باندیشهٔ اینکه ابتدای مذا کره اش بادولت انکلیس است بدون مشورت سپاه جواب نکار دادن نامهٔ گریفن رامذموم بنداشت که مبادامردم غرض جوی مفسده خوی درگمان آن افتند که مدعاازارسال ومرسول مکتوب مملکت را بدولت انکلیس سپردن خواهد بودپس نامهٔ گریفن را درنزد تمامت لشکر بزبان جهر خوانده ازافسران سپاه خواهش آن کرد که درپاسخ این نامه باوی انباز شوند وایشان از در مشاوره سخن رانده دوروز مهلت خواستند ودر روزسوم هریك جواب جدا گانهٔ مسوده آورده بعضی نوشته بود که ایدولت وملت انکلیس ازمملکت مابیرون شوید و گرنه شمارا بقهر وا کراه بیرون خواهیم کردوسر برسرا ینکار خواهیم

نهاد وبرخی مرقوم داشته بود که پیش از آنکه باکار کذاران دولت برطانیهٔ عظمی بمذاکره کرائیم نقصاناتیکه ازسبب مداخلت سپاه انکلیس درمملکت افغانستان روی داده اداثماید بعدبمذاکره ومکاتبه کراید وپارهٔ نکار داده بود که دولت انکلیس صدکرور روپیه ازجهت خراب شدن قلاع وازدست رفتن اثواب ما که آلت سکونت ودفاع بودند خساره بدهد وکرنه یکتن از انکلیسان را زنده نخواهیم کذاشت وتاجان درتن ورمق دربدن داریم دست نخواهیم برداشت که مملکت افغانستانرامتصرف ومالك شوید ودرینصورت دیکری نیز چون دولت روس باما معاونت خواهد کردوازین قبیل هرکدام مسودهٔ باندازهٔ فکروخیال خودنزد سردار والاتبار آورده در آخر خود سردار نامدار بمواجههٔ هفت هزارتن ازدلیران افغان واوزبك این رقم رانکارداده قرائت کرد کهدوست محترم کریفن صاحب نمایندهٔ دولت برطانیه عظمی راپس ازاظهارمراسم دوستانه مکشوف میدارد که مراسلهٔ شمارسیده ازمطالعهٔ ما کذارش یافت ودرنوشتهٔ خود ازورودمن درعلاقهٔ قطغن اظهار خرسندی کرده مسئول داشته بودید که از مملکت دولت روس بچه قسم حرکت نموده وچه عزم دارم دوست محترما از مملکت دولت مذکوره برخصت واجازت جنرال کافمان حکمران تاشکند عازم ورهسپار ایندیار کشته قصد آن دارم که درامور اضطراریه وضروریه کمر بمعاونت ملت خود بسته باخصم مصاف داده رهنورد مدافعت شوم فقط وپس ازخواندن این نامهٔ سعادت ختامه از تمامت مردمیکه در رکابش فراهم شده وحاضر بودند سوال کرد که اینك نامهٔ مرقومهٔ من اکر مطبوع وپسندیدهٔ شما باشد فبهاالمطلوب والا هرچه درمکنون خاطر دارید درمحل اظهار آرید وایشان یکدل ویك زبان پاسخ دادند که ماهمه کوش هوش بفرمان سردار نیکو کردار نهاده درراه حفاظت مملکت وحمایت ملت خود باسر ومال وجان محکم واستوارایستاده مترصد امرسردارخجسته اطوار ومنتظر پیکاریم کهبیرون ازین دیکر رائی وفکری نداریم زیرا که درجهٔ مکالمه ورتبهٔ مناظره ومذاکره را باپادشاهان درخودنمی بینیم و علم بدان نداریم که چکونه سخن رانیم واینرا کفته سوکند یادکردند وکفتار خودرا موثق وموکد نموده بعد اظهار کردند که در نامه فرستادن وپیام دادن ومذاکره کردن بامر که روی سخن بسوی اوباشد خود سردار والاتبار که واقف کارند مختارند که هرچه صواب داند ونیکو پندارد ازقوه بفعل آرد چون کلام بدین مقام رسید سردار عبد الرحمن خان نامه را ختم برنهاده مصحوب محمد سرورخان درکابل نزد کریفن فرستاده بعد از آنجا رهسپار چاریکار شدودر آنجا هرروز فوج فوج ازمردم نواحی واطراف شرف اندوز رکاب بوس سردار والاتبار شده از انعقاد رشتهٔ عهد وقبول اطاعت وانقیاد مستسعد میکشتند و مقارن انحال کار کذاران دولت انکلیس چهار فوج پیاده را بسالاری جنرال راس نام نظامی وزیجوی نام منصبدار ملکی مامور بمقان نمودند که مذاکره ومکالمهٔ که باسردار عبدالرحمن خان درمیان آید بتوسط اوشان بانجام کراید ومقارن انحال سردار محمد یوسف خان وقاضی عبدالرحمن خان وسعدالدین خان پسراو وعنایت الله خان بن وزیر محمد عثمان خان وصاحب زاده میر آقا ونواب خان استرغچی وخان محمدخان بابکرخیل ومیرزا مستمندخان وعبدالصمدخان مردانزائی رهنوردحضور سردار ممدوح کشته چون درموضع اوپیان (۱) رسیدند سردار محمد عزیزخان بن امیر محمد اعظم خان مرحوم که بامر سردار عبدالرحمن خان وارد پروان حال موسوم بجبل السراج کردیده بود بملاقات سردار محمد یوسف خان آمده پس از درك ملاقات درپروان بازکشت ودو روز پس ازان سردار عبدالرحمن خان دزروز نهم ماه شعبان سال هزار و دویست ونودو هفت هجری صلع وارد تمدره شده بهریك ازاعیان واشراف شهرکابل واطراف آن تسلیت نامهها نفاذ و ارسال فرموده همهرا خرسند نمود ودرین حال سردار محمد یوسف خان وهمراهانش که ازمدت هشت روز در اوپیان درنك داشتند وارد تمدره شده شرف رکاب بوس حاصل کردند بعد ازانجا سردار موصوف حرکت کرده وارد چاریکارشد ودرانجا نامهٔ ازجنرال دانلد استیوارت وکریفن صاحب بسردار عبدالرحمن خان رسید که ماراهوای آن درسراست کهنامهٔ اعلان امارت افغانستانرا بنام شما مشتهر سازیم بنابران لازم است که شخصی را برکزیده درکابل بفرستید تادرروز اعلان امارت شما بکابل حاضر باشد واو سردار محمد یوسف خان عم مکرمش را باصد سوار نظامی ازفوج مجده نهری وقاضی عبدالرحمن خان بارکزائی وجنرال کتان خان ونائب محمد امین خان بیات وسید امرالدینخان درکابل نزد انکلیسان فرستاده بسردارمعزی الیه فرمود کهبروسیله وواسطهٔ که بتواند والدهٔ

(۱) در دفتر هوغین بها ون نوشته می شود والله اعلم

ماجدهٔ سردار عبدالله خان ولیعهد مرحوم‌را دلجوئی داده از حرکتش بدیگر دیار بازداشته باو بگوید که سردار عبدالرحمن خانت بمنزلهٔ مادرش میداند خلاصه سردار محمد یوسف خان وارد اردوی انکلیس که ازحاجی بیك کوچ داده در موضع کارنده معروف ببلند نواب فروکش کرده بود شد و سردار عبدالرحمن خان سه تن ازغزاة مترصد معلوم شدن احوال سردار محمد یوسف خان درچاریکار توقف کرد وسردارمذکور پس ازملحق شدن باردوی انکلیس یکتن ازافسران انکلیسیه را باسی تن ازسواران نظام دولت برطانیهٔ عظمی همراه کرفته از بلند نواب وارد کابل شد و انکلیسان نظر باینکه او فرستادهٔ سردار عبدالرحمن خان بود باعزاز هرچه تمامتر درشیر پورش بلشکر کاه خویش فرود آوردند وسرا پرده وخیمهای بزرك جهت اعلان داشتن امارت سردار عبدالرحمن خان برافراخته تمامت بزرکان واشراف شهرواطراف را فراهم ساخته بعد جنرال سردانلداستیوارت وسرفریدرك را برتس و کریفن صاحب وغیره افسران ومنصبداران سپاه دولت انکلیس بااعیان کابل واطراف در اندرون خیمه شده سردار ولی محمد خان وغیره سران و بزرکان برکرسیهای جداکانه نشسته سردار محمد یوسف خان را دربین کرسی جنرال سردانلد استیوارت و سرفریدرك را برتس بر کرسی جای نشستن دادند وچون مجلس آراسته شده اسباب مذاکره پیراسته کشت جنرال سرفریدرك را برتس مشعوفانه ازجای برخواسته بزبان انکلیسی نتائج وفوائد دوستی وامارت سردار عبدالرحمن خان را نسبت بدولت قویهٔ انکلیس برشمرده پس بجای خویش نشست وهمچنین سردانلد استیوارت بپاایستاده تقریر اورا بلفظ انکلیسی اعاده کرده برجای نشست سپس کریفن صاحب برخواسته بزبان افغانی وفارسی وانکلیسی کلمات هردوتن اولین را ادا نموده تبریك امارت اعلیحضرت امیرعبدالرحمن خان را نزد حضارمجلس بپای برد وسردارمحمد یوسف خان لب بتکلم کشوده کفت که اکرچه تمامت مردم افغانستان وترکستان متعلقهٔ آن طوعاً رشتهٔ امارت اعلیحضرت والا را بکردن قبول نهاده و کوش بامر ونهی او داده همکنان درراه اطاعت بپای خدمت استوار استاده اند که دیکری را درین امر منتی براو نیست باری ازجانب دولت برطانیهٔ عظمی نیز که ملك ومملکت وتخت امارت بوی‌وا کذاشته شد تشکر دوستی واتحاد دولت موصوفه را بپای خواهدبرد وازین تقریر سردارمحمد یوسف خان سران‌انکلیس کف شادمانه بهم زده واظهار شعف نموده بسردار محمد یوسف خان کفتند که بعز عرض اعلیحضرت والا رسانیده خواستارشود که ازچاریکار درموضع آقاسرای پرتو نزول افکنند تاباهم ملاقات کرده مراسم دوستانه بتقدیم رسد وسردار محمد یوسف خان استدعای انکلیسان را درباب ملاقات اعلیحضرت والا بذریعهٔ عریضه ازحضور فیض کنجور خواستار شده خود ازمحفل تبریك امارت اعلیحضرت برخواسته نزد مادر ستوده سیر ولیعهد مرحوم رفته پیامیکه ازسرکار والاداشت نزداوبکذارید وهرچندتسلی داده‌دلجوئی نمود نپذیرفته کفت که ازین شهر بیرون شوم وهر وقت که رشتهٔ دوستی امیر عبد الرحمن خان باسردار محمد هاشم خان دامادم منعقد کشت مراجعت کنم والاسرخویش وراه دیکرجانب پیش کیرم اینرا کفته از کابل رهسپارغزنین شد وازقفای اوتمامت خدمتکاران ونمك خواران آمیرشیر علیخان مرحوم باعیال واطفال راه فرار جانب هند ودیکر ممالك خارجه برکرفتند ومقارن‌اینحال انکلیسان بموجب استدعائیکه درباب‌ملاقات اعلیحضرت‌والاازسردار محمدیوسف‌خان کرده بودند بابیست هزار تن ازسپاه نظام و توپخانه از شیرپور بعزم آقا سرای که ملاقات کاه قرار داده بودند بیرون شده بقلعهٔ حاجی فروکش کردند ودرین میان مرد میکه برکاب سعادت انتساب والا انجمن شده بودند اعلیحضرت والای امیر عبد الرحمن خان را در چاریکار بپادشاهی برداشته بعد ذات حشمت صفات والا از عرض سردار محمد یوسف خان که بشرف مطالعهٔ ساطعه پیوسته بود از چاریکار بعزم ملاقات انکلیسان رهسپار کشته بسردار محمد یوسف‌خان فرمان فرستاد که هرچه ازاسباب وآلات کارآمد ازقبیل خیمه وفرش وظرف وغیره آماده‌بتواند ازشهردرموضع ملاقات‌رساند چنانچه‌او آلات وادواتیکه درخور شان‌پادشاهی‌بود برپشت‌پیلهابار کرده در موضع زمه فرود آورده خیمه‌ها وسرا پردهارا در آنجا برپای کرده بیاراست وخود بصوابدید طرفین بامرمیانجی کری اقدام کرده شرفیاب حضور اقدس والا شده مأمور کشت که ازانکلیسان

تعیین وقت ملاقات را کرده باز کردد که بروفق قرار داد انکلیسان موکب والاحرکت نماید چنانچه پس ازمعین داشتن وقت ملاقات ومعاودت او تمامت غزاة که ملازم رکاب حمایت انتساب بودند بااعلیحضرت والا از آقاسرای جانب زمه مرحله پیما شدند وچون اعلیحضرت والا بیك کروهی خیمه ملاقات کاه رسیدند همعنان بودن جمع غفیرراازراه حزم واحتیاط همرکاب خویش لازم ندیدند غازیارابازداشته،جنرال غلام حیدرخان چرخی رابسالاری سواران نظام ونکاهداری غزاة کماشت که ایشان رااز حرکات ناسزا وخود سرانه باز دارد وخود بامعدودی چون قاضی ملاسعدالدین خان ومیرسره بیك خان وفرامرزخان وجان محمد خان وپروانه خان ومیرزا محمدنقی خان لشکرنویس وغیره وارد زمه شده انکلیسان نیز از لشکر کاه خود که یك کروه فاصله داشت حاضر بارکشته در مجلس باهم نشستند وازجمله محمد سرور خان بن ناظر حیدر خان در قفای امیر عبدالرحمن خان بپای ایستاد واز انکلیسان کریفن صاحب و کنی کم و کمشنرهستنکر و کریستی وغیره چندتن حاضر بودند که صحبت دوستانه اتفاق افتاده انکلیسان اظهار کردند که وضع امور زمانه حالت سرکار امیر صاحب را بجائی رسانیده است که مطابق میل وخواهش دولت انکلیس میباشد بنابران حکمران هندوستان وکار کذاران دولت علیاحضرت وکتوریاملکهٔ انکلستان مشعوفند که اعلان نمایند که چنین شخصی ازنبیر کان امیر معظم مرحوم امیردوست محمد خان راباامارت افغانستان بشناسند واین امربرای دولت انکلیس اسباب خوشنودیست که طوائف افغان وبزرکان ایشان شخص ممتازی را ازخانوادهٔ محمد زائی که بشجاعت معروف وتجربت وفهم وکیاست موصوف است منتخب بامارت نموده اند وخیالات امیرصاحب والانسبت بدولت انکلیس در انتهای در جات دوستی خواهد بود وتازمانیکه حکومتش برقرار واین خیالات درضمیرش استوار باشد دولت انکلیس بایشان امداد خواهد کرد وبهترین وضعیکه دوستی خودرا بدولت انکلیس ثابت نماید این خواهد بود که بارعایای خودش که بماخدمت نموده اند بطور رأفت سلوك نماید وجنرال محمد جان خان وردك را در لشکر خویش بمنصب سپهسالاری سر افراز سازد وسرکار اشرف والا امرسپهسالاری اورانپذیرفته پاسخ داد که مشارالیه نسبت بمن چه خدمت کرده است که از عطای این منصب بزرك فخریه حاصل کند آری اکر بامن غدر نکند بااو ازطریق ملاطفت رفتار خواهم نمود واینرا کفته وآنچه لازم کفتن وباعث انعقاد کشتن رشته اتحاد بود مذاکره یافته بعد همکنان ازمجلس برخواسته هرکدام جانب لشکرکاه ومقام خویش شد

ذکر ورود اعلیحضرت امیرعبدالرحمن خان در کابل

❁ ذکر پرتو نزول افکندن اعلیحضرت امیر عبدالرحمن خان ❁

(بمقرسلطنت ومذا کرات اودرعرض راه زمه وکابل باانکلیسان)

ودر وقت برخواستن ازمجلس ملاقات انکلیسان از اعلیحضرت امیر عبدالرحمن خان استدعای دیکر ملاقات کرده بعرض رسانیدند که نزدیك اردوی خود جائی را برای نشستن آراسته جهت تقدیم تحائف وهدایا میخواهیم با اعلیحضرت والا ملاقات نمائیم واو مسئول ایشان را بکوش قبول شنیده فرمود که بامردم حاضرهٔ قوم وملت خود مشورت کرده بعد درهمین جاباهم ملا قات خواهیم کرد وانکلیسان کریستی را جهت استحضار واستفهام اجازت قومی اعلیحضرت والا درزمه کذاشته دیکران بلشکر کاه شدند و اعلیحضرت والا نیز سردار محمد یوسف خانرا در اردوی معلی آورد که استصواب آرای بزرکان ملت اسلام را مصحوب او بکریستی روانه نماید چنانچه داخل عسکر کاه شده ازاعیان ملت وبزر کان مملکت درباب ملاقات ثانی مشورت جست وبعضی رأی نداده بعز عرض رسانیدند که مبادا انکلیسان کیدی اندیشیده باشند وبرخی ترغیب بملاقات کرده سخن بمشاجره کشید وعاقبت الامر حضرت والا بروفق صوابدید رای صواب نمای خویش طریق ملاقات بر کرفته درموضعیکه حال قصر سعادت حصر شهر آرا بیادکار این مدعا افراخته وپرداخته شده است باانکلیسان ملاقی شده چون مجلس ملاقات بپای رفت اتوابی را که انکلیسان متصرف شده بودند تسلیم حضرت والا نموده مبلغ نوزده لك روپیه را که ازمالیات ملك حصول کرده وصرف نموده بودندنیز وعدهٔ ادا کردن دادندوپس ازنشستن پانزده دقیقه باهم وداع کرده اعلیحضرت والا درعمارت دروازهٔ سفید شیربور اقامت چندروزه کزید وانکلیسان راه پشاور

وقندهار بر گرفته کابل و افغانستانرا وا گذار شدند وسردار محمد یوسف خان انکلیسان روندهٔ پشاور را بامر اعلیحضرت والا تاده خدایداد همراهی کرده مراجعت نمود و سردار محمد عزیزخان باار دوی مأمورهٔ قندهار تاغزنین رفته ورضا نامه گرفته معاودت نمود

ذکر واقعات هرات وقندهار

﴿ ذکر واقعات هرات ومحاربهٔ سردار محمد ایوب خان ﴾

(با لشکر انکلیس در میمند)

درخلال واقعات مذکوره خان آغای جمشیدی وجهانداد خان قبچاق که‌ایشانرا امیرشیرعلیخان ازراه‌اعزاز در کابل طلبیده باحترام نکاهداشته‌بود پس ازرفتن امیر محمد یعقوب خان درهند هردو تن‌بامر انکلیسان ازکابل برای نفاق انکیختن وبدست آوردن هرات درغوزات‌رفته باسردار انبیاء خان تایمنی وسردار عبدالله خان‌تیموری متفق شده ابواب مکاتبه را بامردم شهر واطراف هرات باز کردند و سردار محمد ایوب خان آکاه کشته لشکر بدفع‌ایشان کاشت چنانچه‌خان آقا و جهانداد خان‌وبهبود خان‌نبیرهٔ وزیر یارمحمد خان مرحوم‌را کرفتار ساخته‌باقاضی هرات که بانها مکتوب فرستاده بود هرچهار تن را بضرب سرنیزهٔ تفنك هلاك فرمود وسردار عبدالوهاب‌خان بن سردار میر افضل خان مرحوم را بایکفوج پیاده ودوضرب توپ وچیزی ازسواز درتابوره بتدمیر سردار انبیاء خان فرستاد وهمچنین سردار محمد حسن خان را باسه‌فوج پیاده وچند ضرب توپ مأمور کشك فرمود که‌یانك توشخان ومحمد امین خان پسران خان آقای مقتول را تنبیه و سر زنش کنند و سردار انبیاء خان تاب درنك نیاورده درباغستان فیروز کوه‌در آمده پناه‌کزید وهمچنین پسران خان آقا از راه فرار درمیمنه که اینوقت سپاه پادشاهی آنرا فروهشته دردست استقلال میردلاور خان‌بود رفتند ومقارن اینحال سپاه‌نظام هرات که‌پس ازمحبوس آمدن سپهسالار حسین‌علی خان در کابل جنرال فقیراحمد خان دیکارا تحریك نائب‌سالار حفیظ‌الله خان لهو کردی بقتل رسانیده خانهٔ اورا تاراج کرده وبخود مغرور شده‌بودند بعرض سردار محمد ایوب خان رسانیده استدعای غزابالشکر انکلیس کردند واوازسبب آنکه افواج‌نظام کابلی بسیار وشائق دیدار اهل‌ودیار خودبودند وملازمان نظام هراتی اندك بوده توان سدراه شدن کابلیانرا نداشتند ناچار عرض واستدعای ایشان را رد نکرده ازهرات بعزم جهاد جانب قندهار رو نهاد وچون یك منزل از شهر دور شد فیض محمد خان جنرال که بامر سردار محمد ایوب خان باسه فوج پیاده میمنه را کذاشته وارد هرات شده بود تمرد ورزیده ازراه سر کشی آهنك جنك کرد وبافوج هراتی شهر را استحکام داده ازشهر بعزم محاربه بیرون تاخت وسپاه کابلی رو بمقاتله نهاده فیض محمد خان وسپاه هرات را مغلوب کردانیده متعاقباً داخل شهر شده شهر وبازار را تمام تاراج کردند وبسیار تن ازهرویان را بکشتند وفیض محمد خان را مرده وزنده نیافتند که فرار کرد ویاکشته کشت وسردار محمدایوب‌خان نیز بشهر باز کشت وپس از چندی رایت جهاد برافراشته بایازده فوج پیاده وهشتصد سوارهٔ نظام وسی ودوعراده توپ وحشر وازدحام عامی از سواران ملکی هراتی و فراهی وپشت رودی وقندهاری وغیره مردم اطراف ونواحی از هرات رهسپار قندهار شد وسردار شیر علیخان قندهاری آکاه کشته ظاهراً جهت تسکین خاطر انکلیسانیکه درقند هار بودندبعزم مدافعهٔ غزاتیکه درپشت رود انجمن شده بودند باسپاه کرانی راه برکرفت وباطناً بارادهٔ مقاتله و محاربهٔ سردار محمد ایوب خان رو بفراه نهاد و انکلیسان از اظهار او که از سپاه پادشاهی وتوپخانه چیزی نکذشته به بهانهٔ دفع مردم الوسی رهسپار آن محال شد لشکر مکفی از افواج دولتی با او نکماشته باندازهٔ مدافعهٔ مردم الوسی فوج و توپ همراه او مامور رفتن کردند و در روز هفدهم ماه‌شعبان مطابق ایام ورود اعلیحضرت امیرعبد الرحمن خان درچاریکار باسردار محمدایوب خان دربیابان میمند مشهور بمیوند دوچارشده قبل ازآنکه‌نائرهٔ قتال شعله ورکردد سه فوج پیادهٔ قندهاری از سردار شیر علیخان روبرتافته برکاب سردار محمدایوب خان پیوستند واو ازقریهٔ سنك بررو بجانب خصم نهاده لشکر نظامی را باپیادکان الوسی ازراه درهٔ کرمابك امرپیش رفتن کرد وتمامت سواران را باخود همراه کرفته طریق مقابل غنیم اختیار نمود

وغلام حیدر خان رساله‌دار افشاری را بامیرزا غلام حسین خان قائنی نویسندهٔ سردار نورمحمدخان مشهور بسرتیپ وپنجصد سوار کشاده ازسواران پشت رودی وقندهاری وصد سوارهٔ نظام مأمور قراولی کرد وهردوتن باسپاه انکلیس در آویخته تادوساعت کشش وکوشش مردانه نموده سپاه انکلیس را ازراه پیودن بازداشته فراوان تن را خون بریختند وهنوز نائرهٔ قتال دراشتعال بود که افواج پیادهٔ نظام بااتواپ صاعقه بار دررسیده دست باآلات پیکار بردند وتاپنج ساعت بازار گیر ودار را گرم داشته درپایان کار لوای فتح افراشتند چنانچه سپاه انکلیس پشت بجنک داده روبهزیمت نهادند وجنرال ایفر نام انکلیس بابسیاری ازافراد سپاه همراه او کشته گشته ازلشکر اسلام عبدالغفور خان برکدهرانی ومحمدانور خان کمیدان قندهاری ومحمدزمان خان بارکزائی وپسر قادر خان باپنجصدتن ازاحاد شربت شهادت چشیده هشت صدتن زخمدار شدند ودیگران هزیمتیان سپاه انکلیس را تعاقب نموده بسیارتن را درسر راه کریز ازپا در انداختند واز مشاهدهٔ این حالت کرنیل سنجان انکلیس خود وتمام سپاه را تباه دانسته فریادزد که کسی هست که خودرا فدای دولت ساخته دلاوران اسلام را دست ازکشتن وپا ازتاختن بازدارد که نام انکلیس پست نشود وازفریاد والغیاث اودوصدتن ازپیاده کان فوج کوره داخل دیوار بست باغیکه درکنار راه واقع بود شده بباز داشتن غزاة پرداخته بکشاد دادن تفنک کرائیدند ودیکران منهزماً رو بقندهار همی دویدند وغازیان که ازقفای انکلیسان سرکرم تر کتاز بودند از کلولهٔ تفنک جای کزیدکان باغ مذکور هیچ نیندیشیده باآنکه تکرک آسا ازضرب کلوله بزمین میریختند بی‌باکانه بدیوار بست باغ برشده داخل باغ کردیدند وباپیاده کان کوره در آویخته بسر نیزهٔ تفنک وضرب شمشیر یکدیکررا زده آخر الامر همهٔ دوصدتن کوره را ازدم تیغ وطعن سنان وزبان نیزه کذرانیده یکتن را زنده نکذاشتند وازین کرفتاری غازیان بقیهٔ سپاه انکلیس که دست ازجان شسته بودند باتن خسته ودل شکسته داخل قندهار شدند وغازیان متعاقباً وارد قندهار شده بامر سردار نامدار محمدایوب خان درروز بیست وهفتم ماه شعبان شهر وانکلیسان را درتنکنای محاصره انداختند وراه آمدشد رابروی انکلیسان سخت بربسته کاررا برایشان دشوار ساختند ودر روزهای محاصره ایشیک آقاسی محمدیوسف خان وفرخ خان کمیدان توپخانه ازضرب کلوله شربت شهادت نوشیدند تا که ازسمله بذریعهٔ تلکراف بسپاه مقیم کابل ازعسرت وکرفتاری سپاه مقیم قندهار خبرداده امر کردند که ازراه معاونت درقندهار رفته محصورین را ازقید کرفتاری رهادهند چنانچه جنرال سرفرید رک را برتس باسپاه کران درروز ورود اعلیحضرت امیرعبدالرحمن خان که پنجم ماه رمضان بود از کابل رهسپار قندهار شد ودرروز بیست ویکم آنماه والدهٔ ماجدهٔ ولیعهد مرحوم که ازکابل درغزنین رفته وازانجا باسردار محمد حسن خان وسردار محمد هاشم خان وسردار عبدالله خان راه قندهار برکرفته بودوارد آن دیارشده بسردار محمد ایوب خان پیوست وسپاه انکلیس روز بیست وسوم ماه رمضان وارد قندهار کردیده در روز بیست وچهارم از راه پیرپایمال رومیدان قتال نهاد وباسپاه سردار محمدایوب خان در آویخت وتانیم روز آلات کارزار پایدار مانده بسیارتن ازجانبین کشته کشته آخرالامر سپاه سردار محمدایوب خان راه هزیمت برکرفته فرار اختیار کردند وازجمله کرنیل شیرمحمد خان هزاره بایکصدتن پیاده ازفوج ایستاده تایکساعت هشت فوج پیاده نظام انکلیس را بزور بازوی مردانکی ازتاختن بازداشته هزیمتیان اسلام را ازورطهٔ هلاک ودمار نجات داد ودوراس اسپ سواری او ازضرب کلوله سقط کردیده اکثراز صدتن پیادهٔ که بااو همراهی کرده بودند درجهٔ رفیعهٔ شهادت یافته آخرالامر بابقیهٔ همراهانش از قفای هزیمت یافتکان راه بر کرفت وانکلیسان فتحیاب کردیده آسوده خاطر شدند ومادر ولیعهد وسردار محمدهاشم خان وسردار عبدالله خان تافراه باسردار محمدایوب خان همراه رفته در آنجا اقامت کزیدند وسردار محمدایوب خان درهرات رفته مقارن انخال سردار عبدالله خان بن اعلیحضرت امیر عبدالرحمن خان که درقندهار نظربند بود بدرود جهان کرد وسردار شمس‌الدین خان باسردار محمدهاشم خان بن امیرمحمداعظم خان مرحوم ازکابل بامر اعلیحضرت امیرعبدالرحمن خان وخواهش انکلیسان وارد قندهار شده متصرف آن دیار کشتند زیرا که تااینوقت انکلیسان قندهار را نسپرده ازسردار شیرعلی خان می شمردند وشکست محاربهٔ میمند را حمل برخطای او کرده اورا بامفسو بانش باخود برده درموضع کوهی واقع کنار شمالی بندر کراچی مسکن داده تمامت افغانستان را باعلیحضرت امیر عبدالرحمن خان تفویض نمودند فقط

خاتمهٔ کتاب

ازانجا که ارادهٔ پادشاه محکوم حکم قضاست مؤلف ضعیف‌را نعمت گویائی ولیاقت وقائع نگاری ازپرتو
آفتاب مرحمت انتساب اعلیحضرت (سراج الملة و الدین) نصیب گشته و علاوه بران باوجودیکه
مابند کان‌را درگرفتن نعمت‌وخواستن حاجت هیچ حجت نیست ذره‌وار ازحضیض خاکساری
باوج اعتبار بر افراخته درتالیف این‌خجسته کتابم‌مأمور ونامور ساخته‌است
که ازین رهگذرو ازجهت آنکه‌ذات قدسی سمات‌این پادشاه‌معارف
وسیاسی آ گاه مولف‌آسا سراپاین کتاب را بقلم خویش حك
واصلاح فرموده ومیفرمایند میباید و میشاید که بر
تمامت مؤلفین تواریخ دیگر سلاطین فخر
ومباهات کنم وبر خود بنازم
ودعای دوام دولتش را
همیشه تا که زنده
باشم ورد زبان
سازم
که

الهی تاجهان باشد شها کامران باشد
زلال‌عدل‌واحسان‌همچوفرمانش‌روان باشد

(جدول صحیح وغلط جلد اول ودوم کتاب سراج التواریخ)

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲	۶	پیداشتم	پنداشتم
ایضاً	۱۳	هرکا	هرکاه
۱۰	۱۶	بااحمد خان	باحمدخان
۱۱	۳	نبیه	تنبیه
ایضاً	۱۰	باهشت نکر	باهشت نگر
ایضاً	۱۴	پشارو	پشاور
ایضاً	۲۵	قندهای	قندهار
۱۲	۲	طلیبده	طلبیده
ایضاً	۱۶	نالپوری	تالپوری
۱۵	۳۳	مهشدیان	مشهدیان
۱۶	۱	قرار دار	قرارداد
ایضاً	۳۱	مدارعایه	مدار علیه او
۱۹	۳	دریاز	در یاز
۲۰	۱۴	بردشته	برداشته
۲۳	۱۵	شجاع	شجاع
ایضاً	ایضاً	اعلیحضر	اعلیحضرت
ایضاً	۱۹	مترسد	مترصد
ایضاً	۳۵	روزو هفتم	روزهفتم
۲۴	بحاشیه	جمناً	جمنا
۲۷	۲۷	التعظم	التعظیم
۲۸	۱۹	طبه	طبقه
ایضاً	۳۶	یکشبه	یکشنبه
۲۹	۲۲	آکاله	آکله
۳۰	۳۲	گشت	کشته
۳۱	۱۲	پندداور	پنددادر
ایضاً	۱۵	ایضاً	ایضاً
ایضاً	۱۷	آمدهٔ	آمده
۳۲	۲۱	شود	شده
۳۳	عنوان	ووجهٔ	ووجه
ایضاً	۳۷	اصلحه	اسلحه
۳۶	۲۹	افرشته	افراشته
ایضاً	۳۲	باجمع	باجمعی
۳۷	۱	تفحس	تفحص
ایضاً	۷	رتبهٔ	رتبه
۳۹	۳۴	بسار	بسیار
۴۰	بحاشیه	بهلول	بهاول
ایضاً	۲۳	برآمد	برآمده
ایضاً	۲۹	مدد	مدت
۴۲	۳	برزك	بزرك
۴۳	۲۳	اتن	این
۴۷	۲۰	شهزادهر	شهزاده را
ایضاً	۲۱	یابلغار	بایلغار
۵۲	۱۲	پسندیده	ناپسندیده
۵۳	۵	پافتند	یافتند
۵۵	۱۸	ولایت حکومتش	ولایت وحکومتش
ایضاً	۳۰	ضبات	ضباط
۵۷	بحاشیه	سنه۱۲۱۳	سنه ۱۲۱۳ تا
ایضاً	۳۰	اعلیحضرب	اعلیحضرت
۵۸	بحاشیه	ستقبال	استقبال
۵۹	۸	لاهور وبرای	لاهوربرای
ایضاً	۲۱	ازین	ازین
۶۰	بحاشیه	ست	است

(جدول صحیح وغلط جلد اول ودوم کتاب سراج التواریخ)

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٦١	١	الك	الملك
ایضاً	٣٤	خاضرش	حاضرش
٦٣	١٣	اعلیحضر	اعلیحضرت
٦٤	بحاشیه	کرمحاربهٔ	ذکرمحاربهٔ
٦٥	بحاشیه	پیمودنر	پیمودن را
٦٦	٣٢	اعلیحضر	اعلیحضرت
٦٧	٢٧	احفاف	اخفاف
٧١	٦	بوه	بود
٧٢	٢	فوج	وفوج
ایضاً	٢٢	ثوت	توت
٧٤	٢٦	میراز	میرزا
٧٧	٢١	لاردمنتور	لاردمنتو
ایضاً	بحاشیه	تلث	تلثیم
٨١	٦	دارن	داران
٨٢	پیشانی	شاه شجاع	شاه محمود
٨٦	بحاشیه	که از نادرشاه	ازنادرشاه
ایضاً	١٣	میکذاشت	میگذاشت
ایضاً	١٤	نعلقات	تعلقات
٨٧	١٧	برن	بیرون
٨٨	٣٤	مقرار	مقرر
٩٠	بحاشیه	شد بد	سدید
ایضاً	٢٧	دوبامداد	دربامداد
٩١	٣٠	نکد	نکند
٩٤	٢٢	تاخدایان	ناخدایان
٩٥	١	بکشتواز	بکشتوار
ایضاً	٣٢	ذی حجة	ذی‌حجه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٩٦	٢٤	شهزاد میرزاه	شهزاده‌میرزا
ایضاً	٣٣	خارزم	خوارزم
ایضاً	٣٥	ایضاً	ایضاً
٩٨	٢٧	نادعل	نادعلی
١٠٠	١٠	روی‌دو	روی‌دل
١٠٣	٧	یسلاح	بصلاح
١٠٤	١	فزستاده	فرستاده
ایضاً	١٤	جمله	حمله
١٠٧	٧	بکی	یکی
١٠٨	بحاشیه	کی	انکی
١٠٩	٨	موی	مولوی
ایضاً	١٢	اشارت که	که اشارت
١١١	٧	فتعلی	فتحعلی
ایضاً	١٦	بها نهٔ	بهانهٔ
١١٢	بحاشیه	نفل‌نامه	نقل‌نامه
١١٣	١	پشارو	پشاور
١١٤	بحاشیه	فـل حاجی	قتل حاجی
١١٥	١٣	سرو شوری	شروشوری
ایضاً	١٦	یشان	ایشان
١١٧	٣٧	علیجان	علیخان
١١٨	٢١	زوط	شروط
١١٩	بحاشیه	تخریض	تحریض
ایضاً	٢٠	هواخوهانش	هواخواهانش
ایضاً	٢٧	حاصر	حاضر
١٢٠	١١	پر کرفتند	برگرفتند
ایضاً	١٥	شت	پشت

(جدول صحیح وغلط جلد اول ودوم کتاب مستطاب سراج التواریخ)

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ایضاً	١٦	وباجود	وباوجود
ایضاً	٣٣	ربازاشته	بازداشته
١٢١	٤	بارهٔ	بارهٔ
١٢٢	١١	زشهر	ازشهر
ایضاً	٢٣	توشته	نوشته
ایضاً	٣٢	اززاه	ازراه
ایضاً	٣٦	عززرزم	عزم‌رزم
١٢٤	٢	خفاه	خفا
ایضاً	٢٩	نزد خود	نزدخرد
١٢٥	٥	رنجیب	رنجیت
ایضاً	١٤	بتشویش	بتویش
١٢٨	بحاشیه	هشت‌نکر	یاهشت نگر
ایضاً	ایضاً	یران	ایران
١٢٩	٤	نطر	نظر
ایضاً	١٥	قرستادن	فرستادن
١٣٠	٢	قلیجان	قلیخان
ایضاً	بحاشیه	دشاه	باشاه
١٣٢	٣٦	ارجاده	ازجاده
١٣٤	١	شیرزیان	شیرژیان
ایضاً	١٨	مأمور	مأمور
ایضاً	بحاشیه	جارشنبه	جارشنیه
١٣٥	٣٠	هم را	همه‌را
١٣٦	بحاشیه	سنکه	سکهه
١٣٧	١٩	دیل	ذیل
ایضاً	٢٣	سر کا	سر کار
١٣٨	٨	بسرر کار	بسر کار

صفحه	سطر	غلط	صحیح
١٣٨	١٩	استصوب	استصواب
ایضاً	٢٤	ما	ماه
ایضاً	٣٦	موجود و	موجود
١٣٩	٣	مهار اجه	مهاراجه
ایضاً	١١	امو	امور
ایضاً	١٢	سلاح	صلاح
١٤٠	٣٧	اعیان	احیان
١٤١	٣	جمع	جمیع
ایضاً	٦	تجویزی	تجویز
ایضاً	١٣	باودلت	بادولت
ایضاً	٣٢	انکلیسه	انکلیسیه
١٤٤	٢	ببش	پیش
١٤٥	٥	عبدالحمید	عبدالمحمد
١٤٨	٣٠	زخم	زخم
١٥٠	٢٠	مغزی الیه	معزی الیه
١٥١	٢	الکسند	الکسندر
١٥٢	٢٩	شده	شدن
ایضاً	٣٦	فرزنداتش	فرزندانش
١٥٥	٢٣	سلسه	سلسله
١٥٩	٢٨	بالمشافه	بالمشافهه
١٦٠	١٣	باسعادت	باسعادات
١٦١	١٤	حالم	حاکم
١٦٢	بحاشیه	لدوله	الدوله
١٦٣	٨	بمکنتن باز	بمکنتن باز
١٦٤	بحاشیه	مارت	امارت
ایضاً	٣٢	بود	بودن

(جدول صحیح وغلط جلداول ودوم کتاب مستطاب مراٰج التواریخ)

صفحه	سطر	غلط	صحیح
١٦٥	٢٨	کوی	کوه
١٦٦	١٠	موج	فوج
١٦٨	١٦	زور	زبور
١٦٩	١٨	یقدر	بقدر
١٧٥	١١	بکرو کانان	بگرو کان
ایضاً	٢٨	انکلسان	انکلیسان
١٧٧	٣٤	چوان	جوان
١٧٨	٢	بیکار	پیکار
ایضاً	٩	مافر ستاده	فرستاده
ایضاً	٢٤	حمدخان	احمدخان
١٨٠	١	فوج وفوج	وفوج فوج
ایضاً	١٥	باطنا	باطناً
ایضاً	١٩	فرستاده	فرستاد
ایضاً	٢٠	خواهذ	خواهد
١٨٢	٢	سطانت	سلطنت
ایضاً	٢٧	ایشاان	ایشان
١٨٣	١٠	قضیهٔ	قضیه
ایضاً	٣٠	دخل	داخل
ایضاً	٣٤	دوازهٔ	دروازهٔ
١٨٥	٢	کنایتهٌ	کنایهٌ
ایضاً	١٧	اقر باء	اقربای
١٨٧	٥	زمان	زمام
١٨٨	٨	آزوقهٔ	آزوقه
١٨٩	١	گزیدهٔ	گزیده
ایضاً	١٠	بیام	پیام
ایضاً	بحاشیه	شهزا	شهزاده
١٨٩	١٦	سوانیکه	سوارانیکه
١٩٠	٥	نفد	نقد
ایضاً	١٣	مخمد	محمد
ایضاً	٢٢	روضهٔباغ	روضه‌باغ
ایضاً	٢٤	منقصی	منقضی
١٩١	٣	بودتد	بودند
ایضاً	٣	مرجمتش	مراجعتش
ایضاً	٩	همم	هم
ایضاً	٢٠	مهاراچه	مهاراجه
ایضاً	٢٣	عیره	غیره
ایضاً	٣٦	باغراز	باعزاز
١٩٢	بحاشیه	مخف	مخفف
ایضاً	٣٥	پذیزفته	پذیرفته
١٩٧	وفات نمبر ٢٠	١٢٨٨	١٢٧٨
١٩٨	در پیشانی	جلد اول	جلد دوم
ایضاً	٢٣	جیدان	جدال
٢٠٠	٥	اکبرخان	اکرم خان
٢٠١	١	سیاسنك	سیادسنك
٢٠٢	٣	جملهٔ	جملهٔ
٢٠٣	١٠	سوختنگاه	بسوختنگاه
٢٠٤	٢٢	گیریبان	گریبان
ایضاً	٣٠	سکها	سکهان
ایضاً	ایضاً	نمیافت	نمیافت
٢٠٥	٤	نوانستند	توانستند
ایضاً	٨	بگشت	بکشت
٢٠٦	١٠	فرزندانرا	فرزندان

(جدول صحیح وغلط جلداول ودوم کتاب مستطاب سراج التواریخ)

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ایضاً	۱۳	فرمانی	فرمای
۲۰۸	۴	بعداز ین	بعدازین
ایضاً	۵		درانجا
۲۰۹	۱۵	مبانیت	مباینت
۲۱۱	۴	روبرای	روبراه
۲۱۲	۳۱	اقضل	افضل
۲۱۴	۸	پیش	بیش
ایضاً	۱۷	برد	برده
۲۱۶	بحاشیه	صلغ	صلع
ایضاً	۲۷	عریضهٔ	عریضه
ایضاً	۳۳	مرمسالمت	امرمسالمت
۲۱۸	۱۶	تیرین	وتیرین
ایضاً	۲۳	دشمنان	ودشمنان
۲۲۱	۴	گشتهٔ	گشته
ایضاً	۲۱	محمد شریف	محمدشریفخان
۲۲۲	۱۸	میر محمد سعید	مر محمد سعید
۲۲۳	۲۹	خطبهٔ	خطبه
۲۲۴	۱۷	بلوجستان	بلوچستان
ایضاً	۱۹	عظما	عظمی
ایضاً	۲۱	دعوت کردنداتحاد	دعوت کردند
۲۲۵	۹	رفتر	رفتن
ایضاً	۲۵	مشحص	مشخص
۲۲۷	۳۲	خصور	حضور
۲۳۱	۱۰	انولایات	انولایت
ایضاً	۳۲	تحقیرش	تحقیرش
۲۳۲	۲۷	بجانب	بجانب
۲۳۳	۴	بسرعت شتاب	بسرعت و شتاب
ایضاً	۳۱	همرهان	همراهان
۲۳۴	۲۶	باوریتوز	باورتیوز
۲۳۵	۳۶	از عقب پیش رو	از عقب وپیش رو
۲۳۶	بحاشیه	محمد عظم خان	محمد اعظم خان
۲۳۷	۱	سحبیهٔ	سجیهٔ
۲۳۹	۳	بودند	بودند
۲۴۳	۳۶	گروه	کروه
۲۴۴	۲۲	برادر سرداران	برادر سردار
ایضاً	۳۵	آیشیک	ایشیک
۲۴۵	۹	سدوار واستوار	سدوار استوار
ایضاً	۱۲	گزیده	گزید
۲۴۷	۲۴	جنازهٔ برادران	جنازه برادران
۲۴۸	۲۰	شگر	شکر
۲۴۹	۷	منسوباتش	منسوبانش
۲۵۰	۱۵	غنوده	غنود
ایضاً	۲۶	کرده	کرده اند
۲۵۲	۲۸	یکمنزل	یکمنزلی
۲۵۴	۱۱	مزبوز	مزبور
۲۵۵	۱۸	تجصیل	تحصیل
ایضاً	۲۶	نابهنجار	ناهنجار
۲۵۶	۱۱	آشفتهٔ	آشفته
ایضاً	۲۲	تدبیر	تدبیری
ایضاً	۳۲	درمنزن	درمنزل
۲۵۷	۲۱	شکرانهٔ	شکرانه
ایضاً	۲۵	مرتبکت	مرتکب

(جدول صحیح وغلط جلد اول ودوم کتاب مستطاب سراج التواریخ)

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۵۸	۱۳	کهٔ	که
ایضاً	۱۷	روضهٔ باغ	روضه‌باغ
ایضاً	۲۹	(۱) ارسلان	ارصله یا ارصلاح
۲۵۹	۷	فرستادهٔ	فرستاده
ایضاً	۱۳	خواجه چست	خواجه چشت
۲۶۰	۱٤	نژد	نزد
ایضاً	۲۲	رفته	رفته
ایضاً	۲۳	بیعب	بیعت
۲٦۱	۱۱	بارگشت	بازگشت
ایضاً	۱۸	رشتهٔ	رشتهٔ
۲٦۲	۳۷	همرانش	همراهانش
۲٦٤	۲	خویس	خویش
ایضاً	۲۷	رداختهٔ	پرداخته
ایضاً	۳٦	جاده بیمای	جاده پیمای
۲٦٥	۱	معرز	معزز
ایضاً	۳	نوجه	توجه
ایضاً	۱۲	بودند	بودند
ایضاً	۱٦	بیرارند	بیزارند
ایضاً	۲۱	رقتنش	رفتنش
۲٦٦	۱٦	قرهٔ کتل	قره کتل
ایضاً	۳۳	بهوده	بیهوده
۲٦۸	۳	ناشقرغان	تاشقرغان
ایضاً	۱۳	رفتهٔ	رفته
ایضاً	۱٤	شیر علخان	شیرعلیخان
ایضاً	۲۰	امیر	امیر
ایضاً	۲۵	ناگوا	ناگوار

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲٦۹	۱	بود	بود
ایضاً	۳۲	برکشتهٔ	برگشته
۲۷٤	۲۲	حکران	حکمران
ایضاً	۳۰	محمد خان	محمد خان
ایضاً	۳۲	بیش	پیش
ایضاً	ایضاً	ازاین	ازین
۲۷٥	۳۰	اطواب	انواب
۲۷٦	۱۱	منربور	مزبور
ایضاً	۱۲	سحن	سخن
ایضاً	۱۸	علیخان	علیخان
ایضاً	۲۱	هراره	هزاره
ایضاً	۳٤	نزد دیکتر	نزدیکتر
۲۷۷	۱٤	باول	بادل
۲۷۸	۱۲	خبر	خبر
ایضاً	۳٦	بکفتهٔ	بگفتهٔ
ایضاً	ایضاً	والابتار	والانبار
۲۷۹	۱۲	اسلحهٔ	اسلحه
۲۸۰	۱۷	بیرون	بیرون
ایضاً	بحاشیه	ممانعت	ممانعت
۲۸۲	۱۱	کذشته	گذاشته
۲۸۳	٥	بسلاری	بسالاری
ایضاً	۱۳	طوپ	توپ
۲۸۳	۲٤	مقیمهٔ	مقیمهٔ
۲۸٤	٤	ودولتخواهان	دولتخواهان
ایضاً	٤	گزنم	گزینم
ایضاً	۱٥	مانع	مانعی

۱) درلغت ... ی ارسلان ... ست و بمعنی ... یر درنده ... ما بحسب ... صطلاح ... لکت افغا ... ستان ارصله ... ارصلاح ... شهور ... ت

(جدول صحیح وغلط جلد اول ودوم کتاب مستطاب سراج التواریخ)

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ایضاً	۱۸	محمد اعظم	محمداعظم خان
ایضاً	۲۱	جلا آباد	جلال آباد
ایضاً	۲۳	ثوپ	توپ
ایضاً	۲۵	موضح	موضع
ایضاً	۳۳	محابه	محاربه
۲۸۵	۱۹	سیر	شیر
ایضاً	۲۹	نداشث	نداشت
۲۸۹	۲۸	طبع	تبع
۲۹۱	۱۸	پیادهٔ	پیاده
۲۹۲	۳۸	بیاده	پیاده
۲۹۳	۷	لشگرش	لشکرش
ایضاً	۳۱	برتو	پرتو
۲۹٤	٦	خانهٔ توست	خانهٔ تست
ایضاً	۲۵	مکو	مکر
ایضاً	۲۷	نردیك	نزدیك
ایضاً	۳۱	که ابواب	ابواب
ایضاً	بحاشیه	نجشیر	پنجشیر
۲۹۵	۲۵	جمعـهٔ	جمعـه
۲۹۷	۲٦	قلعهٔ گیان	قلعه کیان
ایضاً	۳۰	نجصد	پنجصد
۲۹۸	۱٤	غوغا است	غوغاست
۳۰۰	۲	خواج	خواجه
ایضاً	۲۷	برزمه	برذمه
۳۰۱	۲	بوه	بود
۳۰۲	۱۵	تصوریرکه	تصوریکه
ایضاً	۱۹	ازانحا	ازانجا

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ایضاً	۳۳	قمله	قلمه
۳۰۳	۳۰	نمود	نموده
ایضاً	۳۱	راهٔ کهمرد	راه کهمرد
۳۰٤	۲۸	محابه	محاربه
ایضاً	بحاشیه	سوران	سواران
۳۰۵	۵	بقیته	بقیة
۳۰٦	۱۷	جنانچه	چنانچه
۳۰۷	۱۳	اسیرنرا	اسیرانرا
۳۰۸	۵	فردو	فرود
۳۰۹	۱۱	بنو پشاور	بنو وپشاور
ایضاً	۱۵	بیاد آورده	بیاداو آورده
ایضاً	۳۱	از نجا	ازانجا
۳۱۰	۳	از هریکی	از هریکی
ایضاً	۱۷	بفرود کاه	بفرود کاه
۳۱۱	بحاشیه	جوشی	چپوش
ایضاً	ایضاً	لکد زدن	لکدزن
ایضاً	۱٦	قلهـه	قلعـه
۳۱۲	۲٦	عبد الرحن	عبدالرحمن
۳۱۳	بحاشیه	ز کر	ذ کر
ایضاً	۱۹	نرد	نزد
۳۱۵	۱۸	بز کان	بزرکان
ایضاً	۲۱	خوو را	خودرا
ایضاً	۳۰	جهته	جهت
۳۱٦	۲٦	باخو	باخود
۳۱۷	۱٤	وسواس	وساوس
۳۱۸	۲۱	نجرو بیه	نجروبیه

(جدول صحیح وغلط جلد اول ودوم کتاب مستطاب سراج التواریخ)

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۱۹	۲۱	انقاق	اتفاق
۳۲۰	۲۵	عبد الرحمن خان	عبدالرحمن خانرا
۳۲۱	۲۲	بسرراد	بسردار
۳۲۲	۸	زیاه	زیاده
ایضاً	۲۲	باستبماد	بااستبعاد
۳۲۳	٤	اشترنیرا	اشترانیرا
ایضاً	۳۲	وبجائیکه	ودرجائیکه
۳۲٤	۲۵	دولت	دولت روس
۳۲۵	۱	.ش	پیش
۳۲٦	۲۰	سردر	سردار
۳۲۷	۹	ر	ر
ایضاً	بحاشیه	محاصر	محاصره
۳۲۸	۵	شهریاران	شهریان
ایضاً	۱۸	تامتزل	تامنزل
۳۲۹	۱۵	غزق	غرق
۳۳۰	۲۳	باانیکه	باینکه
۳۳۱	۱۱	ماجدهٔ	ماجده
۳۳۲	۳۳	باریافتنش نیز	باریافتنش
۳۳٤	۱	دیرباز	دیریاز
ایضاً	۱۸	محمدحسـ	محمد حسن خان
ایضاً	۱۹	حاکم	حاکم آنجا
ایضاً	۲۰	وو هفتاد	واوهفتاد
ایضاً	۳٤	فرج فال	فرخ فال
۳۳۵	بحاشیه	۱٦۹۰	۱۲۹۰
ایضاً	۱۵	جائب	جانب
ایضاً	۲۵	برزدستی	بزردستی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ایضاً	۲۸	درزبز	درزیر
۳۳٦	۸	دردروازه	دروازه
ایضاً	۲٤	دوستانزا	دوستانرا
ایضاً	۲۵	یابنده	پاینده
ایضاً	۳٤	لیستین	لیتین
۳۳۷	پیشانی	شیر علیخان خان	شیرعلیخان
ایضاً	۵	لیستین	لیتین
ایضاً	۱۱	لیستین	لیتین
۳۳۹	٤	مسلمانرا	مسلمانرو
۳٤۲	۱۵	کذارانیده	گذرانیده
ایضاً	۲۸	سرداد	سردار
۳٤۵	۱۷	تخته پل	تخته‌پل
۳٤٦	۱۲	سردار	سرداررا
۳٤۹	۵	تاشکتد	تاشکند
ایضاً	۲۲	اروا	اورا
۳۵۰	۱٤	بذبرفته	پذیرفته
۳۵۳	۱٦	پیام	پیام
۳۵٤	۲۳	پردهش	پرده‌اش
۳٦۰	۲۱	ارانیه	اراتیه
۳٦۳	۲	اسانات	احسانات
۳٦۳	۳	شس	شش
۳٦٤	۱۰	اطاطت	اطاعت
۷٦۳	۱۳	بارز کان	بازر کان
۳٦۷	۳۵	جه	جاه
۳۷٤	۳	جمع غفیر	جم غفیر
۳۷٦	۸	تعاقت	تعاقب

(قیمت جلد اول ودوم کتاب مستطاب سراج التواریخ)

نمبر (۱)

پشتی چرمی چرم نصواری دانه دار کابلی پخت چهار حاشیه جدول طلاء پر کار نشان دولت واسم کتاب از ورق طلای اصل جزو بندی شده قیمت شانزده روپیه پختهٔ کابلی

نمبر (۲)

پشتی مقوی رویه کپره ماشی چهار کنج وزیر چرم قرمه سیاه حاشیه واسم کتاب ونشان دولت ورق طلاء جته جزو بندی شده قیمت سیزده روپیه پختهٔ کابلی

نمبر (۳)

پشتی مقوی رویه کپره لاجوردی چهار کنج وزیر چرم میشی سرخه کابلی پخت حاشیه واسم کتاب ونشان دولت ورق طلاء جته جزوبندی شده یازده روپیهٔ پختهٔ کابلی وده شاهی

نمبر (٤)

پشتی مقوی رویه ابری چهار کنج وزیر چرم میشی سرخه حاشیه واسم کتاب ونشان دولت ورق طلاء جته کوك بندی شده ده روپیهٔ پختهٔ کابلی وسه شاهی

نمبر (٥)

پشتی مقوی رویه‌ابری سرخ چهار کنج وزیر کپره سیاه واسم کتاب ونشان دولت از ورق طلاء جته کوك بندی شده نه‌روپیهٔ پختهٔ کابلی ویازده شاهی